

درس تفسیر
سوره فتح

جهاد اکبر
یا مبارزه با نفس

نامه‌های اخلاقی عرفانی

امام خمینی
۱-۳

درس تفسیر
سوره فتح

۵۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 50 دروس تفسير سورة حمد جهاد اكبر يا مبارزه با نفس نامه های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (س)

نویسنده:

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه

ناشر چاپی:

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد ۵۰ دروس تفسير سوره حمد جهاد اكبر يا مبارزه با نفس نامه هاي اخلاقي - عرفاني امام خميني (س)	۱۰
مشخصات كتاب	۱۰
جلد ۱	۱۱
اشاره	۱۱
مقدمه ناشر	۱۵
دروس تفسير سوره حمد	۳۳
اشاره	۳۴
جلسه اول	۳۶
[مقدمه]	۳۶
[تعلق بسم الله به سوره]	۴۲
[معناي اسم]	۴۳
[همه عالم اسم الله است]	۴۳
[همه موجودات واجد كمالات هستند]	۴۶
[فناي اسم در مستما]	۴۸
[الله جلوه جامع حق]	۵۰
[همه حمدها از آن اوست]	۵۲
[تفاوت علم و ايمان]	۵۴
[عدم ايمان منشأ همه گرفتاري ها]	۵۶
[قرآن براي هدايت است]	۵۸
جلسه دوم	۶۰
[متعلق بسم الله]	۶۰
[احتمال اول : بنابر آن كه الحمد استغراق باشد]	۶۳
[احتمال دوم : بنا بر آن كه الحمد طبيعت باشد]	۶۵

۶۷	احتمال سوم : عدم تعلّق بسم الله به سوره
۶۸	امراتب اسم و مراتب انسان
۷۱	اهمه گرفتاری ها از آنانیت انسان است
۷۳	خداپرستی؛ هدف بعثت انبیاء
۷۴	جهاد با نفس، جهاد اکبر است
۷۷	بیداری؛ قدم اول
۸۲	جلسه سوم
۸۲	رابطه حق و خلق
۸۶	تفاوت معنای همه آیات بنابر احتمالات
۸۸	عدم امکان بیان مشاهدات توسط اولیاء
۹۰	انتزّل قرآن برای فهم بشر
۹۳	اختصاص فهم قرآن به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)
۹۴	علوم به واسطه خودخواهی حجاب اکبر است
۹۷	حجاب بودن علوم شرعیه
۹۸	اقیام؛مقدمه سیر
۱۰۰	حبّ دنیا مبدأ همه خطایا
۱۰۲	علوم معنوی مانع فعالیت نیست
۱۰۶	تأثیر ادعیه در زندگی مردم
۱۱۰	جلسه چهارم
۱۱۰	باء «بِسْمِ الله»
۱۱۳	نقطه تحت باء
۱۱۳	امراتب اسم
۱۱۵	ادراک واقعیت اسم به حسب برهان
۱۱۹	ابرتری مراتب ایمان و مشاهده
۱۲۲	سرّ قرآن و سرّ عالم
۱۲۴	اهمه اسماء واجد همه مراتب وجود

۱۲۶	[معنای اسم بنابر احتمالات]
۱۲۷	[معارف را انکار نکنیم]
۱۲۹	[انکار، موجب سدّ راه]
۱۳۰	[هدف قرآن، ساختن انسان الهی]
۱۳۲	جلسه پنجم
۱۳۲	[هر علمی اصطلاحات مخصوص دارد]
۱۳۶	[دلیل اختلاف تعبیرات ائمه علیهم السلام و عرفا با فلاسفه]
۱۳۹	[تکفیر نتیجه بی توجهی به مقصود عرفا]
۱۴۱	[تشابه تعبیرات عرفا با مناجات شعبانیه]
۱۴۳	[تعبیرات قرآن و روایات از ربط بین حق و خلق]
۱۴۷	[اسوء تفاهم از بین اهل علم برداشته شود]
۱۵۰	[انزاع ناشی از سوء برداشت ها]
۱۵۱	[عدم جدایی قرآن و ادعیه]
۱۵۳	[طرح مسأله برای جلسه بعد]
۱۵۴	فهارس
۱۵۴	[۱ - فهرست آیات کریمه]
۱۶۲	[۲ - فهرست احایث شریفه]
۱۶۴	[۳ - فهرست اسماء المعصومین علیهم السلام]
۱۶۴	[۴ - فهرست اعلام]
۱۶۶	[۵ - فهرست کتب وارده در متن]
۱۶۷	[۶ - فهرست اشعار]
۱۷۰	[۷ - فهرست منابع تحقیق]
۱۷۸	[۸ - فهرست موضوعات]
۱۸۴	جلد ۲
۱۸۴	مشخصات کتاب
۱۸۵	جهاد اکبر یا مبارزه با نفس

۱۸۵ ----- [سفارش به حوزه های علمی]

۱۸۸ ----- [سفارش به طلاب]

۱۹۳ ----- [اهمیت تهذیب و تزکیه نفس]

۲۰۱ ----- [هشدار به حوزه ها]

۲۰۸ ----- [عنایات الهی]

۲۱۱ ----- [نکاتی از مناجات شعبانیه]

۲۲۱ ----- [حجاب های انسان]

۲۲۳ ----- [علم و ایمان]

۲۲۶ ----- [قدم اول در تهذیب]

۲۳۶ ----- [هشدار دیگر]

۲۳۹ ----- فهرس

۲۳۹ ----- [۱ - فهرست آیات کریمه]

۲۴۵ ----- [۲ - فهرست احایث شریفه]

۲۴۷ ----- [۳ - فهرست اسماء المعصومین علیهم السلام]

۲۴۷ ----- [۴ - فهرست اعلام]

۲۴۸ ----- [۵ - فهرست کتب وارده در متن]

۲۵۰ ----- [۶ - فهرست منابع تحقیق]

۲۵۴ ----- [۷ - فهرست موضوعات]

۲۵۶ ----- جلد ۳

۲۵۶ ----- مشخصات کتاب

۲۵۷ ----- نامه های اخلاقی-عرفانی

۲۵۷ ----- وصایا عرفانیه - أخلاقیه لأحد تلامذته

۲۷۱ ----- لطائف توحیدیه وأسرار عرفانیه

۲۸۱ ----- توصیه به خودسازی در جوانی

۲۸۳ ----- پیام عرفانی به کنگره هزاره نهج البلاغه

۲۸۷ ----- نصایح جامع عرفانی - اخلاقی به آقای سید احمد خمینی

۳۱۳	 اندرزهای عرفانی - اخلاقی به خانم فاطمه طباطبایی
۳۳۵	 نصایح عرفانی ولطایف قرآنی به سید احمد خمینی
۳۵۱	 اهدای کتاب آداب الصلوة به خانم فاطمه طباطبایی
۳۵۵	 اندرزهای اخلاقی و عرفانی و اهدای آداب الصلوة به سید احمد خمینی
۳۵۹	 نامه اخلاقی به خانم فاطمه طباطبایی
۳۶۱	 توصیه به اهمیت نماز در تعالی روحی به سید احمد خمینی
۳۶۷	 توصیه به پرهیز از استغراق در اصطلاحات به فاطمه طباطبایی
۳۷۳	 توصیه اخلاقی - عرفانی در پاسخ به درخواست فاطمه طباطبایی
۳۷۵	 نامه عرفانی و سفارشات اخلاقی - اجتماعی به سید احمد خمینی
۳۸۵	 اهدای کتاب صحیفه سجادیه به آقای سید علی خمینی
۳۸۹	 توصیه های اخلاقی - عرفانی در نامه تاریخی به آقای گورباچف
۳۹۹	 یادکردی از لطایف قرآنی و عرفانی خطاب به خانم فاطمه طباطبایی
۴۰۱	 فهرس
۴۰۱	 [۱ - فهرست آیات کریمه]
۴۱۱	 [۲ - فهرست احادیث شریفه]
۴۱۳	 [۳ - فهرست اسماء المعصومین علیهم السلام]
۴۱۶	 [۴ - فهرست اعلام]
۴۱۸	 [۵ - فهرست کتب وارده در متن]
۴۱۹	 [۶ - فهرست اشعار]
۴۲۳	 [۷ - فهرست منابع تحقیق]
۴۲۹	 [۸ - فهرست موضوعات]
۴۳۱	 درباره مرکز

موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 50 دروس تفسير سوره حمد جهاد اكبر يا مبارزه با نفس نامه
های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (س)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 50 دروس تفسير سوره حمد جهاد اكبر يا مبارزه با نفس نامه
های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (س) / [روح الله خمینی].

مشخصات نشر: تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1392.

مشخصات ظاهری: 386 ص.

فروست: موسوعه امام خمینی؛ 42.

شابک: 180000 ریال 9789642123568:

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368. -- نامه ها

موضوع: تفاسیر (سوره فاتحه)

موضوع: خودسازی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)

رده بندی کنگره: BP102/12 خ78 ت7 1392

رده بندی دیویی: 297/18

شماره کتابشناسی ملی: 3421064

آدرس سایت: <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: سید جلال الدین عمرانی

ص: 1

جلد 1

اشاره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

مجلد حاضر از «موسوعه امام خمینی (س)» مشتمل بر سه بخش مختلف است که به صورت جداگانه منتشر شده و اکنون به دلیل حجم کم هر کدام از آنها و جهت گیری مشترک اخلاقی - عرفانی میان آنها، در کنار یکدیگر قرار گرفته است. این سه بخش عبارتند از: «دروس تفسیر سوره حمد»، «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» و «نامه های اخلاقی - عرفانی».

1 - دروس تفسیر سوره حمد

سوره حمد یا فاتحة الكتاب به دلیل ویژگی های فراوان آن، مورد توجه مفسرین قرار داشته و علمای تفسیر در میان شیعه و اهل سنت، رساله های مستقلی درباره آن نگاشته اند؛ چنانچه قرار گرفتن آن در ابتدای قرآن موجب گردیده تا معمول کتب تفسیری که ترتیب سوره های قرآن را رعایت می کنند، به آن بپردازند. به همین جهت، مجموعه ای عظیم از آراء و برداشت های مختلف مفسرین، بر اساس تنوع دیدگاه های ایشان، پیرامون سوره حمد وجود دارد که در مقام مقایسه با تفسیر دیگر سوره های قرآن، آن را ممتاز می نماید.

امام خمینی (س) در سه موضع مختلف به تفسیر آیات این سوره پرداخته اند:

اول، تفسیر مختصری که در ضمن کتاب گرانسنگ «سرّ الصلوة» (پایان یافته در سال 1358 ق) به مناسبت بحث قرائت آمده است. این تفسیر همانند متن

ص: 5

کتاب، مناسب حال عارف منتهی و کامل بوده و به اسرار نهفته در سوره اشاره نموده، می فرماید: «سوره حمد، جمیع سلسله وجود است عیناً و علماً و تحققاً و سلوکاً و محواً و صحوماً و ارشاداً و هدایتاً؛ و اسم مظهر آن، اسم الله اعظم و مشیت مطلقه است؛ فهو مفتاح الكتاب ومختامه و فاتحته و ختامه؛ چنانچه اسم الله ظهور و بطون و مفتاح و مختم است: (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)».

دوم، تفسیری که در ضمن کتاب «آداب الصلوة» (پایان یافته در سال 1361 ق) نگاشته اند و در آن با تفصیل بیشتری به شرح آیات پرداخته اند. این تفسیر نیز اگر چه دارای مشرب عرفانی است اما همانند اصل کتاب، بیشتر به عارف مبتدی و متوسط توجه داشته و آیات را مناسب حال ایشان تفسیر می کند. ایشان در خاتمه تفسیر این سوره می فرمایند:

«بدان که سوره مبارکه «حمد» چنانچه مشتمل است به جمیع مراتب وجود، مشتمل است به جمیع مراتب سلوک، و مشتمل است - به طریق اشاره - به جمیع مقاصد قرآن... و چون جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است که غایت همه نبوّات و نهایت مقاصد همه انبیای عظام علیهم السلام است و حقائق و سرائر توحید در آیه مبارکه (بِسْمِ اللّٰهِ) منطوی است؛ پس این آیه شریفه اعظم آیات الهیه و مشتمل بر تمام مقاصد کتاب الهی است؛ چنانچه در حدیث شریف وارد است».

سوم، مجموعه پنج جلسه درس تفسیر که در آذر و دی ماه 1358 ش در قم ضبط و تحت عنوان برنامه «با قرآن در صحنه» به صورت هفتگی از شبکه سراسری تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش گردید.

امام خمینی (س) بیان می کنند: «من بنا دارم يك چند روزی؛ در هر هفته ای مثلاً يك روزی در يك مدّت محدودی درباره يك سوره از اول قرآن و یکی هم از

سوره های آخر قرآن را، در آن يك صحبت مختصری بکنم». این جلسات با حضور برخی شاگردان و اعضای دفتر ایشان برگزار ولی بر خلاف روش تدریس ایشان، بدون سؤال و طرح اشکال از سوی حاضرین، پیگیری شده است.

ایشان در ابتدای جلسات اشاره ای کوتاه به انواع تفاسیر نموده و تذکر می دهند که علمای اسلام در طول چند قرن بنا بر تخصصی که داشته اند، تنها پرده ای از قرآن را تفسیر کرده اند اما تفسیر جامع قرآن نیازمند تفسیر اهل عصمت است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آموخته اند. به همین جهت، تفسیری که ایشان بیان می کنند فقط ذکر احتمالاتی در معنای آیات است بدون آنکه به طور جزم آن را به قرآن نسبت دهند.

در مقابل، گروهی که اهل تفسیر نیستند مقاصد خود را به قرآن نسبت می دهند به طوری که حتی کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند، مقاصد خود را به نام اسلام به جوان ها القا می کنند در حالی که تطبیق آرای مفسر بر قرآن، تفسیر به رأی و ممنوع است.

حضرت امام در مقام تفسیر سوره حمد، طی چهار جلسه، به احتمالاتی که در معنای «اسم» و «اسم الله» و الف و لام «الحمد» و «حمد» و نیز متعلق «بسم الله» است می پردازند و تفسیر ایشان جنبه عرفانی داشته و بر اساس مبانی عرفانی عرضه گردیده است. اما از آنجا که این گونه تفسیر و پخش آن از تلویزیون سراسری مورد اعتراض برخی از علمای مخالف عرفان قرار می گیرد، ایشان در جلسه پنجم تفسیر، به نقد این اعتراضات پرداخته و توضیح می دهند که اختلافات میان علمای رشته های مختلف علوم اسلامی، به دلیل عدم اطلاع کافی نسبت به علوم یکدیگر بوده است. تعبیراتی که عارفان در مقام تبیین مسائل داشته اند، به دلیل نقص زبانی و عدم امکان بیان برای یافته های ایشان

بوده و گروهی که نسبت به آنها بدبین بوده اند، تکفیرشان کرده اند، در حالی که تعبیرات آنها همانند تعبیرات ادعیه معصومین علیهم السلام بوده و مطابق روایات و برخی از آیات قرآن کریم است.

امام در انتهای جلسه پنجم وعده می دهند که در جلسه آینده، پیرامون معنای «رحمن» و «رحیم» در متن سوره و تفاوت آن با «رحمن» و «رحیم» در بسمله، توضیح خواهند داد، اما به دلیل عروض کسالت قلبی و انتقال ایشان به تهران «دروس تفسیر امام خمینی (س)» تعطیل شد و تشنگان معارف الهی از آن محروم گردیدند.

این تفسیر همچون دیگر کتب و آثار عرفانی امام، آمیخته به نصاب اخلاقی و لطائف روحانی است که در صفای دل شنونده و جلای باطن بیننده تأثیر عمیق دارد، به همین جهت درس های تفسیر ایشان اگرچه به لحاظ علمی مورد استفاده متخصصین بوده است ولی عموم جوانان و مردم که عشق به امام و معارف الهی در جانشان زبانه می کشید، بهره های فراوان از آن برده اند.

تفسیر سوره حمد بارها توسط ناشران مختلف منتشر شده است. انتشارات آزادی قم به همراه این دروس، سخنرانی حضرت امام را (3 شعبان 1399 ق / 7 تیر 1358 ش) که در جمع طلاب بیان گردیده، با عنوان تفسیر سوره اقرأ در بین جلسات دوم و سوم تفسیر سوره حمد قرار داده و با قرار دادن عناوین برای متن، آن را به همراه مقدمه ای منتشر کرد. سپس حزب جمهوری اسلامی با تکمیل مقدمه و قرار دادن جلسه سخنرانی در انتهای جلسات، کتابی با عنوان «تفسیر امام خمینی» نشر داد. آقای علی اصغر ربانی خلخالی در سال 1400 ق برای این کتاب، عنوان های بسیاری انتخاب و فهرستی فراهم کرد که همراه مقدمه ای از وی به ضمیمه مقدمه ای به قلم سید مهدی لاجوردی حسینی، توسط دفتر

انتشارات اسلامی (چاپ مغلوط و چاپ تصحیح شده در سال 1363 ش)، انتشارات هجرت مشهد و انتشارات وحدت (1362 ش)، چاپ گردید.

همچنین چاپ های دیگری توسط انجمن اسلامی دانش آموزان دبیرستان امام صادق (ع) قم و پیام آزادی تهران (1361 ش) نیز از کتاب وجود دارد. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال 1375 ش کتابی تحت عنوان «تفسیر سوره حمد» منتشر نمود که حاوی چهار بخش می باشد:

1 - تفسیر سوره حمد از کتاب «سرّ الصلوة».

2 - تفسیر سوره حمد از کتاب «آداب الصلوة».

3 - مجموعه درس های تفسیر سوره حمد.

4 - اشارات تفسیری درباره سوره حمد از سایر آثار حضرت امام (س).

در این کتاب، دروس تفسیر با نهایت وسواس ویرایش شده تا تغییری در کلام ایشان به وجود نیاید و به همین دلیل از تغییر لحن گفتاری به نوشتاری نیز استفاده نشده و فقط در جهت فهم بهتر عبارات ایشان، برخی تغییرات و اضافات که از آن گریزی نبوده، صورت گرفته است.

بر سخنان حضرت امام، پاورقی های لازم جهت تعیین مصادر و ترجمه متون عربی آورده شده و عناوینی جدید و متناسب با سخنان ایشان انتخاب گردیده است. این کتاب همراه فهرس متعدد فنی و مقدمه ای مختصر در جهت تبیین روش تفسیری امام، منتشر و به طور مکرر تجدید چاپ شده است. همچنین بخش هایی از تفسیر امام به چند زبان نیز ترجمه و منتشر شده است از جمله: ترجمه عربی با عنوان «تفسیر آية البسملة» در سال 1412 ق توسط دار الهادی بیروت، ترجمه ایتالیایی آن با عنوان «تفسیر قرآن» توسط مرکز فرهنگ اسلامی اروپا در رم، ترجمه روسی آن به قلم کابلشاه ادیس اف توسط

اکنون، این مؤسسه از میان بخش های چهارگانه کتاب «تفسیر سوره حمد» در مقام انتشار «موسوعه امام خمینی (س)» تنها به بخش «دروس تفسیر سوره حمد» بسنده کرده و دیگر بخش های کتاب را به جای اصلی خود وا گذاشته است. در این چاپ، با بازنگری و اصلاح دوباره ویرایش متن و عناوین آن، پاورقی های کتاب نیز مورد بررسی مجدد قرار گرفته و اصلاح و تکمیل گردیده است.

2 - جهاد اکبر یا مبارزه با نفس

بر اساس روایت پیامبر اکرم (ص) مبارزه با نفس، جهاد اکبر و بزرگ تر از مبارزه با دشمن خارجی بوده که نشان دهنده اهمیت، دشواری، استمرار و گستردگی آن می باشد و بر دوش همه کسانی است که می خواهند در راه خدا قدم بردارند و از ظلمت های زندگی مادی خارج شوند و به نورانیت حقانی سفر نمایند. این وظیفه آن گاه سنگین تر می گردد که مجاهد در راه خدا، در مقام راهبری و ارشاد مردمان بوده و مورد توجه و پیروی عموم واقع شود. از این رو، حضرت امام خمینی (س) همواره بر لزوم تهذیب نفس و دوری از دنیاطلبی در حوزه های علمیه تأکید داشته و در هر فرصتی روحانیت را به تقوا و خودسازی دعوت کرده و از حبّ نفس و جاه پرهیز داده اند.

این تکلیف، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فقط به واسطه جایگاه روحانیت در هدایت و ارشاد مردم بود و جهت گیری اصلی سخنان و موعظه های ایشان در میان طلاب و فضلاء حوزه، تذکر نسبت به نقش عالمان دینی در ارشاد یا گمراهی نسل ها بوده است. اما با پیروزی انقلاب اسلامی و حضور روحانیت در سطوح مختلف مدیریتی در نظام جمهوری اسلامی ایران و

توجه بیشتر مردم به حرکات و سکنات ایشان و تأثیر گفتار و کردار روحانیت در اعتماد مردم به دین و با توجه به گسترش و پیچیدگی رسانه ها و پیگیری دشمنان اسلام در بزرگ نمایی خطاهای روحانیت، غالباً رویکرد بیانات و مواعظ حضرت امام(س) برای لزوم تهذیب در حوزه ها و روحانیت، به جهت مسئولیت ایشان در حفظ وحدت و اعتماد عمومی به نظام بوده است.

حضرت امام مطابق سنت حسنه حوزه های علمیه، در فرصت های مناسب در میان شاگردان خویش به تذکرات اخلاقی و ترغیب به تهذیب و تزکیه نفس می پرداخته و آنها را با مسئولیت خطیر ارشاد و هدایت مردم آشنا می فرموده اند.

«جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» عنوان کتابی است که مطالب آن تقریر بیانات امام خمینی در نجف بوده و حضرت امام در آستانه ماه مبارک رمضان و ایام دیگر، خطاب به حوزه های علمیه ایراد فرموده اند و به همت حجة الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی تقریر و تنظیم گردیده است. امام خمینی(س) که مقامات عرفانی را با مسئولیت مرجعیت، و دنیاگریزی عارفانه را با زعامت سیاسی پیوند زده بود، فضلا و علمای حوزه ها را به درآمیختن علم نافع با عمل صالح و پرهیز از حبّ جاه با پذیرش مسؤولیت سیاسی دعوت نموده و خطرات ناشی از انحرافات اخلاقی یا حتی ضعف انسان در مبارزه با نفس را گوشزد کرده اند.

متن کتاب دارای لحنی خطابی است که با پند و اندرز همراه بوده و بسیار اثرگذار می باشد. حجم زیادی از عبارات کتاب برآمده از آموزه های قرآنی و روایی بوده و میراث حدیثی تشیع پیرامون اخلاق و جهاد نفس، محتوای اصلی کتاب را تشکیل می دهد که با بیانی ساده و بدون اشاره به متن حدیث، عرضه گردیده است.

حضرت امام، به تناسب لزوم اصلاح نفس و تصفیه باطن، به مضرات و آثار سوء اختلاف اهل علم در حوزه های علمیه پرداخته، فضلا را از وارد شدن در چند دستگی و فعالیت های تفرقه افکنانه بر حذر داشته اند.

همچنین، به تناسب ماه شعبان و ورود به ماه مبارك رمضان، با اشاره به فرازی از مناجات شعبانیه، به تفسیر حجاب های ظلمانی و نورانی پرداخته و به آداب باطنی روزه اشاره می فرمایند و طلاب جوان را به بیداری و قدم گذاشتن در راه خلوص و سلوك معنوی دعوت می کنند.

در پایان، خطر دشمنان اسلام را که برای ضربه زدن به مسلمین نقشه های خطرناك کشیده اند، یادآور شده و شرط مقاومت و ایستادگی در برابر آنها را، اصلاح درونی و نظم بیرونی حوزه ها می دانند.

کتاب «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» در آخر سال 1351 ش / اوائل 1393 ق به صورت مستقل و با مقدمه ای تفصیلی توسط ناشر (و ظاهراً تنظیم کننده کتاب) در نجف اشرف با عنوان «مبارزه با نفس یا جهاد اکبر؛ از سخنان آموزنده و سازنده امام خمینی مد ظله العالی» منتشر گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این کتاب با عنوان های مختلف دیگری نیز مثل: «مبارزه با نفس، جهاد اکبر»، «مبارزه با نفس»، «در باب جهاد نفس» توسط ناشرانی چون: بعثت 1361 ش، پیام آزادی تهران، امیر کبیر 1360 ش، آموزش و پرورش تهران 1370 ش، انتشارات آزادی قم، انتشارات محمد و انتشارات ناس تهران، به چاپ رسیده است. در بسیاری از چاپ های مذکور، مقدمه ناشر حذف گردیده و گاهی ضمیمه های دیگری بر کتاب افزوده شده است. همچنین این کتاب به ضمیمه ولایت فقیه توسط نشر مرصاد و نشر فقیه - الست چاپ گردیده است.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال 1372 ش متن کتاب را با

پاورقی های جدید، مقدمه و فرازهای برگزیده با عنوان «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» منتشر کرد و از آن پس این کتاب بارها تجدید چاپ گردید.

يك سال پس از انتشار اولین چاپ کتاب، ترجمه عربی آن در نجف اشرف بدون مقدمه و بدون ذکر مترجم منتشر شد. پس از انقلاب، همان ترجمه با مقدمه عربی تفصیلی حسن حنفی چاپ شد. ترجمه دیگری از کتاب به قلم حسین کورانی توسط الدار الاسلامیه بیروت بارها نشر یافت و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ترجمه عربی کتاب را همزمان با یکصدمین سالگرد میلاد حضرت امام 1420 ق همراه با مقدمه و گزیده جملات، منتشر نمود.

از این کتاب، ترجمه های دیگری به زبان های انگلیسی، اردو، ترکی استانبولی، آذری کریل و ایتالیایی منتشر شده است.

3- نامه های اخلاقی - عرفانی

نگارش نامه های اخلاقی - عرفانی از قدیم در میان اهل معرفت و اساتید اخلاق مرسوم بوده است. در برخی از مکاتبات، جنبه های پند و اندرز غلبه دارد و معمولاً از آن به نام وصیت یاد می شود، و در برخی از مکاتبات بیشتر به بحث های علمی پرداخته شده است. گاهی مکاتبات میان استاد و شاگرد یا مربی و متربی بوده، و گاهی نامه ها در میان دو استاد رد و بدل شده و به نقد و بررسی آراء یکدیگر پرداخته اند، یا به صورت سؤال و جواب بوده است. امروزه گنجینه ارزشمندی از مباحث، وصایا و نصایح سیر و سلوک در میان میراث اخلاق و عرفان اسلامی در اختیار مشتاقان طی طریق عشق در دست است که مهم ترین آن، نامه های ائمه اطهار علیهم السلام بوده، و نیز می توان از مراسلات و وصایای محاسبی، جنید، عین القضاة، اسفراینی، شیخ احمد غزالی، علامه حلی، شهید

ثانی و در دروه های اخیر شیخ محمد بهاری، ملا حسینقلی همدانی، سید احمد کربلایی و... نام برد.

مجموعه حاضر گزینشی از جانب مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) و مشتمل بر مکتوباتی است که برخی از آن نامه های اخلاقی یا عرفانی بوده، و برخی از آن وصیت نامه اخلاقی - عرفانی است، و بعضی از آن به واسطه تقدیم کتاب به مخاطب بوده که آن را با نصایح اخلاقی در آمیخته اند. دو مکتوب عرفانی نیز وجود دارد که در حقیقت، اجازه اجتهاد عرفان و فلسفه بوده و در نوع خود بی نظیر است. همچنین این مجموعه شامل پیام حضرت امام به کنگره نهج البلاغه و پیام به گورباچف می باشد که در آن نیز، جنبه های عرفانی متعددی مطرح است.

همه متون این مجموعه در گذشته به تناسب، چاپ شده و به ترتیب تاریخ در «صحیفه امام» آمده است. اما به طور منسجم، با اندک تفاوتی، یکبار تحت عنوان «نامه های عرفانی امام خمینی» به اهتمام آقای محمد بدیعی و مقدمه آقای محمد باقر تحریری، همراه با شرح اصطلاحات عرفانی از آقای محمود نجفی در ضمن مجموعه آثار کنگره اندیشه های اخلاقی - عرفانی امام خمینی توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و بار دیگر توسط انتشارات تشیع (1382 ش) و یک بار دیگر نیز با عنوان «آینه جمال» با مقدمه دکتر فاطمه طباطبایی توسط معاونت فرهنگی ستاد بزرگداشت ارتحال حضرت امام خمینی (س) (1387 ش) منتشر گردیده است.

لازم است مخاطبین حضرت امام در این مجموعه، به طور مختصر معرفی گردند و جهت ارتباط آنان با حضرت امام مشخص شود، به این منظور، شرح حال ایشان ذکر می گردد:

1. دکتر جواد حجت (1288 - 1368 ش) از شاگردان فلسفه و عرفان امام خمینی (س)، در همدان در خانواده اهل علم چشم به جهان گشود. پدرش آیت الله میرزا محمد جولانی همدانی از علمای همدان بود. وی دارای استعداد فوق العاده ای بود و در سال های اولیه تأسیس حوزه علمیه قم، به آنجا سفر کرد و از محضر علمای بزرگی همچون آیت الله العظمی حائری یزدی، محمدتقی خوانساری، محمد حجت همدانی، محمدرضا اصفهانی بهره برد.

مدت ده سال در درس فلسفه و عرفان امام خمینی (س) شرکت کرد و در سال 1314 ش موفق به کسب اجازه نامه ای همانند اجازه اجتهاد، در عرفان و فلسفه از جانب حضرت امام گردید. همچنین، چند اجازه اجتهاد از مراجع و علمای آن دوره همانند آیات العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، محمد حجت همدانی، محمدتقی خوانساری، محمدرضا اصفهانی مسجدشاهی و... برای او صادر گردیده است.

حضرت امام در اجازه نامه خود به شدت وی را از تمدن غرب و تجدّدطلبی برحذر می دارند، اما ایشان پس از کسب درجات اجتهاد، از قم به تهران مهاجرت نموده، پس از مدتی از لباس روحانیت خارج شده، به تحصیل در دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه تهران می پردازد. در سال 1326 لیسانس و در سال 1337 در رشته منقول، دکترا می گیرد.

از وی چند کتاب با نامهای «اعتبارات شرع» پیرامون حکم اجازه در عقد فضولی، «احکام خرد» پیرامون تکلیف و ثواب و عقاب، «قاعده ید مالکیت» که عنوان پایان نامه دکترای وی بوده، منتشر گردیده است.

2. آیت الله سید ابراهیم علوی خویی مقبره ای (1293 - 1368 ش) شاگرد حکمت و عرفان حضرت امام، در خوی از توابع تبریز متولد گردید. وی فرزند

آیت الله حاج میرمهدی مقبره و نتیجه آقا میریعقوب مقبره از علمای بزرگ خویی بود. در سن شانزده سالگی به شهر مقدس قم عزیمت کرد و قرآن و اخلاق و خط و ریاضیات و تاریخ و جغرافیا را قبل از حکمت و عرفان و فقه و اصول فراگرفت.

دروس عالی منقول را نزد آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری، محمدعلی قمی، حجت کوه کمری، محمدتقی خوانساری و... فراگرفت و دروس حکمت و عرفان را نزد آیات میرزا محمدعلی شاه آبادی، میرزا خلیل کمره ای، محمدتقی خوانساری و مخصوصاً نزد حضرت امام خمینی تکمیل نمود و از جانب ایشان موفق به کسب اجازه نامه اجتهاد در فلسفه و عرفان گردید؛ چنانچه از مراجع بزرگواری چون آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمد حجت و سید محسن حکیم اجازه اجتهاد در فقه دریافت نمود.

وی پس از سال 1317 که اجازه نامه عرفانی خود را از حضرت امام اخذ کرد، به خوی عزیمت نمود و به تدریس و تربیت طلاب پرداخت. وی از شخصیت های سیاسی منطقه بوده و در حوادث سال های 1332 و 1342 فعالیت داشت و منجر به زندانی شدن و تبعید ایشان گردید که با وساطت برخی علما از وی رفع مانع شد. او سال های آخر عمر خویش را در تبریز و تهران گذراند و پس از رحلت به خوی منتقل گردید و در مقبره میریعقوب به خاک سپرده شد.

از وی کتب متعددی در فقه مثل: طهارة، وضوء، صوم، غسل، تیمم، بیع، خمس و نیز آثاری در علم اصول برجای مانده است. همچنین وی صاحب کتاب هایی با عنوان «آیین جهاننداری»، «شرح الاسماء»، «خطبه عرفه» (شرح قسمت هایی از دعای عرفه) و «شرح حال خودم و جنگ» می باشد.

3. حجه الاسلام والمسلمین آقای محمدحسین بهجتی اردکانی (1313 -

1386 ش) از شاگردان حضرت امام؛ در سال 1331 ش به حوزه قم وارد شد و از محضر آیات آقایان حسینعلی منتظری، سید موسی شیرازی، علی مشکینی و شهید سید موسی صدر و سلطانی طباطبایی در دروس سطح و حضرات آیات بروجردی، امام خمینی و مرتضی حائری در درس خارج، بهره مند گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی امامت جمعه شهرستان اردکان را پس از آیت الله خاتمی بر عهده داشت. بسیاری ایشان را با عنوان تخلص شعری «شفق» می شناسند. کتاب «در خلوت شب خیزان»، «شرح دعای ابوحمزہ ثمالی» از ایشان منتشر شده است.

4. مرحوم حجه الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (1324 - 1373 ش) فرزند عزیز و یار امین حضرت امام، دوران کودکی و نوجوانی را همراه خانواده در قم سپری نمود و به تحصیل پرداخت. پس از تبعید و هجرت حضرت امام به نجف اشرف (1344 ش) در قم ماند و به طور مخفیانه به فعالیت سیاسی پرداخت. چند نوبت به طور غیرقانونی به عراق سفر کرده و در بازگشت دستگیر گردید و در یکی از سفرها در سال 1345 ش لباس روحانیت به تن کرد. دروس مقدمات و سطح عالی را به مدت 6 سال به پایان رساند و 6 سال نیز از محضر علمای قم و نجف بهره برد. وی در سال 1348 ش با خانم دکتر فاطمه طباطبایی ازدواج نمود و صاحب سه فرزند: «حجج اسلام سید حسن (1351 ش) سیدرضا (یاسر، 1357 ش) سید علی (1365 ش)» گردید.

وی همزمان با علوم نقلی، به آموختن فلسفه پرداخت. اصول فلسفه و روش رئالیسم را نزد آیت الله شهید مرتضی مطهری و شرح منظومه را نزد آیت الله یحیی انصاری شیرازی (قبل از انقلاب) و نزد آیت الله محمد محمدی گیلانی (پس از پیروزی انقلاب) تحصیل نمود. همچنین از ابتدای دوران طلبگی به

تدریس دروس مقدمات و سطح و نیز اصول فلسفه و شرح منظومه و منطق پرداخت. و جلسه تدریس خود را پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه داد و آخرین کتابی که در جماران تدریس نمود «کفایة الاصول» آخوند خراسانی بود.

فعالیت سیاسی او، در دوران مبارزات بسیار مؤثر و ارتباطات او با مبارزین در داخل و خارج کشور و همه تفکرات و گرایش ها بسیار گسترده بود تا آن که در سال 1356ش به دلیل محدودیت هایی که از سوی رژیم پهلوی برای ایشان اعمال می گردید، مجبور به ترك ایران و هجرت به عراق گردید. از بدو ورود به عراق، کلیه فعالیت های سیاسی حضرت امام، بر عهده وی قرار گرفت و دو ماه بعد که شهادت آیت الله شهید سید مصطفی خمینی سرآغاز فصل جدیدی در مبارزات و گسترش انقلاب اسلامی ایران گردید، بیت حضرت امام در نجف کانون تصمیم گیری و هدایت مستقیم همه جریانات سیاسی در راستای انقلاب اسلامی گردید.

مسئولیت امور سیاسی - اجتماعی حضرت امام در دوران انقلاب، در نجف و پاریس و ایران و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر عهده وی بوده و یکی از مؤثرترین اشخاص و ارکان تصمیم گیری های کلان در نظام جمهوری اسلامی ایران در دوران رهبری حضرت امام بود. به همین جهت، مورد تهمت های بسیاری از سوی جریانات سیاسی قرار می گرفت به طوری که باعث گردید تا حضرت امام در چند نوبت در جلسات خصوصی و گاهی نامه های خویش، به دفاع از او پرداخته و به امانت داری وی شهادت دهند.

پس از رحلت امام خمینی (س)، ارتباط مستقیمی با اقشار جامعه برقرار کرد و طی جلسات و سخنرانی های متعدد به تبیین اندیشه ها و افکار سیاسی، اجتماعی فقهی حضرت امام پرداخت و در جهت تقویت نظام و رهبری بعد از

امام گام های مؤثری برداشت.

وی طبق دستور حضرت امام عهده دار مسئولیت تنظیم و تدوین آثار مربوط به ایشان شده و به همین منظور مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، را در سال 1367 ش تأسیس نمود. وی همچنین، تولیت مرقد مطهر امام به همراه نمایندگی ولی فقیه در شورای عالی امنیت ملی و عضویت مجلس خبرگان رهبری را بر عهده گرفت.

«مجموعه آثار یادگار امام» حاوی نامه ها، سخنرانی ها، پیامها و مصاحبه هایی است که از ایشان بر جای مانده است. «وعده دیدار» مجموعه ای از نامه هایی است که حضرت امام برای ایشان نگاشته اند و همراه توضیحات و پاورقی های وی منتشر گردیده است. «رنجنامه به حضرت آیت الله منتظری» پیرامون حوادث مربوط به قائم مقام رهبری اثر دیگری است که از ایشان نشر یافت. «دلیل آفتاب» فقط گوشه ای از خاطرات بی شمار او از وقایع انقلاب و امام است که توسط این مؤسسه عرضه گردید.

5. دکتر فاطمه طباطبایی (1333 ش) عروس حضرت امام؛ در قم متولد گردید. پدر او آیت الله محمدباقر سلطانی طباطبایی (ره) از اساتید و علمای حوزه علمیه قم و دوستان حضرت امام، و جدّ مادری وی آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر (ره) از مراجع تقلید بوده است. در سال 1348 ش با مرحوم حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد خمینی (ره) ازدواج کرد و با حضرت امام مرتبط گردید. از سال 1356 ش پس از مهاجرت به نجف اشرف همواره در کنار امام بود و در سال های حضور امام در جماران، این ارتباط بیشتر گردید و بسیار مورد عنایت و توجه ایشان قرار گرفت به طوری که به واسطه تلاشهای وی، حضرت امام اشعار بسیاری را سرودند - که امروزه تحت عنوان

دیوان اشعار شناخته می شود - و نامه های اخلاقی - عرفانی متعددی را تحریر نمودند.

دکتر طباطبایی دارای مدرک کارشناسی فلسفه غرب از دانشگاه تهران و دکترای عرفان اسلامی بوده و به طور عمده مباحث عرفان را از آیت الله دکتر علی شیخ الاسلامی استفاده نموده است. وی ریاست گروه عرفان پژوهشکده امام خمینی (س) را بر عهده دارد و پایه گذار انجمن عرفان ایران و از اعضای جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران می باشد.

تألیفات وی غالباً در حوزه عرفان اسلامی بوده و عبارتند از: «شرحی بر نامه های عرفانی حضرت امام (ره)» پایان نامه کارشناسی ارشد؛ «همراه با امام در فتوحات و فصوص» پایان نامه دکتر که به همراه اضافاتی با عنوان «سخن عشق؛ دیدگاه های امام خمینی (س) و ابن عربی» منتشر گردیده است؛ «یک ساغر از هزار» که شامل هفت مقاله عرفانی، ده سخنرانی غالباً عرفانی به همراه چندین مصاحبه و مجموعه ای از خاطرات ایشان از حضرت امام است؛ «اقلیم خاطرات» حاوی بخشی از خاطرات و زندگی نامه وی تا پیروزی انقلاب می باشد.

6. حجه الاسلام والمسلمین سیدعلی خمینی آخرین نوه حضرت امام (1365ش) فرزند مرحوم حجه الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی و دکتر فاطمه طباطبایی در تهران متولد گردید. دوران کودکی را در کنار امام و بسیار مأنوس و مورد توجه امام بود که از متن نامه ایشان نیز نمایان است. در پانزده سالگی برای کسب دروس حوزوی به حوزه قم پیوست و از سال 1388 به تحصیل درس خارج پرداخت. وی خارج فقه را نزد آیت الله العظمی وحید خراسانی و خارج اصول را نزد برادر خویش حجه الاسلام والمسلمین حاج سید

حسن خمینی فراگرفته و از ابتدای دوران طلبگی به تدریس دروس مقدمات و سطح اشتغال داشته و بر اکثر آنها شروح و تعلیقاتی نگاشته است.

در سال 1387 با صبیحه حجه الاسلام والمسلمین سیدجواد شهرستانی نوه آیت الله العظمی سیدعلی سیستانی ازدواج نمود و دارای فرزندی به نام سید محمدعلی گردید.

همچنین به دلیل دارا بودن قریحه شعری و ذوق ادبی، اشعار زیادی غالباً در قالب غزل و با تخلص «آشنا» سروده که برخی از آن به طور پراکنده چاپ گردیده است. از وی کتاب «الإفادات والاستفادات» تقریرات درس خارج اصول استادش سید حسن خمینی، همراه تعلیقات و اضافاتی منتشر شده و نیز مقالاتی چند نشر یافته است.

7. میخائیل سرگنیوویچ گورباچف (متولد 1931م) آخرین رهبر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی؛ در خانواده ای روسی - اوکراینی متولد شد. در رشته حقوق تحصیل نمود و از 21 سالگی به عضویت حزب کمونیست درآمد و با طی مراتب حزبی، بالا-خره در سال 1985 به عنوان دبیرکل حزب کمونیست شوروی انتخاب شد. دیدگاه های سیاسی - اجتماعی متفاوت وی موجب تحولات جدی و انحلال اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست گردید و اصلاحات سیاسی - اقتصادی او منشأ پایان یافتن جنگ سرد میان بلوک شرق و غرب شد و به همین جهت، جایزه صلح نوبل را در سال 1990م دریافت نمود.

امام خمینی (س) مدتی پس از روی کار آمدن آقای گورباچف و مشاهده زمینه های اصلاح در اندیشه و عمل، او را به فطرت، معنویت، توحید و اسلام دعوت نمودند و از گرفتار شدن در بند فرهنگ غرب برحذر داشتند.

پیام حضرت امام، توسط هیئتی به سرپرستی آیت الله عبدالله جوادی آملی،

و با حضور دکتر محمدجواد لاریجانی و خانم مرضیه حدیدچی (دباغ) ارسال گردید و پاسخ آن پیام توسط ادوارد شوارد نادره وزیر امور خارجه شوروی در تاریخ 7 اسفند 1367ش به نظر حضرت امام رسید.

روش تحقیق

1. در گذشته، هر سه کتاب «دروس تفسیر سوره حمد»، «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» و «نامه های اخلاقی - عرفانی» از لحاظ متن، تصحیح شده است. اکنون این مؤسسه در مقام انتشار آن ضمن «موسوعه امام خمینی (س)» بار دیگر در تصحیح متن آنها کوششی دوباره انجام داده است.

2. متن «دروس تفسیر سوره حمد» که از نوارهای صوتی - تصویری پیاده گردیده، قبلاً با دقت ویرایش شده است تا تغییری در محتوای آن پدید نیاید و لحن گفتاری آن به نوشتاری تبدیل نشود. لکن با همه این دقت ها، با مراجعه مجدد به نوار صوتی مواردی یافت شد که احتیاج به اصلاح داشت که در این چاپ مدّ نظر قرار گرفت و اصلاح شد.

3. پاورقی های تحقیقی بر چاپ های قبلی بازبینی و اصلاح شده است.

4. عنوان گذاری ها تکمیل گردیده است.

5. برای هر کدام از کتاب ها شماره صفحات جداگانه گذاشته شده و فهرس فنی مستقلى تنظیم گردیده است.

در پایان لازم است از محققینی که در مراحل تصحیح و آماده سازی این کتاب ها مؤسسه را یاری نموده اند، تشکر و قدردانی کنیم.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

دفتر قم

ص: 22

تقاضا شده بود که من یکی دو مرتبه راجع به تفسیر بعضی آیات شریفه قرآن مطالبی عرض کنم. تفسیر قرآن يك مسأله ای نیست که امثال ما بتوانند از عهده آن برآیند. بلکه علمای طراز اول هم که در طول تاریخ اسلام، چه از عامّه و چه از خاصّه، در این باب کتاب های زیاد نوشته اند - البته مساعی آن ها مشکور است - لکن هر کدام روی آن تخصّص و فتی که داشته است يك پرده ای از پرده های قرآن کریم را تفسیر کرده است، آن هم به طور کامل معلوم نیست بوده [باشد]. مثلاً عرفایی که در طول این چندین قرن آمده اند و تفسیر کرده اند، نظیر محیی الدین⁽¹⁾ در بعضی از کتاب هایش، عبدالرزاق کاشانی⁽²⁾ در تأویلات،

ص: 5

1- محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی (560638 ق) بزرگ ترین عارف قرن هفتم، و از عارفان بزرگ قرون اسلامی است. وی به «ابن عربی»، «محیی الدین»، «شیخ اکبر» شهرت دارد. در آثارش مانند فصوص الحکم و فتوحات مکیه آیات قرآن را به سبک عرفانی تفسیر کرده است.

2- ملا عبدالرزاق بن جلال الدین کاشانی (736 ق)، مکّنی به «ابوالغنائم» و ملقب به «کمال الدین» از مشاهیر عارفان قرن هشتم هجری است. مطالب تفسیری وی را در اثر او به نام تأویلات القرآن - که اشتباهاً به نام تفسیر ابن عربی چاپ شده است - می توان یافت.

ملا سلطانعلی(1) در تفسیر، این هایی که طریقه شان طریقه معارف بوده است، بعضی شان در آن فنی که داشته اند خوب نوشته اند؛ لکن قرآن عبارت از آن نیست که آن ها نوشته اند. آن، بعضی از اوراق قرآن و پرده های قرآن است. یا مثلاً طنطاوی(2) و امثال او، و همین طور قطب(3) هم، به یک ترتیب دیگری تفسیر کرده اند که باز هم غیر تفسیر قرآن است به همه معانی؛ آن هم یک پرده ای است. و بسیاری از مفسرین که از این دو طایفه نبودند تفاسیری دارند، مثل مجمع البیان(4) ما، که تفسیر خوبی است و جامع بین اقوال عامه و خاصه است.

ص: 6

1- سلطان محمد بن حیدر گنابادی خراسانی (1251 - 1327 ق)، مشهور به «سلطان علیشاه» از عارفان و صوفیان قرن 14 هجری است. تفسیر وی به نام بیان السعادة في مقامات العبادۃ پر از مطالب رمزی همراه مباحث فلسفی می باشد. این اثر وی در چهار مجلد در سال 1344 ش در چاپخانه دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

2- طنطاوی بن جوهری مصری (1287 - 1358 ق) از دانشمندان مصر و اساتید دارالعلوم قاهره بوده است. تفسیر وی به نام الجواهر في تفسیر القرآن الکریم می باشد. وی در تفسیرش به بیان احکام مورد نیاز مسلمانان و اخلاق پرداخته است ولی مهمترین ویژگی این تفسیر مباحث علمی آن است که حدود 750 آیه از قرآن را با مطالب علوم طبیعی تطبیق کرده است.

3- سید بن قطب بن ابراهیم، متفکر اسلامی مصری در قرن 14 هجری، نویسنده و مدرّس عربی در مصر می باشد. وی عضو گروه «اخوان المسلمین» بوده و ریاست روزنامه آن را به عهده داشته است. سید قطب توسط حکومت جمال عبدالناصر دستگیر، زندانی و سپس اعدام گردید. آثار متعددی در زمینه قرآن دارد مانند: التصوير الفنی في القرآن، مشاهد القيامة في القرآن و تفسیر في ظلال القرآن که در آن بیشتر به مباحث اجتماعی پرداخته است.

4- مجمع البیان في تفسیر القرآن، تألیف ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (472 - 578 یا 551) مفسر و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است. وی در تفسیر گرانقدر خود به بحث های ادبی و قراءات و نقل اقوال مفسرین و بیان مراد آیات قرآن پرداخته است.

و سایر تفسیرهایی که نوشته شده است، این ها هم همین طور. قرآن يك كتابی نیست که بتوانیم ما یا کس دیگری يك تفسیر جامعی - آن طور که هست - بنویسد. علوم قرآن يك علوم دیگری است ماورای آنچه ما می فهمیم. ما يك صورتی، يك پرده ای از پرده های کتاب خدا را می فهمیم، و باقیش محتاج به تفسیر اهل عصمت است، که معلّم به تعلیمات رسول الله بوده اند.

در این اواخر هم يك اشخاصی پیدا شده اند که اصلاً اهل تفسیر نیستند، این ها خواسته اند مقاصدی که خودشان دارند به قرآن و به سنت نسبت بدهند. حتی يك طایفه ای از چپی ها و کمونیست ها هم به قرآن تمسّك می کنند، برای همان مقصدی که دارند این ها اصلاً به تفسیر کار ندارند، به قرآن هم کار ندارند، این ها مقصد خودشان را می خواهند به خورد جوان های ما بدهند، به اسم این که این اسلام است.

و لهذا آنچه من عرض می کنم این است که اشخاصی که رشد علمی زیاد پیدا نکرده اند، جوان هایی که در این مسائل و در مسائل اسلامی وارد نیستند، کسانی که اطلاع از اسلام ندارند، نباید این ها در تفسیر قرآن وارد بشوند و اگر روی مقاصدی آن ها وارد شدند، نباید جوان های ما به آن تفاسیر اعتنا کنند.

و از چیزهایی که ممنوع است در اسلام «تفسیر به رأی» است (1) که هر کسی

ص: 7

1- روایات متعددی در منابع حدیثی شیعه و سنی در ممنوعیت تفسیر به رأی آمده است از آن جمله: عن النبي صلى الله عليه وآله: «من فسّر القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب»؛ «هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، به یقین بر خداوند دروغ بسته است». و عن النبي صلى الله عليه وآله: «من فسّر القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار»؛ «هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند جایگاهی از آتش برای خود فراهم خواهد کرد». ر.ك: وسائل الشيعة، ج 27، ص 190، «كتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 13، حدیث 37؛ عوالي اللآلي، ج 4، ص 104، حدیث 154.

آرای خودش را بخواهد تطبیق کند بر آیاتی از قرآن. يك کسی مادی است آرای خودش را تطبیق کند بر آیاتی از قرآن و قرآن را به آن رأی خودش تفسیر و تأویل کند و يك کسی مثلاً اهل معانی روحیه است، هر چه از قرآن دستش می آید تأویل کند و برگرداند به آن چیزی که رأی اوست. ما باید، از همه این جهات احتراز کنیم. ولهذا دست ما در باب قرآن بسته است. میدان چنان باز نیست که انسان هرچه به نظرش آمد بخواهد نسبت بدهد، به این که قرآن، این را می گوید.

و اگر چنان چه من چند کلمه ای راجع به بعضی آیات قرآن کریم عرض کردم، نسبت نمی دهم که مقصود این است؛ من به طور احتمال صحبت می کنم؛ نه به طور جزم. نخواهم گفت که خیر، مقصود این است و غیر از این نیست. لهذا برای خاطر این که بعضی از آقایان گفته بودند که چند کلمه ای راجع به این مسائل بحث بشود، من بنا دارم چند روز، در هر هفته ای مثلاً يك روزی، در يك مدت محدودی، يك سوره [از] اول قرآن و يك سوره هم از سوره های آخر قرآن، در [بار] آن يك صحبت مختصری [بکنم]. چون وقت تفصیل برای من نیست و برای دیگران هم نیست، به طور اختصار بعضی از آیات شریفه را عرض می کنم. و باز هم تکرار می کنم که این، تفسیر جزمی، که مقصود این است که تفسیر به رأی بشود نیست، آنچه به نظر خودمان می فهمیم به طور احتمال نسبت می دهیم.

[تعلق بسم الله به سوره]

محتمل است که در تمام سوره های قرآن این «بِسْمِ الله» ها متعلق باشد به آیاتی که بعد می آید؛ چون گفته شده است که این «بِسْمِ الله» به يك معنای مقدّری متعلق است (1). لکن بیشتر به نظر انسان می آید که این «بسم الله» ها متعلق باشد به خود سوره، مثلاً در سوره حمد) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ):

ص: 9

1- عبارت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مرکب از جار و مجرور (ب - اسم) و مضاف الیه (الله) و تابع آن (رحمن، رحیم) است. طبق اسالیب کلام عرب جار و مجرور برای تکمیل جمله و اتمام معنا می آید و باید به کلمه ای دیگر تعلق گیرد، این متعلق ممکن است اسم یا فعل، مقدّم یا مؤخّر و محذوف یا مذکور باشد. مفسّرين در این آیه بحث های مفصّلی مطرح کرده اند؛ برخی متعلق مذکور را فعلی مؤخّر در تقدیر گرفته اند مانند: «بسم الله اقرأ» یا «بسم الله اتلو». (الکشاف، ج 1، ص 2) برخی آن را اسم مؤخّر گرفته اند: «بسم الله ابتداء کلّ شيء». (التفسير الكبير، ج 1، ص 101) و «برخی فعل مقدّم: «إبدأ یا اقرأ یا قولوا بسم الله». (التبيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 25) برخی از محققین نیز متعلق آن را معنایی که از مجموع آیات سوره حاصل می شود دانسته اند، «بِاسْمِكَ أَطْهَرُ لَكَ الْعُبُودِيَّةَ». (الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 17)

به اسم خدای تبارک و تعالی حمد برای اوست.

[معنای اسم]

اسم علامت است. این که بشر برای اشخاص و برای همه چیز يك اسمی گذاشته است، نامگذاری کرده است، برای این است که این علامت، يك شناسایی اسمی باشد، زید را آدم بفهمد کی هست. اسمای خدا هم علامت های ذات مقدس اوست. و آن قدری که بشر می تواند از ذات مقدس حق تعالی اطلاع ناقص پیدا کند از اسمای حق است. خود ذات مقدس حق تعالی يك موجودی است که دست انسان از او کوتاه است. حتی دست خاتم النبیین که اعلم و اشرف بشر است، از آن مرتبه ذات کوتاه است. آن مرتبه ذات را کسی نمی شناسد غیر از خود ذات مقدس (1) آن چیزی که بشر می تواند به آن دسترسی پیدا کند اسماء الله است، که این اسماء الله هم مراتبی دارد، بعضی از مراتبش را ما هم می توانیم بفهمیم، و بعضی از مراتبش را اولیای خدا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی که معلّم به تعلیم او هستند می توانند ادراک کنند.

[همه عالم اسم الله است]

همه عالم اسم الله اند؛ تمام عالم. چون اسم نشانه است؛ همه موجوداتی که در عالم هستند نشانه ذات مقدس حق تعالی هستند. منتها نشانه بودنش را

ص: 10

1- پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: « ما عَبْدُناكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ ما عَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ »؛ « ما آن گونه که شایسته عبادت تو است تو را عبادت نکرده ایم و آن گونه که شایسته معرفت تو است تو را نشناخته ایم ». (مرآة العقول، ج 8، ص 146 ؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 23، حدیث 1)

بعضی ها می توانند به عمقش برسند، که این چطور نشانه است؛ و بعضی هم به طور اجمال می توانند بفهمند که نشانه است. آن که به طور اجمال است این است که موجود خودبخود وجود پیدا نمی کند. این مسأله واضح است در عقل؛ و عقل هر بشری به حسب فطرت این را می فهمد که موجودی که ممکن است باشد، ممکن است نباشد، این ممکنی که هم ممکن است باشد هم ممکن است نباشد این خودبخودی وجود پیدا نمی کند. این باید منتهی بشود به يك موجودی که بالذات موجود است، یعنی قابل سلب نیست وجود از او، ازلی است. موجوداتی که می شود موجود باشند و می شود هم موجود نباشند، این ها خودبخود وجود پیدا نمی کنند، محتاج به این هستند که از خارج يك کسی آن ها را ایجاد کند.

اگر فرض بکنیم این فضایی که وهمی است - اگر هیچ نباشد، يك فضای وهمی است، واقعیتهای ندارد - ما اگر فرض کنیم که يك فضایی هست و این فضا هم همیشگی است، این فضا که فقط فضاست نمی شود که بی خود متبدل شود، این فضا به يك موجودی، یا موجودی در او بی خود پیدا بشود. آن هایی که می گویند: از اوّل در دنیا يك فضای نامتناهی بوده است - علی رغم اشکالی که در نامتناهی هست (1) - و بعد هم يك هوایی، بخاری پیدا شده است، آن وقت به دنبال آن از این موجود چیز دیگری پیدا شده است، این برخلاف ضرورت عقل است که يك چیزی خودش [بی دلیل] يك چیز دیگری بشود، بدون این که يك علّتی از خارج در کار باشد يك چیزی به خودی خود يك چیز دیگری بشود. هر

ص: 11

1- اشاره امام به اشکالات و دلایل حکمای الهی بر ردّ فضای نامتناهی و اثبات تنهائی ابعاد است. ر. ک: الحکمة المتعالیة، ج 4، ص 21 - 33؛ شرح المنظومة، ج 4، ص 187.

چیزی که متبذل به يك چیز دیگر می شود يك علت خارجی دارد، و الا يك موجودی به خودی خود يك چیز دیگر نمی شود، يك علت خارجی می خواهد که آب مثلاً یخ ببندد، یا آب جوش بیاید. اگر آب نه [در] سرمای آن درجه [زیر صفر] و نه گرمای آن درجه [100] باشد، تا ابد هم همین آب است؛ اگر هم بگردد، يك علت خارجی دارد، يك چیز خارجی باید آن را بگداند.

و لهذا این اجمالی که هر معلولی محتاج به علت است و هر ممکنی محتاج به يك علتی است، جزء واضحات عقول است، که هر کسی مسأله را تأمل و تصور بکند تصدیقش هم می کند، که [محال است] يك چیزی که می شود باشد و می شود نباشد، بی خودی بشود، یا بی خودی نباشد. نبودن، از باب این که چیزی نیست تا باشد، آن دیگر علت نمی خواهد؛ اما يك چیز ممکن که نیست، بی خودی، بدون علت متبذل شود بشود هست، [امتناع] این از ضروریات عقول است.

این مقداری که همه موجودات عالم اسم خدا هستند و نشانه خدا هستند، این يك مقدار اجمالی است که همه عقول این را می توانند بفهمند، و همه عالم را اسماء الله بدانند. و اما آن معنای واقعی مطلب که این جا مسأله اسم گذاری نیست، مثل این که ما [اگر] بخواهیم يك چیزی را بفهمانیم به غیر، اسم بر آن می گذاریم، می گوئیم «چراغ» یا «اتومبیل» یا «انسان»، «زید».

این واقعیتهای است که يك موجود غیر متناهی در همه اوصاف کمال، يك موجودی که در تمام اوصاف کمال غیر متناهی است، حد ندارد، موجود لائح است - اگر موجود حد داشته باشد «ممکن» است - موجود است و هیچ حدی در موجودیتش نیست، این به ضرورت عقل باید تمام همه کمالات باشد. برای این که اگر فاقد يك کمالی باشد محدود می شود؛ محدود که شد ممکن است.

فرق مابین ممکن و واجب این است که او غیر متناهی است در همه چیز، موجود مطلق است و این ها موجود محدودند. اگر بنا باشد تمام اوصاف کمال به طور لامتناهی، به طور غیر محدود نباشد در او، متبدل می شود [به ممکن]، آن که ما خیال کردیم واجب بوده، واجب نبوده، ممکن بوده.

[همه موجودات واجد کمالات هستند]

يك چنین موجودی که مبدأ يك ایجاد می شود، و مبدأ يك وجود می شود، تمام آن موجوداتی که به مبدأیت او وجود پیدا می کنند، این ها مستجمع همان اوصاف هستند به طریق نقص. منتها مراتب دارد:

يك مرتبه اعلا است که در آن همه اوصاف حق تعالی هست، منتها به اندازه ای که امکان دارد، به اندازه ای که می شود يك موجودی واجد باشد، آن «اسم اعظم» است. «اسم اعظم» عبارت از آن اسمی است و آن علامتی است که واجد همه کمالات حق تعالی است به طور ناقص - و به طور ناقص یعنی نقص امکانی - و واجد همه کمالات الهی است نسبت به سایر موجودات، به طور کمال.

این موجوداتی که دنبال آن اسم اعظم می آیند این ها هم واجد همان کمالات هستند، منتها به اندازه سعه هستی خودشان، به اندازه سعه وجودی خودشان، تا برسد به همین موجودات مادی.

این موجودات مادی را که ما خیال می کنیم قدرت، علم و هیچ يك از کمالات را ندارند، این طور نیست. ما در حجاب هستیم که نمی توانیم ادراك کنیم. همین موجودات پایین هم که از انسان پایین ترند، و از حیوان پایین ترند، و موجودات ناقص هستند، در آن ها هم همه آن کمالات منعکس است، منتها به اندازه سعه وجودی خودشان. حتی ادراك هم دارند؛ همان ادراکی که در انسان

هست در آن ها هم هست: (إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (1) بعضی از باب این که نمی دانستند می شود يك موجود ناقص هم ادراك داشته باشد، آن را حمل کرده بودند به این که این تسبیح تکوینی است (2)؛ و حال آن که آیه غیر از این را می گوید. تسبیح تکوینی را که ما می دانیم. - تسبیح تکوینی یعنی این ها موجوداتی هستند و علتی هم دارند - خیر مسأله این نیست ، تسبیح می کنند.

در روایات، تسبیح بعضی از موجودات را هم ذکر کرده اند که [آن] تسبیح چیست (3). در قضیه تسبیح آن سنگریزه ای که در دست رسول الله صلی الله علیه و آله بوده (4). [آن ها] شنیدند که چه می گوید. تسبیحی است که گوش من و شما اجنبی از اوست. نطق است؛ حرف است؛ لغت است، اما نه به لغت ما، نه نطقش نطق ما است. اما ادراك است، منتها ادراك به اندازه سعه وجودی خودش. لعل بعضی از مراتب عالی، مثلاً از باب این که خودشان را می بینند که سرچشمه همه ادراکات هستند، بگویند که موجودات دیگر [ادراك] ندارند؛ البته آن مرتبه را

ص: 14

1- «هیچ چیزی نیست مگر آن که با حمد او تسبیح گوید، لکن تسبیح آن ها را نمی فهمید» . الإسراء (17) : 44 .

2- الکشاف، ج 2، ص 619 - 620؛ التفسیر الکبیر ، ج 20، ص 219.

3- بحار الأنوار، ج 61، ص 27، حدیث 8.

4- از ابن عباس نقل شده است که : ملوک حضر موت شرفیاب شرف آن جناب شدند و گفتند : از کجا بدانیم شما رسول خدايید ؟ حضرت مشتی از ریگ های زمین را برداشت و فرمود : این ریگ ها شهادت می دهند ، ریگ ها اول شروع کردند به تسبیح خدای تعالی بعداً شهادت دادند به رسالت آن جناب . ر . ك : بحار الأنوار، ج 17، ص 379، حدیث 49 .

ندارند. ما هم از باب این که ادراک نمی کنیم حقایق این موجودات را، ما هم محجوبیم، و چون محجوبیم، مطلع نیستیم، و چون مطلع نیستیم، خیال می کنیم [چیزی] در کار نیست.

خیلی چیزها را انسان خیال می کند نیست و هست، من و شما از آن اجنبی هستیم. الآن هم می گویند يك چیزهایی معلوم شده است، مثلاً در نباتات که سابق همه می گفتند این ها مرده هستند، حالا می گویند که با آتن هایی که هست از ریشه های درخت که در آب جوش هست صدای هیاهو [می شنوند]. حالا این راست باشد یا دروغ نمی دانم؛ لکن عالم پر هیاهو است.

تمام عالم زنده است، همه هم اسم الله هستند. همه چیز اسم خداست. شما خودتان از اسماء الله هستید، زبانان هم از اسماء الله است، دستتان هم از اسماء الله است. به اسم الله «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، حمد هم که می کنید اسم الله است. زبان شما که حرکت می کند اسم الله هست، از این جا پا می شوید، می روید به منزلتان، با اسم الله می روید. نمی توانید تفکیک کنید. خود شما اسم الله هستید، حرکات قلبتان هم اسم الله است، حرکات نبضتان هم اسم الله هست، این بادهایی که وزیده می شود همه اسم الله اند.

[فناي اسم در مسما]

از این جهت آیه شریفه محتملاً می خواهد همین معنا را بفرماید. در بسیاری از آیات دیگر هم هست که باسم الله کذا...، صحبت از اسم الله است. و همه چیز اسم الله است؛ یعنی حق است و اسماء الله همه چیز اوست.

اسم در مسمای خود فانی است. ما خیال می کنیم که خودمان يك استقلالی داریم، يك چیزی هستیم. لکن این طور نیست، اگر آنی، آن شعاع وجود که

موجودات را با آن شعاع، با آن اراده، با آن تجلّی، موجود فرموده، اگر آنی، آن تجلّی برداشته بشود تمام موجودات لاشیء اند، برمی گردند به حالت اولشان. برای آن که، ادامه موجودیت هم به همان تجلّی اوست. با تجلّی حق تعالی همه عالم وجود پیدا کرده است، و آن تجلّی و نور اصل حقیقت وجود است؛ یعنی اسم الله است. (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1). نور سماوات و ارض خداست، یعنی جلوه خداست. هر چیز که يك تحقّقی دارد این نور است، ظهوری دارد این نور است. ما به این، نور می گوئیم برای این که يك ظهوری دارد. انسان هم ظاهر است، نور است. حیوانات هم همین طور، نورند. همه موجودات نورند، و همه هم نور «الله» هستند. (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) یعنی وجود سماوات و ارض که عبارت از نور است از خداست. و آن قدر فانی در اوست که (الله نُورُ السَّمَوَاتِ)، نه این که الله يُنَوِّرُ السَّمَاوَاتِ (2)، این يك نحوه جدایی می فهماند. (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) یعنی هیچ موجودی در عالم نداریم که يك نحوه استقلالی داشته باشد. استقلال معنایش این است که از امکان خارج بشود و به حد وجوب برسد، و موجودی غیر از حق تعالی نیست. از این جهت این که می فرماید: به اسم الله (الْحَمْدُ لِلَّهِ) به اسم الله (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (3)، با اسم الله (قُلْ)، نه این است که مقصود محتملاً این باشد که بگو: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). واقعیتی است که این واقعیت این طوری است: «با اسم الله بگو» یعنی گفتنت هم با «اسم الله» است.

ص: 16

1- «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (24) : 35)

2- «خداوند، آسمان ها را روشن می سازد».

3- الإخلاص (112) : 1.

(يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1) نه «مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (2) هر چیز [که] در زمین و آسمان است (هر چیز، همین موجود) تسبیح می کند و با اسم خدا که جلوه اوست، و همه موجودات به این جلوه متحققند و همه حرکات حرکتی است که از همان جلوه هست، تمام چیزهایی که در عالم واقع می شود از همان جلوه هست. و چون همه امور، همه چیزها از اوست و به او برمی گردد و هیچ موجودی از خودش چیزی ندارد، خودی در کار نیست که کسی بایستد [و] بگوید: من خودم هم يك چیزی دارم، یعنی مقابل مبدأ نور، خودم هم يك چیزی دارم معنایش این است که از خودم هست. آن وقت هم که داری باز از خودت نیست، آن وقت هم که چشم داری باز این چشم از خودت نیست، این چشمی است که به جلوه او وجود پیدا کرده.

پس حمدی که ما می کنیم و حمدی که همه می کنند و ثنایی که همه می کنند و ثنایی که ما می کنیم با اسم الله است، به اسم الله است، به سبب اسم الله است. و این هم فرموده است: (يُسَمِّى اللّٰهَ).

[الله جلوه جامع حق]

«الله» يك جلوه جامع است، يك جلوه ای از حق تعالی است که جامع همه جلوه ها است، که رحمان و رحیم از جلوه های این جلوه است.

«الله» جلوه حق تعالی است و رحمان و رحیم از جلوه های این جلوه است.

ص: 17

1- «هرچه در آسمان ها و زمین است او را تسبیح می کنند». (الحشر (59): 24)

2- «مَنْ» برای صاحبان عقل می آید و «ما» برای تمامی اشیاء، و در آیه مبارکه، «ما» آمده است که دلالت بر تسبیح همه موجودات دارد، نه فقط موجوداتی که دارای عقل و اندیشه هستند».

«رحمان» با رحمت و با رحمانیت همه موجودات را ایجاد کرده [است]، این رحمت است. اصلاً وجود رحمت است؛ حتی آن وجودی که به موجودات شریر هم اعطا شده باز رحمت است؛ رحمت واسعه ای که همه موجودات در زیر پوشش [آن] هست. یعنی همه موجودات عین رحمت هستند، خودشان رحمتند.

و «الله» (باسم الله) همان جلوه ای است که جلوه به تمام معنا است. مقامی است که جلوه را به تمام معنا می تواند بروز بدهد. این اسم جامع است، این اسمی است که باز جلوه است؛ خود ذات حق تعالی اسم ندارد: «لا اسمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ». اسم الله و اسم رحمان و اسم رحیم همه این ها اسماء هستند، جلوه ها هستند.

و با این اسم «الله» که جامع همه کمالات است به مرتبه ظهور، و رحمان و رحیمش را ذکر فرموده است از باب این که رحمت است و رحمانیت است و رحیمیت است - و اوصاف غضب و انتقام و [امثال] این ها تبعی است. آن که بالذات است این دو است، رحمت بالذات است، و رحمانیت و رحیمیت بالذات است، آن های دیگر تبعی است - [پس] به اسم الله و رحمان و رحیم، (الْحَمْدُ لِلَّهِ) [یعنی] تمام محامدی که در عالم و هر کمالی و هر حمدی و هر ستایشی که باشد، به او واقع می شود، برای اوست. آدم خیال می کند غذایی را که می خورد تعریف می کند که چه غذای لذیذی بود! این حمد خداست، خود آدم نمی داند. [یا می گوید:] چه آدم خوبی است! چه فیلسوف و دانشمندی است! این حمد و ثنا است، این ثنا برای خداست، خود آدم نمی داند این را. برای چه؟ برای این که آن فیلسوف و دانشمند از خودش هیچ ندارد، هرچه هست جلوه اوست.

آن [کسی] هم که ادراک کرده با عقلی ادراک کرده که جلوه اوست، خود

ادراك جلوة اوست، خود مُدرك جلوة اوست، همه چیز از اوست.

آدم خیال می کند مثلاً از این فرش دارد تعریف می کند [یا] از این آدم دارد تعریف می کند؛ هیچ حمدی برای غیر خدا واقع نمی شود. هیچ ستایشی برای غیر خدا واقع نمی شود، برای این که شما هر کس را ستایش کنید به این [دلیل] که يك چیزی در او هست ستایش می کنید، عدم را هیچ وقت ستایش نمی کنید، يك چیزی در او هست که ستایش [می کنید]، هرچه هست از اوست، هرچه ستایش بکنید ستایش اوست، هرچه حمد و ثنا بگویید مال اوست.

[همه حمدها از آن اوست]

(الْحَمْدُ) یعنی همه حمدها، هرچه حمد هست، حقیقت حمد مال اوست. ما خیال می کنیم که داریم زید را تعریف می کنیم، عمرو را تعریف می کنیم ما خیال می کنیم که داریم از این نور شمس، از این نور قمر تعریف می کنیم. محجوبیم ما از باب این که نمی دانیم، از واقعیت چون محجوبیم خیال می کنیم داریم این را تعریف می کنیم، لکن پرده وقتی برداشته می شود می بینیم نه، همه تعریف ها مال اوست، برای این که این جلوة اوست که شما از آن دارید تعریف می کنید.

(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)، هر خوبی هست از اوست، تمام کمالات از اوست، از اوست یعنی این که همان جلوه است. با يك جلوه ای همه عالم موجود شده، و ما گمان می کنیم که خودمان داریم عمل می کنیم؛ (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (1). «رَمَيْتَ وَمَا رَمَيْتَ» از باب این که جلوه هستی رمی هم

ص: 19

1- «[ای رسول] هنگامی که تیر انداختی تو نینداختی، بلکه خدا تیر انداخت». (الأنفال (8) : 17)

[مستند] به آن جلوه است، لکن «ما رَمَيْتَ» - «جلوه رمی» - «إِنَّ اللَّهَ رَمَى». آن هایی که با توبیعت کردند با خدا بیعت کردند (1). این دست هم جلوه خداست، منتها ما محجوب هستیم و نمی دانیم قصه چیست. و همه محجوب هستیم الا آن کسی که به تعلیم خدا معلّم است، و آن کسانی که به تعلیم او معلّم هستند.

روی این عرضی که می کنم، این احتمال احتمالی است که می شود احتمال آن را داد که این (بِسْمِ) متعلّق به (الْحَمْدُ) باشد، یعنی به اسم خدا همه حمدها، همه ثناها مال اوست. جلوه خداست؛ جلوه خداست که همه ثناها را به خودش جذب می کند و هیچ ثنایی به غیر واقع نمی شود، نمی توانید شما غیر را ثنا بکنید، هرچه بخواهید غیر را ثنا بکنید، ثنا به او واقع می شود. هرچه خودتان خیال کنید غیر است، [اوست] نمی دانید شما. هرچه به خود فشار بیاورید که نه، می خواهم از غیر خدا يك حرفی بزنم، غیر خدا حرفی نیست در کار؛ هرچه بگویند از اوست.

نقایص از او نیست. چیزهایی که وجود پیدا می کنند يك جهت وجودی دارند، يك جهت نقص دارند. جهت وجودی نور است، اینش مال اوست، نقص مال او نیست؛ نقیصه ها از او نیست. «لا» ها از او نیست [یعنی] آن چیزهایی که نیست. و هیچ تعریفی برای «لا» واقع نمی شود، همیشه تعریف ها برای «آری» واقع می شود، برای وجود واقع می شود، برای هستی واقع می شود، برای کمال واقع می شود. و «کمال» در عالم وجود ندارد الا يك کمال، و آن کمال الله است؛ «جمال» هم جمال الله است.

ص: 20

1- «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ». (الفتح (48) : 10)

ما باید این را بفهمیم و بفهمانیم به قلبمان. اگر همین يك كلمه را قلبمان بفهمد، نه همان گفتار باشد، گفتارش آسان است، به قلب رساندن و این موجود قابل فهم را فهماندن، این مشکل است که قلب هم باورش بیاید. يك وقت آدم همین طوری می گوید که جهنمی هست، و بهشتی هست؛ گاهی اعتقاد هم دارد؛ اما باور کردن هم غیر اعتقاد علمی است. برهان هم بر آن قائم شده، اما باور آمدن مسأله دیگری است.

عصمت که در انبیا هست دنبال باور است. باورش وقتی که آمد ممکن نیست تخلف بکند. شما اگر باورتان آمد که يك آدمی شمشیرش را کشیده است که اگر كلمه ای برخلاف او بگویید گردن شما را می زند، نسبت به این امر معصوم می شوید، یعنی دیگر امکان ندارد از شما صادر بشود، برای این که شما خودتان را می خواهید.

آن کسی که باورش آمده است وقتی که يك كلمه غیبت بکند در آن جا زبان انسان به يك صورتی در می آید که همان طوری که از این جا این زبان را دراز کرده در مکه مثلاً، کسی را غیبت کرده، در آن جا ظهور پیدا می کند: يك زبان از این جا تا آن جا که «یطؤه» [آن را پایمال می کنند] این جمعیتی که در آن جا موجودند. اگر کسی باورش بیاید که غیبت «إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ» (1) است؛ کسی که غیبت بکند کلب های آتش او را می بلعند - نه بلعیدنی که موجود بشود و تمام بشود،

ص: 21

1- علی علیه السلام در ضمن مواعظ خود به نوف بکالی می فرماید: «اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ»؛ «از غیبت دوری کن، زیرا که آن خورش سگ های آتش است». (وسائل الشیعة، ج 12، ص 283، «کتاب الحج»، «أبواب العشرة»، باب 152، حدیث 16)

بلعیدنی که او هست و می بلعندش، آن جا هم که می رود می بلعندش - اگر آدم باورش بیاید غیبت نمی کند. این که ما خدای ناخواسته يك وقت غیبت می کنیم برای این [است] که آن جا را باورمان نیامده است.

آدمی که باورش بیاید که تمام کارهایی که در این جا انجام می دهد در آن عالم يك صورتی دارد، اگر خوب است صورت خوب، و اگر بد است صورت بد، حساب در کار هست (1) - حالا- تفصیل قضیه لزومی ندارد - اما این معنا که هر کاری حساب دارد. اگر چنان چه غیبت بکند آن جا محاسبه هست، جهنم هست، اگر اذیت کند مؤمنین را جهنم است آن جا، و اگر خیرات و مبرّات داشته باشد بهشت است در آن جا، کسی که باورش آمده باشد این را، [عمل هم می کند.] نه این که همان کتاب خوانده باشد و عقلش ادراک کرده باشد؛ بین ادراک عقلی و باور نفسانی و قلبی (این قلب را نمی گویم) خیلی فاصله هست.

بسیاری وقت ها انسان عقلاً يك چیزی را ادراک می کند لکن چون باورش نیامده تبعیت نمی کند؛ آن وقتی که باورش بیاید تبعیت می کند. «ایمان» عبارت از این باور است. علم به پیغمبر فایده ندارد، ایمان به پیغمبر فایده دارد. ایمان بالله، برهان اقامه کردن بر وجود خدای تبارک و تعالی کافی نیست، ایمان باید بیاورد انسان؛ یعنی قلب را باورش بیاورد و خاضعش کند برای او. اگر ایمان آمد همه چیز دنبالش هست.

اگر انسان باورش آمد که يك موجودی و يك مبدئی برای این عالم هست، و يك بازخواستی برای انسان هست در يك مرحله بعد، مردن فنا نیست، مردن

ص: 22

1- اشاره به مسألة تجسّم اعمال و صفات و ملکات انسانی است که در عوالم برزخ و قیامت بروز می کند. برای اطلاع بیشتر ر. ک: الأربعون حدیثاً، شیخ بهائی، ص 475، حدیث 39؛ الحکمة المتعالیة، ج 9، ص 290؛ علم الیقین، ج 2، ص 869.

انتقال از يك نقص به کمال است؛ اگر این را باورش بیاید، این انسان را نگه می دارد از همه چیزها، از همه لغزش ها. [مهم] این است که این باور چطور بیاید؟

این آیه شریفه که می فرماید که به اسم الله (الْحَمْدُ لِلَّهِ)، من يك جهتش را عرض کردم - و من نه این که به جزم می گویم: این است، احتمالات است - اگر آدم باورش بیاید که تمام محامد از اوست دیگر در دلش شرك واقع نمی شود، دیگر برای کسی حمدی که می کند جلوه خدا را [حمد کرده است]. اگر يك قصیده ای برای حضرت امیر می گوید می فهمد که این برای خداست، برای این که او جلوه بزرگ خداست، چون جلوه بزرگ خداست مدح او مدح خداست. مدح جلوه است.

اگر آدم باورش بیاید که همه محامد مال اوست، خودش را کنار می گذارد.

این که می بینید این قدر آدم داد «لِمَنِ الْمُلْكُ» می زند، این قدر غرور پیدا می کند، برای این است که نمی شناسد خودش را «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (1). نمی داند خودش هیچ است. اگر این را بفهمد و باورش بیاید که هیچ نیست، هرچه هست اوست، اگر «هیچ نیست» خودش را باورش بیاید، «عرف ربّه»، پروردگارش را می شناسد.

[عدم ایمان منشأ همه گرفتاری ها]

عمده این است که ما نمی شناسیم؛ نه خودمان را می شناسیم، نه خدایمان را می شناسیم، نه ایمان به خودمان داریم نه ایمان به خدا داریم، نه باورمان آمده است که خودمان [چیزی] نیستیم و نه باورمان آمده است که همه چیز اوست.

ص: 23

وقتی این باور در کار نبود، هرچه هم برهان بر آن اقامه بشود فایده ندارد، باز هم آن انانیت نفسی در کار هست، و این که من چه، و شما چه! این همه ادعاهای پوچ برای ریاست ها و برای امثال ذلك، برای این است که آن انانیت هست، انانیت وقتی که باشد، انسان خودش را می بیند.

همه بلاهایی که سر انسان می آید از این حبّ نفس است که آدم خودش را دوست دارد. در صورتی که اگر ادراک کند و واقعیت مطلب را وجدان کند، نفس خودش چیزی نیست، مال غیر است؛ حبّ غیر است. منتها به غلط اسمش را «حبّ نفس» گذاشته اند. این غلط انسان را خراب می کند. تمام گرفتاری هایی که برای همه ما هست، برای این حبّ جاه و حبّ نفس است. حبّ جاه است که انسان را به کشتن می دهد، انسان را به فنا می دهد، انسان را به جهنّم می برد. رأس همه خطیئه ها همین است: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (1) همین حبّ جاه و حبّ نفس است. همه خطاها از این جا بروز می کند. انسان چون خود را می بیند و خودخواه است همه چیز را برای خودش می خواهد. و هرکس مانع او بشود - ولو به توهّمش - با او دشمن می شود. و هر چه را که می خواهد چون برای خودش می خواهد، حدود دیگر قائل نیست، از این جهت مبدأ همه گرفتاری ها می شود.

وجدان این که کتاب خدا ابتدا کرده به يك مطلبی که همه مسائل را به ما حالی کند - به حسب احتمال - تمام مسائل از این جا حالی می شود. وقتی فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» نمی خواهد بگوید: بعضی از حمدها مال خداست، وقتی بگوید: او

ص: 24

1- امام صادق علیه السلام فرمودند: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»؛ «سر رشته همه لغزش ها دوستی دنیا است». (الكافي، ج 2، ص 315، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حُبِّ الدُّنْيَا وَالْحَرَصِ عَلَيْهَا»، حدیث 1)

قادر است لیکن [وقتی] شما را حمد می کنم برای خدا نیست. می گوید: [همه] این ها مال خداست، همه حمدها مال خداست.

[قرآن برای هدایت است]

وقتی فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، یعنی تمام اقسام حمد و تمام حیثیت حمد از خداست، مال اوست، شما خیال می کنید دارید دیگری را حمد می کنید، همین جا پرده را از روی همه مسائل برمی دارد. همین يك آیه شریفه را اگر آدم باورش بیاید - اشکال سر باور است - اگر انسان باورش بیاید که همه حمدها مال اوست، همین يك کلمه اگر باور آمد، تمام شرك ها از قلب انسان می ریزد. آن که می گوید که من از اول تا آخر عمر هیچ شرك نیاورده ام⁽¹⁾، برای این است که این را وجدان کرده، واجد این مسأله است، این را به حسب وجدانش یافته است. یافته نیست، یافته است. براهین این قدر نمی تواند هنر داشته باشد؛ خوب است، نمی گویم برهان خوب نیست، برهان باید باشد، اما برهان وسیله است. برهان وسیله این است که شما به حسب عقلتان يك مسأله ای را ادراك کنید و با مجاهده ایمان به آن بیاورید.

فلسفه وسیله است، خودش مطلوب نیست. وسیله است برای این که شما مسائل را، معارف را با برهان به عقلتان برسانید، هنرش همین قدر است. «پای استدلالیان چوبین بود»⁽²⁾، مقصود همین است که چوب است، پای چوبی

ص: 25

1- أمير المؤمنين علي عليه السلام فرموده اند: «إِنِّي لَمْ أَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ»؛ «به قدر چشم بهم زدن شرک به خدا نورزیده ام». (الخصال، ص 572، «أبواب السبعين وما فوقه»، حدیث 1)

2- مصرع اول این بیت مولوی است: «پای استدلالیان چوبین بود*** پای چوبین سخت بی تمکین بود» (مثنوی معنوی، ص 96، دفتر اول، بیت 2128)

است. آن که انسان را می تواند راه ببرد، انسان حقیقتاً با آن می تواند راه برود، عبارت از آن پایی است که انسان [با آن] جلوه خدا را ببیند، عبارت از آن ایمانی است که در قلب [وارد] می شود، و وجدان ذوقی است که انسان می کند، و ایمان می آورد. این هم يك مرتبه است و مرتبه بالاتر هم دارد.

و امیدوارم که ان شاء الله ما فقط قرآن نخوانیم و تفسیر نخوانیم، و باورمان بیاید مسائل، و هر کلمه ای که از قرآن می خوانیم به طور باور [باشد. قرآن] کتابی است که می خواهد آدم درست کند، می خواهد يك موجودی را بسازد. يك موجودی را که خودش ایجاد کرده است و با اسم اعظم ایجاد کرده، با «الله». می خواهد از این مرتبه ناقصی که هست او را برساند به آن مرتبه ای که لایق اوست. و قرآن برای این آمده است همه انبیا هم برای این آمده اند، همه انبیا آمده اند برای این که دست انسان را بگیرند و از این چاه عمیقی که در آن افتاده است - آن چاهی که از همه عمیق تر است چاه نفسانیت انسان است - در آورند و جلوه حق را به او نشان بدهند، تا این که همه چیز را نسیان کند. و خداوند ان شاء الله نصیب همه ما بکند.

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

کلام در این بود که این (بسم الله) جار و مجرور، به چه متعلق است؟ ما به حسب احتمال، عرض کردیم یکی از احتمالات این است که هر بسم الهی که در هر سوره ای هست، متعلق باشد به خود آن سوره، به آن چیزی که در آن سوره مناسب است. مثل سوره حمد که (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ)، این حمد به اسم الله [واقع می شود].

روی این زمینه (احتمال) که هر بسم الهی در هر سوره ای معنایش غیر از «بسم الله» در سوره دیگر است، هر سوره ای که «بسم الله» دارد و متعلق به آن چیز مناسب در آن سوره است؛ این با «بسم الله» دیگری که در سوره دیگر است، معنای «بسم الله» فرق می کند. برای این که بنا بر این شد که روی این احتمال که «بسم الله» مثلاً در سوره حمد متعلق به «حمد» باشد، باید دید آن چه اسمی است که حمد به آن واقع می شود؟ آن چه اسمی است که ظهور از برای حق است و حمد به آن اسم واقع می شود. و در سوره دیگر مثلاً (قُلْ هُوَ الله) آن چه اسمی است که با (الله أَحَدٌ) و (هُوَ الله أَحَدٌ) مناسب است.

در فقه هم این مسأله هست که اگر چنان چه «بسم الله» را برای يك سوره ای گفتند، بخوانند يك سوره دیگر بخوانند کافی نیست؛ باید «بسم الله» را دوباره بگویند (1). این هم مناسب با همین معناست که این «بسم الله» با آن «بسم الله» فرق می کند. اگر «بسم الله» ها این طور باشد که در همه جا يك معنا داشته باشد، دیگر «بسم الله» این سوره و آن سوره دیگر با هم تفاوتی ندارد، چنان چه بعضی می گویند [بسم الله] اصلاً جزو سوره نیست الا در حمد، و من باب تبرک ذکر شده است؛ و این صحیح هم نیست (2).

[احتمال اول : بنابر آن که الحمد استغراق باشد]

حالا- در این صورت که «بسم الله» در حمد - حالا- ما در حمد هستیم - راجع به متعلق این جار و مجرور : يك احتمال این بود که «الحمد» تمام مصادیق حمد

ص: 30

1- ر. ك : العروة الوثقى، ج 1، ص 647 ، مسألة 11 .

2- «اقوال در پیرامون «بسم الله الرحمن الرحيم» مختلف است، مهمترین آن ها چنین است: اول: گروهی معتقدند که این نه آیه ای از سوره حمد است و نه هیچ يك از دیگر سوره های قرآن. دوم: عدّه ای قائلند آیه ای از اوّل سوره حمد و دیگر سوره هاست، و هر کس آن را ترك کند 113 آیه از قرآن را رها کرده است. سوم: عدّه ای آن را آیه اوّل سوره حمد می دانند ، ولی جزء دیگر سوره ها نمی شناسند. چهارم: عدّه ای آن را آیه اوّل سوره حمد می دانند و در دیگر سوره ها آن را جزء آیه اوّل می شمرند بدین معنا که بسم الله الرحمن الرحيم با عبارت پس از خود يك آیه می شود». (برای اطلاع از اختلافات در مسألة «بسم الله» و تعلق آن به سوره حمد و سایر سور قرآن ر. ك : الخلاف، ج 1، ص 328 ، مسألة 82؛ الكشف، ج 1، ص 1؛ التفسير الكبير، ج 1، ص 195؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص 92)

باشد؛ حمد از هر حامدی؛ هر حامدی که حمد می گوید این به اسم الله حمد می گوید. یعنی گوینده خودش اسم است و همه اعضا و جوارحش هم از اسماء هستند؛ و حمد که از انسان واقع می شود به اعتبار این که او اسم است، به اسم خدا حمد واقع می شود. شما هم که اسم دیگری هستید؛ زید هم يك اسم دیگر است. این ها هر کدام اسمای خدا هستند؛ یعنی مظاهر اسماء.

این جهت را توجّه کنید که در فاعل الهی که فاعل وجود است با فاعل های طبیعی این فرق هست - خیلی فرق ها هست، یکی از فرق ها هم این است - که آن چیزی که از مبدأ الهی، که به آن فاعل الهی گفته می شود صادر می شود، به طوری فانی در مصدر است که هیچ حیثیتی از خودش ندارد؛ هیچ نحو استقلالی از خودش ندارد. حالا برای نزدیک تر شدن به ذهن [می گوئیم]: مثل شعاع شمس می ماند به شمس، ولو این طور هم نیست، غیر از این است، بالاتر از این است. لکن شعاع شمس در مقابل شمس [از] خودش هیچ استقلالی ندارد. در فاعل الهی که نفس ایجاد، نفس وجود از مبدأ خیر صادر می شود، این هیچ نحو استقلالی از خودش ندارد یعنی نه در تحقق و نه در بقا. نه يك موجودی است که اگر آن شعاع، شعاع وجود از آن گرفته بشود بخواهد موجود باشد (تحقق داشته باشد)، آن واحد هم نمی تواند. ممکن همان طوری که در تحقق محتاج به مبدأ است، در بقا هم محتاج است. و چون هیچ حیثیتی از خودش ندارد و فانی در مبدأ است، از این جهت در عین حالی که ظهور اسماء الله است خودش اسماء الله است، اسماء الله فعلی است. در عین حالی که نور سماوات و ارض ظهور نور خداست، لکن (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ). در عین حالی که این ظهور اوست، نه این است که خود او باشد؛ لکن این ظاهر به طوری فانی در مبدأ ظهور است، و این موجود به طوری در مبدأ خود فانی هست و هیچ نحو استقلالی ندارد که این

اوست و این ظهور، فانی در اوست. از این جهت گفته می شود که (اللّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

روی این مطلب که الف و لام، در (الْحَمْدُ) الف و لام استغراق باشد و متعلّق باشد «بِسْمِ اللّهِ» به آن، یعنی هر حمدی از هر حامدی تحقّق پیدا می کند، به «اسم الله» تحقّق پیدا می کند، اسم الله اش هم همان خود حامد است. و به اعتباری حامد و محمود یکی است، ظهور و مظهر است: «أَنْتَ كَمَا أَثْبِتَ عَلَى نَفْسِكَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ» (1) آن طور است که چون حامد فانی در محمود است؛ از این جهت کأنّه خود ثنا می کند خودش را. حیثیتی برای دیگری نیست تا ما بگوییم من او را ثنا می کنم. او خودش را ثنا می کند از باب این که فناست.

[احتمال دوم : بنا بر آن که الحمد طبیعت باشد]

يك احتمال دیگر هست و آن این است که: الف و لام، الف و لام استغراق نباشد که افراد را، تکثیر فردی باشد. اصلاً نفس طبیعت مجرّد از همه خصوصیات حمد، آن حمدی که هیچ نحوه تعینّی ندارد [مراد باشد] در این جا (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)، (الْحَمْدُ لِلّهِ) یعنی حمد بی تعین، حمد مطلق. روی این احتمال، عکس آن احتمال می شود. حمدهای ما برای او واقع نمی شود، آن حمدی که برای او واقع می شود آن حمدی است که خودش بکند. حمد غیر خودش، حمد متعین است و او نامحدود است. حمد محدود برای نامحدود واقع نمی شود.

عکس آن می شود: آن جا گفته می شد که حمد واقع نمی شود الاّ لله، شما

ص: 32

1- ر. ک: الکافی، ج 3، ص 324، «كتاب الصلاة»، «باب السجود والتسبيح والدعاء...»، حدیث 12.

خیال می کنید که از خط خوب تعریف می کنید، این تعریف از خداست، تعریف از خط نیست. خیال می کنید از نور تعریف می کنید؛ خیال می کنید مدح عالم می کنید، این مدح عالم نیست، مدح الله است. آن جا این طور گفته می شد؛ که تمام حمدها، هرچه حمد از هر حامدی که هست به او برمی گردد برای این که هیچ کمالی در عالم نیست الاّ کمال او؛ هیچ جمالی در عالم نیست الاّ جمال او، خودشان چیزی نیستند، اگر این جلوه را بگیرند از موجودات چیزی باقی نمی ماند. موجودات با این جلوه موجودند.

آن جا این طور گفته می شد که همه موجودات همان جلوه خدا هستند و نورند، (الله نُورُ السَّمَوَاتِ)؛ و اگر این جلوه گرفته بشود موجودی باقی نمی ماند. و چون جلوه است و مدح هم برای کمال است؛ هیچ مدحی برای غیر او واقع نمی شود، برای این که کمالی غیر از کمال او در کار نیست، کمال اوست و ظهور کمال او. کمال ذات اوست و کمال او در مقام ظهور. کمال در مقام ذات، مدح می کند کمال در مقام صفات، کمال در مقام ظهور؛ همه کمالات عالم کمال اوست در مقام ظهور. هر کس هم که مدح برای يك کمالی می کند؛ پس هر مدحی که واقع می شود برای او واقع می شود. آن جا این طور بود.

در این احتمال دوم (که البته احتمال است) این است که حمد، «حمد مطلق» باشد نه حمد «کُلّ حمد». حمد مطلق یعنی حمد بی قید، حمدی که هیچ قیدی در آن نیست. این حمدی که ما می کنیم تمامش حمد متعین است، و برای متعین است. برای این که ما به موجود مطلق دسترسی نداریم تا برای او حمد کنیم. او را ادراک نمی کنیم تا حمدش کنیم. شما که می گوئید: الحمد لله، باز ادراک آن حقیقت نشده است تا این که برای او حمد بکنید. و هر حمدی که واقع می شود برای او واقع نمی شود، برای مظاهر او واقع می شود.

عکس آن جا، آن جا هر حمدی واقع می شد برای غیر او واقع نمی شد. در این احتمال این است که هر حمدی واقع می شود برای او واقع نمی شود الاّ حمد خودش؛ الاّ آن حمدی که خود او برای خودش می کند.

بنابراین (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ) این اسم، دیگر نمی تواند اسم به معنای اول باشد، اسم به معنای این که شما اسمید، آن هم اسم است؛ [بلکه] آن اسم الله و ظهور مطلق است بی قید، و علامت مطلق بی قید است؛ که ظهور از غیب است و اسم غیب است و با آن اسم، حمد واقع می شود. یعنی خود، خود را حمد می کند؛ ظهور برای يك مظهری حمد می کند. این هم يك احتمال است راجع به متعلّق (بِسْمِ اللّٰهِ) متعلّق به حمد، حمد يك وقت كل مصداق از حمد است، و يك وقت صرف وجود حمد است، آن که هیچ قید ندارد. يك وقت تمام حمدهایی که واقع می شود به غیر خدا واقع نمی شود، يك وقت هیچ حمدی برای خدا واقع نمی شود به معنای حمد مطلق، به معنای حمد محدود واقع می شود نه به معنای حمد مطلق. آن وقت (الْحَمْدُ لِلّٰهِ) یعنی آن حمد مطلق که هیچ قیدی ندارد به آن اسمی که مناسب با آن است واقع می شود برای او. این هم يك احتمال است.

[احتمال سوم : عدم تعلّق بسم الله به سوره]

این معنا را هم احتمال داده اند (و آن هم احتمالی است) که [«بسم الله»] متعلّق به خود سوره نباشد. بعضی گفته اند (1): متعلّق به ظَهَر است: «ظَهَرَ الْوُجُودُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ». یعنی هر چه پیدا بشود با اسم الله پیدا می شود. این اسم مبدأ ظهور همه موجودات است و این اسم عبارت از همان است - شاید

ص: 34

همان باشد - که در روایتی هست که « خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ »⁽¹⁾. مشیت را که عبارت از همان ظهور اول باشد بنفسه خلق کرده است، یعنی بی واسطه است؛ همه چیزهای دیگر به مشیت واقع شده است. و ظَهَرَ الوجودی که احتمال می رود، که ظَهَرَ الوجود بِسَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ [بنابر این که] متعلقش سوره نباشد و متعلقش يك چیز خارجی باشد، این احتمال هست.

البته اهل ادب هم «أَسَمَّ تَعِينُ» و امثال ذلك که مناسب است [در تقدیر] گرفته اند⁽²⁾. خوب استعانت هم اگر باشد، ولو اهل ادب خودشان توجه ندارند، اگر أَسَمَّ تَعِينُ بِاللَّهِ هم باشد، این أَسَمَّ تَعِينُ بِسَمِ اللَّهِ، یعنی هر کس هر استعانتی می کند به اسم خدا استعانت می کند. نمی شود که کسی استعانت بکند بدون اسم خدا. نه این است که يك «بسم الله» لفظی است و این که مثلاً أَسَمَّ تَعِينُ بِسَمِ اللَّهِ تشریفاتی باشد؛ يك واقعیتی است که اسم خدا ظهور اوست در همه چیز، و «أَسَمَّ تَعِينُ بِسَمِ اللَّهِ» استعانت به همین ظهور است؛ و همه چیز به این ظهور است، که این هم بازگشتش به اوست، ولو ادیب متوجه نباشد. این راجع به متعلق بسم الله و این که متعلق چیست.

[مراقب اسم و مراقب انسان]

راجع به اسم هم عرض کردم اسم آن است که علامت مسمّا باشد، و چیست که علامت مسمّا نباشد؟ هر چیزی را شما فرض کنید که يك نحوه وجودی

ص: 35

1- الکافی، ج 1، ص 110، «كتاب التوحيد»، «باب الإرادة أنَّها من صفات الفعل» حدیث 4.

2- البحر المحیط، ج 1، ص 16، سطر 6.

دارد، این نحوه ظهوری از اوست، علامتی است از او.

منتها اسم به معنای علامت مراتبی دارد: یکی اسمی است که تمام معنای علامت است، یکی اسمی است که از او نازل تر است ... تا برسد به اخیره موجودات. همه علامت هستند، همه ظهور هستند؛ ظهور اسم هستند لکن مراتب دارند. در روایت است: « نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى » (1) اسم اعلی در مقام ظهور، پیغمبر اکرم است، ائمه اطهار است. آن هایی که در مرتبه سیر و در مرتبه حرکت از نقص به کمال، رسیده اند به آن جایی که وارسته شده اند از همه طبیعت ها، از همه چیز؛ مثل ما نیستند که در چاه هستیم. ما راه هم نیفتاده ایم.

اشخاصی هستند که از این چاه به راه افتاده اند هجرت کرده اند: « مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » (2) يك احتمال این است که این هجرت، هجرت از خود به خدا باشد، «بیت» نفس خود انسان باشد. يك طایفه ای هستند که خارج شدند، هجرت کردند از «بیت» شان، از این بیت ظلمانی، از این نفسانیت « مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ »؛ تا رسیدند به آن جایی که «أُدْرِكُهُ الْمَوْتُ». به مرتبه ای رسیدند که هیچ دیگر از خود چیزی نیستند، «موت مطلق» و اجرشان هم علی الله است؛ دیگر اجر دیگری، دیگر بهشت مطرح نیست، دیگر تنعمات مطرح نیست، فقط الله است. آن که از «بیت نفسانیتش» خارج شد، حرکت کرد و مهاجرت کرد الی الله و الی رسول الله - که آن هم الی الله است - « ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ » و پس از این هجرت به مرتبه ای رسید که أُدْرِكُهُ الْمَوْتُ دیگر از خودش هیچ نیست، هرچه هست از اوست؛ این

ص: 36

1- الکافی، ج 1، ص 143، «کتاب التوحید»، «باب النوادر» حدیث 4.

2- «هر کس هجرت کنان به سوی خدا و پیغمبر او از خانه خویش درآید، سپس مرگ او فرا رسد پاداش و اجر وی بر خداست». (النساء (4) : 100)

را مشاهده کرد در این هجرت، اجرش هم عَلی الله است. يك طایفه ای هستند که این طورند که هجرت کرده اند و به منتها هم رسیده اند، اجرشان هم علی الله است؛ همیشه هم در هجرتند آن ها.

يك طایفه ای هستند که هجرتی کرده اند اما نرسیده اند به غایت هجرت که أَدْرَكَةُ الْمَوْتُ باشد.

يك طایفه هم مثل ما هستند: اصلاً هجرتی نیست در کار، ما در همین ظلمت ها هستیم. ما به دنیا و به طبیعت، و بالاتر از آن به انانیت خودمان در این چاه محبوسیم. ما در «بیت» هستیم - یعنی در بیت نفسانیت، روی این احتمال - نمی بینیم الا خودمان [را]؛ هرچه می خواهیم برای خودمان می خواهیم. خودیم، خود است، غیر از خود هیچ نیست. ما تا حالا به فکر این نیفتاده ایم که هجرتی بکنیم، ما هرچه فکر داریم صرف همین جا می شود.

تمام نیروی الهی که به ما امانت داده اند، آن طوری که هست ردشان نمی کنیم، همین جا صرف می کنیم و همین جا هستیم، و تا آخر هم همین جا هستیم. و هرچه می گذرد بعیدتر می شویم از مبدأ، از آن محلی که باید به آن هجرت کنیم بعیدتر می شویم و هرچه بگذرد دیرتر می شود.

در روایتی هست که پیغمبر اکرم با اصحابشان نشسته بودند، يك صدا بلند شد، پرسیدند چیست؟ فرمودند - به حسب این روایت - که يك سنگی از لب جهنم حرکت کرده بود، بعد از هفتاد سال رسیده حالا به آخر جهنم، به آن چاهی که در جهنم است. این صدای افتادن آن است(1). گفته اند: این اشاره ای به

ص: 37

1- کلمات مکنونه، ص 139؛ علم الیقین، ج 2، ص 1002؛ المسند، أحمد بن حنبل، ج 9، ص 19، حدیث 8825؛ الفتوحات المکیة، ج 1، ص 298.

این بوده [که] يك نفر آدم مُعَوَّج، هفتاد سالش بوده و مرده، هفتاد سال از آن طرف رفته [است]. ماها از آن طرف رفتیم، منتها من هشتاد سال از آن طرف رفتم، شماها چند سال؛ و امیدوارم شما از آن طرف دیگر بروید.

ما هر چه داریم و هرچه بر ما بگذرد از این حبّ نفس است، از این انانیت است «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» (1) يك همچه تعبیری است. از همه دشمن ها بدتر است، از همه بت ها بزرگ تر است، مادر بت ها است: «مادر بت ها بت نفس شماست» (2). از همه بت ها بیشتر انسان به این عبادت می کند، توجهش به این بیشتر است، و تا این بت را نشکند نمی تواند الهی بشود؛ نمی شود هم بت باشد و هم خدا. این نمی شود هم انانیت باشد و هم الهیت باشد.

[همه گرفتاری ها از انانیت انسان است]

تا از این «بیت»، از این بتخانه، از این بت رها نشویم و پشت نکنیم به این بت، و رو نکنیم به خدای تبارك و تعالی، و از این خانه خارج نشویم، يك موجودی هستیم به حسب واقع بت پرست، ولو به حسب ظاهر خدا [پرست]. اما خدا را به لفظ می گوئیم و آن که در دل ما هست خودمان است، خدا را هم برای خودمان می خواهیم. اگر خدا [را] هم بخواهیم برای خودمان می خواهیم. لفظاً می ایستیم و نماز می خوانیم، (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) می گوئیم، ولی واقعاً،

ص: 38

1- بحار الأنوار، ج 67، ص 64، حدیث 1؛ كنز العمال، ج 4، ص 431، حدیث 11263.

2- تمام بیت مولوی چنین است: «مادر بت ها بت نفس شماست ***زانکه آن بت مار و این بت ازدهاست» (مثنوی معنوی، ص 37، دفتر اول، بیت 772)

عبادت، عبادت نفس است؛ وقتی توجه به خود باشد، همهٔ جهات خودم باشم، همه چیز را برای خودم بخواهم. همهٔ این گرفتاری هایی که برای بشر است از این نقطه به پا می شود. همهٔ گرفتاری ها از انانیت انسان است.

تمام جنگ های عالم از این انانیت انسان پیدا می شود. مؤمن ها با هم جنگ ندارند؛ اگر جنگی باشد بین دو نفر، باید بدانند که مؤمن نیستند. مؤمن ها با هم جنگ ندارند. وقتی که ایمان نباشد و توجه، همه اش به خودش باشد، هر چیز را برای خودش بخواهد، هیاهو از این جا به پا می شود: من برای خودم این مسند را می خواهم، شما هم برای خودتان می خواهید؛ جمع ندارد، تعارض می شود. من برای خودم این فرش را می خواهم، شما هم برای خودتان می خواهید؛ من برای خودم این ریاست توهمی را می خواهم، شما هم برای خودت می خواهی. وقتی من برای خودم و شما هم برای خودتان، جمع هم ندارد دعوا می شود. آن [یکی] این مملکت را برای خودش می خواهد، دیگری هم برای خودش می خواهد، جنگ می شود.

این جنگ ها همه جنگ های بین انانیت هاست، جنگ های عالم همه اش جنگ های انانیت است. انسان با انانیتش جنگ می کند و جنگ ها بین انانیت هاست. این انانیت در اولیا نیست. جنگ هم در اولیا نیست؛ اگر همهٔ اولیا در يك جایی جمع بشوند، هیچ وقت با هم جنگ [نمی کنند]، اصلاً با هم مخالفت پیدا نمی کنند، برای این که همه برای خداست، دیگر خودی نیست تا این که این بکشد آن طرف، آن بکشد آن طرف؛ تراحم بشود، دعوا بشود. همه برای يك مبدأ است؛ برای يك جهت است.

و ما الآن در يك چاهی واقع شده ایم، در يك ظلمت واقع شده ایم که بالاترین ظلمت هاست؛ و آن ظلمت انانیت است. و اگر چنان چه از این ظلمت

خارج نشویم، از این چاه خارج نشویم، از این انانیت بیرون نرویم، از این توجه به خود و خودخواهی (دیگران هیچ! و همه خود!)، هر چه طرح بشود آدم تا به نفع خودش است قبول می کند، واقعاً قبول می کند؛ به نفع خودش نباشد - حق هم باشد - قبول نمی کند. يك چیزی برای او باشد، فوراً باورش می آید، اگر به ضدش باشد اصلاً به این زودی ها باورش نمی آید. این ها همه انانیت است. همه گرفتاری های ما و همه گرفتاری شما و همه گرفتاری بشر در همین جاست. نزاع سر خودخواهی است. نزاع سر این است که من می کشم طرف خودم، شما هم می کشید طرف خودتان. مادامی که این هست، الهیت در کار نیست؛ همان پرستش نفس است. و کی می تواند از این خارج بشود؟ بتی است، معبدی است و بت خانه ای است که آدم خودش در خودش [ساخته] است؛ و کی می تواند [از آن] خارج بشود؟ این يك دست غیبی می خواهد که بیاید دست انسان را بگیرد و خارج کند؛ همه انبیا هم برای این آمدند.

[خداپرستی؛ هدف بعثت انبیا]

تمام انبیا که مبعوث شدند، تمام کتب آسمانی که آمده اند، برای این است که این انسان را از این بتخانه بیرونش بیاورند [تا] این بت را بشکنند و خداپرست بشود. همه انبیا آمدند برای این که این عالم را يك عالم الهی اش کنند، بعد از این که يك عالم شیطانی است، يك عالمی است که حکومت [آن]، حکومت شیطان است. آن که در ما حکم فرماست، شیطان است؛ ما تابع شیطان هستیم. هوای نفس از جلوه های شیطان است؛ و حکومت در ما، حکومت شیطان است. هر عملی هم که می کنیم عمل شیطانی است، هر کاری بکنیم. مادامی که آن شیطان بزرگ که نفس است، نفس اماره است، مادامی که او هست، هر کاری

هم ما انجام بدهیم روی انانیت انجام می دهیم، روی انانیت که انجام دادیم تبع شیطانیم، سلطنت شیطان الآن بر ما مستولی است.

آن وقتی که هجرت بکنیم، و به تعلیم انبیا، به تعلیم اولیا، هجرت بکنیم از این منزل، و پشت بکنیم به این انانیت، از این چاه داریم می رویم آن طرف. و اگر چنان چه کسی در دنیا موفق بشود، می رسد به آن جایی که در وهم من و شما نمی آید؛ «پس عدم گردم» (1) و فانی می شود. کسی بخواهد کمال پیدا بکند کسی بخواهد از این انانیت بیرون برود، باید با مجاهده هجرت بکند، مجاهده کند و این هجرت را [انجام دهد].

[جهاد با نفس، جهاد اکبر است]

از جهاد اصغر آمدید: «وَبَقِيَ عَلَيْكُمُ الْجِهَادُ الْكَبِيرُ» (2) [این مجاهده] جهاد اکبر است، همه جهادهای دنیا تابع این جهادند. اگر این جهاد را موفق شدیم، هر جهادی بکنیم جهاد است، اگر این جا موفق نشدیم همه اش شیطانی

ص: 41

1- اقتباس است از این بیت مولوی که: «پس عدم گردم، عدم چون ارغنون***گویدم کائناتاً إلیه راجعون» (مثنوی معنوی، ص 512، دفتر سوم، بیت 3907)

2- اشاره به حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است که در استقبال از کسانی که از جنگ بازگشته بودند بیان فرمودند: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْكَبِيرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْكَبِيرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ»؛ «آفرین بر گروهی که جهاد کوچک تر را به جای آوردند و جهاد بزرگتر برای آن ها باقی مانده است. گفته شد؛ ای فرستاده خدا، جهاد بزرگ تر چیست؟ فرمود: جهاد نفس». (الكافي، ج 5، ص 12، «كتاب الجهاد»، «باب وجوب الجهاد»، حدیث 3؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 161، «كتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب 1، حدیث 1)

است، همه جهادها شیطانی است.

در روایت است کسی که «خَرَجَ»، [خارج شود] برای جهاد که يك كنيزی پیدا بکند، يك مالی پیدا کند، این اجرش همان است. و آن کسی که الی الله باشد اجرش «علی الله» است(1). سنخ فعل ها فرق می کند، سنخ فعلی که از اولیا صادر می شود با فعلی که از ما صادر می شود؛ چون مبدأش فرق می کند. بی جهت است که «صَدَرْتُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»(2)؟! با يك دست فرود آوردن برای کشتن يك نفر آدم. البته يك جهت است که تمام اسلام با تمام کفر مواجه شده بود، که اگر يوم الخندق شکست می خوردند، اسلام از دست می رفت. به این معنا، يك جهت [است]، يك جهت هم، قضیه آن خلوص و آن الهیتی که در مطلب است.

آن آدمی که وقتی روی سینه آن شخص می نشیند و او تف می اندازد به او - به حسب نقل(3) - پا می شود، مبدا يك وقتی - با این که نبوده، مع ذلك احتیاط است مبدا يك وقتی - تأثیری کرده باشد و این از الهیتش افتاده باشد و جهت نفسانیت پیدا بکند، مبدا يك وقتی این طور بشود. آن، يك ضربتش، روحش بیشتر از همه عبادات است؛ آن روحی که عبادت را عبادت می کند. [در] ظاهر که مشرك و غیر مشرك، آن که بت می پرستد و آن که نمی پرستد همه يك ظواهری و ذکری و چیزی دارند، ظواهرش که مثل هم است؛ ابوسفیان هم نماز می خواند، معاویه

ص: 42

1- بحار الأنوار، ج 67، ص 211، حدیث 35؛ مستدرک الوسائل، ج 4، ص 131، «كتاب الصلاة»، «أبواب النية»، باب 1، حدیث 3؛ كنز العمال، ج 3، ص 422، حدیث 7263.

2- بحار الأنوار، ج 39، ص 1 - 2، حدیث 1؛ عوالي اللآلی، ج 4، ص 86، حدیث 102؛ ر. ك: المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 32.

3- ر. ك: مناقب آل أبي طالب، ج 2، ص 132؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 51، حدیث 3.

هم امام جماعت بود. ظواهر همین ظواهر است. آنچه این نماز را بالا می برد، آن روحی است که دمیده می شود به نماز. آن روح اگر باشد، نماز بالا می رود، نماز الهی می شود. و تا عبادت برای خودش باشد [نماز الهی نیست]. همه ما این طور هستیم، بازی ندهیم هم را، همه عبادتمان برای خودمان است.

آن که خیلی آدم خوبی است برای بهشت عبادت می کند. شما بهشت را بردارید از روی اعمال، ببینید کی عبادت می کند. بهشت را بردارید، ببینید کی عبادت می کند. علی می ماند و حوضش! که: «عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَعَانَقَهَا»⁽¹⁾، يك دسته مردم این طورند، عبادت برای [بهشت] اصلاً مطرح نیست پیش آن کسی که از خودش گذشته و خارج شده از این بیت و به مرتبه موت رسیده، پیش او، لذات چیزی نیست، [بهشت] اصلاً مطرح نیست، غافل [و] مرده است او، أَذْرَكَ الْمَوْتَ، برای او این حرف ها مطرح نیست، بهشت و جهنم همه علی السواء است پیش او. او اُثْنَى عَلَى ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى، او اُثْنَى برای خدا. او، [خدا] را یافته اهل این که عبادتش بکند. این يك مرتبه ای از مراتب آن هاست که عاشق عبادتند. یافته او را [که] اهل است برای معبودیت و عبادت می کند. مراتب دیگر هم هست که در فکر ماها نیست.

ص: 43

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصَبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»؛ «امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و با آن دست به گردن شود و آن را با قلبش دوست بدارد و با تن خود انجام دهد و برای آن از (امور دیگر) فارغ شود. چنین شخصی باک ندارد که زندگانی دنیايش به سختی یا به آسانی گذرد.» (الكافي، ج 2، ص 83، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب العبادة»، حدیث 3)

اول قدم این است که از این بیت بنا بگذارید خارج بشوید. اول قدم این است که انسان قیام کند، قیام لله؛ بیدار بشود، خواب نباشد مثل ما. ما الآن خوابیم در صورت بیدار؛ بیداری حیوانی است و خواب انسانی. ما خوابیم همه: « النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا » (1) الآن نیام است، خواب است، وقتی که موت حاصل شد آن وقت تنبّه پیدا می شود که چه هیاهویی بوده است. جهنّم «لَمْحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (2)، یعنی الآن هم محیط است، منتها چون در خدر طبیعت است، آدمی است که تخدیرش کرده اند، طبیعت تخدیرش کرده است، ادراک نمی کند. وقتی که این تخدیر برداشته بشود، می بیند که همه آتش شد.

باید از این راه رفت، چاره نیست. ما را می برند؛ منتها ما را از آن طرف می برند. باید خودمان بیدار بشویم و از آن راه مستقیمی که باید برویم، برویم. باید تحت تربیت انبیا واقع بشویم.

انبیا همه آمده اند آدم را درست کنند. يك نبی ای نیامده است که مقصدش این معنا نباشد که انسان را اصلاح کند. اقامه عدل، همین درست کردن انسان هاست. عدل يك چیزی نیست الا آن که از انسان صادر می شود؛ ظلم هم آن است که از انسان صادر می شود. اقامه عدل تحوّل دادن ظالم به عادل است، تحوّل دادن مشرک به مؤمن است. متحول می کند يك موجودی را که اگر رهایش بکنند به هاویه می رود، و به جهنم منتهی می شود؛ به يك موجودی که

ص: 44

-
- 1- «مردم در خوابند و همین که می میرند بیدار می شوند». عوالي اللآلي، ج 4، ص 73، حدیث 48؛ بحار الأنوار، ج 66، ص 306، حدیث 27؛ المحجّة البيضاء، ج 7، ص 42.
 - 2- «همانا دوزخ احاطه بر کافران دارد». (التوبه (9) : 49)

راه را به او می نمایند که این راه است. از این راه باید بروی.

ما تا حالا راه نیفتاده ایم. هفتاد سالمان است، هشتاد سالمان است و هنوز راه نیفتاده ایم. تا حالا هجرت نکرده ایم. ما در زمین متوقف شده ایم و تا آخر هم همین طور است؛ و باید راه بیفتیم، چاره نیست.

شما جوان ها بهتر می توانید این راه را پیدا کنید. از ما گذشته؛ ما قدرت هایمان رفته است دیگر سراغ کارش. شما جوان ها بهتر می توانید تهذیب نفس کنید؛ شما به ملکوت (1) نزدیک تر هستید از پیرمرد ها. در شما آن ریشه های فساد کمتر است، رشدش کمتر شده است، آن طور رشد نکرده؛ هر روز بماند رشدش زیادتر می شود. هر روز تأخیر بیندازید، تعویق بیندازد مشکل تر می شود.

یک پیر بخواهد اصلاح بشود بسیار مشکل است؛ جوان زودتر اصلاح می شود. هزاران جوان اصلاح می شوند و یک پیر نمی شود.

نگذارید برای ایام پیری؛ حالا که جوان هستید سیر خودتان را بکنید، شروع کنید الآن. خودتان را تبع تعلیمات انبیاء کنید، مبدأ نیست، از این جا باید رفت. آن ها راه را نشان داده اند، ما راه را نمی دانیم، آن ها راه را می دانند، طیبند و راه را می دانند، راه سلامت را می دانند؛ آن ها راه سلامت را به ما گفته اند، می دانند. بخواهید سالم باشید از آن راه باید بروید.

باید از توجّهاتی که به نفس هست خودتان را کم کم (البته مسأله ای نیست که

ص: 45

1- ملکوت در اصطلاح به عالم ارواح و عالم غیب و عالم معنی گفته می شود؛ به عبارت دیگر در سلسله مراتب عوالم وجود، پایین ترین عوالم را عالم طبیعت (ملك، ظاهر) می نامند و مرتبه بعدی و باطن آن را عالم ملکوت می گویند که عالم ارواح و غیب و معنی است.

به این زودی بشود) لکن کم کم خارج کنید. این همه آمال ما زیر خاک خواهد رفت، تمام خواهد شد. این همه توجّهات به خود، به ضررمان تمام می شود و تمام می شود. آنی که باقی می ماند آن است که مربوط به خداست: « مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ » (1). آنی که عند الله است [باقی می ماند]. انسان يك «ما عندكم» دارد، يك «ما عندالله» دارد، مادامی که به خود هست، به خود متوجه است عندكم [است]؛ همه این ها هم فانی خواهد شد، نفاذ پیدا خواهند کرد. اما اگر چنان چه برگردد به خدا، آن جا به اسم «باقی» باقی است، بقا پیدا می کند . کوشش کنید از این وضعی که دارید و داریم، کوشش کنیم از این وضع بیرون برویم.

آن هایی که در جهاد با کفار پیروز می شدند، باک نداشتند از این که طرفشان چقدر باشد، آن که می گوید: اگر عرب با هم مجتمع بشوند در مقابل من قرار بگیرند من بر نمی گردم (2) برای این است که قضیه، قضیه خداست؛ آن که مال خداست شکست تویش نیست، برگشت ندارد، برگشت به چه؟

آن هایی که جهاد می کردند و پیش می بردند؛ و بدون توجه به خودشان و آمال خودشان جلو می رفتند، آن ها تا يك حدودی جهاد نفس کرده بودند. آن هایی که در مرتبه عالی بودند، در مرتبه عالی جهاد نفس بودند و آن های دیگر هم به مراتب خودشان، تا این جهاد نشود، نمی شود، تا انسان پشت نکند به آمال خودش، پشت نکند به دنیا که همه اش همان آمال آدم است [نمی شود].

ص: 46

1- «آنچه نزد شماست فانی و نابود می شود و آنچه نزد خداست ماندنی است». (النحل (16) : 96)

2- نهج البلاغة، ص 417، نامه 45.

دنیای هر کس، همان آمالش است. از دنیا تکذیب شده است، از عالم طبیعت تکذیب نشده، از دنیا تکذیب شده [است].

دنیا همان است که پیش شماست. خود شما توجه وقتی به نفستان دارید، خودتان دنیا بید، دنیای هر کس آن است که در خودش است، آن تکذیب شده است؛ اما از شمس و قمر و طبیعت، هیچ تکذیب نشده؛ تعریف شده است، این ها مظاهر خداست(1).

آنی که انسان را بعید می کند از ساحت قدس و از کمال، دنیا است؛ و آن هم پیش خود آدم است، توجه به نفس است. خدا کند که موفق بشویم برای این که از چاه بیرون برویم، و تبعیت کنیم از اولیای خدا؛ که آن ها از این مهلکه نجات پیدا کردند و خارج شدند و أَدْرَكَهُمُ الْمَوْتُ.

ص: 47

صحبت در این بود که این (بِسْمِ اللّٰهِ) متعلّق به چیست. چند احتمال بود که عرض کردیم. و اساس فهم بعضی از این مسائل این است که انسان رابطه مابین حق و خلق را بداند، که این چه نحو رابطه ای است. البته ما به طور طوطی وار اکثراً یا با قدم برهان [می دانیم]. آن قدم بالاترش مال کسان دیگر است.

این ربط موجودات به حق تعالی این طور نیست که موجودی به يك موجود دیگری ربط داشته باشد، مثل ربط پدر به پسر، پسر به پدر. این ربطی است که موجودی مستقل [و] موجودی مستقل؛ رابطه ای هم بینشان هست. ربط شعاع شمس به شمس هم - با این که يك ربط بالاتری است - باز هم شعاع شمس با شمس يك غیریتی دارد و يك ربطی است [که] ربط موجودی به يك موجود دیگر است. ربط قوای نفس مجرد به نفس هم يك ربط بالاتر از ربط شعاع شمس به شمس است؛ لکن [مع ذلك در] ربط قوه باصره به نفس، قوه سامعه به نفس، باز يك نحو تغایری (کثرتی) هست. و اما ربط موجودات به مبدأ وجود (به حق تعالی) را نمی شود از هیچ يك از این انواع ربطی که عرض کردم حساب کرد.

تعبیرات هم در کتاب و سنت هم گاهی همین معنا را، همین معنای ربط را به آن معنایی که هست افاده می فرمایند: (تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) (1) به تجلّی تعبیر می شود. «وَبُنُورٍ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتُ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتُهُ دَكَّا» (2) «تَجَلَّى رَبُّهُ» «بنور وجهك الذي تجلّيت» (الله يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) (3) [با این که] ملك الموت توقّی می کند. انسان هم اگر کسی را بکشد باز گفته می شود که او کشته است. (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ) (4)، «مَا رَمَيْتَ وَرَمَيْتَ»، «رَمَيْتَ وَمَا رَمَيْتَ».

يك تجلّی است، يك نور است. و اگر این معنا را ما به برهان یا به طور طوطی وار ادراکش بکنیم، آن وقت در این آیات شریفه بعضی از مسائل معلوم می شود.

در احتمال اولی که دادیم که «حمد» جمیع محامد باشد؛ متکثر [و] به نحو کثرت ملاحظه بشود، اسم هم به طور کثرت ملاحظه بشود که در آن احتمال این بود که هر حمدی که واقع می شود، نمی شود واقع بشود الاّ برای حق تعالی. برای این که حمد به جلوه ها واقع می شود و جلوه همان ظهور اوست؛ بالاتر از ظهور شمس در شعاع است و ظهور نفس در سمع و بصر. در عین حالی که حمد برای مظاهر است (اسمای متکثره)، برای خود حق تعالی هم هست.

در احتمال دوم هم که گفتیم: «حمد» حمد مطلق باشد؛ و دنبالش گفته شد که عکس آنجا است [یعنی] هیچ حمدی از حامد برای او واقع نمی شود، روی این

ص: 52

-
- 1- «پروردگار او (موسی) بر کوه تجلّی کرد». (الأعراف (7): 143)
 - 2- و قسم به نور وجه تو که با آن تجلّی بر کوه نمودی، پس کوه را متلاشی کردی». (مصابح المتهجّد، ص 299)
 - 3- «خداوند است که هنگام مرگ، ارواح را می گیرد». (الزمر (39): 42)
 - 4- «و هنگامی که تیر انداختی تو نینداختی». (الأنفال (8): 17)

زمینه که این مظاهر ظهور همان هستند، روی این مطلب که ولو این که حمد برای مظاهر واقع می شود، حمد مطلق از ما واقع نمی شود و برای مطلق واقع نمی شود، لکن از باب این که تمام این کثرات مضمحل در آن موجود مطلقند باز حمد برای او واقع می شود.

در نظر کثرت و نظر وحدت فرق می کند. در نظر کثرت به حسب این احتمال ثانی، هیچ حمدی برای وجود مطلق واقع نمی شود؛ و به نظر اضمحلال کثرات در وحدت، باز همه حمدها بر او واقع می شود.

[تفاوت معنای همه آیات بنابر احتمالات]

به حسب این دو احتمال، آیه شریفه از اول تا آخر، معانیش فرق می کند. به حسب این که «حمد» استغراق باشد و کل حمد باشد، و اسم، اسمای متکثرة «کل موجود اسم» [باشد]، آن وقت «الله» و «رحمان» و «رحیم» که در بسم الله واقع شده است، معانیش با «الله» و «رحمان» و «رحیم» به حسب آن احتمال دیگر فرق می کند.

اسم، اسم ظاهر است و هر اسمی با اسم دیگر فرق دارد، و ملاحظه مرتبه کثرت است، در ملاحظه مرتبه کثرت، «الله» که وصف این «اسم» است و اسم، «اسم الله» است لکن در مقام کثرات، در مقام تفصیل، این «الله» تجلی حق تعالی به اسم اعظم است، تجلی در موجودات به اسم اعظم [است]. «رحمان» تجلی به رحمانیت است در مقام فعل، و هکذا «رحیم». «رب العالمین» و «ایاک نعبد» هم، همین طور با احتمال دیگر فرق می کند.

در احتمال ثانی که حمد، حمد مطلق باشد، حمد بدون هیچ قید باشد، «اسم»، «الله»، «رحمان»، «رحیم» تا آخر سوره فرق می کند. آن جا همه

موجودات اسم بودند؛ هر موجودی اسم بود، در هر عملی، اسم معنایش فرق داشت با عمل دیگر. این جا که حمد مطلق است، حمد مطلق به «اسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» [واقع می شود]. حمد مطلق که مال «الله» است، حمد مطلق با اسمی که اسم ظهور مقام ذات است، یعنی در مقام ذات است، یعنی در مقام اسماء الله در مقام ذات [واقع می شود]. «الله» اسم جامع مقام ذات است نه مقام ظهور؛ اسم هم جلوه همان است. رحمان هم رحمانیت مقام ذات، رحیم هم رحیمیت مقام ذات است. و همین طور «رب» و هكذا... (1).

ص: 54

1- تجلّی ظهوری بر دو نوع است: عام و خاص، عام را تجلّی رحمانی نامند و عبارت است از افاضه وجود بر تمامی موجودات که در این تجلّی همه موجودات مساویند، و تجلّی خاص را تجلّی رحیمی گویند و عبارت است از فیضان کمالات وجود بر موجودات و افاضه کمالات معنویه بر مؤمنان و صدیقان. امام خمینی (س) در شرح دعای سحر می فرمایند: «رحمت رحمانیه مقام بسط وجود است و رحمت رحیمیه مقام بسط کمال وجود است، به رحمت رحمانیه وجود ظهور پیدا می کند و به رحمت رحیمیه هر وجود به کمال معنوی و هدایت باطنی می رسد». (شرح دعاء السحر، ص 49) و همچنین رحمان و رحیم ذاتی و فعلی خواهند بود، قیصری در فصل دوم مقدمه شرح فصوص گوید: «هر گاه حقیقت وجود با تعینی از تعینات صفات کمالیه اخذ شود اسم ذاتی است و اگر همین حقیقت وجود با تجلّی خاصی از تجلّیات الهیه اخذ شود اسم فعلی است». (شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 45) امام خمینی در شرح دعای سحر می فرمایند: «رحمانیت و رحیمیت یا فعلی است یا ذاتی، خداوند تعالی دارای رحمت رحمانیه و رحیمیه ذاتی است و آن تجلّی ذات است بر ذات و ظهور صفات و اسمای او و لوازم آن ها از اعیان ثابته به ظهور علمی و کشف تفصیلی در عین علم اجمالی در حضرت واحدیت است، همچنان که دارای رحمت رحمانیه و رحیمیه فعلی است و آن تجلّی ذات است در لباس افعال به گسترش فیض و کمال آن بر اعیان و اظهار آن ها مطابق غایت کامله و نظام اتم». (شرح دعاء السحر، ص 50)؛ بنابراین در احتمال اول رحمان و رحیم تجلّی فعلی می شود و در احتمال دوم رحمانیت و رحیمیت ذاتی می گردد.

این ها به حسب قدم های برهانی [است.] در فلسفه اعلی، نه در فلسفه های متعارف، برهان بر این معانی هست، لکن همه این ها غیر آن است که اولیاء می یافتند. اولیاء با قدم سلوک از منازل گذشته و می یافتند مسأله را، مشاهده می کردند.

[عدم امکان بیان مشاهدات توسط اولیاء]

اولیاء نمی توانند مشاهدات خودشان را برای مردم بیان کنند. قرآن هم نازل شده، منتزل شده است، رسیده است به جایی که با این مردم در بند و در چاه ضلالت، مخاطبه کند. دست و زبان پیغمبر اکرم هم بسته است، نمی توانند آن را که واقعیت است برسانند مگر منتزل [کنند]، تنزل [بدهند]، مراتب [دارد]، هفت بطن یا هفتاد بطن از برای قرآن است (1). از این بطن تنزل کرده است تا رسیده است به جایی که با ما می خواهد صحبت کند.

خدا خودش را با شتر معرفی می کند: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأُيُتِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (2). و این برای ما تأسف آور است که به همین موجودات نازل: به شمس، به سماء، به ارض، به خود آدم [معرفی می کند] زبان انبیا عقده داشته: (رَبِّ اشْرَحْ لِي

ص: 55

1- إعجاز البيان في تفسير أم القرآن، ص 128؛ الفكوک، ص 301؛ مصباح الأنس، ص 17.

2- «آیا در آفرینش شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است». (الغاشية (88): 17)

صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (1) عقده ها در زبانشان، در قلبشان بوده است. عقده هایی که نمی توانستند آنچه یافته اند و آن طور که یافته اند بگویند، گفتنی نبوده است. از این جهت با مثال با نظایر می خواستند چیزی به ما بفهمانند. خوب وقتی که خدا با شتر معرفی بشود معلوم است که مرتبه ما چه مرتبه ای است، مرتبه همان حیوان است؛ و معرفتی که ما از آن پیدا می کنیم چه معرفتی است؟ يك چیز بسیار ناقص [است].

آن جایی هم که گاهی [مطلبی] ذکر می شود راجع به انبیا: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا» موسی بعد از این که تحت ربوبیت حق تعالی واقع شد و از این منازل گذشت، آن وقت عرض کرد: «أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» به من خودت را ارائه بده. ارائه بده یعنی من با چشمم بینم؟! این که از يك نبی بزرگی صادر نمی شود، آن نحو ارائه و آن نحو رؤیتی که مناسب است با مرئی و رائی که دست ما به آن نمی رسد. در عین حالی که به آن جا رسیده بود که متکلم بود، با خدا تکلم می کرد: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» جواب آمد که «لَنْ تَرَانِي». یعنی - محتملاً (2) - تا موسی هستی رؤیت نمی شود، تا تو هستی نمی شود. لکن مأیوسش نکرد؛ ارجاعش کرد به این که «انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ». این «جبل» چیست؟ این جبلی که تجلی حق بر موسی نمی شود و بر آن جبل می شود، این «جبل طور» است؟! [آیا] این تجلی، يك تجلی ای بود که اگر آن روز مردم در کوه طور بودند آن تجلی را می دیدند؟ مثل شمس بود؟ این «وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ»

ص: 56

1- «پروردگارا سینه من بگشای و کار مرا آسان گردان و گره از زبان من باز کن». (طه (20) : 25 - 27)

2- ر.ك: تفسير القرآن الكريم، صدر المتألهين، ج 1، ص 448؛ تفسير بيان السعادة، ج 2، ص 203.

وَعِدَةُ مَلَاقَاتٍ اسْت؛ نَمِي بَيْنِي «وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَسَوْفَ تَرَانِي». محتمل است كه «اسْتَقَرَّ عَلَى مَكَانِهِ» يعنى اين جبل «دك» باشد؛ اين جبل محتمل است كه همان انانيت نفس موسى بوده كه باز بقايا داشته است، با همان تجلّی جبل را «دك» كرد، به هم زد اوضاع انانيت را، و موسى به مقام موت رسيد: (خَرَّ مُوسَى صَعِقًا)(1).

برای ما این ها قصّه است. آنچه آن ها با قدم شهود یافته اند، برای ما كه در این ظلمت كده هستیم، به صورت قصّه است. جبل را جبل طور برای ما گفته اند؛ تجلّی هم به نظر ما می آید كه يك نوری بوده است از كوه طور، كه موسى دیده، دیگران هم می دیدند. اگر نور حسی بود خوب همه می دیدند.

اتنزل قرآن برای فهم بشر

جبرئیل امین قرائت می كرد قرآن را برای رسول خدا، لكن آن هایی كه آن جا بودند می شنیدند؟! ما يك شبی كه او نیست اصلاً [می بینیم] و اصلاً از او غفلت داریم، از دور يك مسأله ای می شنویم. انبیا مثل آن آدمی هستند كه خوابی دیده، [چیزی] مشاهده کرده، لكن زبانش عقده دارد و مردم هم همه كر

ص: 57

1- «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «و چون موسى به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، موسى عرض كرد: پروردگارا خودت را به من بنما تا به تو بنگرم، خداوند در پاسخ فرمود: هرگز مرا نخواهی دید ولی به این كوه بنگر اگر به جای خویش برقرار ماند پس مرا توانی دید، و همین كه پروردگارش بر آن كوه جلوه كرد آن را متلاشی كرد و موسى بیهوش افتاد و چون به خود آمد، گفت: منزهی تو، سوى تو باز می گردم كه من مؤمن نخستینم». (الأعراف (7): 143)

هستند: «من لال خواب دیده [و ...]»؛ (1) هم آن ها عاجزند از گفتن و هم ما عاجزیم از شنیدن. گفته اند، لکن برای ما نیست؛ ما همان اموری که قابل فهممان است می فهمیم. قرآن همه چیز است، احکام شرعیۀ ظاهریه دارد، قصّه هایی دارد که لبابش را ما نمی توانیم بفهمیم، ظواهرش را می فهمیم. برای همه هم هست، لکن يك چیزی است که همه از آن استفاده می کنند؛ لکن آن استفاده ای که باید بشود. آن استفاده را به حسب: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» (2)، خود رسول الله [می برد]. دیگران محرومند مگر به تعلیم او، اولیاء هم با تعلیم او.

در عین حال باز (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ) (3) نازل شده، تنزل کرده، و با دست روح الامین آمده؛ لکن در مقام تنزل، این نزول هست. يك مقامی

ص: 58

1- قسمتی از بیت منسوب به شمس تبریزی است که تمام آن - چنان چه امام در دیگر کتب خود نقل می کنند - این است: «من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر*** من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»

2- زید شحام گوید که قتاده بن دعامة خدمت امام باقر علیه السلام رسید حضرت به او فرمودند: «آیا توفقیه اهل بصره هستی؟ قتاده عرض کرد: چنین گمان می کنند. سپس حضرت فرمود: خبردار شده ام که تو قرآن تفسیر می کنی؟ قتاده جواب داد: آری. حضرت فرمودند: آیا قرآن را از روی علم و آگاهی تفسیر می کنی یا بر پایه جهل و نادانی؟ گفتگوی آنان ادامه پیدا کرد تا آن جا که حضرت فرمودند: «وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»، وای بر تو ای قتاده! جز این نیست که قرآن را فقط آن کسی که مورد خطاب آن قرار گرفته می شناسد. (الكافي، ج 8، ص 311، حدیث 485؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 238، حدیث 6)

3- تمام آیات: «وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»؛ «و این قرآن نازل شده از پروردگار جهانیان است آن را روح الامین بر قلب تو نازل کرده تا از بیم دهندگان باشی». (الشعراء (26): 192 - 194)

است که از خود او اخذ می کند: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) (1) جمعاً او نازل می کند (فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) یعنی بر همان جلوه در لیلۃ القدر وارد می شود، ولی در مقام تنزل بالاتر (2) روح الامین است.

آن هم آنی که به قلب او وارد می شود باید نازل بشود به مراتب: از این بطن به آن بطن، از این حد به آن حد، تا برسد به حدی که به صورت الفاظ درآید. قرآن الفاظ که نیست، از مقوله سمع و بصر نیست، از مقوله الفاظ نیست، از مقوله أعراض نیست؛ لکن متنزلش کرده اند برای ما که کور و کر هستیم، تا آن جایی که بشود این کور و کرها هم از آن استفاده ای بکنند. آن هایی که آن استفاده ها را می کردند، وضع تربیتشان يك جور دیگر بود، وضع تلقی شان از کتاب، از قرآن يك نحو دیگری است، وضع توجهشان به مبدئی که قرآن از آن نازل شده است يك وضع دیگری است، غیر از این اوضاعی است که در این جاست.

همان طوری که جلوه حق تعالی از غیب ظاهر می شود و متنزل می شود، می آید تا همین عالم طبیعت؛ همان فرقی که مابین عالم طبیعت، عالم جسم، عالم ظاهر هست با مراتب غیب الی ما شاء الله، تا به مرتبه جلوه اول برسد، همان فرق مابین ادراکات ما و بعد از ما بالاترها، و بعد از بالاترها و بالاترها [هست] تا برسد به آن مرتبه ای که اولیای خاص خدا و انبیا در آن مرتبه هستند. آن جلوه ای که برای حضرت موسی [واقع شد]، «بُنُورٌ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتُ لِلْجَبَلِ». آن جا می فرماید: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ)، و در دعای سمات: «بُنُورٌ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتُ لِلْجَبَلِ». آن جا هم [فرمود]: یا موسی (إِنِّي

ص: 59

1- «این (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم». (القدر (97) : 1)

2- مقصود تنزل بعدی است .

أَنَا اللَّهُ(1) تجلّی برای شجره. يك جا (إِنِّي أَنَا اللَّهُ)، يك جا (تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ)، يك جا «بُنُورٌ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ لِلْجَبَلِ» همه اش صحيح است، و هر کدام در مقام خودش تمام است.

ما بخواهیم یاد بگیریم قرآن را، باید چه بکنیم؟ این مسائل به آن معنا تعلیم و تعلّمی نیست.

ما وقتی بخواهیم تفسیر را نگاه کنیم و قرآن را نگاه کنیم و همین تفاسیری که متعارف است [نگاه کنیم] بعضی شان به این معانی اشاره دارند؛ لکن همین تعلیم و تعلّم با کر و کورهاست.

[اختصاص فهم قرآن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)]

قرآن همهٔ مسائل را دارد لکن آن کسی که ادراک می کند «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» [است]. قرآن را آن که مخاطبش است می فهمد چیست. و معلوم است آن کسی که «مَنْ خُوطِبَ بِهِ» [است] و قرآن را می فهمد آن مرتبه ای است که قرآن: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ)، (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ). «نَزَلَ عَلَى قَلْبِهِ» این را غیر از خود او نمی تواند مشاهده کند. قضیه، قضیهٔ ادراک عقلی نیست، قدم برهان نیست، قضیهٔ مشاهده است، آن هم «مشاهدهٔ غیبیه». مشاهده با چشم نیست، مشاهده با نفس نیست، مشاهده با عقل نیست با قلب نیست. آن قلبی که قلب عالم است، قلب نبی، مشاهده با اوست.

او دریافته: «يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» لکن نمی تواند بیان کند. مگر در لفافهٔ امثله و الفاظ، به يك آدمی که کور است چطور شما می توانید بفهمانید که نور

ص: 60

چیست؟ با چه زبانی، با چه حرفی؟ جز این است که می گویی: نور يك چیزی که روشن می کند؟ همه اش تاریك [است]. آدمی که ندیده است نور را، چطور آن کسی که نور را دیده می تواند به او افهام کند؟ جز این که عقده در لسانش هست؛ و این عقده برای این است که طرف، عقده در گوشش است.

آن عقده ای که در لسان انبیا بود، پیغمبر اکرم عقده اش از همه بیشتر بود، برای این که آنچه او یافته بود، آنچه از قرآن در قلب او نازل شده بود برای چه کسی بیان بکند مگر آن که رسیده به مقام ولایت تامّه.

شاید یکی از معانی «ما أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ ما أُوذِيَ»⁽¹⁾ - اگر وارد شده باشد از رسول الله - این باشد که يك آدمی که آنچه را باید برساند نتواند برساند؛ آن که کسی را نیابد که به او آنچه یافته بگوید، تأثر دارد. و آنچه او یافته بود فوق همه آن ها بود که سایرین یافته بودند. و آن تأثری که از برای يك کسی که یافته است اموری [را] و میل دارد همه بیابند، و نتواند برساند [چقدر است؟] آن پدری که می خواهد بچه اش شمس را ببیند ولی بچه کور است تأثرش چقدر است؟ بخواهد افهام کند چه بگوید؟ چه بگوید که این نور را بفهمد؟ عناوینی که همه اش مجهول [است] جز مجهولات چیزی نیست.

[علوم به واسطه خودخواهی حجاب اکبر است]

«الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ»⁽²⁾ يك حجاب بزرگ همین علم است؛ سرگرم می کند انسان را به همین مفاهیم کلیه عقلیه، و از راه بازش می دارد. حجاب

ص: 61

-
- 1- بحار الأنوار، ج 39، ص 56، حدیث 15؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 144؛ کنز العمال، ج 3، ص 130، حدیث 5818.
 - 2- أسرار الحكم، ص 234.

است برای اولیا؛ و هرچه علم زیادتر بشود حجاب غلیظ تر می شود؛ علقهٔ انسان به همان علمی که دارد. گاهی هم عالم خیال می کند همه اش همین است.

انسان از باب این که خودخواه هست - انسان خودخواه است مگر این که از این جلد بیرون برود - هر علمی را که یافته است، ادراک کرده و خوانده، همهٔ کمالات را منحصر به آن می داند. فقیه خیال می کند غیر فقه چیز دیگری نیست در عالم؛ عارف هم خیال می کند غیر عرفان چیزی نیست؛ فیلسوف هم خیال می کند غیر فلسفه چیزی نیست؛ مهندس هم خیال می کند غیر هندسه چیزی نیست. حالا یا علم را فقط عبارت از آن می دانند که با مشاهده و با تجربه و این ها باشد، این را علم می دانند، مابقی را دیگر علم نمی دانند.

این حجاب بزرگی است برای همه. حجاب های زیادی هست که غلیظ تر از همه همین حجاب علم است. یعنی آنچه باید با آن راه را پیدا کند، همان مانع بشود؛ علمی که باید انسان را هدایت کند، مانع از هدایت بشود. و علم (علم های رسمی) همه همین طورند که انسان را از آن که باید باشد، محجوب می کنند؛ خودخواهی می آورد.

وقتی علم در يك قلب غیر مهذب وارد بشود، انسان را به عقب می برد. هرچه انباشت زیادتر باشد، مصایبش زیادتر است. وقتی يك زمین شوره زار سنگلاخی باشد، هرچه تخم در آن بکارند نتیجه نمی دهد، يك زمین شوره زاری، قلب محجوبی، غیر مهذبی، قلبی که از اسم خدا هم می ترسد.

بعضی ها از مسائل فلسفی - با این که فلسفه يك علم رسمی است - چنان رم می کنند که خیال می کنند يك ماری است. فیلسوف هم از عرفان آن طور رم

می‌کند. عارف هم همین طور است، بالاتر ... همه علوم رسمی؛ «سر به سر قیل است و قال»⁽¹⁾.

و من نمی‌دانم کی باید لا اقل آن چنان باشد که مهذب کنیم خودمان را که این علوم رسمی خیلی مانعمان نشود؛ از خدا مانعمان نشود، از ذکر الله مانعمان نشود. این هم خودش يك مسأله ای است. اشتغال به علم، اسباب این نشود که از خدا غافل بشویم؛ اشتغال به علم، اسباب این نشود که يك غرور پیدا بشود که ما را از مبدأ کمال دور کند.

این غروری که در ملاها با همه اطراف [هست] - چه آن‌هایی که علوم مادی و طبیعی دارند و چه آن‌هایی که علوم شرعی دارند یا علوم عقلی دارند - این، اگر قلب مهذب نباشد يك غروری می‌آورد؛ همان غروری که انسان را از خدا به کلی باز می‌دارد. وقتی مشغول مطالعه است غرق در مطالعه است، وقتی مشغول نماز است، پیش نماز نیست، می‌شود این؟! یکی از دوستان ما بود - خدا رحمتش کند - می‌گفت که: یادم نیست بگذار بایستم نماز، یادم بیاید. کأنَّه انسان وقتی وارد می‌شود به نماز، تو [ی] نماز نیست، اصلاً، به خدا توجه ندارد، قلبش آن جا نیست، قلبش جای دیگر است؛ شاید فکر این باشد که مسأله علمی را حل کند. این علمی که مقدمه برای رسیدن به مقصود است، انسان را از مقصود باز دارد. علم شرعی است، علم تفسیر است، علم توحید است، لکن در قلب غیر مهیا، غیر مهذب، همین علم توحید هم يك غل و بندی است که نمی‌گذارد،

ص: 63

1- تمام بیت شیخ بهایی چنین است: «علم رسمی سر به سر قیل است و قال*** نه از او کیفیتی حاصل نه حال» (کلیات شیخ بهایی، ص 120، مثنوی نان و حلوا)

مانع می شود، علوم شرعی هم همین طورند، این ها همه وسیله اند.

[حجاب بودن علوم شرعیه]

علوم شرعی، مسائل شرعیه يك وسایلی هستند، آن ها وسایل عمل هستند، عمل هم وسیله است. همه برای يك مقصدند، همه برای اینند که بیدار بشود این نفس، از این حجاب هایی که همه ظلمانی است برای ما، ظلماتند برای ما، از این ظلمت ها بیرون برود، بعد برسد به حجاب های نورانی. مثل این که چنین تعبیری هست که «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ»⁽¹⁾، و همین طور «مِنْ ظُلْمَةٍ»، آن ها هم که نور هستند، باز حجاب هستند. ما [هنوز] از حجاب های ظلمانی بیرون نرفته ایم، ما توی حجاب ها می لولیم و تا آخر هم [معلوم نیست] چه خواهد شد؟!

علم در نفوس ما تأثیری نکرده الا تأثیر سوء؛ علوم شرعیه، علوم عقلیه، این هایی که این بیچاره ها اسمش را ذهنیات می گذارند، این هایی که این محجوب ها می گویند ذهنیات هستند، یعنی عینیت ندارند، این ها هم وسیله اند برای رسیدن به مقصد. و هر کدام ما را باز دارند از آن مقصد، دیگر علم نیست، این حجاب است، ظلمت است، حجاب ظلمانی است؛ هر علمی که انسان را باز دارد از آنی که مقصد است، از آنچه که برای آن انبیا آمده اند.

انبیا آمدند مردم را از این دنیا، از این ظلمت ها بیرون بکشند و به مبدأ نور برسانند، مبدأ نور، (انوار نه) از این ور ظلمات، از آنجا نور، نور مطلق؛

ص: 64

1- قال النبی صلی الله علیه و آله: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ»؛ «پیامبر فرمود: همانا برای خداوند هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است». (بحار الأنوار، ج 55، ص 45، ذیل حدیث 13، عوالي اللآلی، ج 4، ص 106، حدیث 158)

می خواهند او را فانی کنند در نور مطلق، این قطره را در آن دریا فانی کنند - البته مثال منطبق نیست - تمام انبیا برای همین آمده اند و تمام علوم وسیله است و عینیت مال آن نور است، «ما عدم هاییم»⁽¹⁾، اصلمان از آن جاست، عینیت مال آن جاست. همه انبیا هم آمده اند که ما را از این ظلمت ها بیرون بکشند و به نور برسانند (نه به انوار) از حجاب های ظلمانی، واز حجاب های نورانی بیرون بکشند و به نور مطلق متصل کنند.

گاهی علم توحید هم حجاب است. علم توحید است، برهان اقامه می کند بر وجود حق تعالی، لکن محجوب است از او. همین برهان دورش می کند، از آنچه که باید باشد دورش می کند. انبیا قدمشان این طور نبوده؛ اولیا و انبیا قدمشان، قدم برهانی نبوده؛ آن ها برهان را می دانستند اما قضیه، قضیه اثبات واجب به برهان نبوده. «مَتَى غِیْبَتٌ»؛ کی غایب بودی؟ حضرت سید الشهداء می فرمایند: «عَمِيتٌ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا»⁽²⁾ آن چشمی که نمی بیند تو حاضری و مراقبی، کور باشد، و کور هم هست.

[قیام؛ مقدمه سیر]

اول مرتبه، قیام است: (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ)⁽³⁾ اصحاب سیر

ص: 65

-
- 1- اقتباس از این بیت مولوی در «مثنوی» است: «ما عدم هاییم هستی ها نما*** تو وجود مطلق و هستی ما» (مثنوی معنوی، ص 30، دفتر اول، بیت 602)
 - 2- دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام. (اقبال الأعمال، ص 651؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 226، حدیث 3)
 - 3- سبأ (34) : 46.

هم این را منزل اول دانسته اند؛ شاید هم مقدّمه باشد و منزل نباشد. در منازل السائرین این را منزل اول دانسته⁽¹⁾؛ لکن ممکن است که این اصلاً مقدّمه باشد، منزل بعد باشد. اول این است که يك وصیت، يك موعظه به وسیله يك موجودی که خودش یافته است [صادر می شود] و می فرماید به آن ها بگو که (إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ): فقط يك موعظه، فقط این که قیام کنید برای خدا. همه چیز از این جا شروع می شود، همه مسائل از این جا شروع می شود که «قیام لله» بشود، انسان نهضت کند برای خدا، بایستد برای خدا، از این خواب بیدار بشود. کأنّ به این خواب ها، به این هایی که افتاده اند آن جا و خوابند و بیهوش، به آن ها بگو که من به شماها يك موعظه دارم و آن این است که [بلند] شوید از جا برای خدا، قیام کنید برای خدا، راه بیفتید.

و ما همین يك موعظه را هم تا حالا گوش نکرده ایم، برای او راه نیفتاده ایم. راهمان برای خودمان است؛ آن ها هم که خیلی خوب هستند باز برای خودشان است. بله يك اولیایی هستند که آن ها يك جور دیگرند؛ آن موعظه برای ما خواب هاست، آن ها رسیده اند، بالا هستند.

ما را خواهند برد، هیچ این معنا را کسی نمی تواند بگوید: ما هستیم این جا. الآن، موکل هایی که بر همه قوای ما تسلّط دارند، دارند ما را می برند. آن قوا ما را به آن طرف می کشند؛ از اول که در طبیعت هستیم دارند می کشند ما را [به] طرف جای دیگر. ما خواهیم رفت، لکن خواهیم رفت با ظلمت ها، با حجاب ها.

ص: 66

1- ر.ك: شرح منازل السائرین، عبدالرزاق کاشانی، ص 35، باب اليقظة.

حُبّ دنیا مبدأ همه چیز است. «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»⁽¹⁾. مبدأ همه خطایا همین است. حُبّ دنیا گاهی وقت ها انسان را به آن جا می رساند که اگر موحد هم هست، لکن اگر اعتقادش باشد که خدا از او آن [چیز] را گرفته، در قلبش کدورتی حاصل می شود، يك بغضی حاصل می شود.

گفته شده است⁽²⁾ آن آخری که انسان می خواهد ارتحال کند از این عالم، می آیند شیاطینی که می خواهند نگذارند که این آدم، موحد از این عالم بیرون برود، می آورند جلوی رویش آن هایی را که دوست دارد. طلبه مثلاً کتاب دوست دارد، کتابش را می آورند می گویند که ما آتش می زنیم، برگرد از این عقیده ای که داری و الاّ این ها را آتش می زنیم. آن که علاقه به فرزند دارد، آن که علاقه به هر چیز [دیگر] دارد.

خیال نکنید که اهل دنیا عبارت از آن هاینده که مثلاً پارك دارند؛ ممکن است يك نفر خیلی هم پارك داشته باشد اهل دنیا نباشد، یا يك طلبه ای يك کتاب داشته باشد اهل دنیا باشد، علاقه داشته باشد. میزان علاقه است؛ میزان دنیا، آن علایقی است که انسان به این اشیا دارد. و این علایق ممکن است آن دم آخر، که انسان ببیند دارد از علایقش جدا می شود، دشمنی بیاورد با خدا؛ دشمن خدا بشود و از این عالم برود.

علایق را باید کم بکنیم؛ علاقه ها باید کم بشود. طبیعتاً ما از این جا می رویم؛

ص: 67

1- ر.ك: الكافي، ج 2، ص 315، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص عليها»، حدیث 1.

2- ر.ك: إحياء علوم الدين، ج 4، ص 257؛ جامع السعادات، ج 1، ص 236.

علی ایّ حال؛ چه علاقه قلبی به چیزی داشته باشیم یا نداشته باشیم، فرقی به حال [ما] نمی کند. شما فرض کنید که علاقه داشته باشید به این کتابتان یا نداشته باشید، کتاب مال شماست؛ از آن هم استفاده می کنید. علاقه داشته باشید به این خانه یا نداشته باشید، این خانه مال شماست، استفاده هم می کنید. علاقه را کم کنید، علاقه را بتوانید از بین ببرید. آن که انسان را گرفتار می کند، این علاقه ای است که انسان دارد، آن هم از حبّ نفس است، مبدأ همان حبّ نفس است؛ حبّ دنیا، حبّ نفس، حبّ ریاست يك دردی است که انسان را به هلاکت می رساند، حبّ مسند، حبّ مسجد، همه این ها دنیاست، علایق دنیاست؛ حجاب هایی است که «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ». [دائم] ننشینیم ما و بگوییم آن هایی که دارای کذا و کذا هستند چطورند. ببینید خودتان در آن حدّی که هستید چه جورید؛ علاقه شما به آن چیزی که دارید چقدر قوّت دارد. و روی این علاقه هست که شما به او ایراد می گیرید.

اگر این حبّ نفس و خودخواهی نباشد، انسان از دیگران عیب نمی گیرد. این عیب گیری هایی که بعضی از ما نسبت به دیگران می کنیم، همه اش برای این است که ما خودمان را خیلی مهذب و صحیح و برای آن حبّ نفسی که داریم خودمان را يك آدم کامل می دانیم و همه دیگران را معیوب می دانیم، و به عیبتان ایراد می گیریم. در آن شعر هست که يك آقای - شعرش را نمی خواهم بخوانم - به يك کذایی اشکال کرد. [او] گفت: من همین هایی که می گویی هستم، اما آن طور که تو می نمایی هستی؟ ما که داریم در جامعه نمایش می دهیم که ما برای خدا آمده ایم درس می خوانیم، درس شریعت می خوانیم، خوب درس شریعت [پس] از جنراللّهم ما، و اسم خودمان را جنرالله گذاشته ایم، ما آن طوری که ظواهرمان هست، هستیم؟ حالا همین مقدار خیلی نازل، که این

ظواهر با باطن همگام باشند نه منافعی باشند. ظاهر يك جور است و باطن يك جور؛ مگر نفاق غير از اين است؟ نفاق همه اش اين نيست كه اظهار ديانت بکند و نباشد، مثل ابوسفیان. اين هم نفاق است كه اظهار بکند كه من يك آدم كذا و كذا هستم، و خلافتش باشد؛ اين هم نفاق است، اين ها هم از منافقينند، منتها منافق يکي آن مرتبه است، يکي هم اين مرتبه است.

[علوم معنوی مانع فعالیت نیست]

بالاخره بايد از اين دنيا رفت و گفته نشود كه اين ها دعوت به آن طرف می کنند و اين جا نه! انبيا در عين حالی كه همه دعوت هايشان برای آن جا بود، اين جا عدالت را رواج می دادند. پيغمبر اكرم در عين حالی كه يك موجود الهی بود، به او نسبت می دهند كه فرمود: «لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»⁽¹⁾. همين معاشرت كردن با اين اشخاصی كه ناباب بودند، همين موجب يك كدورت می شود. يك کسی كه دائم الحضور بايد باشد پيش محبوبش، [اگر] يك نفر هم كه خیلی هم آدم صحيح و خوبي است، آمده مسأله می خواهد پرسد، لكن اين باز می دارد او را به همين مقدار، از آن مرتبه ای كه می خواهد باشد. در عين حال كه اين هم حضور است، اين آدمی كه با او صحبت می كند در نظر او از مظاهر است؛ لكن از آن مرتبه ای كه او می خواهد دائم الحضور باشد در آن مرتبه، بازش می دارد. «لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً» يك چنين چیزی از پيغمبر نقل شده است، كه اشتغال به

ص: 69

1- «قلبم از كدورت پوشيده می شود و من به راستی هر روز هفتاد بار از خداوند درخواست آمرزش می كنم». (مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، «باب 22»، حديث 2؛ كنز العمال، ج 1، ص 476، حديث 2075)

این طور مسائل حجاب است برای ما؛ و ما باید از این حجاب بیرون بیاییم. لااقل این مقدار که نمایش می دهیم، باشیم؛ نه غیر آنی که نمایش می دهیم باشیم. اگر در جبهه مان آثار سجود هست، که لله داریم کار می کنیم، در نماز ریا نکنیم. اگر خیلی خودمان را مقدّس جلوه می دهیم، ربا نخوریم، کلاه نگذاریم سر [دیگران] و هکذا... .

این که خیال کردند که این علوم معنوی مردم را از فعالیت باز می دارند، این اشتباه است؛ همان آدمی که این علوم معنوی را به مردم یاد می داد، و کسی هم مثل او بعد از رسول الله حقایق را نمی دانست، همان روزی که با او بیعت کردند - به حسب تاریخ - کلنگش را برداشت رفت سراغ فعالیتش، منافاتی با هم ندارد. این هایی که به خیال خودشان از دعا و ذکر و [امثال] این ها مردم را پرهیز می دهند، که بچسبند مردم به دنیا، این ها هم نمی دانند قصه چیست، این ها نمی دانند که همین دعا و همین چیزها آدم را می سازد، به طوری که دنیا هم آن طوری که باید با آن رفتار کند، بکند.

اقامه عدل را همین انبیایی که همه مصایب برای آن ها بود و اهل ذکر و فکر و همه چیز بودند، اقامه عدل را در دنیا همین ها کردند. قیام به ضد ستمگرها را همین ها کردند؛ همین حسین بن علی - سلام الله علیه - کرد که دعای یوم العرفه اش را می بینید چیست. همان دعاها مبدأ این طور مسائل می شود، همان توجّهات به خدا. این ادعیه انسان را متوجه می کند به مبدأ غیبی اگر انسان درست بخواند. و همان توجّه به مبدأ غیبی موجب این می شود که انسان علایقش به خودش کم بشود؛ و این نه مانع از فعالیت است؛ خیر، این فعالیت هم می آورد، لکن فعالیت برای خودش نیست. می فهمد که باید فعالیت کند برای بندگان خدا؛ خدمت به خداست.

این هایی که از کتب ادعیه انتقاد می کنند، برای این است که نمی دانند، جاهلند، بیچاره اند؛ نمی دانند که این کتب ادعیه چطور انسان می سازد. این دعا هایی که از ائمه ما وارد شده است، مثل مناجات شعبانیه، مثل کمیل، دعای حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه - سمات، این ها چه جور انسان درست می کنند. همان که آن دعای شعبانیه را می خواند، شمشیر می کشد. دعای شعبانیه در روایت است که همه ائمه می خواندند. من ندیدم که در سایر ادعیه که این طور تعبیر شده باشد که همه ائمه می خواندند (1). همان که این دعای شعبانیه را می خواند، همان شمشیر می کشد و با کفار جنگ می کند. این ادعیه انسان را از این ظلمت بیرون می برد. وقتی که از این ظلمت بیرون رفت يك انسانی می شود که برای خدا کار می کند؛ کار می کند اما برای خدا، شمشیر می زند برای خدا، مقاتله می کند برای خدا، قیامش برای خداست. نه این است که ادعیه باز می دارد انسان را از این هایی که آن آقایان خواهند.

آن ها همه آمالشان همین جاست. هرچه ماورای این جا باشد ذهنیات است در نظر آقایان، و يك وقت هم به آن می رسند که ببینند آن ها عینیات بوده، این ها ذهنیات است. همین ادعیه و همین خطبه ها و همین نهج البلاغه، و همین مفاتیح الجنان، و همین کتاب هایی که ادعیه هستند، این ها همه کمک انسانند، در این که انسان را آدم کنند.

وقتی يك انسانی آدم شد، به همه این مسائل عمل می کند، زراعت هم می کند، لکن زراعتی که برای خداست؛ جنگ هم می کند. همه این جنگ هایی

ص: 71

که در مقابل کفار و در مقابل ستمگرها شده از این اصحاب توحید و از این دعاخوان ها بوده [است]. آن هایی که در رکاب رسول خدا، در رکاب امیرالمؤمنین بودند، اکثراً آنهايي بوده اند که اهل همین جور عبادات زیاد بوده اند. خود حضرت امیر در بحبوحه جنگ ایستاده بود نماز می خواند. آن جا قتال بود و او نمازش را می خواند. قتال هم می کرد، نماز هم می خواند. وقتی هم در همان بحبوحه جنگ از او يك مطلبی را پرسیدند، ایستاد توحید برایشان گفت. يك کسی گفت که آخر در این وقت، فرمود - به حسب نقل - ما برای این جنگ می کنیم (1)، جنگمان برای دنیا [نیست]، نمی خواهیم با معاویه جنگ کنیم تا شام را بگیریم. شام چیست؟ شام و عراق را پیغمبر و امیر نمی خواستند. آن ها می خواستند این ها را آدم کنند، می خواستند جان مردم را از دست مستکبرین رهایی ببخشند. این ها هم همان ها بودند که اصحاب همین دعاها بودند. همین دعای کمیل را که از حضرت امیر وارد شده، همین آدم کمیل بخوان شمشیر بزن است.

ص: 72

1- قال: إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ؟ قَالَ: فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ، قَالُوا: يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ تَقْسِمُ الْقَلْبِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ...»؛ شريح بن هانی نقل می کند که در روز وقوع جنگ جمل يك عرب بیابان نشین در برابر امیرالمؤمنین علیه السلا مایستاد و گفت: آیا می گویی خداوند یکی است؟ در این حال مردم به او هجوم آوردند و گفتند: ای مرد مگر نمی بینی امیرالمؤمنین پریشان خاطر است؟ آنگاه امیرالمؤمنین فرمود: او را رها کنید، آنچه این عرب صحرانشین از ما می خواهد، همان است که ما از این مردم می خواهیم... (التوحید، صدوق، ص 83، «باب معنی الواحد والتوحید والموحد»، حدیث 3)

دور کردن مردم از ادعیه و کتب دعا که يك وقتی آتش می زدند، يك روزی داشتند؛ آن مرد خبیث، کسروی (1) يك روزی داشت که روز آتش سوزی بود، کتاب های عرفانی و کتاب های دعا و [امثال] این ها را می آوردند، می گفتند که آن روز آتش بزنند. این ها نمی فهمند دعا یعنی چه. تأثیر دعا را در نفوس نمی دانند یعنی چه. نمی دانند که همه خیرات و برکات از همان دعاخوان هاست. همین ها هم که به طور ضعیف دعا می خوانند و ذکر خدا می گویند، به اندازه همان مقدار تأثیری که - طوطی وار هم هست لکن - درشان تأثیر کرده بهتر از آن هایند که تارك هستند.

نمازخوان ولو این که يك مرتبه نازل ای را دارد، از آن نمازخوان بهتر است، مهذب تر است. این دزدی نمی کند. پرونده های جنایت را شما بررسی کنید، ببینید چقدرش مال طلبه است چقدرش مال غیرطلبه است. چند تا ملا پرونده دزدی یا شرب خمر یا فرض کن جهات دیگر داشته؛ البته اشخاص قاچاق هم در این طایفه هستند، اما آن ها نه اهل نمازند نه اهل چیزهای دیگرند؛ صورت

ص: 73

1- سید احمد، ابن سید قاسم تبریزی (1269 - 1324 ه. ش) در زمینه های مختلف ادب، تاریخ، اجتماع، اقتصاد و مذهب آراء مخصوص به خود داشت که حدود ارزش آنها یکسان نیست. بی گمان در زمینه تاریخ نویسی چیره دست بود. آراء او در باب مذهب و دین با همه دعوی اصلاح طلبی، از نوعی تعصب خالی نیست. وی بدعت های ناروا و خطرناك در دین را پیشه خود ساخت. به همین دلیل توسط فدائیان اسلام کشته شد. از آثار اوست: تاریخ مشروطیت، تاریخ هجده ساله آذربایجان، بهایی گری، شیعه گری و ورجاوند بنیاد.

قرار داده اند این را برای استفاده. اما همین دعاخوان ها و همین کسانی که به ظواهر اسلام عمل می کنند، این ها پرونده های جنایی شان نسبت به دیگران، یا ندارند یا کم است. در نظم این عالم همین ها دخالت دارند.

دعا را نباید از بین این جمعیت بیرون برد. جوان های ما را نباید از دعا منحرف کرد. این يك مطلب غیرصحیحی است به اسم این که «قرآن باید بیاید میدان» نباید آن چیزی که راه هست برای قرآن، از دست داد. این ها وسوسه هایی است که از شئون شیطان است. به اسم این که قرآن باید خواند، دیگر دعا و حدیث باید کنار برود و قرآن بیاید. دعا و حدیث را اگر استثنا کنیم قرآن هم رفته است. آن هایی که قرآن را می خواهند بیاورند میدان و حدیث را کنار بزنند، آن ها قرآن هم نمی توانند به میدان بیاورند. آن هایی که ادعیه را می خواهند کنار بگذارند و به اسم این که ما قرآن می خواهیم نه دعا، آن ها قرآن را هم نمی توانند بیاورند به صحنه. این ها از وساوس شیطان است، و از چیزهایی است که انسان را گول می زند، و بیان هم يك بیانی است که جوان ها را گول می زند.

باید این جوان ها ببینند آن هایی که اهل حدیث بودند و اهل ذکر بودند و اهل دعا بودند، بیشتر خدمت کردند به این جامعه، یا آن هایی که اهل این نبودند و می گفتند: ما اهل قرآنیم. کدام بیشتر خدمت کردند؟ تمام این خیرات و مبرّات که می بینید، از این مؤمنین است. تمام این موقوفاتی که برای خیرات مطلق و برای دستگیری از ضعفاست، از این اهل ذکر و اهل نماز و اهل [دعا] است، از غیرشان نیست. در اشرافی هم که سابق بودند و متمول بودند آن هایی که نمازخوان بودند، مدرسه درست کردند. آن هایی که نماز می خواندند مریض خانه و امثال این ها درست کردند. این يك مطلبی است که نباید از بین

مردم بیرونش برد. باید این را ترویجش کرد، باید مردم را وادار کرد به این که این توجّهات به خدا را داشته باشند.

ما اگر هم قطع نظر از این بکنیم که برای رسیدن انسان به کمال مطلق این ادعیه کمک می کند، برای اداره يك كشوري هم این ها كمك می کند. كمك كردن يك وقت این است که انسان می رود دزد را می گیرد، يك وقت دزدی نمی کند. آن هایی که اهل مسجد و دعا هستند، آن ها اختلال نمی کنند، این خودش كمك به جامعه است. وقتی جامعه افراد هستند، افراد اگر فرض کنید نصفشان اشخاصی باشند که به واسطه اشتغال به همین دعا و ذکر و امثال ذلك از معاصی [دوری می کنند]، کاسب است کسبش را می کند معصیت هم نمی کند، دزدی هم نمی کند. این هایی که سرگردنه می روند و تفنگ می کشند و آدم می کشند این ها اهل این معانی نیستند؛ اگر اهل این معانی بودند نمی کردند. تربیت جامعه به همین چیزهاست، به همین ادعیه است به همین اموری است که از پیغمبر و از خدا وارد شده است.

(قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاءُكُمْ)⁽¹⁾. اگر قرآن را هم می خواهید، قرآن دارد از دعا تعریف می کند، مردم را وادار به دعا می کند، «که اعتنا به شما نداشتیم اگر دعا نبود». پس این ها قرآن را هم قبول ندارند. آن که می گوید: ما دعا را نمی خواهیم، قرآن را هم نمی خواهد، یعنی قرآن را قبول ندارد. (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)⁽²⁾ مردم! بخوانید مرا، دعا کنید.

ان شاء الله خداوند ما را از اهل دعا و اهل ذکر و اهل قرآن قرار بدهد. ان شاء الله.

ص: 75

1- «بگو اگر دعایتان نباشد، پروردگار من اعتنایی به شما ندارد». (الفرقان (25) : 77)

2- «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». (غافر (40) : 60)

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

از صحبت های سابق يك مطلب ديگر هم استفاده می شود؛ و آن این که این بای « بسم الله » بای سببیت به آن طور که اهل ادب می گویند نیست. اصلاً فاعلیت حق از باب سببیت و مسببیت نیست، علیت و معلولیت هم نیست. بهترین تعبیرش همان است که در قرآن واقع شده است که گاهی ظهور [است]: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)⁽¹⁾، و گاهی «تَجَلَّى» (تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) و این ها غیر از قضیه سببیت و مسببیت است، که در سببیت و مسببیت، يك تغایری که مقتضی نیست در ذات حق تعالی با موجودات، [مفروض است].

از این جهت یا باید سببیت را يك معنای توسعه داری حساب بکنیم که تجلّی و ظهور را هم شامل بشود، یا در این جا بگوییم که «باء» بای سببیت نیست؛ بگوییم: «بِسْمِ اللّٰهِ كَذَا» یعنی بِظُهُورِهِ كَذَا، بِتَجَلِّيهِ كَذَا، یا الْحَمْدُ بِاسْمِ اللّٰهِ؛ نه از باب این که حمد مسبب است حتی از برای اسم. و تعبیر به سببیت و تعبیر به علیّت هم من یادم نیست که در کتاب و سنت واقع شده باشد. این يك تعبیر

ص: 79

1- «او اول و آخر و پیدا و نهان هست». (الحديد (57) : 3)

فلسفی است که در لسان فلاسفه واقع شده. من در کتاب و سنت یادم نیست که علیّت، سببیت - به این معنا - باشد؛ خلق است، ظهور است، تجلّی است، این تعبیرات است.

[نقطه تحت باء]

يك جهت دیگری هم که هست و يك روایتی هم در [مورد] آن هست؛ قضیه نقطه «تحت الباء» است. اما حالا این روایت چطور باشد، آیا وارد شده باشد یا نه، شاید شواهد هم بر این باشد که چنین چیزی وارد نشده. لکن روایتی هست از حضرت امیر - سلام الله - علیه که: «أَنَا النُّقْطَةُ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ»⁽¹⁾، اگر این وارد شده باشد، تعبیرش این است که «باء» که به معنای ظهور مطلق است، تعین اول عبارت از مقام ولایت است. ممکن است مقصود امیر - علیه السلام - این معنا باشد که مقام ولایت، به معنای واقعی ولایت، ولایت کلی، این تعین اول است. اسم تجلّی مطلق است، تعین اولی اسم، ولایت احمدی علوی است. و اگر هم وارد نشده باشد مسأله این طور هست که تجلّی مطلق، تعین اولش عبارت از مرتبه اعلای وجود است، که مرتبه ولایت مطلقه باشد.

[مراقب اسم]

در اسم، مسائلی هست. یکی از مسائل این است که اسم، يك وقت مال مقام ذات است، که اسم جامعش الله است؛ و دیگر اسما، ظهور به رحیمیت، رحمانیت همه از تجلیات اسم اعظم است. الله اسم اعظم است و تجلّی اول

ص: 80

1- «من نقطة زیر حرف باء هستم». (مشارق أنوار الیقین، ص 21؛ جامع الأسرار، ص 411؛ ینایع المودّة، ج 1، ص 213، حدیث 15)

است. آن وقت اسماء: يك اسماء در مقام ذات است و يك اسماء در مقام تجلیات به اسمیت است، یکی هم تجلی فعلی است، که یکی مقام احد گفته می شود، یکی مقام واحدیت گفته می شود، یکی مقام مشیت گفته می شود. اصطلاحات این طوری هم دارد. و شاید آیات شریفه آخر سورة حشر که سه تا آیه است: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ ...) إلى آخر (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ) (1) احتمال این می رود که این در سه آیه وارد شدن و سه جور ذکر کردن، همین مقامات ثلاثه اسما باشد، که اسم در مقام ذات، مناسب با همان اسمای اولی است که در آیه وارد شده؛ و اسم به تجلی صفاتی، مناسب با آن اسمایی است که در آیه دوم واقع شده؛ و تجلی فعلی هم (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ...) مناسب با همان تجلی فعلی است، که سه جلوه است: جلوه ذات برای ذات، و جلوه در مقام اسما و جلوه در مقام ظهور.

شاید (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) (اول اوست، آخر هم اوست) کائنه دیگران اصلاً نفی است منفی اند. (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) هرچه ظهور است، اوست، هوست، نه این که از اوست: «هو الظاهر و هو الباطن، و هو الأول و هو الآخر».

مراتب برای جلوه ها هست، لکن آن طور نیست که جلوه ها از متجلی يك

ص: 81

1- «اوست خدایی که جز او خدایی نیست، دانای غیب و شهود است و او رحمان و رحیم است. اوست خدایی که جز او خدایی نیست، او پادشاه پاك، بی خلل، ایمنی بخش، مراقب، نیرومند، مقتدر، عظیم است. خدای یکتا از آنچه با او شريك می سازند منزّه است، او خدای آفریننده، موجد، صورتگر است...». (الحشر (59): 22 - 24)

جدایی داشته باشند، البته تصورش مشکل، بعد از تصوّر تصدیقش آسان است. شاید هم الله، اسم از برای همان تجلّی در مقام صفات باشد. آن وقت، اگر این باشد، اسم الله [در] «باسم الله» اسم، ظهور از برای آن تجلّی به طور جلوه جمعی است؛ و در عین حالی که ظهور برای جلوه جمعی است، منافات با دو احتمالی که سابق گفتیم ندارد، هر دو با این می سازد. برای این که این ها يك مسأله جدایی نیستند. البته ما باید از [همه] این مسائل [به طور] ناقص ناقص رد بشویم.

[ادراك واقعيّت اسم به حسب برهان]

و يك مطلب دیگری هست در همه این مسائل و مباحث، و آن این است که يك وقت واقعیات را ما به حسب ادراکاتی که داریم حساب می کنیم؛ واقعیات وضعش چه جور است. يك وقت ما از واقعیات به حسب عقل چه [چیزی] برداشت می کنیم؛ و يك وقت از واقعیات به حسب مقام قلب چه [چیزی] برداشت می کنند؛ و يك وقت مقام شهود و این طور معانی است.

به حسب آن طور که ما که ادراکاتمان آخرش این است که ادراکات عقلی است، یا به قدم برهان یا شبیه به برهان، آن چه واقعیات است همین است که ما به حسب ادراك عقلی مان واقعیات را آن طور ادراك می کنیم؛ که آن که ادراکش يك مرتبه بالاتر از این مسائل است، [درک می کند] که واقعیات همین است که ذات مقدّس است و جلوه او. ما هر نحوه هم که ادراك بکنیم این است. واقع مسأله این است که ذات مقدّس است و جلوه او؛ حالا چه تجلّی در مقام ذات یا تجلّی در مقام صفات یا تجلّی در مقام فعل، که همین آیاتی که گاهی اشاره می کنم، همین ها می تواند شاهد باشد برای این: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ). واقعیّت مسأله این طوری است که مقابل ندارد حق تعالی، يك

موجودی مقابل باشد مقابل وجود مطلق اصلاً معنا ندارد.

يك وقت هم به حسب ادراكات خودمان حساب می کنیم، که ما خودمان چه ادراك کردیم، ادراك عقلی مان چیست، و آیا آن ادراك عقلی را به قلب هم رسانده ایم تا ایمان اسمش باشد، یا با قدم سیر و این ها هم حرکت کرده ایم تا عرفان و معرفت اسمش باشد، تا آخر آن جاهایی که بشر می تواند. و این ها قضیه ادراك ما از واقعیات است، وگرنه واقعیات همان جور است که هست. اصلاً به حسب واقع، غیر حق تعالی چیزی نیست، هرچه هست اوست. جلوه هم همان است، جلوه اوست.

نمی توانیم يك مثال منطبق پیدا بکنیم، «ظلّ» و «ذی ظلّ» ناقص است. شاید نزدیک تر از همه مثال ها، موج دریا باشد، موج نسبت به دریا. موج از دریا خارج نیست. موج دریاست؛ نه دریا، موج دریا. این موج هایی که حاصل می شود، دریاست که متموج می شود، اما وقتی ما به حسب ادراکمان نگاه بکنیم دریاست و موج دریا، کأنّه به نظر ما می آید که دریا و موج، موج يك معنای عارضی است برای آن. واقع مطلب، غیر دریا چیزی نیست، موج دریا همان دریاست. عالم يك موجی است. البته مثال باز هم همان طور است که قائل گفته است که: «خاک بر فرق من و تمثیل من»⁽¹⁾، مثال ندارد.

ما به حسب ادراکاتمان که می خواهیم در این مسائل وارد بشویم يك [مرتبه] تصورات کلی این مسائل است: اسم ذات، اسم صفات، اسم افعال، مقام کذا، که

ص: 83

1- مصرع دوم این بیت شیخ بهایی است که: «ای برون از مکر و قال و قیل من *** خاک بر فرق من و تمثیل من» (کلیات شیخ بهایی، ص 155، مثنوی نان و پنیر)

همان مفاهیم است، يك ادراك مفهومی است. مرتبه دیگر این است که ما این مفاهیمی [را] که ادراك می کنیم، با قدم برهان ثابت بکنیم که واقعیت این طور است، اما قدم برهان. همین معنایی که گفته شد که ذات است و جلوه او، چیز دیگر نیست، همین معنا را وقتی که بخواهند برهان بر آن اقامه کنند، گفته می شود که صرف الوجود است (1)، وجود مطلق، وجودی که هیچ [قیدی ندارد] وجود نه این که وجود کذا، صرف وجود، وجود مطلق، «تو وجود مطلق و هستی ما» (2). برهان که می خواهند اقامه کنند، می گویند (3): [وجود مطلق] وجود اگر چنان چه يك حدی داشته باشد، يك نقصی داشته باشد، این وجود مطلق نیست، وجود مطلق آن است که هیچ تعینی ندارد، هیچ نقصی (تعینی) در آن نیست. وقتی که بنا شد که نقصی (تعینی) در آن نباشد، همان وجود مطلق، تمام وجود است. «تمام» هم باز ناقص است؛ یعنی نمی شود فاقد يك حیثیتی باشد؛ تمام اوصاف به طور مطلق، نه به طور متعین، نه يك رحمانیت متعین، نه يك رحیمیت متعین، نه يك الوهیت متعین. وقتی او نور مطلق شد، وجود بلا تعین شد، باید جامع همه کمالات باشد؛ برای این که فقد هر کمالی، تعین می آورد. اگر چنان چه در مقام ذات ربوبیت يك نقطه نقص باشد، يك نقطه وجود نباشد

ص: 84

1- صرف الوجود مفهوم وجود است قطع نظر از این که بر ماهیتی عارض شود، در مقابل وجود خاص و وجود مقید. و به عبارت دیگر صرف از هر چیزی، خود آن چیز است بدون هرگونه صفت و قیدی که به آن خصوصیت و ویژگی بدهد.

2- مصرع دوم این بیت مولوی است: «ما عدم هاییم هستی ها نما *** تو وجود مطلق و هستی ما» (مثنوی معنوی، ص 30، دفتر اول، بیت 602)

3- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 368؛ وج 6، ص 110؛ وج 7، ص 332.

(نقطه هم نیست)، این از اطلاق بیرون می آید، ناقص می شود؛ ناقص شد، ممکن است، نمی شود واجب باشد؛ واجب، کمال مطلق است، جمال مطلق است.

از این جهت، وقتی الله را حساب کنیم با این قدم ناقص برهانی، الله اسم از برای همان ذات مطلق است که همه جلوه ها را دارد. جامع همه اسما و صفات است، جامع همه کمالات است، کمال مطلق است، کمال بی تعین است. کمال مطلق و کمال بی تعین نمی شود فاقد يك چیزی باشد، فاقد يك چیزی نمی تواند باشد؛ اگر فاقد باشد، کمال مطلق نیست، اگر فاقد باشد ممکن است. ممکن همان است که ناقص است؛ موجود ناقص ممکن است ولو به هر مرتبه ای از کمال برسد، همین که از مرتبه اطلاق بیرون آمد امکان است. وجود مطلق واجد همه چیز است، واجد همه کمالات است. برهان می گوید: «صِرْفُ الْوُجُودِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ، وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا»⁽¹⁾ همه چیز است لکن نه به تعینات، همه وجود را واجد است نه به طور تعین، به طور کمال مطلق. وقتی که واقعیت را ما بخواهیم حساب بکنیم، چون اسما جدا نیستند، اسما هم همان اسمای ذات است که جدا نیستند، و همان خصوصیتی که در الله هست، در رحمان هم هست، رحمان هم وقتی کمال مطلق شد، رحمت مطلق هم واجد همه کمالات وجود است، و الا او مطلق نمی شود: (قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)⁽²⁾ چه الله را و چه رحمان را و چه رحیم را و چه سایر اسما را،

ص: 85

1- «صرف وجود، همه چیز است و هیچ يك از آن ها نیست».

2- «بگو الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید نام های نیکو از اوست». (الإسراء (17) : 110)

همه (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) تمام اسمای حسنی در تمام صفات حق تعالی هست، چون به طور مطلق است. به طور مطلق که شد، این طور نیست که حدودی در کار باشد که اسم و مسمّا و اسم دیگر و اسم دیگر [باشد]، این ها نیست. مثل اسمایی که ما می گذاریم روی يك چیزی با اعتبارات مختلف، نور، ظهور، نور و ظهور این طور نیست که به يك جهت نور باشد به يك جهت ظهور باشد؛ ظهور هم عین نور است نور هم عین ظهور. البته باز مثال ناقص است. وجود مطلق کمال مطلق است، کمال مطلق همه چیز مطلق است، همه اوصاف است به طور اطلاق؛ به طوری که هیچ نمی توانیم از آن جدایی فرض کنیم.

[برتری مراتب ایمان و مشاهده]

این به حسب قدم برهان است، برهان این طور می گوید. می گویند: یکی از عرفا هم گفته است که من هر جا رفتم این کور هم با عصا آمد (1). مقصودش از کور ابوعلی بوده، شیخ الرئيس (2) بوده. مقصودش این است که آن هایی که من یافتم، او ادراک برهانی کرده [است]؛ او کور است ولی عصا زده، عصای برهان زده و آمده [است] آن جایی که من به قدم مشاهده رسیده ام. ادعا این است، به قدم

ص: 86

-
- 1- گوینده سخن، ابوسعید ابوالخیر بوده است. ر.ک: أسرار التوحيد في مقامات الشيخ أبي سعيد، ص 248.
 - 2- حسین بن عبدالله ابن سینا (م 428 ق) مشهور به «ابوعلی سینا» و «شیخ الرئيس» از بزرگان حکمای اسلامی است که به تمامی علوم زمان خود آشنا و مسلط بوده و کتاب های فراوانی در زمینه های مختلف تألیف کرده است، مانند: الإشارات والتنبيهات، الشفاء، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، المبدأ والمعاد، القانون. ر.ک: ریحانة الأدب، ج 7، ص 581.

عرفان، به قدم مشاهده به آن جا رسیده ام، هر جا رفته ام دیدم این کور هم با عصا آمده است. و می گویند مقصودش از کور ابوعلی است. اصحاب برهان همان است که او می گوید، همان کورها هستیم. آن ها هم که اصحاب برهانند همان کورها هستند؛ وقتی مشاهده نباشد، کور است.

آن وقت بعد از این که این مسائل را (توحید مطلق، وحدت مطلق) این مسائل را وقتی به طور برهانی هم ثابت کردیم؛ و ثابت کردیم که مبدأ وجود، کمال مطلق است، باز برهان است و محجوبیت پشت دیوار برهان. با کوشش اگر به قلب رسید، آن وقت قلب ما این معنا را می یابد که صِرْفُ الْوُجُودِ كُلُّ الشَّيْءِ این را قلب ادراک می کند.

قلب، مثل يك طفلی می ماند که باید کلمه، کلمه، چیزی را دهانش گذاشت؛ و باید آن کسی که به برهان، مسائل را ادراک عقلی کرده است، به قلبش به طور هجی کردن برساند، با تکرار، با مجاهده و امثال ذلك. این به قلب که رسید، که قلب این معنا را یافت که صِرْفُ الْوُجُودِ كُلُّ الْكَمَالِ این ایمان است. این ادراک عقلی بود، قلبش هم تصوراتی از مفاهیم بود، برهان که قائم شد ادراک عقلی بود؛ و به قلب که رسید، همان معنای برهانی وقتی که به قلب رسید، همان که با برهان یافته است، عقل یافته است، آن را قرائت کرد به قلب، و به قلب تعلیم کرد و تکرار کرد، و با ریاضات رساند به قلب، قلب ایمان می آورد به این که «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ»⁽¹⁾. لکن باز، این مرتبه ایمان است. حتی مرتبه (لَيَطْمَنَنَّ

ص: 87

1- «در خانه جز او کسی نیست». بر گرفته از این بیت شیخ بهایی: «خوانده در گوش او در و دیوار*** لیس فی الدار غیره دیار» (امثال و حکم، ج 3، ص 1374)

قَلْبِي(1) هم غیر آن مسائلی است که انبیا داشتند. این مرتبه ای است و قدم مشاهده فوق این هاست؛ که مشاهده جمال حق تعالی: (تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) برای موسی تجلّی کرده است.

میقاتی که برای حضرت موسی بوده است، اول سی روز و بعد چهل روز و بعد هم آن مسائلی که واقع شده است. بعد از آن که از منزل شعیب پدر زنش بیرون آمد و با بچه هایش راه افتاد به عایله اش می گوید: (إِنِّي آتِسْتُ نَارًا). این نار را که او ادراک کرده بود، بچه هایش و زنش اصلاً نمی دیدند. [گفت]: بروم آن جا (لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ)(2): [شاید] از این نار يك جلوه ای بیاورم. وقتی که نزدیک شد، ندا آمد (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) همان ناری که در شجر بود، از او ندا آمد: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ). قدم مشاهده یعنی آن که آن کور با عصا رفت و آن عارف به قلبش رساند موسی مشاهده کرد.

این ها حرف هایی است که ما می گوئیم و شما هم می شنوید و لکن مسائل فوق این هاست. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) نوری که در شجر بود، آن نور را کسی نمی توانست ببیند، به جز خود حضرت موسی کسی نمی توانست ببیند، چنان که وحی ای که وارد می شد به رسول الله کی می توانست بفهمد که چیست؟ وحی چیست؟ و اصل وحی چیست؟ و قرآن که نازل می شود به قلب رسول الله، چگونه همه اش يك دفعه نازل می شود به قلب رسول الله.

قرآن اگر همین است که سی جزو این طوری است که نمی شود يك دفعه وارد بشود به قلب، آن هم این قلب های معمولی. [لکن] قلب يك باب دیگر است و

ص: 88

1- «تا قلب من به آن آرام گیرد». (البقرة (2) : 260)

2- طه (20) : 10.

قرآن يك حقیقتی است، و این حقیقت هم به قلب وارد می شود.

[سرّ قرآن و سرّ عالم]

قرآن سرّ است، سرّ سرّ است، سرّ مستسرّ به سرّ است، سرّ مقنّع به سرّ است (1)، و باید تنزّل کند، بیاید پایین، تا این که برسد به این مراتب نازل. حتی به قلب خود رسول الله که وارد می شد، باز تنزّل بود، يك تنزّلی کرده بود تا به قلب وارد می شد. بعد هم از آن جا باید نازل بشود تا برسد به آن جایی که دیگران هم بفهمند. چنان چه انسان هم این طوری است، انسان هم سرّ و سرّ سرّ است. ما يك [ظاهری] از انسان می بینیم عبارت از همین حیوانی که هست. همین حیوان است [و] هیچ چیزی غیر از حیوان نیست؛ حیوانی بدتر از سایر حیوانات. لکن حیوانی است که این خاصیت را دارد که می شود برسد به انسانیت، و برسد به مراتب کمال و کمال مطلق؛ تا آنچه که در وهم ما نیاید آن شود (2)؛ پس عدم گردد. آن مراتب همه اش سرّ است، ظاهر همین است.

در همین عالم طبیعت هم از سرّ يك مسأله ای هست، و آن این است که ما اجسام (جواهر) را نمی توانیم ادراك کنیم، هر چه را ما ادراك می کنیم اعراض

ص: 89

-
- 1- این تعبیر اقتباس است از روایت امام صادق علیه السلام که می فرماید: «إِنَّ أَمْرَنَا سَرٌّ فِي سَرٍّ وَسَرٌّ مُسْتَسِرٌّ وَسَرٌّ لَا يُقِيدُهُ إِلَّا سَرٌّ وَسَرٌّ عَلَى سَرٍّ وَسَرٌّ مُقَنِّعٌ بِسَرٍّ»؛ «همانا امر ما سرّ در سرّ است و سرّ بسیار پنهان و سرّی که جز سرّ بهره ندهد و سرّی بر روی سرّی و سرپوشیده به سرّ». (بصائر الدرجات، ج 1، ص 48، باب 12، حدیث 1)
- 2- اقتباس از این بیت مولوی است: «بار دیگر از ملك پَران شوم *** آنچه اندر وهم ناید آن شوم» (مثنوی معنوی، ص 512، دفتر سوم، بیت 3905)

است. چشممان این رنگ و این چیزها [ظواهر] را می بیند، گوشمان صدا را می شنود، ذایقه مان مزه را ادراک می کند، دستانمان لمس می کند یک ظاهری را؛ همه اعراض هستند، این جسم کجاست؟ وقتی هم [کسی] می خواهد تعریف کند [مثلاً می گوید:] «آن عرض و عمق و طول دارد»، عرض و عمق و طول هم از اعراض است، «آن که ثقل دارد»، آن هم از اعراض است؛ «آن که جاذبه دارد» آن هم از اعراض است. هرچه آن را بخواهید تعریف بکنید با اوصاف و اعراض تعریف می کنید، پس خود جسم کجاست؟ خود جسم هم سرّ است، ظلّ همان سرّ است، ظلّ همان احدیت است. هر چه هست، این اسما و صفات است که برای ما معلوم می شود، و الاّ خود عالم، غیب است، اسما و صفاتش پیداست.

«غیب» و «شهادت» هم شاید یک مرتبه اش همین معنا باشد که همین عالم طبیعت، غیب و شهادت دارد. غیش آن است که از ما غایب است، ما هیچ نمی توانیم ادراکش بکنیم. شما هر قدر بخواهید تعریف بکنید چیزی را، دایم به اوصاف و به اسما و به آثار و به امثال آن تعریف می کنید. ادراک بشر از آن چیزی که ظلّ سرّ مطلق است ناقص است، مگر آن کسی که با قدم ولایت به آن جا رسیده باشد که تجلّی حق تعالی به همه ابعادش، در قلبش واقع شده باشد. و این سرّ در همه چیز هست. یعنی غیب و شهادت در همه جا سرایت می کند.

یک وقت هم گفته می شود: «عالم غیب»، «عالم ملائکة الله»، «عالم عقول»، از این تعبیرات. خود آن ها هم سرّ و ظاهر دارند، ظهور و بطون است. (وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) هم همین است. در همان چیزی که ظهور کرده، بطون هم هست؛ در همان بطون هم یک ظهوری هست.

بنابراین تمام اسمای حق تعالی، همه اسماء واجد همه مراتب وجودند؛ هر اسمی تمام اسماست. این طور نیست که «رحمان» يك صفتی یا يك اسمی باشد؛ «رحیم» يك اسم مقابل باشد، «منتقم» يك اسمی باشد اگر آن ها از اسماء باشند. تمامشان دارای همه چیز [هستند] (أَيَّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (1)، تمام اسمای حسنی برای «رحمان» هست، برای «رحیم» هم هست، برای «قیوم» هم هست.

این طور نیست که این اسماء، یکی حکایت از يك چیزی بکند، آن [دیگری] حکایت از يك چیز دیگر بکند. اگر بنا باشد دو باشد، باید رحمان حکایت بکند از حیثیتی، که آن حیثیت در ذات حق تعالی غیر [از] يك حیثیت دیگری باشد. آن وقت [لازم می آید] ذات حق تعالی مجمع حیثیات باشد، این در وجود مطلق محال است، حیثیت و حیثیت نیست. وجود مطلق، به همان وجود مطلقش رحمان است، به همان وجود مطلقش رحیم است؛ یعنی تمام ذات رحمان است، تمام ذات رحیم است، به تمام ذات نور است، به تمام ذات الله است. این طور نیست که رحیمیش يك چیزی باشد و رحمانیش يك چیز دیگری باشد.

این هایی که با قدم معرفت می روند بالا، تا برسند به آن جایی که ذات بتمامه - البته نه این که ذات، بلکه جلوه ذات - در قلبشان جلوه می کند. نه در این قلب، آن قلبی که قرآن در آن وارد می شود، آن قلبی که مبدأ وحی است، آن قلبی که

ص: 91

جبرئیل را منتزّل می کند. در آن قلب، آن جلوه ای که می شود، يك جلوه ای است که تمام جلوه ها را دارد. هم خودش اسم اعظم است، هم متجلّی به جلوه اسم اعظم. اسم اعظم خود اوست «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»⁽¹⁾، و خود رسول الله اسم اعظم است، اعظم اسماست در مقام تجلّی.

بنابراین، آنچه که امشب صحبت شد، یکی قضیه سببیت بود، که نباید ما مثل سببیت ها حسابش کنیم و مثالش [را] هم نمی توانیم پیدا کنیم الا بعضی مثال های دوردست. و یکی هم «نقطه تحت الباء» [بود] - اگر وارد شده باشد يك چنین [تعبیری] - که عرض کردیم.

یکی هم مراتب اسم بود: اسم ذات، اسم در مقام صفات، اسم در مقام تجلّی فعلی؛ تجلّی ذات بر ذات، تجلّی ذات بر صفات، تجلّی ذات بر موجودات، نه این که تجلّی بر موجودات، تجلّی ای که وقتی ما بخواهیم تعبیرش کنیم، می گوییم: وجودات ما. همان يك تجلّی است. يك نوری که در آینه های متکثر [است]. باز مثال دوردستی است؛ صد تا آینه را که این جا بگذارید، و نور شمس یا نور در آن منعکس می شود، به يك اعتبار می گوئید: صد تا نور است؛ نور، نور آینه. نور آینه همان نور است، منتها محدود است، صد تاست، لکن همان نور است، همان جلوه شمس است، نور شمس است در صد تا آینه پیدا شده. عرض کردم مثال دوردست است. جلوه حق تعالی است در این تعیناتی که هست؛ تعینات، نه این که يك تعینی باشد و يك نوری، نور وقتی جلوه فعلی بکند، تعینات لازمه اش است.

ص: 92

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 143، « کتاب التوحید »، « باب النوادر »، حدیث 4.

آن وقت اسم [در] (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) اسم می شود اسم مقام ذات باشد، و «الله» (اسم «الله») جلوه ذات. به تمام جلوه ها، «اسم» اسم همین جلوه، (جلوه جامع) [و] «رحمن» و «رحیم» هم جلوه همین جلوه جامع [باشد] نه به این معنا که رحمانش يك چیزی [باشد و] رحیمش يك چیز دیگر. الله و رحمان و رحیم مثل این است که سه تا اسم را برای يك شیء بگذارید؛ همه يك جلوه است، جلوه به تمام ذات، الله است، به تمام ذات، رحمان است، به تمام ذات، رحیم است. و غیر از این امکان ندارد؛ اگر غیر از این باشد محدود می شود، ممکن می شود.

و روی آن ترتیبی هم که عرض کردیم که متعلق باشد به حمد، باز اسم جامع ظهور «الله»، الّهی که بذاته رحمان و رحیم هم هست، تمام حمدها برای او واقع می شود یا حمد مطلق؛ دو احتمالی بود که در آن جا بود. و همین طور [اگر] (اسم را)، الله را جلوه جامع در مقام صفات حساب کنیم، اسم جلوه جامع در مقام صفات، آن مشیت مطلقه است، و به او همه چیز واقع می شود، به «اسم الله». [اگر] الله را جلوه جامع در مقام فعل حساب بکنیم، اسمش همان حقیقت است در مقام ظهور، مثل رحمان و رحیم گفتن برای الله. و این [احتمالات] هر کدامش [را] وقتی در آیه مقایسه بکنیم هر کدام يك طرز خاصی می شود.

بنابراین حالا ما اسم «الله» را که اسم جامع است و مقام ذات هست و مقام صفات هست و مقام تجلی به فعل هست، در آیه شریفه عرض کردیم؛ و از اسم و از الله و از باء و از نقطه گذشتیم. آن وقت راجع به رحمان و رحیم هم مسائلی هست، و البته همه مسائل کوتاه است، کوتاه - کوتاه ما باید از آن رد بشویم.

و امیدواریم که باورمان بیاید که باید چنین مسائلی باشد. این [را] بعضی از قلوب اصلاً انکار می کنند؛ این قلبی که بعضی اشخاص دارند، همه مسائل معارف را انکار می کند. آن که در منزل حیوان است، نمی تواند اصلش باورش بیاید که ماورای این مقام حیوانی يك چیز دیگر هست، اصلاً باورش نمی آید، و ما باید باورمان بیاید این معنا. این، اول مرتبه ای است که انسان به خودش يك حرکتی می خواهد بدهد؛ اول این است که انکار نکند. آدم هر چه را ندانست انکار نکند؛ ظاهراً شیخ الرئيس است که می گوید: «آن کسی که بدون برهان يك چیزی را انکار کند، از فطرت انسان خارج است» (1).

همان طور که اثبات يك چیزی محتاج به برهان است، اگر گفتیم: «نه»، آن هم برهان می خواهد. يك وقت می گویی: «نمی دانم»، يك وقت انکار می کنی. قلوبی هست که این ها جحد دارند، اصلاً وضع قلبشان جوری شده است که انکاری هستند، همه چیز را انکار می کنند، از باب این که نمی توانند ادراک کنند. و از فطرت انسان هم خارج شده اند، که انسان باید يك چیزی را اگر قبول می کند، با برهان قبول بکند و اگر رد هم می کند، به برهان رد بکند، و الاً باید بگوید: «خوب، من نمی دانم»، «ممکن است باشد». «كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ» این را احتمال بده صحیح باشد: «دَرْزَةُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ» (2). [بگو] این ممکن است و احتمال دارد باشد، یا نباشد؛ اما انکار چرا؟

ص: 94

1- ر.ك: الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 364.

2- الإشارات والتنبیحات، شرح محقق طوسی، ج 3، ص 418، نمط دهم؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 364.

ما که دستمان به ماورای این عالم نمی رسد، آن قدر هم که دستمان به این عالم رسیده يك چیز ناقصی است، آن قدر که از این عالم معلوم شده، يك چیز ناقصی معلوم شده. [از] همه این مسائل بعدها مسائل دیگر پیدا می شود؛ در صد سال پیش از این، این عالم چقدر مجهول بود؟ چقدر مجهولات در آن بود، حالا این مجهولات پیدا شده، و بعدها هم پیدا می شود؛ ما که همین عالم طبیعت را نتوانسته ایم ادراك کنیم، و بشر نتوانسته ادراك کند، چرا انکار کند آن چیزی که پیش اولیا هست. این قلب، قلب انکاری يك قلبی است که دیگر از ورود حقایق و ورود انوار در آن به کلی محروم است؛ از این جهت آن را که نمی داند می گوید: «نیست». نمی گوید: «نمی دانم» می گوید: «نیست». آن را که اهل معرفت می گویند، می گوید: «اصلاً این ها می بافند» ... خودش محروم است، از این جهت آن را که آن ها می گویند، می گوید: «می بافند». خوب او در قلبش این است که این بافندگی است. قرآن هم این ها را دارد، آن را نمی تواند بگوید، البته نمی گوید هم، اما همین بافندگی هایی که او اسمش را بافندگی می گذارد، همان است که قرآن و سنت دارد، چرا باید انکار کند آدم.

این يك مرتبه کفر است - البته نه کفر شرعی - يك مرتبه کفران يك مرتبه کفر است که انسان چیزی را که پیش او مجهول است انکار بکند. همه مصیبت های بشر هم از این است که واقعیات را نمی تواند ادراك کند، جحود می کند؛ نمی تواند برسد به آن که اولیای خدا رسیده اند، جحود می کند. کفر جحودی بدترین اقسام کفر است. باید اول قدم این باشد که چیزی که واقع شده است، و در کتاب و سنت هست، اولیا هم می گویند، عرفا هم به اندازه ادراکشان می گویند، فلاسفه هم به اندازه ادراکشان می گویند، اول مرتبه این است که انسان جحود نکند و ادراك [نکرده] نگوید خبری نیست. و آن مردك می گوید: تا من

خدا را زیر این چاقویی که دارم تشریح می کنم نیابم، اعتقاد [پیدا] نمی کنم، يك چنین قلب جحودی است که خدا را هم می خواهد زیر کارد تشریح ببیند.

[انکار، موجب سدّ راه]

اول مرتبه این است که ما آن چیزی [را] که انبیا و اولیا و دیگران گفته اند انکارش نکنیم. و اگر چنان چه انکار بکنیم دیگر نمی توانیم قدم دوم را برداریم، همین انکار نمی گذارد. آدمی که منکر است که يك چیز دیگری هم غیر از این هست اصلاً دنبالش نمی رود. [اگر] بخواهد انسان راه بیفتد از این ظلمتکده، اول این است که احتمال بدهد که این ها صحیح است، انکار نکند، که پشت دیوار انکار تا آخر بماند. بخواهد از خدا که يك راهی برایش باز بکند، راه ها را باید او باز کند، از خدا بخواهد که يك راهی به آن جایی که باید برسد باز بکند. وقتی انکار نکرد و از خدا هم خواست که يك راهی باز بشود، کم کم باز می شود، خدا محرومش نمی کند.

و من امیدوارم که ما از این حد بیرون برویم که انکار نکنیم، کتاب و سنت را انکار نکنیم. [گاهی فردی] در عین حالی که قائل به کتاب و سنت است، آن که در کتاب و سنت وارد شده عقلش نمی رسد منتها آن جا نمی گوید: «این نیست» [اما] وقتی يك نفر دیگری می گوید، آن بیچاره را گیر می آورد، می گوید «چرت و پرت می گویی»! همین هایی است که در کتاب و سنت است، آن جا را نمی گوید، از باب این که او می گوید خودم نمی دانم، اما وقتی به لسان يك نفر دیگر وارد می شود، آن جا را می گوید «چرت و پرت». و این [انکار] آدم را محروم می کند از خیلی مسائل. از آن که باید انسان در آن واقع بشود که راه است و باید اول راه بیفتد، انسان را محروم می کند. این سدّ راه می شود که نگذارد به این راه وارد

بشود. و این را من عرض می کنم به همه که چیزهایی که اولیا یافتند، احتمال بدهید درست باشد. ممکن است يك کسی در بین مردم باشد که صحیح هم نگوید ممکن است؛ اما این که انسان انکار کند، بگوید: «نه! مسائل این نیست، اصلاً همه این حرف ها چرت و پرت است»، این آدم دیگر موفق نمی شود به این که راه بیفتد. بخواهد موفق بشود باید این جحود را بردارد از قلبش.

و من امیدوارم که ما این حجاب جحود را از قلب هایمان برداریم و از خدای تبارك و تعالی بخواهیم که ما را آشنا کند با لسان قرآن، زبان قرآن يك زبان خاصی است، ما آشنا بشویم به آن زبانی که با آن زبان، قرآن وارد شده است.

[هدف قرآن، ساختن انسان الهی]

قرآن مثل انسان می ماند که يك موجودی است [که] همه چیز دارد، منتها مثل يك انسان بالفعل می ماند. قرآن يك سفره ای است که خدا پهن کرده برای همه بشر، يك سفره پهنی است، هرکه به اندازه اشتهايش از آن می تواند استفاده کند؛ اگر مریض نباشد که بی اشتها بشود. امراض قلبیه آدم را بی اشتها می کند. اگر مریض نباشد و اشتهای قلبی اش باشد، از قرآن استفاده می کند. [قرآن] يك سفره پهنی است که همه از آن استفاده می کنند؛ مثل این که دنیا هم يك سفره پهنی است که همه استفاده می کنند: یکی علفش را از آن استفاده می کند، یکی میوه را از آن استفاده می کند، یکی مسائل دیگر را استفاده می کند. از همین دنیا، هر کس يك طور استفاده دارد، انسان يك طور استفاده دارد، حیوان يك طور، انسان در مقام حیوانیت يك طور، [و] هرچه بالاتر برود از این سفره پهن الهی که عبارت از وجود است، [بیشتر] استفاده می کند. قرآن هم این طوری است، يك سفره پهنی است برای همه، هر کس به اندازه آن اشتهايش که دارد و آن راهی که پیدا بکند به

قرآن، استفاده می کند. استفاده اعلايش را آن می کند که برایش نازل شده: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنُ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»⁽¹⁾. آن استفاده اعلا مال اوست، لکن نباید ما مأیوس بشویم. باید ما هم از این سفره بهره ای برداریم، و اولش این است که خیال نکنیم که غیر از این مسائل طبیعی چیز دیگری نیست در کار، و قرآن آمده است برای این که مسائل اجتماعی را بگوید و مسائل طبیعی را بگوید و برای زندگی آمده، زندگی دنیا. این انکار همه نبوّات است.

قرآن آمده است که انسان را انسان کند، و همه این ها وسیله است برای همان يك مطلب. تمام عبادات وسیله است، تمام ادعیه وسیله است، همه وسیله برای این است که انسان این لبّاش ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لبّ انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسان بالقوه بشود يك انسان بالفعل، انسان طبیعی بشود يك انسان الهی که همه چیزش الهی باشد، هرچه می بیند حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده اند. همه این ها وسیله است. انبیا نیامده اند حکومت درست کنند، حکومت را می خواهند چه کنند؟ این هم هست، اما نه این است که انبیا آمده اند که دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می کنند. البته بسط عدالت همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آن هاست، حکومت هم تأسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد، لکن مقصد این نیست، این ها همه وسیله است که انسان برسد به يك مرتبه دیگری که برای آن انبیا آمده اند.

ان شاء الله خداوند ما را تأیید کند برای همه چیز.

ص: 98

1- الکافي، ج 8، ص 311، حدیث 485؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 238، حدیث 6.

[هر علمی اصطلاحات مخصوص دارد]

ص: 99

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

قبل از این که دنباله آن مطلب را عرض کنم، يك مطلبی را باید عرض کنم که شاید هم مفید باشد و هم لازم؛ و آن این است که گاهی وقت ها اختلافاتی که بین اهل نظر و اهل علم حاصل می شود، برای این است که زبان های یکدیگر را درست نمی دانند. هر طایفه ای يك زبان خاصی دارد. نمی دانم این مثل را شنیده اید که سه نفر بودند، یکی فارس بود، یکی ترك بود، یکی عرب، این ها راجع به ناهارشان که چه بخوریم بحث کردند، فارس گفت: «انگور می خوریم»، عرب گفت: «خیر، عنب می خوریم»، ترك گفت: «خیر، ما این ها را نمی خوریم، ما اُزوم می خوریم». این ها اختلاف کردند برای این که زبان هم را نمی دانستند. بعد می گویند یکی آمد و رفت انگور آورد، همه دیدند که يك چیز است. يك مطلب، در زبان های مختلف، يك مطلب است، اما زبان ها مختلف است در آن.

فلاسفه، مثلاً يك زبان خاص به خودشان دارند، اصطلاحاتی خودشان دارند، زبان عرفا هم خاص به خودشان است و اصطلاحات خاص خودشان است. فقها هم اصطلاحات خاص به خودشان دارند. شعرا هم يك زبان خاص

شعری دارند. و زبان اولیاء، معصومین - علیهم السلام - هم يك طوری است که باید ببینیم این سه - چهار طایفه که با هم اختلاف دارند، کدام زبانشان نزدیک تر به زبان اهل عصمت است. و کدام زبانشان نزدیک تر به زبان وحی است.

گمان ندارم هیچ کس، هیچ آدم عاقلی که موحد باشد البته، اختلاف در این معنا داشته باشد که حق تعالی هست و او مبدأ همه موجودات است، موجودات معلول مبدأ وجودند. احدی قائل نیست به این که شما با این کت و شلوارتان خدایید، هیچ عاقلی چنین تصویری هم نمی کند. یا فلان آدم با عمامه و ریش و عصایش خداست؛ این مخلوق است در این هیچ اشکالی نیست. لکن اختلاف در تعبیرات و از آن برداشت هایی است که از علت و معلول می شود. باید ببینیم آن هایی که مثلاً از طبقه عرفا بودند، این ها دردشان چه بوده است که آن جور تعبیر می کردند. چه وادارشان کرده بود که آن طور تعبیر بکنند.

البته این که من حالا می خواهم مصالحه و صلح بدهم بین این طوایف و بگویم این ها همه يك چیز می گویند، نه این است که من می خواهم همه فلاسفه را مثلاً تنزیهشان کنم، یا همه عرفا را، یا همه فقها را. نه، این مسأله نیست «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»⁽¹⁾، ای بسا دکانداری که موجب يك حرف هایی می شود که با همان دکان مناسبتند. من مقصودم این است که در بین همه این طوایف اشخاص زیادی منزّه بودند و این اختلافی که حاصل شده است در مدرسه، مثل آن اختلافی [است] که در مدرسه بین اخباری و اصولی حاصل

ص: 102

1- تمام بیت حافظ این است: «نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد*** ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد» (دیوان حافظ، ص327، غزل 260)

شده است. که گاهی اخباری اصولی را شاید تکفیر هم بکند. اصولی هم اخباری را تجهیل می کند. با این که این ها مطلبشان دو تا نیست. آن ها هم دو تا نیست.

[دلیل اختلاف تعبیرات ائمه علیهم السلام و عرفا با فلاسفه]

حالا ما بحثمان در این جاست که يك طبقه ای از فلاسفه هستند که این ها تعبیراتشان این است که «علة العلل»، «معلول اول»، «معلول ثانی» و تا آخر، دائم به علیت و معلولیت تعبیر می کنند، خصوصاً آن هایی که از فلاسفه قبل از اسلام هستند. تعبیرات آن ها همان تعبیرات خشك علیت و معلولیت، و سببیت و مسببیت، و مبدأ و اثر و از این تعبیرات [است]. و فقهای ما هم تعبیر به معلولیت و علیت می کنند، از این ابایی ندارند. و به خالق و مخلوق هم همه تعبیر می کنند؛ از این هم ابایی نیست. يك دسته هم از اهل عرفان هستند و این ها در تعبیراتشان با اختلافی که هست، تعبیرات مختلفه ای دارند، مثل همین ظاهر و مظهر و تجلی [و] امثال ذلك. آن ها این جور تعبیر می کنند و ما باید ببینیم چه شده است که این طایفه این جور تعبیر می کنند. و چه شده است که در لسان ائمه ما - علیهم السلام - هم این نحو تعبیر است. من هیچ یادم نیست که علیت و معلولیت و سببیت و مسببیت و این ها باشد. خالقیت و مخلوقیت هست، تجلی هست، ظاهر و مظهر هست [و] امثال این ها. باید ببینیم اهل عرفان که از این تعبیر فلاسفه مثلاً، دست برداشتند، یا از این تعبیر عامه مردم دست برداشتند، و يك مطلب دیگری گفته اند که دیده اند اسباب اشکال [هم] است بین اهل ظاهر، چرا این را گفتند. ما حالا این ها را حساب می کنیم.

علت و معلول: يك موجود (علت) ایجاد کرده يك موجود دیگر را (معلول). در نظر علیت و معلولیت این است که معلول يك طرف واقع شده، علت يك

طرف. این يك طرف و يك طرف یعنی چه؟ مكاناً با هم مختلفند! مثل نور شمس و خود شمس، که شمس این نور را دارد، و از او هم صادر شده است و جلوه او هم هست، اما این طوری است که شمس يك موجودی است در يك محلی واقع شده است و نور شمس هم يك موجود دیگری در يك محل دیگر واقع شده؛ ولو این که اثر اوست، ولو این که معلول اوست. آیا معلولیت و علیت نسبت به ذات واجب، نظیر این معلولیت و علیتی است که در طبیعت است: آتش، علت از برای حرارت است، و شمس، علت از برای روشنایی است، این طور است؟ آیا يك اثر [و مؤثری] است که حتی مكاناً هم از هم جدايند؛ او يك مكانی دارد، این يك مكان دیگر دارد.

اثر و مؤثری که در طبیعت هست، غالباً این طوری است که حتی بُعد مکانی هم [دارند]، حتی از هم جدا هستند از حیث مکان. آیا می توانیم ما در مبدأ اعلا يك چنین چیزی قائل بشویم، که موجودات دیگر جدا هستند، [هر کدام] يك مکانی و يك زمانی؟

عرض کردم تصور این امور بسیار صعب است، تصور این که موجود مجرد وضع خودش چه طوری است مشکل است؛ و خصوصاً مبدأ اعلا که هرچه بخواهی از او تعبیر بکنی آن نیست. چه طور است وضع آن احاطه قیومیه ای که از برای حق تعالی به موجودات هست؟ (هُوَ مَعَكُمْ) یعنی چه؟ قرآن می فرماید (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ) ⁽¹⁾ «معكم!» یعنی پهلوی آدم است؟ همراه آدم است همین طوری؟ این که آن ها این طور تعبیر کردند برای این است که [چون] نمی توانستند از واقع تعبیر کنند، هرچه نزديك تر بوده به واقعیت، آن نزديك تر

ص: 104

1- «و او با شما است، هر کجا باشید». (الحديد (57) : 4)

را اختیار کرده اند. چنان چه در کتاب و سنت هم آن که نزدیک تر است، اختیار شده است. فهم این مسأله بسیار مشکل است که (مخلوق و خالق [داریم] بسیار خوب) خالق و مخلوق مکانش چیست، کیفیت چطوری است. کیفیت خلق و مخلوق مثل کیفیت آتش است و اثرش؟ مثل کیفیت نفس است و این چشم و گوش و قوا؟ که شاید از اکثر این [مثال ها] نزدیک تر باشد، ولی باز این هم نیست. احاطه است، يك احاطه قیومی که دیگر [از] ضیق خناق باید این را گفت؛ احاطه قیومی بر همه موجودات به حیثی که هیچ جای از موجودات نیست الا این که او هست.

«لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ» (1) این که این ها آمده اند این تعبیر را کرده اند نه این است که می خواهند بگویند مراد از «فلاَن چیز حق» این است که مثلاً يك آدم ممکن که عصا و عمامه دارد، این حق تعالی است؛ هیچ عاقلی این را نمی گوید. اما آن که بتوانیم ما يك تعبیری بکنیم، که نزدیک باشد لااقل به آن مسأله، به آن نسبت بین حق تعالی و مخلوق، به این که ربط بین حق تعالی و مخلوق چگونه است، بخواهد نزدیک به ذهن بشود، تا این جا می رسد که يك وقت می بینید از باب این که این آدم دیگر توجهش به این مسائل نیست، می گوید که این هم حق است، همه چیز اوست. فلماذا می بینید در تعبیر فلاسفه اسلام هم هست: صِرْفُ الْوُجُودِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، «كُلُّ الْأَشْيَاءِ» (2) و «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» خود تناقض است. می خواهد این را بگوید که

ص: 105

-
- 1- «اگر؛ ریسمانی به سوی زمین های زیرین فرستاده شوید بر خدا فرود می آید». (سنن الترمذی، ج 5، ص 78، حدیث 3352؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 837؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 114)
 - 2- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 368؛ و ج 6، ص 110؛ و ج 7، ص 332.

هیچ نقصی در او نیست، صرف الوجود در او هیچ نقصی نیست هر چه سنخ کمال است او واجد است، و همه موجودات ناقصند، پس «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا». بخواهد يك موجود دیگری باشد، ناقص می شود. يك موجود تامی است که هیچ نقصان در او نیست. وقتی هیچ نقصان در او نبود نمی شود واجد يك کمالی نباشد. هر کمالی در هر موجودی هست ازوست، رشح او، جلوۀ او[ست]. وقتی جلوۀ او باشد، در ذات به طور بساطت، تمام کمال است؛ ذات کل الکمال است.

«كُلُّ الْأَشْيَاءِ» یعنی کل الکمال. و «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا»، یعنی هیچ نقصی در کار نیست. نه این که می گوید «صِرْفُ الْوُجُودِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ» یعنی «صِرْفُ الْوُجُودِ» شما بید؛ و لهذا می گوید: «وَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا». می خواهد بگوید: که او تمام کمال است و هیچ موجودی تمام کمال نیست. او چون تمام کمال است، هر کمالی را او دارد، این طور تعبیر می کند.

[تکفیر نتیجه بی توجهی به مقصود عرفا]

مثلاً یکی از [اشکالاتی] که يك کسی که اطلاع از مسائل ندارد [مطرح می کند]، این است که این ها گفته اند که «چون که بی رنگی اسیر رنگ شد ...» (1). با این که آن شعر در اصل مربوط به این باب نیست. آن ها اصلاً توجه هم نکرده اند که آن شعر مربوط به این باب نیست، مربوط به حقیقت نیست. مربوط به جنگی است که بین دو تا انسان واقع می شود؛ و مقصود او را چون متوجه نشده اند، از

ص: 106

1- مصرع اول این بیت مولوی است: «چون که بی رنگی اسیر رنگ شد *** موسیقی با موسیقی در جنگ شد» (مثنوی معنوی، ص 111، دفتر اول، بیت 2467)

این جهت گفته اند که این کفر است. با این که اصلاً ربطی به آن مسأله ندارد؛ مسأله دیگری است که این همه جنگ ها که در عالم واقع می شود سر چیست، و اساساً چرا جنگ واقع می شود. این رنگی که این جا می گوید، تعلّقی است که بعضی شعرا[ی] دیگر هم در تعبیراتشان دارند: «از آنچه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است» (1). آن رنگی که این می گوید و بی رنگی، بی رنگی آن است که تعلّق نداشته باشد به يك چیزی از طبیعت. وقتی تعلّق نداشته باشد به طبیعت، این نزاع واقع نمی شود. تمام نزاع هایی که واقع می شود مال این است که انسان تعلّق دارد به طبیعت، و طبیعت [را] هم به واسطه علقه ای که دارد برای خودش می خواهد. آن [دیگری] هم تعلّق دارد به طبیعت و آن را برای خودش [می خواهد]. در هر شأنی از شؤن، نزاع واقع می شود.

این آدم می خواهد بگوید که در فطرت اصلیه که رنگ نباشد، وقتی رنگ تعلّق در کار نباشد، نزاع نیست. اگر همان طوری که حضرت موسی بی تعلّق بود، فرعون هم بی تعلّق بود، دعوا نمی شد. اگر همه عالم از انبیا جمع بودند، هیچ وقت دعوا نمی شد؛ و این دعوا سر تعلّقات است. همه دعواهایی که در عالم واقع می شود سر این تعلّقات است. «بی رنگی اسیر رنگ شد» یعنی این که فطرتی که رنگ نداشت، تعلّق نداشت، وقتی اسیر تعلّق شد، این ها دعوایشان می شود. اگر این رنگ برداشته بشود، موسی و فرعون هم آشتی می کنند. این باب، آن باب نیست؛ در عین حال آن کسی که این ایراد را می گیرد، متوجّه نشده

ص: 107

1- تمام بیت حافظ این است: «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود*** زهرچه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است» (دیوان حافظ، ص 90، غزل

است که این، راجع به دو تا موجودی است که با هم دعوا دارند، نه راجع به اصل مسأله.

[تشابه تعبیرات عرفا با مناجات شعبانیه]

شما ملاحظه کنید، تعبیراتی که در ادعیه ائمه - علیهم السلام - واقع شده، با این تعبیراتی که در لسان این ها واقع شده، و مبدأ این شده است که بعضی چون توجّه به مقصد نداشته اند، تا حدّ تکفیر رفته اند، بینیم این غیر اینی است که در لسان ائمه وارد شده است که این باب باز باب مرتبه سیر خود انسان است.

در مناجات شعبانیه - که به حسب روایت، مناجات همه ائمه بوده، همه ائمه به حسب آن روایت آن را می خواندند⁽¹⁾، و در روایات من ندیدم که از ادعیه که مال همه ائمه باشد - آمده است: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»⁽²⁾ و دنبال آن این است: «إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ فَصَّةٌ عَنِ الْجَلَالِ»⁽³⁾ [معنای] این ها چیست؟ به حسب نظر آقایان، ائمه ما که همه، این را می خواندند، مقصودشان چه بوده [است]؟

ص: 108

-
- 1- إقبال الأعمال، اعمال ماه شعبان، ص 197؛ مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، ص 374؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 96 - 97، حدیث 13.
 - 2- «بار الها! گسستی کامل از جهان و توجه به سوی خودت را ارزانی ام فرما، و چشم دلهایمان را با پرتو دیدار خودت روشن گردان تا دیده دل ها پرده های نور بدرد و به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به درگاه عزّ قدس تو تعلق گیرد».
 - 3- «خدایا من را از آنان قرار ده که صدایشان زدی، پس اجابت کردند، و به ایشان نظر کردی، پس در برابر جلال تو مدهوش گشتند».

او «کمال الانقطاع» را از خدا می خواهد، با این که باید به سیر خودش واقع بشود. این باب، باب مرتبه سیر خود انسان است، و او سیر خودش را از خدا می خواهد، این ها به چه معناست؟ «أَبْصَارُ الْقُلُوبِ» چیست که با بصر می خواهد نگاه کند به حق تعالی؟ این قلب و این بصر قلب چیست که با نور این بصر قلبی به حق تعالی نظر کند؟ [بعد می فرماید] همه این ها را به من بده که غایت این است: «حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ» وقتی حجب نور را قطع کرد: «تَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» این یعنی چه؟ یعنی آویزان بشوم به او؟ این «صَعَقَ لَجَلَالِ» که قرآن هم برای موسی می گوید، غیر آن فناپی است که این ها می گویند؟ مرتبه بر مرتبه بالا رفته تا آن جا که «ابصار قلوب» خرق کند همه حجاب ها را. «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ». «معدن العظمة» چیست؟ این وصول چیست؟ غیر آن وصولی است که آن ها می گویند؟ آن وصول هم همین است: «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ». «معدن العظمة» غیر حق تعالی است؟ چیز دیگر می تواند معدن عظمت باشد؟ معدن عظمت آن است که همه عظمت ها باید از او گرفته بشود. معدنش آن جاست. «فَتَصِلَ» وصول پیدا بکند «إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» حالا که رسید، ارواح معلق بشود «بِعِزِّ قُدْسِكَ».

این همان معنایی است که آن ها می گویند. يك نفر آدم که اطراف قضیه را توجه کرده، نمی تواند بگوید: «علت و معلول است». ضیق تعبیر است. نمی شود تعبیر کرد از آن به علت و معلول، به اثر و مؤثر. خالق و مخلوق هم يك بیان روی مذاق عامه است، بهتر از آن تعبیرات است لکن تجلی بهتر است و باز هم نزدیکتر به آن معنایی است که هیچ نمی شود از آن تعبیر کرد.

این ربط مابین حق و خلق از مسائلی است که تصوّرش از تصدیقش مشکّلتر است؛ تصدیقش می شود کرد، اگر آدم تصوّر کند. ما چطور تصوّر بکنیم که يك موجودی هیچ جا از او غایب نباشد، چنین نباشد که يك جا نباشد؟ باطن اشیا هست، ظاهر اشیا هست و همه معلولش هستند، اما تعبیر بخواهیم بکنیم از يك چنین اثر و مؤثری. در باطن اشیا هست، در ظاهر اشیا هست، لا يَخْلُو مِنْهُ شَيْءٌ؛ هیچ جا نیست که خالی باشد از او، چطور تعبیر کنند که بتوانند آن مطلب را افاده کنند؟ و هرچه تعبیر کنند نمی شود، جز این که آن هایی که اهلش هستند دعا کنند، این طور دعایی که در مناجات شعبانیه است.

بنابراین اختلافی نیست که يك دسته، يك دسته ای را تکفیر کند، يك دسته، دسته ای را تجهیل کند، چرا اختلاف؟ شما هم اگر بخواهید این معنا را تعبیر کنید چطور تعبیر می کنید؟ بفهمید آن ها چه می گویند! بفهمید درد دل این آدمی که تعبیر نمی تواند بکند الاّ به این که يك چنین تعبیراتی بکند [چیست!] يك وقت هم که در قلبش آن طور نور واقع می شود می گوید که همه چیز اوست، همه اوست. شما هم در دعایتان هست که «عَلَيَّْ عَيْنُ اللَّهِ»، یعنی چه؟ «أُذُنُ اللَّهِ»، «عَيْنُ اللَّهِ» [و] «يَدُ اللَّهِ» (1) که معروف هم هست، یعنی چه «يد الله»؟ این همان تعبیری است که آن ها می گویند. در روایات شما هم هست که صدقه که می دهید

ص: 110

1- سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا بَابُ اللَّهِ»؛ هاشم بن ابی عماره گوید: «از امیرالمؤمنین شنیدم که می فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم جنب خدا، منم درب خدا». (الكافي، ج 1، ص 145، «كتاب التوحيد»، «باب النوادر»، حدیث 8)

به دست فقیر، به دست خدا می رسد⁽¹⁾. در قرآنتان هم دارید که (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)، این یعنی چه؟ یعنی خدا آمد این طور کرد؟ این همان معنای واحدی است که همه شما می گوید.

لکن آن بیچاره ای که مطلب دستش است می بیند نمی تواند این طوری بگوید، می بیند این طور خلاف است، وقتی این طور نتوانست بگوید، آن طور تعبیر می کند و آن طور تعبیرات [می آورد]. بگردید در دعا و مخصوصاً در ادعیه زیاد است، قرآن و دعا پر از این حرف هایی است که آن ها می گویند، چرا باید ما سوء ظن پیدا بکنیم به اشخاصی که چنین تعبیراتی کردند.

بفهمید او که این طور تعبیر کرده چه غرضی از این تعبیر داشته، چه مرضی داشته است که این طور تعبیر بکند؟ درد این آدم چه بوده است که دست برداشته از آن تعبیراتی که عامه مردم می کنند. خوب این آدم هم مطلع هست که چه می شود، مع ذلك از آن حرفش دست برنداشته، برای این که حقیقت را فدا نکرده برای خودش، خودش را فدای حقیقت کرده [است]. اگر هم ما بفهمیم حرف او را، ما هم همان تعبیر را می کنیم چنان چه قرآن هم همان تعبیر را کرده، ائمه هم همان تعبیر را کرده اند. و مطلب هم این نیست که آن ها اگر بخواهند بگویند «این حق است»، بخواهند بگویند واقعاً این خداست. هیچ آدم عاقلی این را نمی گوید، اما می بیند که ظهوری است که هیچ نحو تعبیری ندارد که بشود به آن يك طور جدا [بی فهماند.] در یکی از ادعیه هم راجع به اولیا می فرماید:

ص: 111

1- قال ابو عبد الله عليه السلام: «... وَهُوَ تَقَعُ فِي يَدِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ الْعَبْدِ»؛ «صدقه در دست پروردگار تبارک و تعالی قرار می گیرد پیش از آن که در دست بنده قرار گیرد». (الكافي، ج 4، ص 3، «كتاب الزكاة»، «باب صدقة الليل»، حدیث 5)

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلَقَكَ فَتَقَهَا وَرَتَّقَهَا بِدِكَ» (1). این از باب ضیق تعبیر است که نمی توانند تعبیر بکنند. از این جهت با این طور تعبیراتی که به کتاب و سنت نزدیکتر است، از این تعبیراتی که دیگران می کنند، [افاده می کنند]. اما نه این که شما خیال کنید که يك نفر آدم پیدا بشود، آن هم چه اشخاصی! خوب، ما معاصر بودیم با اشخاصی که می شناختیمشان از نزدیک، می دیدیم چه جور اشخاصی هستند، این ها می آمدند این طور باشند؟! آن اشخاصی که در همه علم ها به آن دقت نظر و به آن کمال بودند، این طور تعبیر می کردند، «جلوه» تعبیر می کردند. در دعای سمات است «طلعتك» (2) تعبیر کرده است. جلوه، طلعت، نور از این [امور]، «بنور وجهك الذي...»، «باسمك...». صلح بکنید!

عرض کردم من نمی خواهم بگویم همه [درست گفته اند]، من می خواهم بگویم این طور نیست که همه را ما [رد کنیم] چنان چه من وقتی تأیید می کنم از روحانیون، نه این که می خواهم بگویم که روحانیون همه این طورند. من اشکالم این است که همه را رد نکنید، نه این که همه را قبول کنید، همه را رد نکنید. این جا هم همین است حرفم که گمان نکنید هر کس يك مطلب عرفانی گفت، يك حرف عرفانی زد او کافر است. ببینید که چه می گوید. اول آدم بفهمد مطلبی که این آدم می گوید چیست؛ بعد از این که فهمید چیست، آن وقت گمان ندارم که بعد از این که بفهمد چیست [انکار کند او را]. این همان قضیه انگور و عنب و اوزوم است، همان قضیه است، شما از آن تعبیر می کنید به کذا، و یکی علیت و

ص: 112

-
- 1- «فرقی بین تو و آن ها (نشانه های تو) نیست مگر آن که آنان بندگان و آفریدگان تو هستند و اداره امور آن ها به دست توست». (اقبال الأعمال، ص 145، «از دعاهاى ماه رجب»)
 - 2- «وَبَطَّلَعَتِكَ فِي سَاعِيرٍ». (مصباح المتهجد، ص 300)

معلولیت می گوید، دیگری سببیت و مسببیت می گوید و آن [دیگر] ظهور و مظهر می گوید و این ها. وقتی هم می رسند به آن جایی که ما چطور تعبیر کنیم از يك موجودی که همه جا هست و هیچ يك از این اشیا هم نیست، يك وقت می بینید که می گوید: «عَلَيْ يَدُ اللَّهِ، عَلَيَّ عَيْنُ اللَّهِ». (ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)، آن که با تو تعهد کرد با خدا تعهد کرد، (يَذُلُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) (1). اما آیا این «فوق» معنایش این است که این طور [دستی روی دست] قرار بگیرد یا «فوق» معنوی است، فوقی است که تعبیر ندارد، فوقی است که نمی توانیم يك تعبیری از آن بکنیم که حق تعبیر باشد؟

همان طور که خدای تبارک و تعالی اجلّ از این است که مخلوط [با] شیء یا مربوط به شیء به این معانی باشد، اجلّ از این است که ما حتی جلوه اش را هم [بتوانیم] بفهمیم چطوری است. حتی جلوه اش هم مجهول است پیش ما. اما ما ایمان داریم به این که چنین مسائلی هست، ردّش نمی کنیم. و ما امیدواریم که وقتی اعتقاد به این داشته باشیم که چنین مسائلی هست، چنین چیزهایی هست [انکار نکنیم]، این که در کتاب و سنت واقع شده است يك واقعیتی است. آن جایی که راجع به جلوه حق و خلق، نسبت به خلق می گوید، تجلّی می گوید و ظهور (هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (2) و این ظاهراً در سوره حدید است.

در روایت وارد شده است که شش آیه اول سوره حدید مال کسانی است که در آخرالزمان می آیند، آن ها می فهمند (3)؛ و در آن واقع شده است کیفیت خلقت

ص: 113

1- «دست خدا بالای دست های آنهاست». (الفتح (48) : 10)

2- الحديد (57): 3.

3- ر.ك: الكافي، ج 1، ص 91، «كتاب التوحيد»، «باب النسبة»، حدیث 3.

و [غیر آن]. در آن جا (هُوَ الْآوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)، (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ) در آخر الزمان هم به این [سادگی] نمی تواند کسی بفهمد، یکی - دو تا شاید در عالم [بفهمند].

[سوء تفاهم از بین اهل علم برداشته شود]

عمده نظر من به این بود که این سوء تفاهم برداشته بشود، و این اختلافی که در مدرسه هست، و بین اهل علم است برداشته بشود، و جلوی معارف گرفته نشود. اسلام فقط عبارت از احکام فرعیه نیست؛ فرزند این ها، اساس چیز دیگر است. نباید ما اصل را فدای فرع بکنیم؛ و بگوییم که اصل، از اساس بی خود است و اگر هم اصلی بگوییم، يك اصلی که خلاف واقع است بگوییم.

یکی از آقایان می گفت که ظاهراً مرحوم آقا شیخ محمد بهاری (1) [يك وقتی که] اسم يك کسی آمد، گفت: «عادل کافری است». گفتیم: «خوب، عادل است یعنی چه؟ کافر است یعنی چه؟» گفت: «اما عادل است، برای این که روی موازین عمل می کند؛ هیچ معصیت نمی کند. اما کافر است برای این که آن خدایی که او می پسندد، خدا نیست، آن که او می پرستد اصلاً خدا نیست.»

در روایات ما هم هست که لَعَلَّ که نَمَلَه خیال کند برای خدا دو تا شاخ هست (2)، این حَبِّ نفس است. معلوم می شود در نمله هم این هست. این نمله

ص: 114

-
- 1- شیخ محمد بهاری (متوفی 1325 ق) اهل بهار همدان، و سرآمد شاگردان عارف بزرگ، ملا حسینقلی همدانی بوده است.
 - 2- امام باقر علیه السلام می فرماید: «... وَلَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنَّ لِلَّهِ زُبَانَيْنِ فَإِنَّهُمَا كَمَالُهَا، وَتَتَصَوَّرُ أَنَّ عَدَمَهُمَا نُقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَكُونَانِ لَهُ»؛ و شاید گمان کند مورچه كوچك كه برای خدا دو شاخك است و این دو كمال اوست، و تصور می كند هر كس آن دو را نداشته باشد برای او نقص است. (علم اليقين، ج 1، ص 74؛ المحجة البيضاء، ج 1، ص 219 - 220)

هم چیز عجیبی است. حالا آن جا دارد که لعل خیال کند [خدا] دو تا شاخ [دارد]. این شاخ را کمال می داند. ما هم وقتی بخواهیم تعبیر بکنیم [به] يك چیزهایی که پیش خودمان است، يك مطالب، يك کمالاتی که پیش خودمان است، این طور خیال می کنیم.

این نملة همان است که [راجع] به حضرت سلیمان می گوید: «بی شعورند این ها!»: (يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا) (1) که این به من می گوید: «بی شعور». این همین حرف نملة است که همه جا هست. هدهد هم مثل او بود، گفت: (أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) (2) [به] آن آدمی که پیغمبر است، و یکی از جلیس های او، اصحاب او، آن است که تخت بلقیس را (قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) (3) [حاضر کرد]. تا حالا چنین چیزی برای بشر هیچ اتفاق نیفتاده است. این چه بوده؟ خود این هم يك چیز مجهولی است. آیا مخابره بوده؟ اعدام و ایجاد بوده است؟

ص: 115

1- «[مورچه ای گفت:] ای موران همه به خانه های خود درآید، مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند، پس سلیمان از سخن مور لبخند زد». (النمل (27) : 18 - 19)

2- «[ای سلیمان] من به چیزی که تو آگاه نشدی خبر یافتم». (النمل (27) : 22)

3- «[من تخت بلقیس را برای تو حاضر می کنم] پیش از آن که چشمت به هم بخورد». (النمل (27) : 40)

مخابره برقی بوده؟ تبدیل [کرده] به برق و رسانده است؟ چه است، نمی دانم. اما يك حضرت سلیمانی که یکی از اصحابش - که به حسب روایت يك حرف از اسم اعظم را می دانسته (1) - این طور بوده است که (قَبِّلْ أَنْ يَرَدَّكَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) این را می رسانده این جا، آن وقت آقای هدهد می گوید: که (أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ). حضرت هم بنایشان بر این بوده است که همان طوری که این ها می فهمیدند، همان طور می گفتند و عمل می کردند.

عمده نظر من به این است که حیف است يك دسته ای از اهل علم که مردم صالح و خوب [هستند]، این ها اولاً محروم بمانند از این مسائل. ما که آمدیم قم، مرحوم آقا میرزا علی اکبر حکیم (2) - خدا رحمتش کند - در قم بود. وقتی که حوزه علمیه قم تأسیس شد، یکی از مقدّسین - آن هم خدا رحمتش کند - گفته بود: «بین اسلام به کجا رسیده است که در خانه آقا میرزا علی اکبر باز شد!». علما می رفتند آن جا درس می خواندند. مرحوم آقای خوانساری (3)، مرحوم آقای

ص: 116

-
- 1- عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا، وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصِفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ». الكافي، ج 1، ص 230، «كتاب الحجّة»، باب ما أعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم»، حدیث 1.
 - 2- میرزا علی اکبر یزدی (متوفی 1344 ق) از شاگردان حوزه فلسفه و عرفان تهران بود، در اواخر عمر در قم اقامت گزیده و به تدریس فلسفه پرداخت. در ریاضیات تبحر فراوان داشت، حضرت امام خمینی نیز مدتی از درس او بهره گرفته اند.
 - 3- آیت الله سید محمد تقی خوانساری (1305 - 1371 ق)، تحصیلات خود را در خوانسار و نجف و قم به انجام رسانید. وی از مراجع شیعه و اساطین حوزه علمیه قم پس از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به شمار می رود. وی در جنگ عراق علیه انگلیس شرکت کرد و در پایان نبرد دستگیر و تبعید شد.

اشراقی(1)، این آقای خوانساری(2)، این ها می رفتند پیش آقا میرزا علی اکبر درس می خواندند؛ آن آقا گفته بود که بین اسلام به کجا رسیده است که در خانه میرزا علی اکبر باز شد! با آن که خیلی مرد صالحی بود. و بعد از این که ایشان فوت شده بود. گوینده شان در منبر گفته بود که من خودم دیدم قرآن می خواند! مرحوم آقای شاه آبادی(3) ناراحت شده بود از این که این آقا گفته است، که من دیدم قرآن می خواند آقا میرزا علی اکبر.

[نزاع ناشی از سوء برداشت ها]

در هر صورت این سوءظن ها، و این جدا کردن خودشان را از يك خیراتی، این موجب تأثر است که يك حوزه ای از يك خیراتی که هست محروم بماند؛

ص: 117

1- میرزا محمد تقی اشراقی (1313 - 1368 ق) فرزند مرحوم، عالم بزرگ میرزا محمد ارباب بود، از پدر و شیخ ابوالقاسم کبیر قمی و آیت الله حائری استفاده کرد و به مرتبه اجتهاد رسید. وی در خطابه کم نظیر و فوق العاده بود. تفسیر سورة یوسف و تفسیر سورة «ن والقلم» از آثار مطبوع اوست.

2- آیت الله سید احمد خوانساری (1309 - 1405 ق) از مراجع تقلید پس از مرحوم آیت الله بروجردی بوده است، وی در خوانسار و نجف و قم تحصیل کرد و با درخواست مردم تهران و فرمان مرحوم آیت الله بروجردی در تهران اقامت گزید و به تدریس و ارشاد پرداخت. از آثار اوست: جامع المدارك في شرح مختصر النافع.

3- میرزا محمدعلی فرزند محمدجواد حسین آبادی اصفهانی شاه آبادی (1292 - 1369 ق) فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته قرن چهاردهم هجری. تحصیلات خود را در حوزه های اصفهان و تهران و نجف به پایان برد. ابتدا در سامرا و سپس در قم و تهران به تدریس پرداخت. و در بین سال های (1347 - 1354 ق) حضرت امام خمینی (س) از درس عرفان و اخلاق ایشان بهره برد. از آثار اوست: شذرات المعارف، الإنسان والقطرة.

حتی از فلسفه که يك امر عادی است، تا برسد به آن مسائل دیگر. و عمده این است که به مطلب یکدیگر نرسیده اند؛ چون نرسیده اند این صحبت ها پیش آمده؛ اگر برسند به مطلب یکدیگر نزاعی در کار نیست. نه او این آقایی [را] که تکفیرش می کند با ریش و عمامه، خدا می داند، و نه این آقا اگر بداند او چه می گوید، انکار می کند. این نمی داند او چه می گوید، انکار می کند. اگر بداند که گرفتاری او این است که آن تعبیرات تعبیرات کفری است، پیش او این طوری است که این تعبیر به علیت و معلولیت و امثال آن، تعبیری است که غیر واقعیت است، واقعیت این نیست. این که در این چند روز، من چند دفعه عرض کردم، اسم جدا نیست از مسما، اسم ظهور است. «علامت» نه به معنای علامتی که مثل علامت هایی که برای فرسخ می گذارند. علامت نمی شود از او تعبیر کرد که این علامت اوست. «آیه» نزدیک تر است به واقعیت، آن هم تعبیری است که از ضیق خناق است. اصلاً قرآن هم آن قدری که وارد شده است - همان طور که عرض کردم - مثل يك سفره ای است که هر کس، به اندازه خودش از آن استفاده باید بکند. مالِ يك دسته نیست، مال همه است، مال همه مردم است. همه مردم باید از آن استفاده بکنند؛ هر کس به اندازه خودش، ادعیه هم همین طورند.

[عدم جدایی قرآن و ادعیه]

آن قدر معارف در ادعیه ائمه - علیهم السلام - هست، و مردم را از آن دارند جدا می کنند، آن قدر معارف در ادعیه هست! لسان قرآن است ادعیه. شارح قرآن هستند راجع به آن مسائلی که دیگران دستشان به آن نمی رسد. مردم را نباید جدا کرد از دعا، نباید گفت: «حالا که ما قرآن را می خواهیم بخوانیم، پس دعا هیچی!» خیر، مردم باید با دعا انس پیدا کنند، با خدا. آن هایی که انس به

خدا دارند و دنیا پیش آن ها این طور جلوه ندارد، کسانی هستند که برای خودشان ارزش [قائل] نیستند، برای خدا مشغول به کار می شوند. آن ها هستند که شمشیر زدند برای خدا، آنهایی که همین ادعیه را می خواندند و همین حالات را داشتند؛ آن ها شمشیر می زدند برای خدا. نباید مردم را از این برکاتی که هست جدا کرد: قرآن و دعا از هم جدا نیستند، همان طور که پیغمبر هم از قرآن جدا نیست.

ما نباید بگوییم «قرآن را که ما داریم، دیگر به پیغمبر کاری نداریم!». جدا نیستند این ها، همان است. این ها با هم اند؛ «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (1)، افتراقی در کار نیست. [اگر] ما بخواهیم حساب را جدا کنیم: قرآن علی حده باشد و ائمه علی حده باشند و ادعیه علی حده باشد، و بگوییم که ما کاری به ادعیه نداریم، و آتش سوزی کنیم، در آتش سوزی کتاب دعا بسوزانیم، یا فرض کنید کتاب عرفا را بسوزانیم، این از باب این است که نمی دانند، بیچاره اند. وقتی انسان از حد خودش پایش را بالا [تر] گذاشت، در اشتباه می افتد.

کسروی يك آدمی بود تاریخ نویس، اطلاعات تاریخی اش هم خوب بود، قلمش هم خوب بود، اما غرور پیدا کرد، رسید به آن جایی که گفت من هم پیغمبرم. ادعیه را هم، همه را کنار گذاشت، اما قرآن را قبول داشت. پیغمبری را پایین آورده بود تا حد خودش؛ نمی توانست برسد به بالا، آن را آورده بود پایین. ادعیه و قرآن و این ها همه با هم اند. این عرفا و شعرای عارف مسلک و فلاسفه

ص: 119

1- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن دو (کتاب و عترت) از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض (کوثر) بر من وارد گردند». (بحار الأنوار، ج 23، ص 117، کتاب الإمامة، باب 7، حدیث 33)

هم، همه يك مطلب می گویند؛ مطالب مختلفه نیست. تعبیرات مختلفه است، زبان های مختلفه است. زبان شعر خودش يك زبانی است. حافظ خودش زبان خاصی دارد. همان مسائل را می گوید که آن ها می گویند، اما با يك زبان دیگری. زبان های مختلف است. و نباید از این برکات مردم را دور کرد، باید مردم را به این سفره پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش از این استفاده بکند.

این مقدمه بود برای همهٔ مسائلی که بعدها هم اگر پیش بیاید و عمری باشد که اگر ما هم يك چنین تعبیراتی يك وقتی يك احتمال دادیم، نگویند که این تعبیرات را شما آوردید دوباره در میدان، مثلاً دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردید]. خیر، باید بیاید! مرحوم آقای شاه آبادی - رحمه الله - برای عده ای از کاسب ها [که] می آمدند آن جا مسائل را همان طوری که برای همه می گفت، برای آن ها هم می گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخر این ها [که سنخیتی ندارند!]» گفت: «بگذار این کفریات به گوششان بخورد!» خوب، ما يك چنین اشخاصی داشتیم. حالا به سلیقهٔ من درست در نمی آید که نمی شود گفت که این ها چه و چه [هستند]. این ها اشتباهات است.

[طرح مسأله برای جلسه بعد]

حالا صحبت در این است که - تمام شد البته و قتمان اما حالا این برای دفعهٔ دیگر که - در (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)؛ (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) هست در (الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) هم (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) بعدش هست. (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) در بسم الله، صفت برای اسم است یا صفت برای الله؟ دو احتمال است، که بعد از آن شاء الله ببینیم کدامش نزدیک تر به فهم است.

[1 - فهرست آیات کریمه]

1 - آیات کریمه

2 - احادیث شریفه

3 - اسماء المعصومین علیهم السلام

4 - اعلام

5 - کتب وارده در متن

6 - فهرست اشعار

7 - منابع تحقیق

8 - موضوعات

ص: 121

الفاتحة (1)

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ) 1 - 2, 9, 16, 17, 29, 32, 34, 51, 93, 120

(الْحَمْدُ لِلَّهِ) 2, 16, 18, 19, 23, 24, 25, 32

(الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) 3, 120

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 5, 38

البقرة (2)

(لِيُطْمَئِنَّ قُلُوبِي) 260, 88

النساء (4)

(مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) 100, 36

ص: 123

آيه رقم آيه صفحه

الأعراف (7)

(تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) 52 143

(أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ) 5 143

(لَنْ تَرَانِي) 56 143

(وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فَسَوْفَ تَرَانِي) 56 143, 57

(فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا) 56 143, 57, 59, 60, 79, 88

الأنفال (8)

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) 19 17, 52, 111, 113

التوبة (9)

(لَمْ حِيطَ إِلَّا بِالْكَافِرِينَ) 44 49

النحل (16)

(مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) 46 96

الإسراء (17)

(إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) 14 44

(قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ

ص: 124

آيَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (110، 85، 86، 91

طه (20)

(لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ) 10 88

(إِنِّي آنَسْتُ نَارًا) 10 88

(إِنِّي أَنَا اللَّهُ) 14 60، 88

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) 25 - 27 56

النور (24)

(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) 35 16، 19، 31، 32، 33

الفرقان (25)

(قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاءُكُمْ) 77 75

الشعراء (26)

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ) 192 - 194 58، 60

النمل (27)

(يَا أَيُّهَا النَّملُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا) 18 - 19 115

ص: 125

آیه رقم آیه صفحه

(أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) 116، 115 22

(قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) 116، 115 40

سبأ (34)

(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) 66، 65 46

الزمر (39)

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) 52 42

غافر (40)

(أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) 75 60

الفتح (48)

(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) 113 10

الحديد (57)

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) 114، 113، 90، 82، 81، 79 3

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ) 114، 104 4

الحشر (59)

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)*

ص: 126

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ... (22 - 24 81)

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ...) (24 81)

(يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (24 17)

الغاشية (88)

(أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآءِ بَلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (17 55)

القدر (98)

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) (1 59, 60)

الإخلاص (112)

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (1 16, 29)

ص: 127

[2 - فهرست احايث شريفه]

إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ ... 21

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا... 108

إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعِقَ لَجَلَالِكَ ... 108

إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ ... 109

أَنَا النُّقْطَةُ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ ... 80

أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ ... 32

إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ ... 64

إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ ... 58، 60، 98

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ ... 38

بنور وجهك الذي تجلّيت ... 52، 112

بُنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ لِلْجَبَلِ ... 59، 60

تَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ ... 109

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ... 67

حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ ... 109

خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ ... 35

رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ... 24

ضَرْبَةُ عَلِيِّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ ... 42

عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَعَانَقَهَا ... 43

عَلَيَّ عَيْنُ اللَّهِ أَذُنُ اللَّهِ ... 110

عَلَيَّ يَدُ اللَّهِ، عَلَيَّ عَيْنُ اللَّهِ ... 113

عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً ... 65

فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ ... 109

لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقْتُلُهَا وَرَتُّهَا بِيَدِكَ ... 112

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ... 119

لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى لَهَبِطْتُمْ عَلَى اللَّهِ ... 105

لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ... 69

مَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيَتْ ... 61

مَتَى غَبَتْ ... 65

مَنْ خُوطِبَ بِهِ ... 60

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ... 23

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَعُوا ... 44

نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى' 36، 92 ... fe

نَزَلَ عَلَى قَلْبِهِ ... 60

وَبَقِيَ عَلَيْكُمْ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ ... 41

وَبُنُورٍ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكَّا ... 52

هَبْ لِي كَمَالَ الْأَعْتِطَاعِ إِلَيْكَ ... 109

يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ ... 60

[3 - فهرست اسماء المعصومين عليهم السلام]

رسول اکرم، رسول الله، نبی، پیغمبر اکرم، خاتم النبیین صلی الله علیه و آله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام 10، 14، 22، 36، 37، 55، 57، 58، 60، 61، 69، 70، 72، 73، 75، 88، 89، 92، 115، 119

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، امام اول علی بن ابی طالب علیهما السلام، امام اول 24، 43، 72، 80

حسین بن علی علیهما السلام، امام سوم 65، 70

شعیب، پیامبر 88

موسی، پیامبر یهود 56، 57

سلیمان بن داود، پیامبر 115

[4 - فهرست اعلام]

ابن سینا، حسین بن عبدالله 86

ابن عربی، محمد بن علی 5

ابو سفیان 42، 69

ابو علی، شیخ الرئيس ابن سینا، حسین بن عبدالله

اشراقی، محمد تقی 116

بهارى، محمد 114

حافظ، شمس الدین محمد 120

خوانساری، احمد 116

خوانساری، محمد تقی 116

سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر 6

شاه آبادی، محمد علی بن محمد جواد 117

شیخ الرئيس ابن سینا، حسین بن عبدالله

طنطاوی بن جوهری 6

ص: 131

قطب، سید 6

کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین 5

مدرس یزدی، علی اکبر 116

محیی الدین بن عربی ابن عربی، محمد بن علی

معاویه بن ابی سفیان (خلیفه اموی) 42، 72

ملا سلطان علی سلطان علیشاه، سلطان محمد بن حیدر

ملا عبدالرزاق کاشانی کاشی، عبدالرزاق بن جلال الدین

میرزا علی حکیم مدرس یزدی، علی اکبر

[5 - فهرست کتب وارده در متن]

تأویلات القرآن تفسیر القرآن

تفسیر القرآن 5

مجمع البیان 6

مفاتیح الجنان 71

منازل السائرین 66

نهج البلاغة 71

ص: 132

[6 - فهرست اشعار]

84

ما عدم‌هاییم هستی هانما *** تو وجود مطلق و هستی ما

107

[غلام همت آنم که زیر چرخ کبود] *** زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

38

مادر بتها بت نفس شماس *** [زانکه آن بت مار وین بت اژدهاست]

102

[نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد] *** ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

106

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد *** [موسیقی با موسیقی در جنگ شد]

26

پای استدلالیان چوبین بود *** [پای چوبین سخت بی تمکین بود]

87

[خواننده در گوش او در و دیوار] *** ایس الدار غیره دیّار

57

من گنگ خواب دیده [و عالم تمام کر *** من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش]

63

[علم رسمی] سر به قیل است و قال *** [نه از و کیفیتی حاصل نه حال]

[بار دیگر از ملک پَران شوم] *** آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردم عدم چون ارغنون *** گویدم انا الیه راجعون

«القرآن الكريم» .

«أ»

- 1 - الأربعون حديثاً . أبو الفضائل محمد بن الشيخ حسين الجبعي العاملي المعروف ب- «الشيخ البهائي» (953 - 1031) ، تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسسة النشر الإسلامي ، 1415 ق .
- 2 - إحياء علوم الدين . أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505) ، الطبعة المحققة الأولى ، 5 مجلدات + الفهارس ، بيروت ، دار الهادي ، 1412 ق / 1992 م .
- 3 - أسرار الحكم . المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289) ، تصحيح كريم فيضي ، قم ، چاپ اول ، انتشارات مطبوعات ديني ، 1383 ش .
- 4 - الإشارات والتنبيهات ، مع الشرح للمحقق نصير الدين الطوسي وشرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازي . الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (370 - 427) ، الطبعة الثانية ، 3 مجلدات ، طهران ، دفتر نشر كتاب ، 1403 ق .
- 5 - إعجاز البيان في تفسير أم القرآن . أبو المعالي صدر الدين محمد بن إسحاق القنوي (القنوي) (607 - 673) ، تحقيق سيد جلال الدين الآشتياني ، الطبعة الأولى ، قم ، مكتب الإعلام الإسلامي ، 1381 ش .
- 6 - إقبال الأعمال . السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (589 - 664) ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي ، 1417 ق .

ص: 135

7 - امثال و حكم . على اكبر دهخدا (1258 - 1334 ش)، چاپ يازدهم، تهران، انتشارات امير كبير، 1375 ش.

«ب»

8 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار . العلامة محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (1037 - 1110)، الطبعة الثانية، إعداد عدة من العلماء، 110 مجلد (إلا 6 مجلدات، من المجلد 29 - 34) + المدخل، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1403 ق / 1983 م.

9 - البحر المحيط . أثير الدين أبو عبدالله محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيّان الأندلسي الشهير بأبي حيّان (654 - 754)، الطبعة الثانية، 8 مجلدات، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1411 ق / 1990 م.

10 - بصائر الدرجات . أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفّار (م 290)، تصحيح الميرزا محسن كوجه باغي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، 1404 ق.

«ت»

11 - التبيان في تفسير القرآن . أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق وتصحيح أحمد حبيب قصير العاملي، بيروت، 10 مجلدات، دار إحياء التراث العربي.

12 - تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة. الحاجّ سلطان محمد الجنازدي الملقب بسلطان عليشاه (1251 - 1327)، الطبعة الثانية، تهران، مطبعة دانشگاه تهران، 1385 ق.

13 - تفسير القرآن الكريم. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، تصحيح محمد خواجهوي، الطبعة الثانية، قم، انتشارات بيدار، 1366 ش.

14 - التفسير الكبير . محمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازي (544 - 606)، الطبعة الثالثة، 32 جزءاً في 16 مجلداً، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، 1411 ق.

15 - التوحيد . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق

(م 381)، تحقيق السيّد هاشم الحسيني الطهراني، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1398 ق .

«ج»

16 - جامع السعادات . المولى محمّد مهدي النراقي (م 1209) تصحيح السيّد محمّد كلانتر، الطبعة الثالثة، 3 مجلّات، النجف الأشرف، مؤسّسه مطبوعاتي إسماعيليان، 1383 ق / 1963 م .

17 - الجامع الصغير . جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر السيوطي (م 911)، الطبعة الأولى، مجلّدان، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، 1401 ق / 1981 م .

18 - الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي) . أبو عبدالله محمّد بن أحمد الأنصاري القرطبي (م 671)، تصحيح أحمد عبدالعليم البردوني، الطبعة الثانية، 24 مجلّداً، بيروت، دار إحياء التراث العربي، 1405 ق / 1985 م .

«ح»

19 - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة . صدر المتألّهين محمّد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، الطبعة الثانية، 9 مجلّات، قم، مكتبة المصطفوي، 1387 ق .

«خ»

20 - الخصال . أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفّاري، الطبعة الثانية، جزآن في مجلّد واحد، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1403 ق .

21 - الخلاف . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق جماعة من المحقّقين، الطبعة الأولى، 6 مجلّات، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1407 ق .

«د»

22 - ديوان حافظ . خواجه شمس الدين محمّد حافظ شيرازي (791 - ؟)، تصحيح محمّد قدسي، چاپ دوّم، تهران، انتشارات نشر چشمه، 1387 ش .

ص: 137

23 - ريحانة الأدب في تراجم المعروفين بالكنية أو اللقب. ميرزا محمد علي مدرس تبريزي، تبريز، مكتبة خيام.

«ش»

24 - شرح دعاء السحر، ضمن موسوعة الإمام الخميني قدس سره. موسوعة الإمام الخميني قدس سره.

25 - شرح فصوص الحكم. محمد داود القيصري الرومي (م 751)، باهتمام سيد جلال الدين الآشتياني، تهران، انتشارات علمي فرهنگي، 1375 ش.

26 - شرح منازل السائرين. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، منشورات بيدار، 1372 ش.

27 - شرح المنظومة. المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تصحيح وتعليق وتحقيق حسن حسن زاده الآملي و مسعود الطالبی، الطبعة الأولى، 5 مجلدات، طهران، نشر ناب، 1369 - 1379 ش.

«ع»

28 - علم اليقين. محمد بن المرتضى المولى محسن فيض الكاشاني (1006 - 1091)، قم، انتشارات بيدار، 1385 ش.

29 - عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية. محمد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر)، تحقيق مجتبی العراقي، الطبعة الأولى، قم، مطبعة سيد الشهداء، 1403 ق.

30 - العروة الوثقى. السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي (م 1337)، مع تعليقات عدة من الفقهاء العظام، إعداد أحمد المحسني السبزواري، الطبعة الثانية، 6 مجلدات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، 1421 ق.

«غ»

31 - غرر الحكم ودرر الكلم. عبد الواحد بن محمد التميمي الآمدي (من علماء القرن

الخامس)، تصحيح السيّد مهديّ الرجائي، قم، دار الكتاب الإسلامي، 1410 ق / 1990 م.

«ف»

32 - الفتوحات المكيّة. محيي الدين بن عربي (م 638)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

33 - الفكوك. أبو المعالي صدر الدين محمد بن إسحاق القونوي (القونوي) (607 - 673)، تصحيح محمد خواجهي، الطبعة الأولى، تهران، انتشارات مولی، 1371 ش.

«ك»

34 - الكافي. ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، 8 مجلّات، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش.

35 - الكشف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل. جارالله محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي (467 - 528)، إعداد مصطفى حسين أحمد، الطبعة الثالثة، 4 مجلّات، بيروت، دار الكتاب العربي، 1407 ق / 1987 م.

36 - كلمات مكنونه. محمد بن المرتضى المولى محسن فيض الكاشاني (1006 - 1091)، تصحيح وتعليق: عزيز الله عطاردي قوجاني، قم، انتشارات فراهاني، 1360 ش.

37 - كليات شيخ بهايي. شيخ محمد حسين عاملی معروف به شيخ بهايي (953 - 1031)، قم، انتشارات فراهاني.

38 - كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال. علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975)، إعداد بكري حيّاني وصفوة السقا، الطبعة الثالثة، 16 مجلّداً + الفهرس، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1409 ق / 1989 م.

«م»

39 - مثنوى معنوي. مولانا جلال الدين محمد بن محمد بلخي رومي مشهور به مولوي (604 - 672)، مطابق نسخه تصحيح نيكلسون، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهش، 1378 ش.

ص: 139

- 40 - المحبّة البيضاء في تهذيب الإحياء . محمّد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (1006 - 1091)، تصحيح على أكبر الغفاري، الطبعة الرابعة، 8 أجزاء في 4 مجلّات، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1417 ق .
- 41 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول . العلّامة محمّد باقر بن محمّد تقيّ المجلسي (1037 - 1110)، تصحيح السيّد هاشم الرسولي والسيّد جعفر الحسيني والشيخ علي الآخوندي، الطبعة الثانية، 26 مجلّداً، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش .
- 42 - مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل . الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي، (1254 - 1320)، تحقيق مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 25 مجلّداً، قم، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1407 ق .
- 43 - المسند . أحمد بن محمّد بن حنبل (164 - 241)، إعداد أحمد محمّد شاكر وحمزة أحمد الزين، الطبعة الأولى، 20 مجلّداً، القاهرة، دار الحديث، 1416 ق .
- 44 - مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين . الحافظ رجب البرسي (أعلام القرن الثامن)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت عليهم السلام.
- 45 - مصباح الأنس . محمّد بن حمزة الفناري، مع تعليقات الميرزا هاشم الإشكوري والآية الله الخميني، وسيّد محمّد القمي وآقا محمّدرضا قمشه اي و حسن حسن زاده آملّي، وفتح المفتاح، تصحيح محمّد خواجوي، تهران، انتشارات مولى، 1374 ش.
- 46 - مصباح المتهجّد وسلاح المتعبّد . أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460)، تحقيق الشيخ حسين الأعلمي، الطبعة الأولى، بيروت، مؤسّسة الأعلمي للمطبوعات، 1418 ق / 1998 م .
- 47 - مناقب آل أبي طالب . أبو جعفر رشيد الدين محمّد علي بن شهر آشوب السروي المازندراني (م 588)، تصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، 4 مجلّات، قم، مؤسّسة انتشارات علامه، 1379 ق .
- 48 - الميزان في تفسير القرآن، العلّامة السيّد محمّد حسين الطباطبائي (1321 - 1402)، الطبعة الثالثة، قم، مؤسّسة إسماعيليان، 1393 ق.

«ن»

49 - نهج البلاغة ، من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام . جمعه الشريف الرضي ، محمد بن الحسين (359 - 406) ، إعداد الدكتور صبحي الصالح ، انتشارات الهجرة ، قم ، 1395 ق «بالأفست عن طبعة بيروت 1387 ق» .

«و»

50 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104) ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 30 مجلداً ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1409 ق .

«ى»

51 - ينابيع المودة لذوي القربى. سليمان بن إبراهيم القندوزي (1220 - 1294)، قم، دار الأسوة، 1422 ق.

ص: 141

دروس تفسیر سوره حمد

جلسه اول

مقدمه ... 5

تعلّق بسم الله به سوره ... 9

معنای اسم ... 10

همه عالم اسم الله است ... 10

همه موجودات واجد کمالات هستند ... 13

فناي اسم در مسمّا ... 15

الله جلوه جامع حق ... 17

همه حمدها از آن اوست ... 19

تفاوت علم و ایمان ... 21

عدم ایمان منشأ همه گرفتاری ها ... 23

قرآن برای هدایت است ... 25

جلسه دوم

متعلّق بسم الله ... 29

احتمال اول : بنابر آن که الحمد استغراق باشد ... 30

ص: 143

احتمال دوم : بنا بر آن که الحمد طبیعت باشد ... 32

احتمال سوم : عدم تعلّق بسم الله به سوره ... 34

مراتب اسم و مراتب انسان ... 35

همه گرفتاری ها از آنانیت انسان است ... 38

خداپرستی؛ هدف بعثت انبیاء ... 40

جهاد با نفس، جهاد اکبر است ... 41

بیداری؛ قدم اوّل ... 44

جلسه سوم

رابطه حق و خلق ... 51

تفاوت معنای همه آیات بنابر احتمالات ... 53

عدم امکان بیان مشاهدات توسط اولیاء ... 55

تنزّل قرآن برای فهم بشر ... 57

اختصاص فهم قرآن به پیامبر اکرم(ص) ... 60

علوم به واسطه خودخواهی حجاب اکبر است ... 61

حجاب بودن علوم شرعیه ... 64

قیام؛ مقدّمه سیر ... 65

حبّ دنیا مبدأ همه خطایا ... 67

علوم معنوی مانع فعالیت نیست ... 69

تأثیر ادعیه در زندگی مردم ... 73

جلسه چهارم

باء (بِسْمِ الله) ... 79

مراتب اسم ... 80

ادراك واقعيّت اسم به حسب برهان ... 82

برتری مراتب ایمان و مشاهده ... 86

سرّ قرآن و سرّ عالم ... 89

همه اسماء واجد همه مراتب وجود ... 91

معنای اسم بنابر احتمالات ... 93

معارف را انکار نکنیم ... 94

انکار، موجب سدّ راه ... 96

هدف قرآن، ساختن انسان الهی ... 97

جلسه پنجم

هر علمی اصطلاحات مخصوص دارد ... 101

دلیل اختلاف تعبیرات ائمه علیهم السلام و عرفا با فلاسفه ... 103

تکفیر نتیجه بی توجّهی به مقصود عرفا ... 106

تشابه تعبیرات عرفا با مناجات شعبانیه ... 108

تعبیرات قرآن و روایات از ربط بین حق و خلق ... 110

سوء تفاهم از بین اهل علم برداشته شود ... 114

نزاع ناشی از سوء برداشت ها ... 117

عدم جدایی قرآن و ادعیه ... 118

طرح مسأله برای جلسه بعد ... 120

فهارس

1 - فهرست آیات کریمه ... 123

3- فهرست اسماء معصومین علیهم السلام ... 131

4- فهرست اعلام ... 131

5- فهرست کتب وارده در متن ... 131

6- فهرست اشعار ... 133

7- فهرست منابع تحقیق ... 135

ص: 146

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 50 دروس تفسير سوره حمد جهاد اكبر يا مبارزه با نفس نامه
های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (س)/ [روح الله خمینی].

مشخصات نشر: تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1392.

مشخصات ظاهری: 263 ص.

فروست: موسوعه امام خمینی؛ 42.

شابک: 180000 ریال 9789642123568:

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368. -- نامه ها

موضوع: تفاسیر (سوره فاتحه)

موضوع: خودسازی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)

رده بندی کنگره: BP102/12 خ78 ت7 1392

رده بندی دیویی: 297/18

شماره کتابشناسی ملی: 3421064

آدرس سایت: <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: سید جلال الدین عمرانی

جهاد اکبر یا مبارزه با نفس

[سفارشیه حوزه های علمی]

يك سال ديگر از عمر ما گذشت. شما جوانان رو به پيري و ما پيران رو به مرگ پيش مي رويم. در اين يك سال تحصيلي شما به حدود تحصيلات و اندوخته هاي علمي خود واقفيد؛ مي دانيد چقدر تحصيل کرده و تا چه اندازه پايه هاي علمي خود را بالا برده ايد؛ ليکن راجع به تهذيب اخلاق، تحصيل آداب شرعيه، معارف الهييه و تزكيه نفس چه كرديد؟ و چه قدم مثبتي برداشتيد؟ هيچ به فكر تهذيب و اصلاح خود بوديد؟ و در اين زمينه برنامه اي داشتيد؟ متأسفانه بايد عرض كنم كار چشم گيري نكرديد، و در جهت اصلاح و تهذيب خود قدم بلندي برنداشتيد.

حوزه هاي علميه همزمان با فراگرفتن مسائل علمي، به تعليم و تعلم مسائل اخلاقي و علوم معنوي نيازمند است. راهنماي اخلاق و مربي قواي روحاني و مجالس پند و موعظه لازم دارد. برنامه هاي اخلاقي و اصلاحي، كلاس تربيت و تهذيب، آموختن معارف الهييه، كه مقصد اصلي بعثت انبيا - عليهم السلام - مي باشد، بايد در حوزه ها رايج و رسمي باشد. متأسفانه در مراكز علمي به اين گونه مسائل لازم و ضروري كمتر توجه مي شود. علوم معنوي و روحاني رو

به کاهش می رود، و بیم آن است که حوزه های علمیه در آتیه نتوانند علمای اخلاق، مربیان مهذب و آراسته و مردان الهی تربیت کنند؛ و بحث و تحقیق در مسائل مقدماتی مجالی برای پرداختن به مسائل اصلی و اساسی، که مورد عنایت قرآن کریم و نبی اعظم (ص) و سایر انبیا و اولیا - علیهم السلام - است، باقی نگذارد. خوب است فقهای عظام و مدرسین عالی مقام - که مورد توجه جامعه علمیه می باشند - در خلال درس و بحث به تربیت و تهذیب افراد همت گمارند و به مسائل معنوی و اخلاقی بیشتر بپردازند، محصلین حوزه ها نیز لازم است در کسب ملکات فاضله و تهذیب نفس کوشش کرده، به وظایف مهم و مسئولیت های خطیری که بر دوش آنان است، اهمیت دهند.

[سفارش به طلاب]

شما که امروز در این حوزه ها تحصیل می کنید و می خواهید فردا رهبری و هدایت جامعه را به عهده بگیرید، خیال نکنید تنها وظیفه شما یاد گرفتن مشتی اصطلاحات می باشد، وظیفه های دیگری نیز دارید. شما باید در این حوزه ها خود را چنان بسازید و تربیت کنید که وقتی به يك شهر یا ده رفتید، بتوانید اهالی آن جا را هدایت کنید و مهذب نمایید. از شما توقع است که وقتی از مرکز فقه رفتید، خود مهذب و ساخته شده باشید تا بتوانید مردم را بسازید و طبق آداب و دستورات اخلاقی - اسلامی، آنان را تربیت کنید. اما اگر خدای نخواست در مرکز علم خود را اصلاح نکردید، معنویات کسب نمودید، به هر جا که بروید - العیاذ بالله - مردم را منحرف ساخته، به اسلام و روحانیت بدبین خواهید کرد.

شما وظایف سنگینی دارید. اگر در حوزه ها به وظایف خود عمل نکنید و

در صدد تهنید خود نباشید و فقط دنبال فرا گرفتن چند اصطلاح بوده مسائل اصولی و فقهی را درست کنید، در آتیه خدای نخواستہ برای اسلام و جامعۀ اسلامی مضر خواهید بود؛ ممکن است - العیاذ باللہ - موجب انحراف و گمراهی مردم شوید. اگر به سبب اعمال و کردار و رفتار ناروای شما یک نفر همراه شده از اسلام برگردد، مرتکب اعظم کبائر می باشید؛ و مشکل است توبۀ شما قبول گردد. چنان که اگر یک نفر هدایت یابد، به حسب روایت «بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد»⁽¹⁾.

مسئولیت شما خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامۀ مردم می باشد؛ چه بسا اموری که برای عامۀ مردم مباح است، برای شما جایز نیست، و ممکن است حرام باشد. مردم ارتکاب بسیاری از امور مباحه را از شما انتظار ندارند، چه رسد به اعمال پست نامشروع، که اگر خدای نخواستہ از شما سرزنند، مردم را نسبت به اسلام و جامعۀ روحانیت بدبین می سازد. درد این جاست، اگر مردم از شما عملی که برخلاف انتظار است مشاهده کنند، از دین منحرف می شوند؛ از روحانیت برمی گردند، نه از فرد. ای کاش از فرد برمی گشتند و به یک فرد بدبین می شدند؛ ولی اگر از یک روحانی عملی ناشایست و برخلاف نزاکت ببینند، تجزیه و تحلیل نمی کنند. همچنان که در

ص: 5

1- قال رسولُ الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام: «لأن يهدي الله على يدك عبداً من عباد الله خير لك مما طلعت عليه الشمس». رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «این که خداوند بنده ای بندگان از خدا را به دست تو هدایت کند برای تو از آنچه خورشید بر آن طلوع می کند بهتر است». (مصباح الشریعة، ص 199، الباب الخامس والتسعون في الحكمة؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 215، حدیث 26)

میان کسبه افراد نادرست و منحرف وجود دارد و در میان اداری ها اشخاص فاسد و زشت کار دیده می شود، ممکن است در میان روحانیون نیز يك يا چند نفر ناصالح و منحرف باشد؛ لذا اگر بقالی خلاف کند، می گویند فلان بقال خلاف کار است. اگر يك عطار عمل زشتی مرتکب گردد، گفته می شود فلان عطار زشت کار است. لیکن اگر آخوندی عمل ناشایسته ای انجام دهد، نمی گویند فلان آخوند منحرف است، گفته می شود آخوندها بدند!

وظایف اهل علم خیلی سنگین است؛ مسئولیت علما بیش از سایر مردم می باشد. اگر به اصول کافی⁽¹⁾، کتاب وسائل⁽²⁾، به ابواب مربوط به وظایف علما مراجعه کنید، می بینید تکالیف سنگین و مسئولیت های خطیری برای اهل علم بیان شده است. در روایت است که وقتی جان به حلقوم می رسد، برای عالم دیگر جای توبه نیست و در آن حال، توبه وی پذیرفته نمی شود؛ زیرا خداوند از کسانی تا آخرین دقایق زندگی توبه می پذیرد که جاهل باشند⁽³⁾. و در روایت

ص: 6

1- الکافی، ج 1، «کتاب فضل العلم»، أبواب: صفة العلماء، بذل العلم، النهي عن القول بغير علم، استعمال العلم، المستأكل بعلمه والمباهي به، لزوم الحجة على العالم، «باب النوادر».

2- وسائل الشیعة، ج 27، ص 20 - 31 و 136 - 175، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 4، 11، 12.

3- عن جميل بن درّاج قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «إذا بلغت النفس هاهنا (وأشار بيده إلى حلقه) لم يكن للعالم توبة، ثم قرأ: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»». جميل بن درّاج گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هنگامی که جان به این جا رسد (و با دست خود به گلویش اشاره فرمود) برای عالم جای توبه نمی ماند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: همانا توبه برای کسانی است که از روی نادانی بدی می کنند». (النساء (4): 17) (الکافی، ج 1، ص 47، «کتاب فضل العلم»، «باب لزوم الحجة على العالم»، حدیث 3)

دیگر آمده است که هفتاد گناه از جاهل آمرزیده می شود پیش از آن که يك گناه از عالم مورد آمرزش قرار گیرد (1). زیرا گناه عالم برای اسلام و جامعه اسلامی خیلی ضرر دارد. عوام و جاهل اگر معصیتی مرتکب شود، فقط خود را بدبخت کرده، بر خویشتن ضرر وارد ساخته است؛ لیکن اگر عالمی منحرف شود و به عمل زشتی دست زند، عالمی را منحرف کرده، بر اسلام و علمای اسلام زیان وارد ساخته است (2). این که در روایت آمده که اهل جهنم از بوی تعفن عالمی که به علم خود عمل نکرده، متأذی می شوند (3)، برای همین است که در دنیا بین عالم

ص: 7

1- عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «يَا حَفْصُ، يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ». حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ گوید امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص، برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می شود پیش از آن که يك گناه برای عالم آمرزیده شود. (الكافي، ج 1، ص 47، «كتاب فضل العلم»، «باب لزوم الحجة على العالم...»، حدیث 1)

2- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا، صَلَحَتِ أُمَّتِي؛ وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي. قِيلَ: وَمَنْ هُم؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْعُلَمَاءُ وَالْأُمَرَاءُ. رَسُولُ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: دو گروه از امت من باشند که چون صالح شوند، امت صالح شود؛ و چون فاسد شوند، امت فاسد شود. گفته شد: آنها کیانند؟ فرمود: علما و زمامداران. (الخصال، ص 36، «باب الاثنين»، حدیث 12؛ تحف العقول، ص 50)

3- عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِعِلْمِهِ؛ فَهَذَا نَاجٍ. وَعَالِمٌ تَارَكَ لِعِلْمِهِ؛ فَهَذَا هَالِكٌ. وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ». سَلِيمُ بْنُ قَيْسٍ الْهَلَالِيُّ گوید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم از پیامبر حدیث می کرد که آن حضرت در کلامش فرمود: «علما بر دو گروهند: عالمی که بر علم خود کار کرده؛ پس او نجات یافته است؛ و عالمی که به علم خود عمل نکرده؛ پس او هلاک شده است؛ و بدرستی که اهل دوزخ از بوی بد عالمی که به علمش عمل نکرده است، متأذی می گردند». (الكافي، ج 1، ص 44، «كتاب فضل العلم»، «باب استعمال العلم»، حدیث 1)

و جاهل در نفع و ضرر به اسلام و جامعه اسلامی فرق بسیار وجود دارد. اگر عالمی منحرف شد، ممکن است امتی را منحرف ساخته به عفونت بکشد. و اگر عالمی مهذب باشد، اخلاق و آداب اسلامی را رعایت نماید، جامعه را مهذب و هدایت می کند. در بعضی از شهرستان هایی که تابستان ها به آن جا می رفتم، می دیدم اهالی آن بسیار مؤدب به آداب شرع بودند. نکته اش این بود که عالم صالح و پرهیزکاری داشتند. اگر عالم ورع و درستکاری در يك جامعه یا شهر و استانی زندگی کند، همان وجود او باعث تهذیب و هدایت مردم آن سامان می گردد، اگر چه لفظاً تبلیغ و ارشاد نکند⁽¹⁾. ما اشخاصی را دیده ایم که وجود آنان مایه پند و عبرت بوده؛ صرف دیدن و نگاه به آنان باعث تنبه می شد. هم اکنون در تهران - که فی الجمله اطلاع دارم - محلات آن با هم فرق دارد. در محله ای که عالم منزّه و مهذب زیست می کند، مردمان صالح با ایمانی دارد. در محله دیگر که يك نفر منحرف فاسد معمم شده، امام جماعت گردیده، دکان

ص: 8

1- امام صادق علیه السلام فرمود: «كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ، لِيَرَوْا مِنْكُمْ الاجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ»؛ مردم را به نیکی دعوت کنید؛ اما نه با زبان هایتان، چنان که مردم در شما صواب جستن و راست گفتاری و پرهیزگاری ببینند. (الكافي، ج 2، ص 78، «كتاب الإیمان والكفر»، «باب الورع»، حدیث 14)

درست کرده است، می بینی طایفه ای را فریب داده، آلوده و منحرف ساخته است. همین آلودگی است که از بوی تعفن آن اهل جهنم اذیت می شوند. این تعفنی است که عالم سوء، عالم بی عمل، عالم منحرف، در همین دنیا به بار آورده، و بوی آن در جهان دیگر شامه اهل جهنم را می آزارد نه این که در آن جا چیزی به او افزوده باشند؛ آنچه در عالم آخرت واقع می شود، چیزی است که در این دنیا تهیه گردیده است. به ما چیزی خارج از عمل ما نمی دهند، وقتی بنا باشد عالمی مفسده جو و خبیث باشد، جامعه ای را به عفونت می کشد؛ منتها در این دنیا بوی تعفن آن را شامه ها احساس نمی کند؛ لیکن در عالم آخرت، بوی تعفن آن درك می گردد؛ ولی يك نفر عوام نمی تواند چنین فساد و آلودگی در جامعه اسلامی به بار آورد. عوام هیچ گاه به خود اجازه نمی دهد که داعیه امامت و مهدویت داشته باشد، ادعای نبوت و الوهیت کند؛ این عالم فاسد است که دنیایی را به فساد می کشاند: «إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ»⁽¹⁾.

[اهمیت تهذیب و تزکیه نفس]

آنان که دین سازی کرده، باعث گمراهی و انحراف جمعیت انبوهی شده اند، بیشترشان اهل علم بوده اند؛ بعضی از آنان در مراکز علم تحصیل کرده ریاضت ها کشیده اند⁽²⁾. رئیس یکی از فرق باطله در همین حوزه های ما تحصیل کرده است؛ لیکن چون تحصیلاتش با تهذیب و تزکیه توأم نبوده، در راه خدا قدم

ص: 9

1- ر.ك: غرر الحکم ودرر الکلم، ص 391، حدیث 28: «زَلَّةُ الْعَالَمِ تُفْسِدُ الْعَوَالِمَ».

2- از آن جمله: محمد بن عبدالوہاب (مؤسس فرقه وهابیه) و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی (مؤسسان فرقه شیخیه) و احمد کسروی، و غلام احمد (مؤسس قادیانگیری)،... را می توان نام برد.

برنمی داشته، خبائثت را از خود دور نساخته بود، آن همه رسوایی به بار آورده است. اگر انسان خبائثت را از نهادش بیرون نکند، هر چه درس بخواند و تحصیل نماید نه تنها فایده ای بر آن مترتب نمی شود؛ بلکه ضررها دارد. علم وقتی در این مرکز خبیث وارد شد، شاخ و برگ خبیث به بار آورده، شجره خبیثه می شود. هر چه این مفاهیم در قلب سیاه و غیر مهذب انباشته گردد، حجاب زیاده تر می شود. در نفسی که مهذب نشده، علم، حجاب ظلمانی است: «العلم هو الحجاب الأكبر»⁽¹⁾؛ لذا شرّ عالم فاسد برای اسلام از همه شرور خطرناک تر و بیشتر است. علم، نور است؛ ولی در دل سیاه و قلب فاسد دامنه ظلمت و سیاهی را گسترده تر می سازد.

علمی که انسان را به خدا نزدیک می کند، در نفس دنیا طلب، باعث دوری بیشتر از درگاه ذی الجلال می گردد. علم توحید هم اگر برای غیر خدا باشد، از حجب ظلمانی است؛ چون اشتغال بما سوی الله است. اگر کسی قرآن کریم را با چهارده قرائت لِمَا سوی الله حفظ باشد و بخواند، جز حجاب و دوری از حق تعالی چیزی عاید او نمی شود. اگر شما درس بخوانید، زحمت بکشید، ممکن است عالم شوید؛ ولی باید بدانید که میان «عالم» و «مهذب» خیلی فاصله است. مرحوم شیخ، استاد ما⁽²⁾ - رضوان الله تعالی علیه - می فرمود این که

ص: 10

1- أسرار الحكم، سبزواری، ص 234.

2- حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (1276 - 1355 ق)، از فقیهان بزرگ و مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم هجری. در نجف و سامرا به درس استادانی چون: میرزای بزرگ شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی، و سید محمد اصفهانی فشارکی حاضر شد. در سال 1340 ق. به اصرار علمای قم و پس از استخاره در آن شهر رحل اقامت افکند و حوزه علمیه قم را تشکیل داد. از آثار اوست: درر الفوائد، الصلوة، النکاح، الرضاع، الموارث.

می گویند: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل» صحیح نیست. باید گفت: ملا شدن چه مشکل، آدم شدن محال است!

کسب فضایل و مکارم انسانی و موازین آدمیت از تکالیف بسیار مشکل و بزرگی است که بر دوش شماست. گمان نکنید اکنون که مشغول تحصیل علوم شرعیه می باشید، و فقه که اشرف علوم است می آموزید، دیگر راحتید، و به وظایف و تکالیف خود عمل کرده اید؛ اگر اخلاص و قصد قربت نباشد، این علوم هیچ فایده ای ندارد. اگر تحصیلات شما - العیاذ باللہ - برای خدا نباشد و برای هواهای نفسانیه، کسب مقام و مسند، عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید، برای خود وزر و وبال انداخته اید. این اصطلاحات اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال است.

این اصطلاحات هر چه زیادتر شود، اگر با تهذیب و تقوا همراه نباشد، به ضرر دنیا و آخرت جامعه مسلمین تمام می شود. تنها دانستن این اصطلاحات اثری ندارد. علم توحید هم اگر با صفای نفس توأم نباشد، وبال خواهد بود. چه بسا افرادی که عالم به علم توحید بودند و طوایفی را منحرف کردند. چه بسا افرادی که همین اطلاعات شما را به نحو بهتری دارا بودند؛ لیکن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند، وقتی وارد جامعه گردیدند بسیاری را گمراه و منحرف ساختند. این اصطلاحات خشک اگر بدون تقوا و تهذیب نفس باشد، هر چه بیشتر در ذهن انباشته گردد، کبر و نخوت در دایره نفس بیشتر توسعه می یابد؛ و عالم تیره بختی که باد نخوت بر او چیره شده، نمی تواند خود و

جامعه را اصلاح نماید، و جز زیان برای اسلام و مسلمین نتیجه ای به بار نمی آورد؛ و پس از سال ها تحصیل علوم و صرف وجوه شرعی، برخورداری از حقوق و مزایای اسلامی، سد راه پیشرفت اسلام و مسلمین می گردد و ملت ها را گمراه و منحرف می سازد؛ و ثمره این درس ها و بحث ها و بودن در حوزه ها این می شود که نگذارد اسلام معرفی گردد، حقیقت قرآن به دنیا عرضه شود؛ بلکه وجود او ممکن است مانع معرفت جامعه نسبت به اسلام و روحانیت گردد.

من نمی گویم درس نخوانید، تحصیل نکنید؛ باید توجه داشته باشید که اگر بخواهید عضو مفید و مؤثری برای اسلام و جامعه باشید، ملتی را رهبری کرده به اسلام متوجه سازید، از اساس اسلام دفاع کنید، لازم است پایه فقاہت را تحکیم کرده، صاحب نظر باشید؛ اگر خدای نخواستہ درس نخوانید حرام است در مدرسه بمانید؛ نمی توانید از حقوق شرعی محصلین علوم اسلامی استفاده کنید؛ البته تحصیل علم لازم است؛ منتها همان طور که در مسائل فقهی و اصولی زحمت می کشید، در راه اصلاح خود نیز کوشش کنید. هر قدمی که برای تحصیل علم برمی دارید، قدمی هم برای کوبیدن خواسته های نفسانی، تقویت قوای روحانی، کسب مکارم اخلاق، تحصیل معنویات و تقوا، بردارید.

تحصیل این علوم در واقع مقدمه تهذیب نفس و تحصیل فضایل، آداب و معارف الهیه می باشد؛ تا پایان عمر در مقدمه نمانید که نتیجه را رها سازید. شما به منظور هدفی عالی و مقدس، که عبارت از خداشناسی و تهذیب نفس می باشد، این علوم را فرا می گیرید، و باید در صدد به دست آوردن ثمره و نتیجه کار خود باشید؛ برای رسیدن به مقصود اصلی و اساسی خود جدیت کنید.

شما وقتی وارد حوزه می شوید، پیش از هر کار باید در صدد اصلاح خود باشید؛ و مادامی که در حوزه به سر می برید، ضمن تحصیل باید نفس خود را

تهذیب کنید؛ تا آن گاه که از حوزه بیرون رفتید و در شهر و یا محلی رهبری ملتی را بر عهده گرفتید، مردم از اعمال و کردار شما، از فضایل اخلاقی شما، استفاده کنند، پند گیرند، اصلاح شوند. بکوشید پیش از آن که وارد جامعه گردید خود را اصلاح کنید، مهذب سازید. اگر اکنون که فارغ البال می باشید در مقام اصلاح و تهذیب نفس برنیایید، آن روز که اجتماع به شما روی آورد، دیگر نمی توانید خود را اصلاح نمایید.

خیلی از چیزهاست که انسان را بیچاره کرده، از تهذیب و تحصیل باز می دارد. یکی از آنها برای بعضی، همین ریش و عمامه است! وقتی عمامه کمی بزرگ شد و ریش بلند گردید اگر مهذب نباشد، از تحصیل باز می ماند؛ مقید می گردد؛ مشکل است بتواند نفس اماره را زیر پا گذارد و پای درس کسی حاضر شود. شیخ طوسی (1) - علیه الرحمه - در سن پنجاه و دو سالگی درس می رفته است، در صورتی که در سن بین بیست و سی بعضی از این کتاب ها را نوشته است! کتاب تهذیب را گویا در همین سن و سال به رشته تحریر در آورده (2). و در

ص: 13

1- ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی (385 - 460ق) ملقب به «شیخ الطائفه» از فحول دانشمندان امامیه. وی رئیس فقیهان و متکلمان زمان خود بود و در ادب و رجال و تفسیر و حدیث نیز دستی قوی داشت. اساتید او شیخ مفید، سید مرتضی، ابن غضائری، ابن عبدون بودند. شیخ، صاحب دو کتاب مشهور حدیث شیعه، استبصار و تهذیب الأحکام است که از کتب اربعه امامیه محسوب است. شیخ طوسی نجف را مرکز علمی شیعه قرار داد.

2- شیخ طوسی کتاب تهذیب را که شرح مقنعه شیخ مفید است، در زمان حیات استاد خود شیخ مفید (متوفی 413 ق) آغاز کرد. شیخ در این زمان نزدیک به 26 سال داشته است. (ر.ک: مقدمه تفسیر التبیان، به قلم شیخ آقا بزرگ تهرانی)

52 سالگی در حوزه درس مرحوم سید مرتضی (1) - علیه الرحمه - حاضر می شده که به آن مقام رسیده است. خدا نکند پیش از کسب ملکات فاضله و تقویت قوای روحانی، ریش انسان کمی سفید و عمامه بزرگ گردد، که از استفاده های علمی و معنوی و از تمام برکات باز می ماند. تا ریش سفید نشده کاری کنید؛ تا مورد توجه مردم قرار نگرفته اید، فکری به حال خود نمایید. خدا نکند انسان پیش از آن که خود را بسازد، جامعه به او روی آورد و در میان مردم نفوذ و شخصیتی پیدا کند که خود را می بازد، خود را گم می کند، قبل از آن که عنان اختیار از کف شما ریخته شود خود را بسازید و اصلاح کنید. به اخلاق حسنه آراسته شوید؛ رذایل اخلاقی را از خود دور کنید؛ در درس و بحث اخلاص داشته باشید تا شما را به خدا نزدیک سازد. اگر در کارها نیت خالص نباشد، انسان را از درگاه ربوبی دور می کند. طوری نباشد که پس از هفتاد سال وقتی نامه عمل شما را باز کنند ببینند - العیاذ بالله - هفتاد سال از خداوند - عزّ وجلّ - دور شده اید. قضیه آن «سنگ» را شنیده اید که به جهنم سرازیر شد؟ پس از هفتاد سال صدای آن از قعر جهنم به گوش رسید. به حسب نقلی حضرت رسول (ص) فرمود: پیر مرد هفتاد ساله ای بود که مُرد، و در این مدت هفتاد سال رو به جهنم می رفت! (2) مواظب باشید مبادا پنجاه سال، بیشتر یا کم تر، در حوزه ها، با کدّ

ص: 14

1- علی بن حسین بن موسی، معروف به «سید مرتضی» و «علم الهدی» (355 - 436ق) از بزرگان علمای اسلام و تشیع. بسیاری از بزرگان امامیه، از جمله شیخ طوسی از درس او بهره گرفته اند. از آثار اوست: الأملی، الذریعة إلى أصول الشریعة، الناصریات، الانتصار، الشافی.

2- کلمات مکنونه، ص 139؛ علم الیقین، ج 2، ص 1002، المسند، أحمد بن حنبل، ج 9، ص 19، حدیث 8825.

یمین و عرق جبین جهنم کسب نمایند! باید به فکر باشید. در زمینه تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح اخلاق، برنامه تنظیم کنید؛ استاد اخلاق برای خود معین نمایید؛ جلسهٔ وعظ و خطابه، پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی توان مهذب شد.

اگر حوزه ها همین طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد! درس و بحث می خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرّس لازم است، کسی خودرو و خودسر در رشته ای متخصص نمی گردد، فقیه و عالم نمی شود؛ لیکن علوم معنوی و اخلاقی - که هدف بعثت انبیا و از لطیف ترین و دقیق ترین علوم است - به تعلیم و تعلم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می گردد؟! کراراً شنیده ام سید جلیلی (1) معلم اخلاق و معنویات استاد فقه و اصول، مرحوم شیخ انصاری (2) بوده است.

ص: 15

1- سید علی بن سید محمد (متوفی 1283 ق) از بزرگان زهد و عرفان زمان خود از شیخ انصاری و سید حسین، امام جمعه شوشتر، اجازه داشت. سید مدت ها در شوشتر به شغل قضا و افتاء اشتغال داشت؛ سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد، و در آن جا به درس فقه شیخ انصاری حاضر می شد، و شیخ نیز در درس اخلاق او حضور می یافت. وی وصی شیخ انصاری بود، و پس از وفات شیخ به جای او بر کرسی تدریس نشست. مرحوم سید علی، استاد و مربی آخوند ملاحسینقلی همدانی است که خود شاگردان بسیار داشت و به ارشاد آنان می پرداخت و بزرگانی مانند میرزا جواد ملکی تبریزی، سید احمد کربلایی، شیخ محمد بهاری، سید علی قاضی تبریزی، علامه طباطبایی همه از راه یافتگان و تربیت شدگان مکتب او هستند.

2- شیخ مرتضی انصاری (1214 - 1281 ق) ملقب به «خاتم الفقهاء و المجتهدین» از نوادگان جابر بن عبداللّه انصاری، صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وی یکی از نوابغ علم اصول است و تحولی بزرگ در این فن به وجود آورد. برخی اساتید وی عبارتند از: شیخ موسی کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی و سید محمد مجاهد. شیخ انصاری فقهای بزرگ تربیت کرد که از جمله آن ها می توان از آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، و میرزا محمد حسن آشتیانی نام برد. از آثار او: فرائد الأصول (معروف به رسائل) و مکاسب از کتب معروف درسی است.

انبیای خدا برای این مبعوث شدند که آدم تربیت کنند؛ انسان بسازند؛ بشر را از زشتی ها، پلیدی ها، فسادها و رذایل اخلاقی دور سازند و با فضایل و آداب حسنه آشنا کنند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»⁽¹⁾. چنین علمی که خداوند متعال نسبت به آن قدر اهتمام داشته که انبیا را مبعوث فرموده است، اکنون در حوزه های ما رواجی ندارد، و کسی به طور شایسته به آن اهمیت نمی دهد؛ و بر اثر کمبود علوم معنوی و معارف در حوزه ها کار به آن جا رسیده که مسائل مادی و دنیوی در روحانیت رخنه کرده و بسیاری را از معنویت و روحانیت دور داشته است که اصلاً نمی دانند روحانیت یعنی چه، يك نفر روحانی چه وظیفه ای دارد، چه برنامه ای باید داشته باشد.

بعضی ها فقط در صددند چند کلمه یاد بگیرند و بروند در محل خود، یا جای دیگر، دستگاه، جاه و مقامی به چنگ آورند و با دیگران دست و پنجه نرم کنند! مانند آن که می گفته: بگذار شرح لمعه را بخوانم، می دانم با کد خدا چه کنم! طوری نباشد که از اول، نظر و هدف شما از تحصیل، گرفتن فلان مسند و به دست آوردن فلان مقام باشد، و بخواهید رئیس فلان شهر یا آقای فلان ده

ص: 16

1- «برانگیخته شده ام تا منش های نیک را کامل گردانم». (احیاء علوم الدین، ج 2، ص 519؛ علم الیقین، ج 1، ص 439)

گردید. ممکن است به این خواسته های نفسانی و آرزوهای شیطانی برسید؛ ولی برای خود و جامعه اسلامی جز زیان و بدبختی چیزی کسب نکرده اید. معاویه هم مدت مدیدی رئیس بود؛ ولی برای خود جز لعن و نفرت و عذاب آخرت بهره و نتیجه ای نگرفت.

لازم است خود را تهذیب کنید، که وقتی رئیس جامعه یا طایفه ای شدید، آنان را نیز تهذیب نمایید. برای اصلاح و ساختن جامعه قدم بردارید؛ هدف شما خدمت به اسلام و مسلمین باشد. اگر برای خدا قدم بردارید، خداوند متعال مقلب القلوب است، دل ها را به شما متوجه می سازد: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (1). شما در راه خدا زحمت بکشید، فداکاری کنید، خداوند شما را بی اجر نمی گذارد؛ اگر در این دنیا نشد، در آخرت پاداش خواهد داد. اگر جزا و پاداش شما را در این عالم نداد چه بهتر. دنیا چیزی نیست. این هیاهوها و شخصیت ها چند روز دیگر به پایان می رسد، مانند خوابی از جلو چشم انسان می گذرد، لکن اجر اخروی لا یتناهی و تمام نشدنی خواهد بود.

[هشدار به حوزه ها]

ممکن است دست های ناپاکی با سمپاشی ها و تبلیغات سوء، برنامه های اخلاقی و اصلاحی را بی اهمیت وانمود کرده، منبر رفتن برای پند و موعظه را با مقام علمی مغایر جلوه دهند، و با نسبت دادن «منبری» به شخصیت های بزرگ علمی، که در مقام اصلاح و تنظیم حوزه ها هستند، آنان را از کار باز دارند، امروز در بعضی حوزه ها شاید منبر رفتن و موعظه کردن را ننگ بدانند! غافل از این که

ص: 17

1- «همانا آنان که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند، خدای رحمان برای آنها محبت قرار خواهد داد». (مریم (19): 96)

حضرت امیر - علیه السلام - منبری بودند و در منابر مردم را نصیحت فرموده، آگاه، هوشیار و راهنمایی می کردند. سایر ائمه - علیهم السلام - نیز چنین بودند.

شاید عناصر مرموزی این تزریقات سوء را نمودند تا معنویات و اخلاقیات از حوزه ها رخت ببرند، و در نتیجه حوزه های ما فاسد و ساقط گردد؛ دسته بندی ها، خود خواهی ها، نفاق ها و اختلافات در داخل حوزه ها خدای نخواستہ رخنه کند؛ افراد حوزه ها به جان هم افتند و در مقابل یکدیگر صف بسته، همدیگر را توهین و تکذیب نمایند، و در جامعه اسلامی بی آبرو شوند، تا اجانب و دشمنان اسلام بتوانند بر حوزه ها دست یابند و آن را از هم پاشند. بدخواهان می دانند که حوزه ها از پشتیبانی ملت ها برخوردار است، و تا روزی که ملت ها پشتیبان آن باشند، کوبیدن و از هم پاشاندن آن ممکن نیست.

ولی آن روز که افراد حوزه ها، محصلین حوزه ها، فاقد مبانی اخلاقی و آداب اسلامی شده، به جان هم افتادند، اختلاف و چند دستگی درست کردند، مهذب و منزّه نبودند، به کارهای زشت و ناپسند دست زدند، قهراً ملت اسلام به حوزه ها و روحانیت بدبین شده از حمایت و پشتیبانی آنان دست می کشد، و در نتیجه راه برای اعمال قدرت و نفوذ دشمن باز می گردد. اگر می بینید دولت ها از روحانی و مرجعی می ترسند و حساب می برند، برای این است که از پشتیبانی ملت ها برخوردار است؛ و در حقیقت از ملت ها می ترسند؛ و احتمال می دهند اگر اهانت، جسارت و تعرض به یک روحانی کردند، ملت ها بر آنان شوریده، علیه آنان به پا خیزند؛ لیکن اگر روحانیون با هم اختلاف کردند و یکدیگر را بدنام نموده و به آداب و اخلاق اسلامی مؤدب نبودند، در جامعه ساقط شده، ملت هم از دستشان می رود. ملت انتظار دارند که شما روحانی و مؤدب به آداب اسلامی باشید؛ حزب الله باشید؛ از زرق و برق زندگی و جلوه های ساختگی آن

بپرهیزید؛ در راه پیشبرد آرمان های اسلامی و خدمت به ملت اسلام از هیچ گونه فداکاری دریغ نورزید؛ در راه خدای تعالی و برای رضایت خاطر او قدم بردارید، و جز به خالق یکتا به احدی توجه نداشته باشید؛ اما اگر بر خلاف انتظار دیدند به جای توجه به ما وراء الطبیعه تمام همّ شما دنیاست و همانند دیگران برای جلب منافع دنیوی و شخصی کوشش می کنید، با یکدیگر بر سر دنیا و منافع پست آن دعوا دارید، اسلام و قرآن را - العیاذ باللّه - بازیچه خود قرار داده اید، و برای رسیدن به مقاصد شوم و اغراض کثیف و ننگین دنیایی خود دین را به صورت دکانی در آورده اید، منحرف می گردند؛ بدبین می شوند؛ و شما مسئول خواهید بود. اگر بعضی معممین سربار حوزه ها روی غرض ورزی های شخصی و جلب منافع دنیوی به جان هم افتند، همدیگر را هتک کنند، تقسیق نمایند، هیاهو درست کنند، در تصدی بعضی امور با یکدیگر رقابت نمایند، سر و صدا راه بیندازند، به اسلام و قرآن خیانت کرده اند؛ به امانات الهی خیانت ورزیده اند. خدای تبارک و تعالی دین مقدس اسلام را به عنوان امانت به دست ما سپرده است؛ این قرآن کریم امانت بزرگ خداست؛ علما و روحانیون، امانت دار الهی هستند و وظیفه دارند این امانت بزرگ را حفظ نموده، به آن خیانت نکنند؛ این يك دندگی ها و اختلافات شخصی و دنیوی خیانت به اسلام و پیامبر بزرگ اسلام است.

من نمی دانم این اختلافات، چند دستگی ها و جبهه بندی ها، برای چه می باشد؟ اگر برای دنیا است، شما که دنیا ندارید! تازه اگر از لذاذ و منافع دنیوی هم برخوردار بودید جای اختلافات نبود؛ مگر این که روحانی نباشید و از روحانیت فقط عبا و عمامه ای به ارث برده باشید. روحانی ای که با ما وراء الطبیعه ارتباط دارد، روحانی ای که از تعالیم زنده و صفات سازنده اسلام

برخوردار است، روحانی ای که خود را پیرو و شیعه علی بن ابی طالب - علیه السلام - می داند، ممکن نیست به مشتهیات دنیا توجهی داشته باشد، چه رسد که به خاطر آن اختلاف راه بیندازد! شما که داعیه پیروی از حضرت امیرالمؤمنین(ع) دارید، لااقل در زندگی آن مرد بزرگ کمی مطالعه کنید، ببینید واقعاً هیچ گونه پیروی و مشایعتی از آن حضرت می کنید؟ آیا از زهد، تقوا، زندگی ساده و بی آرایش آن حضرت چیزی می دانید و به کار می بندید؟ آیا از مبارزات آن بزرگوار با ظلم و بیدادگری و امتیازات طبقاتی، و دفاع و پشتیبانی بی دریغی که از مظلومین و ستم دیدگان می کرد و دستگیری هایی که از طبقات محروم و رنج دیده اجتماع می نمود، چیزی می فهمید؟ و عمل می کنید؟ آیا معنای «شیعه» تنها داشتن زیّ ظاهری اسلام است؟ بنابراین، فرق شما با دیگر مسلمانان، که در داشتن این امور خیلی از شیعه جلوتر و مفیدترند، چه می باشد؟ چه امتیازی بر آنان دارید؟

آنهایی که امروز قسمتی از جهان را به آتش و خون کشیده، کشت و کشتار به راه انداخته اند، برای این است که می خواهند در چپاول ملت ها و بلعیدن سرمایه ها و دسترنج آنان بر یکدیگر سبقت گیرند، و کشورهای ضعیف و عقب افتاده را تحت سلطه و اسارت خود درآورند؛ لذا به اسم آزادی، عمران و آبادی، دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشورها، و به عناوین فریبنده دیگر، هر روز در گوشه ای از جهان آتش جنگ را شعله ور ساخته، میلیون ها تن بمب آتش زا بر سر ملت های بی پناه فرو می ریزند. این دعوا به حسب منطق اهل دنیا، با آن مغزهای آلوده، صحیح و به جا می نماید، لیکن اختلاف شما طبق منطق آنان نیز جا ندارد. اگر پرسند چرا دعوا دارید، می گویند فلان مملکت را می خواهیم بگیریم، سرمایه و منافع فلان کشور باید از آن ما باشد؛ ولی اگر از شما سؤال شود برای

چه اختلاف دارید، بر سر چه دعوا می کنید، چه جواب خواهید گفت؟ شما از دنیا چه بهره ای دارید که بر سر آن دعوا داشته باشید؟ درآمد ماهیانه شما، که آقایان به اسم «شهریه» به شما می دهند، از پول سیگار دیگران در هر ماه کمتر می باشد! من در روزنامه یا مجله ای - که درست یادم نیست - دیدم بودجه ای که «واتیکان» برای يك كشيش در واشنگتن می فرستد، يك قلم بسیار درشتی است. حساب کردم، دیدم از تمام بودجه هایی که حوزه های شیعه دارند بیشتر می باشد! آیا شما با این زندگی و وضعی که دارید، صحیح است با هم اختلاف و دوئیت داشته باشید و در مقابل هم جبهه بگیرید؟

ریشه تمام اختلافاتی که فاقد هدف مشخص و مقدسی باشد به حبّ دنیا برمی گردد؛ و اگر در میان شما هم، چنین اختلافاتی وجود دارد، برای آن است که حبّ دنیا را از دل بیرون نکرده اید؛ و از آن جا که منافع دنیا محدود می باشد، هر يك برای به دست آوردن آن با دیگری به رقابت برمی خیزد. شما خواهان فلان مقامید، دیگری نیز همان مقام را می خواهد، قهراً منجر به حسادت و برخورد می گردد؛ لیکن مردان خدا که حبّ دنیا را از دل بیرون کرده اند، هدفی جز خدا ندارند، هیچ گاه با هم برخورد نداشته، چنین مصایب و مفاسدی به بار نمی آورند. اگر تمام پیامبران الهی امروز در يك شهر گرد آیند، هرگز با هم دوئیت و اختلاف نخواهند داشت؛ زیرا هدف و مقصد یکی است؛ دل ها همه متوجه به حق تعالی بوده، از حبّ دنیا خالی است.

اگر اعمال و کردار شما، وضع زندگی و سلوک شما، این طور باشد که اکنون مشاهده می شود، بترسید از این که خدای نخواسته از دنیا بروید و شیعه علی بن ابی طالب (ع) نباشید؛ بترسید از این که موفق به توبه نگردید، و از شفاعت آن حضرت بی نصیب بمانید. پیش از آن که فرصت از دست برود، چاره بیندیشید.

از این اختلافات مبتذل و رسوا دست بردارید. این جبهه گیری ها و دوئیت ها غلط است. مگر شما اهل دو ملت هستید؟ مگر مذهب شما شعب مختلف دارد؟ چرا متنبه نمی شوید؟ چرا با یکدیگر صفا و صداقت و برادری ندارید؟ آخر چرا؟

این اختلافات خطرناک است، مفسد جبران ناپذیری بر آن مترتب می گردد. حوزه ها را ساقط می گردانند؛ شما را در جامعه ضایع و بی آبرو می سازد. این دسته بندی ها فقط به زیان شما تمام نمی شود، تنها برای شما آبروریزی بار نمی آورد؛ بلکه به ضرر آبرو و حیثیت يك جامعه، يك ملت، و به زیان اسلام تمام می گردد. اختلافات شما اگر مفسدی بر آن مترتب شود، گناهی نابخشودنی و در پیشگاه خداوند تبارك و تعالی از بسیاری معاصی اعظم است، برای این که جامعه را فاسد کرده، راه را برای نفوذ و سلطه دشمن هموار می سازد. شاید دست های مرموزی برای برهم زدن حوزه های علمیه نفاق و اختلاف ایجاد کند و به وسایط مختلف تخم نفاق و شقاق بپاشد، افکار را مسموم و اذهان را مشوب کرده، «تکلیف شرعی» درست کند و با این تکلیف های شرعی در حوزه ها فساد برپا نماید، تا بدین وسیله افرادی که برای آتیه اسلام مفیدند، ساقط گردند و نتوانند در آینده به اسلام و جامعه اسلامی خدمت کنند. لازم است آگاه و هوشیار باشید. خود را بازی ندهید که تکلیف شرعی من چنین اقتضا می کند، وظیفه شرعی من چنین و چنان است. گاهی شیطان برای انسان تکالیف و وظایفی تعیین می نماید؛ گاهی هواها و خواسته های نفسانی به اسم وظیفه شرعی، انسان را به کارهایی وا می دارد. این وظیفه شرعی نیست که کسی نسبت به مسلمانی اهانت کند؛ از برادر دینی بدگویی نماید. این حب دنیا و حب نفس است؛ این تلقینات شیطان است که

انسان را به این روز سیاه می نشانند؛ این تخصم، تخصم اهل نار است: (إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُّمِ أَهْلِ النَّارِ) (1). در جهنم نزاع و خصومت وجود دارد؛ اهل جهنم نزاع و دعوا می کنند، به هم پنجه می زنند. اگر شما بر سر دنیا دعوا دارید، بدانید که برای خود جهنم تهیه می کنید و روبه جهنم می روید. امور اخروی دعوا ندارد. اهل آخرت با هم در صلح و صفا هستند؛ قلب هایشان مملو از محبت خدا و بندگان خداست. محبت به خدا موجب محبت به کسانی است که به خدا ایمان دارند؛ محبت بندگان خدا، همان ظل محبت خداوند است؛ سایه محبت الله می باشد.

شما با دست خویش آتش روشن نکنید؛ آتش جهنم را شعله ورنسازید؛ جهنم با اعمال و کردار زشت انسان روشن می گردد؛ این اعمال بشر چموش است که آتش افروزی می کند. فرمود: «جُزْنَا وَهِيَ خَامِدَةٌ» (2). (از جهنم گذشتیم در حالی که خاموش بود) اگر بشر با اعمال و کردار خویش آتش نیفزود، جهنم خاموش است. باطن این طبیعت جهنم است؛ اقبال به طبیعت، اقبال به جهنم است. وقتی انسان از این جهان به جهان دیگر رخت بربندد و پرده ها پس برود، می فهمد که (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ) (3) «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (4) تمام اعمالی که در این دنیا از انسان سر می زند در آن جهان دیده می شود؛ در برابر وی مجسم می گردد: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

ص: 23

1- «این نزاع اهل آتش محقق و حتمی است». (ص (38): 64)

2- «ما از دوزخ گذشتیم و آن خاموش بود». تفسیر القرآن الکریم (تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج 2، ص 24؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج 5، ص 57 و 259.

3- «این به سبب آن چیزی است که پیش فرستادید». (آل عمران (3): 182)

4- «و آنچه را عمل کرده اند حاضر می بینند». (الکھف (18): 49)

یَرَّة(1). تمام اعمال و کردار و گفتار انسان در جهان دیگر منعکس می گردد. گویی از زندگی ما فیلم برداری می شود و در آن جهان نشان داده خواهد شد و قابل انکار نخواهد بود. همه اعمال و حرکات ما را علاوه بر شهادت اعضا و جوارح، به ما نشان خواهند داد: (قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ(2). در مقابل خداوند که همه چیز را ناطق و گویا قرار داده، نمی توانید اعمال زشت خود را انکار کنید و پنهان نمایید.

کمی فکر کنید؛ دورانیش باشید؛ عواقب امور را بسنجید؛ عقبه های خطرناکی که دارید به یاد آورید؛ از فشار قبر، عالم برزخ، مشکلات و شدایدی که به دنبال آن است غفلت نکنید. اقلاً جهنم را باور داشته باشید. اگر انسان واقعاً این عقبات خطرناک را باور داشته باشد، روش خود را در زندگی عوض می کند. شما اگر ایمان و یقین به این امور داشته باشید، این گونه رها و آزاد نخواهید زیست؛ قلم، قدم، و زبان خود را حفظ نموده برای اصلاح و تهذیب نفس خود کوشش خواهید کرد.

[عنايات الهی]

خداوند تبارک و تعالی چون به بندگانش عنایت داشته، به آنان عقل داده؛ نیروی تهذیب و تزکیه عنایت فرموده؛ انبیا و اولیا فرستاده تا هدایت شوند و خود را اصلاح نمایند و دچار عذاب الیم جهنم نگردند؛ و اگر این پیشگیری ها مایه تنبّه و تهذیب انسان نگردید، خدای مهربان از راه های دیگر او را متنبّه

ص: 24

1- «پس هر که به وزن دانه ای خرد کار نیکی انجام دهد، آن را خواهد دید؛ و هر که به وزن دانه ای خرد کار بدی انجام دهد، آن را خواهد دید». (الزلزلة (99): 7 - 8)

2- «گویند: خدایی که هر چیز را به سخن در می آورد ما را گویا کرد». (فصلت (41): 21)

می سازد: با گرفتاری های گوناگون، ابتلائات، فقر، مرض، آنان را متوجه می نماید. مانند يك طبيب حاذق، يك پرستار ماهر و مهربان می کوشد که این بشر مريض را از بیماری های خطرناك روحی علاج بخشد.

اگر بنده مورد عنایت حق باشد، این ابتلائات برایش پیش می آید تا بر اثر آن به حق تعالی توجه پیدا کند و مهذب گردد. راه همین است و غیر از این راهی نیست؛ ولی انسان باید با پای خویش این راه را پیماید تا نتیجه بگیرد؛ و اگر از این راه هم نتیجه ای به دست نیامد و بشر گمراه معالجه نشد و استحقاق نعمت های بهشتی را نیافت، در موقع نزع و جان دادن، فشارهایی بر او وارد می کند؛ بلکه برگردد و متوجه شود. باز هم اگر اثر نبخشید، در قبر و عالم برزخ و در عقبات هولناك بعد از آن، فشارها و عذاب هایی وارد می آورد تا پاك و منزه گردد و به جهنم نرود. تمام این ها عنایاتی است از جانب حق تعالی که از جهنمی شدن انسان جلوگیری نماید. اگر با تمام این عنایات و توجهات حقّه باری تعالی معالجه نشد چگونه؟ ناچار نوبت آخرین علاج که همانا داغ کردن است می رسد. چه بسا که انسان، مهذب و اصلاح نشود و این معالجات مؤثر واقع نگردد، و محتاج باشد که خداوند کریم مهربان بنده خود را به آتش اصلاح کند؛ همانند طلایی که باید در آتش، خالص و پاك گردد.

در ذیل آیه شریفه (لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَاباً)⁽¹⁾ روایت شده که این «حُقب» برای اهل هدایت و کسانی است که اصل ایمانشان محفوظ باشد⁽²⁾. برای من و

ص: 25

-
- 1- «در آن (جهنم) روزگاران دراز درنگ کنند». (النبا 78): 23 و حُقب یا حُقب، زمان دراز.
 - 2- و روی العیاشی باسناده عن حمّان، قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن هذه الآية: «لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَاباً» فقال: «هذه في الذين يخرجون من النار». عیاشی با سند خود از حمّان روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «در آن مدت ها درنگ می کنند» پرسش کردم. حضرت فرمودند: «این در مورد کسانی است که از آتش خارج می شوند». (مجمع البیان، ج 10، ص 643، ذیل آیه 23 سوره نبا)

جنابعالی است اگر مؤمن باشیم. هر حُقیقش چند هزار سال است خدا می داند. مبدا کار به جایی برسد که دیگر این علاج ها مفید و مؤثر واقع نگردد و برای استحقاق و لیاقت نعیم مقیم به آخرین دوا نیاز باشد، و لازم شود که خدای نخواستہ انسان مدتی در جهنم برود و در آتش بسوزد تا از رذایل اخلاقی، آلودگی های روحی و صفات خبیث شیطانی پاک گردد، لیاقت و استعداد بهره مندی از (جَنَّاتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (1) را بیابد. این تازه مربوط به آن دسته از بندگان است که دامنۀ گناه و معصیت آنان تا آن درجه گسترده نشده باشد که رحمت و عنایت حق تعالی از آنان به کلی سلب گردد، و هنوز لیاقت ذاتی برای بهشت رفتن داشته باشند. خدا نکند که انسان بر اثر کثرت معاصی از درگاه حضرت باری تعالی رانده و مردود گردد و از رحمت الهی محروم شود، که جز خلود در آتش جهنم، راه دیگری نخواهد داشت. بترسید از این که خدای نخواستہ از رحمت و عنایت الهی محروم گردید و مورد خشم و غضب و عذاب او واقع شوید. مبدا اعمال شما، کردار و گفتار شما، طوری باشد که توفیقات را از شما سلب کند و جز خلود در نار برای شما راهی نباشد. شما الآن يك سنگ گرم را نمی توانید دقیقه ای میان کف دست نگه دارید؛ از آتش جهنم پرهیزید.

این آتش ها را از حوزه ها، از جامعۀ روحانیت، بیرون بریزید. این اختلاف ها، نفاق ها را از قلب خود دور کنید. با خلق خدا حسن سلوک داشته، نیکو معاشرت

ص: 26

1- «بهشت هایی که از آنها نهرها جاری است». (المجادله (58): 22)

کنید؛ و با نظر عطف و مهربانی به آنان بنگرید. البته با گناه کار به خاطر عصیان و طغیانش خوب نباشید و کار زشت و نادرست او را به رخس بکشید و او را از آن نهی کنید؛ ولی از هرج و مرج، آشوب و بلوا خود را بر حذر دارید. با بندگان خوب و صالح خدا نیکی کنید. آنان را که عالمند به خاطر علمشان، کسانی را که در صراط هدایتند به خاطر اعمال نیکشان و آنان را که جاهل و نادانند چون بندگان خدای اند، احترام نمایید؛ خوشرفتاری کنید؛ مهربان باشید؛ صداقت و برادری داشته باشید. مهذب شوید. شما می خواهید جامعه ای را تهذیب و ارشاد کنید، کسی که نتواند خود را اصلاح و اداره کند چگونه می خواهد و می تواند دیگران را راهنمایی و اداره نماید؟ اکنون از ماه شعبان چند روزی بیش نمانده است، بکوشید در این چند روز موفق به توبه و اصلاح نفس گردید و با سلامت نفس وارد ماه مبارك رمضان شوید.

[نکاتی از مناجات شعبانیه]

در این ماه شعبان با «مناجات شعبانیه»⁽¹⁾ - که از اول تا آخر این ماه دستور خواندن آن وارد شده - خدای تبارک و تعالی را هیچ مناجات کردید؟

و از مضامین عالی و آموزنده آن در ایمان و معرفت بیشتر نسبت به مقام ربوبیت استفاده نمودید؟ درباره این دعا وارد شده که این مناجات حضرت امیر - علیه السلام - و فرزندان آن حضرت است؛ و همه ائمه طاهرين - عليهم السلام - با آن خدا را می خوانده اند⁽²⁾؛ و کمتر دعا و مناجاتی دیده شده که درباره آن تعبیر

ص: 27

1- إقبال الأعمال، اعمال ماه شعبان، ص 197؛ مصباح المتهجد وسلاح المتعبّد، ص 374؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 96 - 99، حدیث 13.

2- همان.

شده باشد که همه ائمه (ع) آن را می خوانده اند و با آن خدا را مناجات می کرده اند. این مناجات در حقیقت مقدمه ای جهت تنبه و آمادگی انسان برای پذیرش وظایف ماه مبارك رمضان می باشد؛ و شاید برای این باشد که به انسان آگاه ملتفت، انگیزه روزه و ثمره پراج آن را تذکر دهد.

ائمه طاهرین - علیهم السلام - بسیاری از مسائل را با لسان ادعیه بیان فرموده اند. لسان ادعیه با لسان های دیگری که آن بزرگواران داشتند و احکام را بیان می فرمودند خیلی فرق دارد. اکثراً مسائل روحانی، مسائل ماوراء طبیعت، مسائل دقیق الهی و آنچه را مربوط به معرفه الله است، با لسان ادعیه بیان فرموده اند؛ ولی ما ادعیه را تا آخر می خوانیم و متأسفانه به این معانی توجه نداریم، و اصولاً نمی فهمیم چه می خواهند بفرمایند.

در این مناجات می خوانیم: «إِلَهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» (1).

این جمله «إِلَهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» شاید بیانگر این معنا باشد که مردان آگاه الهی، باید پیش از فرا رسیدن ماه مبارك رمضان خود را برای صومی که در حقیقت انقطاع و اجتناب از لذات دنیاست (و این اجتناب، به طور کامل همان انقطاع الی الله می باشد). آماده و مهیا کنند. کمال انقطاع به این سادگی حاصل نمی شود. احتیاج فوق العاده به تمرین، زحمت، ریاضت، استقامت و

ص: 28

1- «بار الها! گسستگی کامل از جهان و توجه به سوی خودت را ارزانی ام فرما، و چشم دل هایمان را با پرتو دیدار خودت روشن گردان تا دیده دل ها پرده های نور را بدرد و به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به درگاه عزّ قدس تو تعلق گیرد».

ممارست دارد تا بتواند با تمام قوا از ما سوی الله منقطع گردد و به غیر خداوند توجهی نداشته باشد. تمام صفات وارسته انسانی در انقطاع کامل الی الله نهفته است؛ و اگر کسی بدان دست یافت، به سعادت بزرگی نایل شده است؛ لیکن با کوچک ترین توجه به دنیا محال است انقطاع الی الله تحقق یابد؛ و کسی که بخواهد روزه ماه مبارک رمضان را با آن آدابی که از او خواسته اند انجام دهد، لازم است انقطاع کامل داشته باشد تا بتواند مراسم و آداب مهمانی را به جا آورد، و به مقام میزبان تا آن جا که ممکن است عارف گردد. طبق فرمایش حضرت رسول اکرم (ص)، (به حسب خطبه ای که به آن حضرت منسوب است) همه بندگان در ماه مبارک رمضان به مهمانی خداوند تعالی دعوت شده اند و مهمان پروردگار خود می باشند. آن جا که می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ ... وَقَدْ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضَيْفَةِ اللَّهِ»⁽¹⁾. شما در این چند روزی که به ماه مبارک رمضان مانده به فکر باشید؛ خود را اصلاح کرده، توجه به حق تعالی پیدا نمایید؛ از کردار و رفتار ناشایسته خود استغفار کنید؛ اگر خدای نخواست گناهی مرتکب شده اید، قبل از ورود به ماه مبارک رمضان توبه نمایید. زبان را به مناجات حق تعالی عادت دهید. مبدا در ماه مبارک رمضان از شما غیبتی، تهمت و خلاصه گناهی سرزنش و در محضر ربوبی با نعم الهی و در مهمان سرای باری تعالی آلوده به معاصی باشید.

شما در این ماه شریف به ضیافت حق تعالی دعوت شده اید: «دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى

ص: 29

1- «مردم، ماه خدا به سوی شما روی آورد... و شما در این ماه به مهمانی خدا خوانده شدید». (وسائل الشیعة، ج 10، ص 313، «کتاب الصوم»، «أبواب أحكام شهر رمضان»، باب 18، حدیث 20)

ضِيَافَةُ اللَّهِ» خود را برای مهمانی باشکوه حضرت حق آماده سازید. لا اقل به آداب صوری و ظاهری روزه پایبند باشید. (آداب حقیقی باب دیگری است که به زحمت و مراقبت دائم نیاز دارد.) معنای روزه فقط خودداری و امساک از خوردن و آشامیدن نمی باشد؛ از معاصی هم باید خودداری کرد. این از آداب اولیه روزه می باشد که برای مبتدی هاست. (آداب روزه برای مردان الهی که می خواهند به معدن عظمت برسند، غیر از این می باشد). شما اقلاً به آداب اولیه روزه عمل نمایید؛ و همان طور که شکم را از خوردن و آشامیدن نگه می دارید، چشم و گوش و زبان را هم از معاصی باز دارید. از هم اکنون بنا بگذارید که زبان را از غیبت، تهمت، بدگویی و دروغ نگه داشته، کینه، حسد و دیگر صفات زشت شیطانی را از دل بیرون کنید. اگر توانستید، انقطاع الی الله حاصل نمایید؛ اعمال خود را خالص و بی ریا انجام دهید؛ از شیاطین انس و جن منقطع شوید؛ لیکن به حسب ظاهر، از رسیدن و دست یافتن به چنین سعادت ارزنده ای مأیوس می باشیم؛ اقلاً سعی کنید روزه شما مشفوع به محرمات نباشد.

در غیر این صورت اگر روزه شما صحیح شرعی باشد، مقبول الهی نبوده بالا نمی رود. بالا رفتن عمل و مقبولیت آن، با صحت شرعی خیلی تفاوت دارد. اگر با پایان یافتن ماه مبارك رمضان، در اعمال و کردار شما هیچ گونه تغییری پدید نیامد و راه و روش شما با قبل از ماه صیام فرقی نکرد، معلوم می شود روزه ای که از شما خواسته اند، محقق نشده است؛ آنچه انجام داده اید روزه عامه حیوانی بوده است.

در این ماه شریف که به مهمان سرای الهی دعوت شده اید، اگر به حق تعالی معرفت پیدا نکردید یا معرفت شما زیادتیر نشد، بدانید در ضیافه الله درست وارد نشدید و حق ضیافت را به جا نیاوردید. نباید فراموش کنید که در ماه

مبارك، كه «شهر الله» می باشد و درهای رحمت الهی به روی بندگان باز است و شیاطین و اهریمنان - به حسب روایت - (1) در غل و زنجیر به سر می برند، اگر شما نتوانید خود را اصلاح و مهذب نمایید، نفس اماره را تحت مراقبت و کنترل خود درآورید، هواهای نفسانیه را زیر پا گذاشته، علاقه و ارتباط خویش را با دنیا و مادیت قطع کنید، بعد از پایان یافتن شهر صیام مشکل است بتوانید این مسائل را به مرحله عمل درآورید؛ بنابراین از فرصت استفاده کنید و پیش از آن كه این فیض عظمای سپری گردد، در مقام اصلاح، تزکیه و تصفیة امور خود برآیید؛ خود را برای انجام وظایف ماه صیام آماده و مهیا سازید. طوری نباشد كه پیش از فرارسیدن شهر رمضان، همانند ساعت به دست شیطان كوك شده در این يك ماه كه شیاطین در زنجیرند، شما به طور خودكار به معاصی و اعمال خلاف دستورات اسلام مشغول گردید! گاهی انسان عاصی و گناهكار بر اثر دوری از حق و كثرت معصیت، آنچنان در تاریکی و نادانی فرو می رود كه دیگر نیازی به وسوسه شیطان ندارد، خود به رنگ شیطان در می آید.

صِبْغَةَ الله (2)، مقابل صِبْغَةُ شیطان است؛ و کسی كه دنبال هوای نفس رفت و از شیطان متابعت كرد، به تدریج به صِبْغَةُ او در می آید. شما تصمیم بگیرید لا اقل در این يك ماه از خود مراقبت به عمل آورید؛ از گفتار و كرداری كه خداوند تبارك و تعالی راضی نیست، اجتناب ورزید. از هم اکنون در همین مجلس با خدای خود عهد ببندید كه در ماه مبارك رمضان از غیبت، تهمت، و بدگویی

ص: 31

1- مراد بعضی از فقرات خطبه شعبانیه است. ر.ك: صفحه 29، پاورقی 1.

2- رنگ خدایی. برگرفته از آیه 138 سورة «بقره»: «صِبْغَةَ اللهَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ».

نسبت به دیگران خودداری کنید. زبان، چشم، دست، گوش و سایر اعضا و جوارح را تحت اراده خود درآورید.

اعمال و اقوال خود را مراقبت نمایید، شاید همین عمل شایسته، موجب گردد که خداوند تبارک و تعالی به شما توجه فرموده، توفیق عنایت کند؛ و پس از سپری شدن شهر صیام - که شیاطین از زنجیر رها می گردند - شما اصلاح شده باشید و دیگر فریب شیطان را نخورید و مهذب گردید. باز تکرار می کنم تصمیم بگیرید در این سی روز ماه مبارک رمضان مراقب زبان، چشم، گوش، و همه اعضا و جوارح خود باشید، و دائماً متوجه باشید این عملی که می خواهید انجام دهید، این سخنی که می خواهید بر زبان آورید، این مطلبی که دارید استماع می کنید، از نظر شرع چه حکمی دارد؟ این آداب اولی و ظاهری صوم است؛ اقلاً به این آداب ظاهری صوم پابند باشید. اگر دیدید کسی می خواهد غیبت کند، جلوگیری کنید و به او بگویید ما متعهد شده ایم که در این سی روز رمضان از امور محرّمه خودداری ورزیم؛ و اگر نمی توانید او را از غیبت باز دارید، از آن مجلس خارج شوید؛ ننشینید و گوش کنید. مسلمین باید از شما در امان باشند. کسی که دیگر مسلمانان از دست و زبان و چشم او در امان نباشند، در حقیقت مسلمان نیست [\(1\)](#)؛ مسلمان ظاهری و صوری می باشد؛ «لا إله إلاّ الله» صوری گفته است. اگر، خدای نخواست، خواستید به کسی جسارت کنید، اهانت نمایید، مرتکب غیبت شوید، بدانید که در محضر ربوبی هستید؛ مهمان خدای متعال می باشید و در حضور حق تعالی به بندگان او اسائه ادب می کنید؛

ص: 32

1- المحاسن، ص 285، حدیث 426؛ الکافی، ج 2، ص 235، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب المؤمن وعلاماته وصفاته»، حدیث 19؛ کنز العمال، ج 1، ص 149، حدیث 738.

و اهانت به بنده خدا اهانت به خداست. اینان بندگان خدا هستند؛ خصوصاً اگر اهل علم بوده، در صراط علم و تقوا باشند. گاهی می بینی که انسان به واسطه این امور به جایی می رسد که در وقت مرگ خدا را تکذیب می کند! آیات الهی را منکر می گردد: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) (1) این امور به تدریج واقع می شود. امروز يك نظر غير صحيح، فردا يك كلمه غيبت و روز ديگر اهانتی به مسلمان و ... کم کم این معاصی در قلب انباشته می گردد و قلب را سیاه کرده، انسان را از معرفه الله باز می دارد؛ تا به آن جا

می رسد که همه چیز را انکار کرده، حقایق را تکذیب می نماید.

طبق بعضی آیات، به تفسیر برخی از روایات، اعمال انسان به رسول خدا(ص) و ائمه طاهرين(ع) عرضه می شود (2) و از نظر مبارك آنان می گذرد.

ص: 33

1- «سپس سرانجام کار آنان که کردار زشت مرتکب شدند این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و بر آن فسوس کردند». (الروم (30): 10)

2- چنان که آیه 105 سوره «توبه» اشاره دارد «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». ای پیغمبر بگو [هرچه می خواهید] انجام دهید. خدا و رسول خدا و مؤمنین اعمال شما را می بینند و به زودی برگردانده می شوید به سوی خدای دانای پنهان و آشکار، پس خبر دهد شما را به آنچه می کردید. و ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ، كُلٌّ صَبَاحٍ أَوْ لَيْلٍ وَأَجْرُهَا وَفَجَارُهَا فَاحْذَرُوهَا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «إِعْمَلُوا فَيَسِيرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ». اعمال بندگان، نیکوکار و بدکار، در هر بامداد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرضه می شود. پس بر حذر باشید. همین است معنای کلام خداوند بلند مرتبه: «إِعْمَلُوا فَيَسِيرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ». (ر.ک: بصائر الدرجات، ص 444 - 451، أبواب 4 و 5 و 6؛ الکافی، ج 1، ص 219 - 220، «کتاب الحجة»، «باب عرض الأعمال على النبي والأئمة»)

وقتی که آن حضرت به اعمال شما نظر کنند و ببینند که از خطا و گناه انباشته است، چقدر ناراحت و متأثر می گردند؟ نخواهید که رسول خدا ناراحت و متأثر شوند؛ راضی نشوید که قلب مبارك آن حضرت شکسته و محزون گردد، وقتی آن حضرت مشاهده کند که صفحه اعمال شما مملو از غیبت و تهمت و بدگویی نسبت به مسلمان می باشد و تمام توجه شما هم به دنیا و مادیت است و قلوب شما از بغض، حسد، کینه و بدبینی به یکدیگر لبریز شده، ممکن است در حضور خدای تبارك و تعالی و ملائكة الله خجل گردد که امت و پیروان او نسبت به نعم الهی ناسپاس بوده و این گونه افسار گسیخته و بی پروا به امانات خداوند تبارك و تعالی خیانت می کنند. فردی که به انسان مربوط است، اگر چه نوکر انسان باشد، اگر خلافتی مرتکب شد، مایه خجلت انسان می گردد. شما مربوط به رسول الله (ص) هستید، شما با ورود به حوزه های علمیه خود را به فقه اسلام، رسول اکرم و قرآن کریم مرتبط ساخته اید، اگر عمل زشتی مرتکب شدید، به آن حضرت برمی خورد، بر ایشان گران می آید؛ ممکن است خدای نخواسته شما را نفرین کند. راضی نشوید که رسول خدا (ص) و ائمه اطهار - علیهم السلام - نگران و محزون گردند.

قلب انسان مانند آینه، صاف و روشن است و بر اثر توجه فوق العاده به دنیا و کثرت معاصی کدر می شود؛ ولی اگر انسان لا اقل صوم را برای حق تعالی خالص و بی ریا انجام دهد (نمی گویم عبادات دیگر خالص نباشد، همه عبادات لازم است خالص و بی ریا انجام گیرد). این عبادت را که اعراض از شهوات، اجتناب از لذات و انقطاع از غیر خداست در این يك ماه به خوبی انجام دهد، شاید تفضل الهی شامل حال او شده آینه قلبش از سیاهی و کدورت زدوده گردد؛ و

امید است که او را از عالم طبیعت و لذات دنیوی منحرف و منصرف سازد؛ و آن گاه که می خواهد وارد «شب قدر» شود، نورانیت هایی که در آن شب برای اولیا و مؤمنین حاصل می شود به دست آورد.

و جزای چنین روزه ای خداست؛ چنان که فرموده است: «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي بِهِ»⁽¹⁾. چیز دیگر نمی تواند پاداش چنین روزه ای باشد. جنات نعیم در مقابل روزه او بی ارزش بوده، نمی تواند پاداش آن به حساب آید، ولی اگر بنا باشد که انسان به اسم روزه دهان را از مطعومات ببندد و به غیبت مردم باز کند و شب های ماه مبارک رمضان - که مجالس شب نشینی گرم و دایر بوده - وقت و فرصت بیشتری است، با غیبت، تهمت و اهانت به مسلمانان به سحر انجامد، چیزی عاید او نمی شود و اثری بر آن مترتب نمی گردد؛ بلکه چنین روزه داری آداب مجلس مهمانی حق را رعایت نکرده، حق ولی نعمت خود را ضایع نموده است؛ ولی نعمتی که پیش از آفرینش انسان، همه گونه وسایل زندگی و آسایش را برای او فراهم کرده؛ اسباب تکامل را تهیه دیده است؛ انبیا را برای هدایت فرستاده؛ کتاب های آسمانی نازل فرموده است؛ برای رسانیدن انسان به معدن عظمت و نور ابْهَج قدرت داده؛ عقل و ادراک عنایت کرده؛ کرامت ها فرموده است و اکنون از بندگان دعوت به عمل آورده که به مهمان خانه او وارد شده، بر خوان نعمت او بنشینند، و شکر و سپاس حضرتش را تا آن جا که از دست و زبان آنان برمی آید ادا نمایند. آیا صحیح است که بندگان از خوان نعمت او بهره مند گردند، از وسایل و اسباب آسایشی که در اختیار آنان قرار داده، استفاده

ص: 35

1- وسائل الشیعة، ج 10، ص 400، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب 1، حدیث 15 و 16؛ کنز العمال، ج 8، ص 582، حدیث 24271.

کنند، و با مولی و میزبان خود مخالفت ورزند و بر ضد او قیام نمایند؟

اسباب و وسایلی که او به آنان ارزانی داشته، علیه او و بر خلاف خواست او به کار برند؟ آیا این ناسپاسی و نمک ناشناسی نیست که انسان سر سفره مولای خویش بنشیند و با اعمال و کردار گستاخانه و بی ادبانه خود نسبت به میزبان محترم که ولی نعمت او می باشد اهانت و جسارت کند، کارهایی را که نزد میزبان زشت و قبیح است مرتکب گردد؟

مهمان باید لا اقل میزبان را بشناسد و به مقام او معرفت داشته باشد، و به آداب و رسوم مجلس آشنا بوده سعی کند عملی بر خلاف اخلاق و نزاکت از او سر نزنند. مهمان خداوند متعال باید به مقام خداوندی حضرت ذی الجلال عارف باشد، مقامی که ائمه - علیهم السلام - و انبیای بزرگ الهی همیشه دنبال معرفت بیشتر و شناخت کامل آن بوده اند و آرزو داشتند که به چنین معدن نور و عظمتی دست یابند. «وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التَّوَرِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ». ضیافه الله همان «معدن عظمت» است، خداوند تبارک و تعالی برای ورود به معدن نور و عظمت از بندگانش دعوت فرموده است؛ لیکن بنده اگر لایق نباشد نمی تواند به چنین مقام باشکوه و مجللی وارد گردد. خداوند تعالی بندگان را به همه خیرات و مبرّات و بسیاری از لذات معنوی و روحانی دعوت فرموده است؛ ولی اگر آنان برای حضور در چنین مقامات عالیّه ای آمادگی نداشته باشند، نمی توانند وارد آن شوند. با آلودگی های روحی، رذایل اخلاقی، معاصی قلبیه و قالبیه، چگونه می توان در محضر ربوبی حضور یافت و در مهمان سرای رب الارباب که «معدن العظمة» می باشد وارد شد؟

لیاقت می خواهد؛ آمادگی لازم است. با روسیاهی ها و قلب های آلوده که به حجاب های ظلمانی پوشیده شده است، این معانی و حقایق روحانی را نمی توان درك کرد. باید این حجاب ها پاره گردد و این پرده های تاریك و روشنی که بر قلب ها کشیده شده و مانع وصال الی الله گردیده کنار رود، تا بتوان در مجلس نورانی و با شکوه الهی وارد شد.

[حجاب های انسان]

توجه به غیر خدا، انسان را به حجاب های «ظلمانی» و «نورانی» محجوب نماید. کلیه امور دنیوی اگر موجب توجه انسان به دنیا و غفلت از خداوند متعال شود، باعث حجب ظلمانی می شود. تمام عوالم اجسام حجاب های ظلمانی می باشد؛ و اگر دنیا وسیله توجه به حق و رسیدن به دار آخرت، که «دار التشریف» است، باشد، حجاب های ظلمانی به حجب نورانی مبدل می گردد؛ و «کمال انقطاع» آن است که تمام حجب ظلمانی و نورانی پاره و کنار زده شود، تا به مهمان سرای الهی که «معدن عظمت» است بتوان وارد گردید. لهذا در این «مناجات» از خداوند متعال بینایی و نورانیت قلبی طلب می کنند، تا بتوانند حجب نورانی را دریده به معدن عظمت برسند: «حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ» (1).

ولی کسی که هنوز حجاب های ظلمانی را پاره نکرده، کسی که تمام توجه او به عالم طبیعت است و - العیاذ بالله - منحرف عن الله می باشد، و اصولاً از ماورای دنیا و عالم روحانیت بی خبر بوده و منکوس الی الطبیعه است، و هیچ گاه در مقام [این] برنیامده که خود را تهذیب کند، حرکت و نیروی روحانی و

ص: 37

معنوی در خویشتن ایجاد نماید، و پرده های سیاهی را که روی قلب او سایه افکنده کنار زند، در اسفل سافلین که آخرین حجب ظلمانی است قرار دارد: (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) (1). در صورتی که خداوند عالم بشر را در عالی ترین مرتبه و مقام آفریده است: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (2). کسی که از هوای نفس پیروی می کند و از روزی که خود را شناخته به غیر عالم ظلمانی طبیعت توجهی ندارد و هیچ گاه فکر نمی کند که ممکن است غیر از این دنیای آلوده تاریک، جا و منزل دیگری هم وجود داشته باشد، در حجاب ظلمانی فرو رفته، مصداق (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ) (3) گردیده است. او با آن قلب آلوده به گناهی که در پرده ظلمانی پوشیده شده و روح گرفته ای که بر اثر کثرت گناه و معصیت از حق تعالی دور گشته، آن هواپرستی ها و دنیاطلبی هایی که عقل و چشم حقیقت بین او را کور کرده است، نمی تواند از حجاب های ظلمانی برهد، چه رسد این که حجب نورانی را پاره کرده، انقطاع الی الله حاصل نماید. او خیلی معتقد باشد که مقام اولیای خدا را منکر نشود، عوالم برزخ، صراط، معاد، قیامت، حساب، کتاب، بهشت و جهنم را افسانه نخواند. انسان بر اثر معاصی و دلبستگی به دنیا به تدریج این حقایق را منکر می گردد؛ مقامات اولیا را انکار می کند، با این که مقامات اولیا بیش از این چند جمله ای که در دعا و مناجات وارد شده، نمی باشد.

ص: 38

1- «سپس او را به پایین ترین مراتب برمی گردانیم». (التین (95): 5)

2- «هر آینه انسان را در بهترین آفرینش آفریدیم». (التین (95): 4)

3- «به سوی زمین گرایید (پستی طلبید) و هوای نفس خویش را پیروی کرد». (الأعراف (7): 176)

گاهی می بینی که به این واقعیات علم دارد؛ لیکن ایمان ندارد.

مرده شوی از مرده نمی ترسد؛ زیرا یقین دارد که مرده قدرت اذیت و آزار ندارد؛ آن وقت که زنده بود و روح در بدن داشت، کاری از او ساخته نبود چه رسد اکنون که قالب تهی کرده است؛ ولی آنان که از مرده می ترسند برای این است که به این حقیقت ایمان ندارند. فقط علم دارند. به خدا و روز جزا عالمند؛ ولی یقین ندارند؛ از آنچه عقل درک کرده، قلب بی خبر است. طبق برهان می دانند خدایی است و معاد و قیامتی در کار است؛ ولی همین برهان عقلی ممکن است حجاب قلب شده، نگذارد نور ایمان بر قلب بتابد؛ تا خداوند متعال او را از ظلمات و تاریکی ها خارج کرده، به عالم نور و روشنایی وارد سازد: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (1) و آن که خداوند تبارک و تعالی ولی او بوده و او را از ظلمات خارج ساخته است، دیگر مرتکب گناه نمی شود؛ غیبت نمی کند؛ تهمت نمی زند؛ به برادر ایمانی کینه و حسد نمی ورزد؛ و در قلب خویش احساس نورانیت کرده، به دنیا و مافیها ارج نمی دهد. چنان که حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: اگر تمام دنیا و مافیها را به من بدهند که پوست جوی از دهان مورچه ای جابرانه و بر خلاف عدالت بگیرم، هرگز نمی پذیرم (2).

ص: 39

1- «خداوند سرپرست مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی ها بیرون آورد و در نور وارد سازد». (البقرة (2): 257)

2- «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ». (نهج البلاغة، ص 347، خطبة 224)

ولی بعضی از شماها همه چیز را پایمال می کنید؛ از بزرگان اسلام غیبت می نمایید. اگر دیگران نسبت به بقال و عطار سر کوچه بدگویی و غیبت می کنند اینان به علمای اسلام نسبت های ناروا داده، اهانت و جسارت می نمایند؛ زیرا ایمان، راسخ نشده و کیفر اعمال و کردار خود را باور ندارند.

و «عصمت» غیر از ایمان کامل نمی باشد؛ معنای عصمت انبیا و اولیا این نیست که مثلاً جبرئیل دست آنان را بگیرد؛ البته اگر جبرئیل دست شمر را هم بگیرد؛ هرگز مرتکب گناه نمی شود! بلکه عصمت، زاییده ایمان است. اگر انسان به حق تعالی ایمان داشته باشد و با چشم قلب، خداوند متعال را مانند خورشید ببیند، امکان ندارد مرتکب گناه و معصیت گردد.

چنان که در مقابل يك مقتدر مسلح «عصمت» پدید می آید. این خوف از اعتقاد به حضور است که انسان را از وقوع در گناه حفظ می کند.

معصومین - علیهم السلام - بعد از خلقت از طینت پاک، بر اثر ریاضت و کسب نورانیت و ملکات فاضله همواره خود را در محضر خداوند تعالی - که همه چیز را می داند و به همه امور احاطه دارد - مشاهده می کنند؛ و به معنای لا إله إلا الله ایمان داشته، باور دارند که غیر از خدا همه کس و همه چیز فانی بوده، در سرنوشت انسان نمی تواند نقش داشته باشد: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (1). اگر انسان یقین کند و ایمان بیاورد که تمام عوالم ظاهر و باطن محضر ربوبی است و حق تعالی در همه جا حاضر و ناظر است، با حضور حق و نعمت حق امکان ندارد مرتکب گناه شود. انسان در مقابل يك بجه ممیز گناه نمی کند، کشف عورت نمی نماید، چطور شد که در مقابل حق تعالی و در محضر ربوبیت

ص: 40

1- «جز وجه او همه چیز نابود شونده است». (القصص (28): 88)

کشف عورات می کند! از هیچ جنایتی واهمه و مضایقه ندارد. برای این است که به حضور کودک ایمان دارد؛ ولی به محضر ربوبیت اگر علم داشته باشد، ایمان ندارد؛ بلکه بر اثر کثرت معاصی که قلب او تاریک و سیاه شده، این گونه مسائل و حقایق را اصلاً نمی تواند بپذیرد؛ احتمال صحت و واقعیت آن را هم شاید نمی دهد. واقعاً اگر انسان احتمال بدهد - لازم نیست یقین داشته باشد - که این خبرهایی که در قرآن کریم آمده، وعده ها، وعیدهایی که داده شده، راست است، در اعمال و کردار خود تجدید نظر نموده، این طور افسار گسیخته و بی پروا پیش نمی تازد. شما اگر احتمال بدهید که در مسیری درنده ای وجود دارد و ممکن است اذیتی به شما برساند، یا شخص مسلحی ایستاده که شاید متعرض شما گردد، از پیمودن آن راه خودداری ورزیده توقف می کنید، و در مقام تحقیق و صحت و سقم آن بر می آیید.

آیا ممکن است کسی وجود جهنم و خلود در نار را احتمال دهد، مع الوصف مرتکب خلاف شود؟ آیا می توان گفت کسی خداوند متعال را حاضر و ناظر دانسته خود را در محضر ربوبی مشاهده کند و احتمال دهد که برای گفتار و کردار او جزایی باشد، حساب و عقابی باشد و در این دنیا هر کلمه ای که می گوید، هر قدمی که بر می دارد، هر عملی که مرتکب می شود، ثبت و ضبط گردیده، ملائکه الله که «رقیب» و «عتید»⁽¹⁾ مراقب او هستند و تمام اقوال و اعمال او را ثبت می کنند، و در عین حال از ارتکاب اعمال خلاف باکی نداشته باشد؟ درد این جاست که احتمال وقوع این حقایق هم داده نمی شود. از راه و

ص: 41

1- «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ سخنی بر زبان نیاورد، مگر آن که هماندم رقیب و عتید بر [ثبت] آن آماده اند. (ق (51): 18)

روش و کیفیت سلوك بعضی ها به دست می آید که احتمال وجود عالم ماورای طبیعت را نمی دهند. چون صرف احتمال کافی است که انسان را از خیلی امور ناشایسته باز دارد.

[قدم اول در تهذیب]

تا کی می خواهید در خواب غفلت به سر برید، و در فساد و تباهی غوطه ور باشید؟ از خدا بترسید؛ از عواقب امور پرهیزید؛ از خواب غفلت بیدار شوید. شما هنوز بیدار نشده اید؛ هنوز قدم اول را برنداشته اید. قدم اول در سلوك «يَقْظُهُ» (1) است؛ ولی شما در خواب به سر می برید؛ چشم ها باز و دل ها در خواب فرو رفته است. اگر دل ها خواب آلود و قلب ها بر اثر گناه سیاه و زنگ زده نمی بود، این طور آسوده خاطر و بی تفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمی دادید. اگر قدری در امور اخروی و عقبات هولناک آن فکر می کردید، به تکالیف و مسئولیت های سنگینی که بر دوش شماست، بیشتر اهمیت می دادید.

شما عالم دیگری هم دارید؛ معاد و قیامتی نیز برای شما هست (مثل سایر موجودات که عود و رجعت ندارند، نمی باشید). چرا عبرت نمی گیرید؟ چرا بیدار و هوشیار نمی شوید؟ چرا این قدر با خاطر آسوده به غیبت و بدگویی نسبت به برادران مسلمان خود می پردازید، و یا استماع می کنید؟ هیچ می دانید این زبانی که برای غیبت دراز می شود در قیامت زیر پای دیگران کوبیده

ص: 42

1- ر.ك: منازل السائرین، ص 35، باب اليقظة؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 34 - 41، باب اليقظة.

می گردد؟ آیا خبر دارید که «الغِيَّةُ إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ» (1).

هیچ فکر کرده اید که این اختلافات، عداوت ها، حسدها، بدبینی ها، خودخواهی ها و غرور و تکبر چه عواقب سوئی دارد؟ آیا می دانید عاقبت این اعمال رذیله و محرّمه، جهنم بوده، ممکن است خدای نخواست به خلود در نار منجر شود؟

خدا نکند انسان به امراض بی درد مبتلا گردد. مرض هایی که درد دارد انسان را وادار می کند که در مقام علاج برآید؛ به دکتر و بیمارستان مراجعه کند؛ لیکن مرضی که بی درد است و احساس نمی شود، بسیار خطرناک می باشد. وقتی انسان خبردار می گردد که کار از کار گذشته است.

مرض های روانی اگر درد داشت باز جای شکر بود. بالا-خره انسان را به معالجه و درمان وامی داشت؛ ولی چه توان کرد که این امراض خطرناک، درد ندارد. مرض غرور و خودخواهی بی درد است. معاصی دیگر بدون ایجاد درد، قلب و روح را فاسد می سازد. این مرض ها نه تنها درد ندارد؛ بلکه ظاهر لذت بخشی نیز دارد. مجالس و محافلی که به غیبت می گذرد خیلی گرم و شیرین است! حب نفس و حب دنیا که ریشه همه گناهان است (2) لذت بخش

ص: 43

1- در مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام به نوف البکالی است: «اجْتَنِبِ الْغِيَّةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ»؛ «از غیبت دوری کن، زیرا که آن خورش سگان دوزخ است». (الأمالی، صدوق، ص 174، حدیث 9، مجلس 37؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 283، «کتاب الحجّ»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 152، حدیث 16)

2- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا». (الكافي، ج 2، ص 315، «کتاب الإیمان و الکفر»، باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 7، حدیث 1)

می باشد. مستسقی (1) از آب تلف می شود؛ ولی تا آخرین نفس از آشامیدن آن لذت می برد؛ و قهراً اگر انسان از مرضی لذت برد و درد هم نداشت، دنبال معالجه نخواهد رفت؛ و هر چه به او اعلام خطر کنند که این کشنده است، باور نخواهد کرد. اگر انسان به مرض دنیاپرستی و هواخواهی مبتلا شد، محبت دنیا قلب او را فراگرفت، از غیر دنیا و مافیها بیزار می شود - العیاذ بالله - نسبت به خدا و بندگان خدا و به پیامبران و اولیای الهی و ملائکه الله دشمنی می ورزد، و احساس حقد و کینه می کند؛ و آن گاه که فرشتگان به امر خدای سبحان برای گرفتن جان او می آیند، سخت احساس تنفر و انزجار می کند؛ زیرا می بیند که خداوند و ملائکه الله می خواهند او را از محبوبش (دنیا و امور دنیوی) جدا سازند؛ و ممکن است با عداوت و دشمنی حضرت حق تعالی از دنیا برود. یکی از بزرگان قزوین - رحمه الله تعالی - نقل می کرد که [به] بالین مردی که در حال احتضار بود حاضر شدم. در آخرین دقایق زندگی چشم باز کرد و گفت: ظلمی که خدا به من کرد، هیچ کس نکرده است! زیرا با چه خون جگری این بچه ها را پرورش داده بزرگ کرده ام؛ اکنون می خواهد مرا از آنان جدا سازد! آیا ظلمی بالاتر از این می شود؟ اگر انسان خود را مهذب نکند و از دنیا منصرف نسازد و حب آن را از دل بیرون ننماید، بیم آن می رود که هنگام مرگ با قلبی لبریز از بغض و کینه نسبت به خداوند و اولیای او جان سپرد. با چنین سرنوشت شومی دست به گریبان است. آیا این بشر افسار گسیخته اشرف مخلوقات است، یا در حقیقت شرّ مخلوقات می باشد؟ (وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ

ص: 44

1- مستسقی: کسی که به مرض استسقاء مبتلا است. و «استسقاء» نام مرضی است که بیمار آب بسیار خواهد. فرهنگ معین ذیل کلمه «مستسقی» و «استسقاء».

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ(1) در این سوره فقط «مؤمنین» را که دارای عمل صالحند استثنا فرموده است، و «عمل صالح» عملی است که با روح، سازش داشته باشد؛ ولی می بینی که بسیاری از اعمال انسان با جسم سازش دارد. «تواصی» هم در کار نیست. اگر بنا باشد حب دنیا و حب نفس بر شما غلبه کند و نگذارد حقایق و واقعیات را درک کنید، عمل خود را برای خدا خالص گردانید، شما را از تواصی به حق و تواصی به صبر باز دارد، سدّ راه هدایت شما گردد، در خسران قرار گرفته اید، خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَه هستید؛ زیرا جوانی را داده اید، از نعمت های جنت و مزایای اخروی نیز محروم مانده اید، و دنیایی هم ندارید. دیگران اگر به بهشت الهی راه ندارند، درهای رحمت خداوندی به روی آنان بسته شده و در آتش جهنم مخلد خواهند بود، اَقْلًا دنیایی دارند؛ از مزایای دنیوی برخوردارند؛ ولی شما

بپرهیزید از این که خدای نخواستہ حب دنیا و حب نفس به تدریج در شما رو به فزونی نهد، و کار به آن جا رسد که شیطان بتواند ایمان شما را بگیرد.

گفته می شود تمام کوشش شیطان برای ربودن ایمان است. تمام وسایل و جدّیت های شبانه روزی او برای این است که ایمان انسان را برباید.

کسی سند نداده که ایمان شما ثابت بماند. شاید ایمان «مستودع» باشد(2)، و

ص: 45

1- «سوگند به عصر که همانا انسان در زیانکاری است، مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند و یکدیگر را به حق و پایداری سفارش کردند». (العصر (103): 1 - 3)

2- در روایات منقول از اهل بیت علیهم السلام در ذیل آیه 98 سوره «انعام»: «فَمُسَّتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» ایمان افراد به دو نوع ثابت و عاریتی تقسیم شده است. مانند روایت محمد بن الفضیل از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: «مَا كَانَ مِنَ الْإِيْمَانِ الْمُسْتَقَرُّ، فَمُسْتَقَرٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [أَوْ أَبَدًا]؛ وَمَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا سَلَبَهُ اللَّهُ قَبْلَ الْمَمَاتِ». آنچه از «ایمان مستقر» باشد، تا روز قیامت ثابت می ماند. آنچه از «ایمان مستودع» باشد، خداوند آن را پیش از مرگ می گیرد. (تفسیر العیاشی، ج 1، ص 371، حدیث 72) در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَمِنْ الْإِيْمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ؛ وَمَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجْلِ مَعْلُومٍ». قسمی از ایمان در دل ها ثابت است؛ و قسمی دیگر در میان قلب ها و سینه ها عاریت است تا هنگامی که مرگ در رسد. (نهج البلاغه، ص 279، خطبه 189)

آخر کار شیطان از شما بگیرد، و با عداوت خداوند تبارک و تعالی و اولیای او از دنیا بروید. يك عمر از نعمت های الهی استفاده کرده، سر سفره امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نشسته و آخر کار خدای نخواستہ بی ایمان و با دشمنی با ولی نعمت خود جان بسپرید.

بکوشید اگر علقه، ارتباط و محبتی به دنیا دارید، قطع نمایید. این دنیا با تمام زرق و برق ظاهری اش ناچیزتر از آن است که قابل محبت باشد، چه رسد که انسان از همین مظاهر زندگی هم محروم باشد، شما از دنیا چه دارید که به آن دل ببندید؟ شما باید و این مسجد و محراب و مدرسه و یا کنج خانه؛ آیا صحیح است که بر سر مسجد و محراب با یکدیگر رقابت کرده، ایجاد اختلاف نمایید و جامعه را فاسد کنید؟ و تازه اگر همانند اهل دنیا دارای زندگی مرفه و مجللی باشید و خدای نخواستہ عمر خود را با عیش و نوش سپری سازید، پس از پایان عمر می بینید که همانند خواب خوشی گذشته است؛ ولی عقوبات و مسئولیاتش همیشه گریبان گیر شما خواهد بود. این زندگی زودگذر به ظاهر شیرین (بنابر این که خیلی شیرین بگذرد) در مقابل عذاب غیر متناهی چه

ارزشی دارد؟ عذاب اهل دنیا گاهی نامتناهی است. تازه اهل دنیا که خیال می کنند به دنیا دست یافته و از تمام مزایا و منافع آن بهره مندند، دچار غفلت و اشتباه می باشند هر کسی دنیا را از دریچه محیط و محل زیست خود می نگرد و خیال می کند دنیا همان است که او دارد. این عالم اجسام وسیع تر از آن است که بشر تصور کرده بر آن دست یافته، و آن را کشف و سیر می نماید. این دنیا با تمام این ابزار و وسایل در روایت وارد شده که «ما نَظَرَ إِلَيْهَا نَظَرُ رَحْمَةٍ»⁽¹⁾ بنابراین باید دید عالم دیگر، که خداوند تبارک و تعالی به آن نظر رحمت فرموده، چگونه می باشد. «معدن عظمت» که انسان را به آن فرا می خواند چیست و چگونه است. بشر کوچک تر از آن است که بفهمد معدن عظمت چه می باشد.

شما اگر نیت خود را خالص کنید، عمل خود را صالح نمایید، حب نفس و حب جاه را از دل بیرون کنید، مقامات عالیه و درجات رفیعیه برای شما تهیه و آماده می باشد. مقامی که برای بندگان صالح خدا در نظر گرفته شده، تمام دنیا و مافیها، با آن جلوه های ساختگی، در مقابل آن به قدر پیشیزی ارزش ندارد. بکوشید به چنین مقامات عالیه برسید؛ و اگر توانستید، خود را بسازید و ترقی دهید تا آن جا که به این مقامات عالیه و درجات رفیعیه هم بی اعتنا باشید؛ و خدا را برای رسیدن به این امور، عبادت نکنید؛ بلکه چون سزاوار عبادت و کبریایی

ص: 47

1- متن روایت چنین است: «فَمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْرٌ وَلَا وَزْنٌ؛ وَلَا خَلْقٌ فِيَمَا بَلَّغْنَا خَلْقًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْهَا؛ وَلَا نَظَرَ إِلَيْهَا مُذْ خَلَقَهَا». نزد خداوند عز و جل دنیا را ارج و بهایی نیست؛ و خدای تعالی بین موجوداتی که آفریده، و خبر آن به ما رسیده، موجودی نیافریده است که پیش او از دنیا مبعوض تر باشد؛ و خداوند از وقتی که دنیا را آفریده در او نظر رحمت نکرده است. (بحار الأنوار، ج 70، ص 110، حدیث 109؛ کنز العمال، ج 3، ص 190، حدیث 6102)

است، او را بخوانید (1) و در مقابل او سجده کرده، سر به خاک بسایید. آن وقت است که «حجب نور» را پاره کرده به «معدن عظمت» دست یافته اید. آیا شما با این اعمال و کرداری که دارید، با این راهی که می روید، به چنین مقامی می توانید دست یابید؟

آیا نجات از عقوبات الهی و گریز از عقبات هولناک و آتش جهنم به آسانی ممکن خواهد بود؟ شما خیال می کنید گریه های ائمه طاهرين و ناله های حضرت سجاد (ع) برای تعلیم بوده و می خواسته اند به دیگران بیاموزند؟

آنان با تمام آن معنویات و مقام شامخی که داشتند از خوف خدا می گریستند؛ و می دانستند راهی که در پیش دارند، پیمودنش چقدر مشکل و خطرناک است. از مشکلات، سختی ها، ناهمواری های عبور از صراط (که يك طرف آن دنیا و طرف دیگرش آخرت می باشد و از میان جهنم می گذرد)، خبر داشتند؛ از عوالم قبر، برزخ، قیامت، و عقبات هولناک آن، آگاه بودند؛ از این روی هیچ گاه آرام نداشته، همواره از عقوبات شدید آخرت به خدا پناه می بردند.

ص: 48

1- از امام صادق علیه السلام روایت شده: «الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا؛ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ؛ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا؛ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»؛ عبادت کنندگان سه گونه اند: گروهی خداوند عزّ وجلّ را از ترس می پرستند؛ و این پرستش بندگان است. گروهی خداوند تبارک و تعالی را برای رسیدن به پاداش می پرستند؛ و این پرستش مزدوران است. و گروهی خداوند عزّ وجلّ را از روی محبت می پرستند؛ و این پرستش آزادگان است. و این از همه پرستش ها برتر است. (الكافي، ج 2، ص 84، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب عبادت»، حدیث 5؛ بحار الأنوار، ج 67، ص 255، حدیث

(12)

شما برای این عقبات هولناك توان فرسا چه فکری کرده و چه راه نجاتی یافته اید؟ چه وقت می خواهید در مقام اصلاح و تهذیب خود برآیید؟ شما که اکنون جوانید، نیروی جوانی دارید، بر قوای خود مسلط می باشید و هنوز ضعف جسمی بر شما چیره نشده است، اگر به فکر تزکیه و ساختن خویش نباشید، هنگام پیری که ضعف، سستی، رخوت و سردی بر جسم و جان شما چیره شد و نیروی اراده، تصمیم و مقاومت را از دست دادید و بار گناه و معصیت، قلب را سیاه تر ساخت، چگونه می توانید خود را بسازید و مهذب کنید؟ هر نفسی که می کشید، هر قدمی که بر می دارید و هر لحظه ای که از عمر شما می گذرد، اصلاح مشکل تر گردیده، ممکن است ظلمت و تباهی بیشتر شود. هر چه سن بالا رود، این امور منافی با سعادت انسان زیادتر شده، قدرت کمتر می گردد؛ پس به پیری که رسیدید دیگر مشکل است موفق به تهذیب و کسب فضیلت و تقوا شوید؛ نمی توانید توبه کنید زیرا توبه با لفظ اُتوبُ إلى الله تحقق نمی یابد؛ بلکه ندامت و عزم بر ترك لازم است (1). پشیمانی و عزم بر ترك گناه برای کسانی که پنجاه سال یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده، ریش خود را در گناه و معصیت سفید کرده اند، حاصل نمی شود. چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند.

ص: 49

1- از امیر مؤمنان است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَغْفَرُ دَرَجَةً الْعَلِيِّينَ. وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سَيِّئَةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى. وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا...»؛ همانا استغفار درجه علّیین است. و آن اسمی است که واقع می شود بر شش معنی. اول آنها پشیمانی برگزیده است. دوم، عزم بر باز نگشتن به سوی آن الی الابد... (نهج البلاغه، ص 549، حکمت 417. و برای اطلاع بیشتر درباره توبه ر.ك: شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، ص 299، حدیث 17)

جوانان نشینند که گرد پیری سر و روی آنان را سفید کند. (ما به پیری رسیده ایم و به مصایب و مشکلات آن واقفیم) شما تا جوان هستید می توانید کاری انجام دهید؛ تا نیرو و اراده جوانی دارید می توانید هواهای نفسانی، مشتیهات دنیایی، و خواسته های حیوانی، را از خود دور سازید؛ ولی اگر در جوانی به فکر اصلاح و ساختن خود نباشید، دیگر در پیری کار از کار گذشته است. تا جوانید فکری کنید؛ نگذارید پیر و فرسوده شوید.

قلب جوان، لطیف و ملکوتی است و انگیزه های فساد در آن ضعیف می باشد؛ لیکن هر چه سن بالا رود ریشه گناه در قلب قوی تر و محکم تر می گردد؛ تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست. چنان که در روایت است: قلب انسان ابتدا مانند آینه، صاف و نورانی است، و هر گناهی که از انسان سر بزند، یک نقطه سیاه بر روی قلب فزونی می یابد (1)، تا جایی که قلب را سیاه کرده، ممکن است شب و روزی، بدون معصیت پروردگار بر او نگذرد؛ و به پیری که رسید، مشکل است قلب را به صورت و حالت اول باز گرداند. شما اگر خدای نخواستہ خود را اصلاح نکردید و با قلب های سیاه، چشم ها، گوش ها، و

ص: 50

1- از امام باقر علیه السلام روایت شده: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ؛ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا، خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ؛ فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ؛ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضَ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا...». هیچ بنده ای نیست مگر آن که در قلب او نقطه سفیدی است. چون گناهی انجام داد، نقطه سیاهی در آن پیدا شود. پس اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود؛ و اگر به گناه ادامه دهد، بر آن سیاهی افزوده شود چندان که سفیدی را بپوشاند. و چون سفیدی پوشیده شد، صاحب آن قلب هرگز به نیکی و خوبی باز نمی گردد.... (الكافي، ج 2، ص 273، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الذنوب»، حدیث 20)

زبان های آلوده به گناه از دنیا رفتید، خدا را چگونه ملاقات خواهید کرد؟ این امانات الهی را که با کمال طهارت و پاکی به شما سپرده شده، چگونه با آلودگی و رذالت مسترد خواهید داشت؟

این چشم و گوش که در اختیار شماست، این دست و زبانی که تحت فرمان شماست، این اعضا و جوارحی که با آن زیست می کنید - همه امانات خداوند متعال می باشد که با کمال پاکی و درستی به شما داده شده است - اگر ابتلا به معاصی پیدا کرد، آلوده می گردد؛ خدای نخواستہ اگر به محرمات آلوده شود، رذالت پیدا می کند؛ و آن گاه که بخواهید این امانات را مسترد دارید، ممکن است از شما بپرسند که راه و رسم امانت داری این گونه است؟ ما این امانت را این طور در اختیار شما گذاشتیم؟ قلبی که به شما دادیم چنین بود؟ چشمی که به شما سپردیم این گونه بود؟ دیگر اعضا و جوارحی که در اختیار شما قرار دادیم چنین آلوده و کثیف بود؟ در مقابل این سؤال ها چه جواب خواهید داد؟ خدای خود را با این خیانت هایی که به امانت های او کرده اید چگونه ملاقات خواهید کرد؟

شما جوانید؛ جوانی خود را در این راه گذاشته اید، در صورتی که از نظر دنیوی برای شما چندان نفعی ندارد؛ اگر این اوقات گران بها و بهار جوانی را در راه خدا و هدفی مقدس و مشخص به کار اندازید، ضرر نکرده اید؛ بلکه دنیا و آخرت شما تأمین است؛ لیکن اگر وضع شما به همین منوال باشد که اکنون مشاهده می گردد، جوانی خود را تلف کرده و لباب عمر شما بیهوده سپری شده است؛ و در عالم دیگر، در پیشگاه خدا سخت مسئول و مؤاخذ خواهید بود؛ در صورتی که کیفر این اعمال و کردار مفسده انگیز شما تنها به عالم دیگر محدود نمی گردد؛ در این دنیا نیز با مشکلات، مصایب و گرفتاری های شدید و گوناگون دست به گریبان بوده در گرداب بلا و تیره بختی خواهید افتاد.

آتیه شما تاریک است، دشمنان زیادی از هر طرف و هر طبقه پیرامون شما گرد آمده اند؛ نقشه های اهریمنانه خطرناکی برای نابودی شما و حوزه های علمیه در دست اجرا می باشد؛ ایادی استعمار خواب های خیلی عمیق برای شما دیده اند؛ خواب های خیلی عمیق برای اسلام و مسلمانان دیده اند؛ با تظاهر به اسلام نقشه های خطرناکی برای شما کشیده اند. شما فقط در سایه تہذیب، تجهیز و نظم و ترتیب صحیح، می توانید این مفاسد و مشکلات را از سر راه خود بردارید، و نقشه های استعماری آنان را خنثی کنید. من اکنون روزهای آخر عمرم را می گذرانم و دیر یا زود از میان شما می روم؛ ولی آینده تاریک و روزهای سیاهی برای شما پیش بینی می کنم. اگر خود را اصلاح نکنید، مجهز نگردید، نظم و انضباط در امور درسی و زندگی خود حکم فرما نسازید، در آتیه خدای نخواستہ محکوم به فنا خواهید بود. تا فرصت از دست نرفته، تا دشمن بر همه شؤون دینی و علمی شما دست نیافته، فکری کنید؛ بیدار شوید؛ به پا خیزید. در مرحله اول، در مقام تہذیب و تزکیه نفس و اصلاح خود برآیید؛ مجهز و منظم شوید؛ در حوزه های علمیه نظم و انضباط برقرار سازید؛ نگذارید دیگران بیایند حوزه ها را منظم کنند؛ اجازه ندهید دشمنان، به بهانه این که اینان لایق نیستند، کاری از آنان ساخته نیست و مشتی بیکاره در حوزه ها گرد آمده اند، به حوزه های علمیه، دست بیندازند، و به اسم نظم و اصلاحات، حوزه ها را فاسد سازند و شما را تحت سلطه خود درآورند. بهانه دست آنان ندهید. اگر شما منظم و مہذب شوید، همه جهات شما تحت نظم و ترتیب باشد، دیگران به شما طمع نمی کنند؛ راه ندارند که در حوزه های علمیه و جامعه روحانیت

نفوذ کنند. شما خود را مجهّز و مهذّب کنید؛ برای جلوگیری از مفاسدی که می خواهد پیش بیاید مهیا شوید؛ حوزه های خود را برای مقاومت در برابر حوادثی که می خواهد پیش بیاید آماده سازید.

شما خدای نخواستہ روزهای سیاهی در پیش دارید؛ این طور که زمینه است، روزهای بدی خواهید دید. ایادی استعمار می خواهند تمام حیثیات اسلام را از بین ببرند، و شما باید در مقابل ایستادگی کنید؛ و با حبّ نفس و حبّ جاه و کبر و غرور نمی توان مقاومت کرد. عالم سوء، عالم متوجه به دنیا، عالمی که در فکر حفظ مسند و ریاست باشد، نمی تواند با دشمنان اسلام مبارزه نماید؛ و ضررش از دیگران بیشتر است. قدم را الهی کنید، حبّ دنیا را از دل بیرون نمایید، آن وقت می توانید مبارزه کنید. از هم اکنون این نکته را در قلب خود بپرورانید و تربیت کنید که من باید يك سرباز مسلح و اسلامی باشم و برای اسلام فدا شوم؛ من باید برای اسلام کار کنم تا از بین بروم. برای خود بهانه درست نکنید که امروز مقتضی نیست. کوشش کنید تا برای آتیۀ اسلام به درد بخورید، و خلاصه يك انسان باشید. ایادی استعمار از انسان می ترسند؛ از آدم می ترسند. استعمارگران که می خواهند همه چیز ما را به یغما ببرند، نمی گذارند در دانشگاه های دینی و علمی ما آدم تربیت شود. از آدم می ترسند. اگر يك آدم در مملکتی پیدا شد، مزاحم آنان می شود و منافع آنها را به خطر می اندازد.

شما موظفید خود را بسازید؛ انسان کامل شوید؛ و در مقابل نقشه های شوم دشمنان اسلام ایستادگی کنید. اگر منظم و مجهز نگردید و به مقاومت و مبارزه علیه ضرباتی که هر روز بر پیکر اسلام وارد می آید نپردازید، هم خود از بین می روید و هم احکام و قوانین اسلام را فانی می سازید؛ و شما مسئول خواهید بود. شما علما، شما اهل علم، و شما مسلمانان، مسئول می باشید. شما علما و

طلاب در رأس، و دیگر مسلمانان پس از شما مسئولند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»⁽¹⁾. شما جوان ها باید اراده خود را قوی کنید تا در مقابل هر ظلم و بیدادگری ایستادگی نمایید؛ و جز این چاره ای ندارید. حیثیت شما، حیثیت اسلام و حیثیت ممالك اسلامی، بسته به این است که ایستادگی و مقاومت نمایید. خداوند متعال، اسلام، مسلمین، و کشورهای اسلامی را از شرّ اجانب حفظ فرماید. دست استعمار و خائنین به اسلام را از بلاد اسلامی و حوزه های علمیه کوتاه کند. علمای اسلام و مراجع عظام را در دفاع از قوانین مقدسه قرآن کریم و پیشبرد آرمان های مقدس اسلامی موفق و مؤید بدارد. روحانیون اسلام را به وظایف سنگین و مسئولیت های خطیر آنان در عصر کنونی آگاه و آشنا سازد. حوزه های علمیه و مراکز روحانیت را از دستبرد و نفوذ دشمنان اسلام و ایادی استعمار مصون و محفوظ بدارد. به نسل جوان روحانی و دانشگاهی و به عموم مسلمانان توفیق خودسازی، تهذیب و تزکیه نفس عنایت فرماید. ملت اسلام را از خواب غفلت، سستی و رخوت و جمود فکری برهاند، تا با الهام از تعالیم نورانی و انقلابی قرآن به خود آیند؛ به پا خیزند و در سایه اتحاد و یگانگی، دست استعمار و دشمنان دیرینه اسلام را از کشورهای اسلامی قطع نمایند، و به آزادی، استقلال و مجد و عظمت از دست رفته خود نایل گردند؛ (رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ)⁽²⁾، (رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ)⁽³⁾.

ص: 54

1- عوالي اللآلی، ج 1، ص 129، حدیث 3؛ بحار الأنوار، ج 72، ص 38، ذیل حدیث 36؛ کنز العمال، ج 11، ص 311، حدیث 31598.

2- «پروردگارا، به ما صبر و استواری عطا فرما و ما را ثابت قدم بدار و ما را بر گروه کافران یاری فرما». (البقرة (2): 250)

3- ابراهیم (14): 40.

[1 - فهرست آیات کریمه]

1 - آیات کریمه

2 - احادیث شریفه

3 - اسماء المعصومین علیهم السلام

4 - اعلام

5 - کتب وارده در متن

6 - منابع تحقیق

7 - موضوعات

ص: 55

البقرة (2)

(رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدامنا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) 54 250

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) 39 257

آل عمران (3)

(ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ) 23 182

الأعراف (7)

(أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ) 38 176

إبراهيم (14)

(رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ) 54 40

الكهف (18)

(وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) 23 49

ص: 57

مریم (19)

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) 17 96

القصص (28)

(كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) 40 88

الروم (30) 10

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) 33 10

ص (38)

(إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) 23 64

فصلت (41)

(قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) 24 21

المجادلة (58)

(جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) 26 22

النبأ (78)

(لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا) 25 23

ص: 58

التين (95)

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) 38 4

(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) 38 5

الزلزلة (99)

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) 23 21

العصر (103)

(وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) 1 - 3 45

ص: 59

[2 - فهرست احايث شريفه]

إذا فَسَدَ الْعَالَمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ ... 9

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ ... 28

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ ... وَقَدْ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ ... 29

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ... 16

جُزْنَا وَهِيَ خَامِدَةٌ ... 23

حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ ... 37

دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ ... 29

الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ ... 35

الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ ... 10

الْغَيْبَةُ إِذَا مِ كِلَابِ النَّارِ ... 43

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ... 54

مَا نَظَرَ إِلَيْهَا نَظَرُ رَحْمَةٍ ... 47

وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ ... 36

ص: 61

[3 - فهرست اسماء المعصومين عليهم السلام]

حضرت رسول اکرم، نبی اعظم، رسول الله، رسول خدا، حضرت رسول صلی الله علیه و آله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام 4، 14، 29، 33، 34

علی بن ابی طالب، حضرت امیر، امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اوّل علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اوّل 18، 20، 21، 27، 39

حضرت سجاد علی بن حسین علیهما السلام، امام چهارم علی بن حسین علیهما السلام، امام چهارم 48

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، امام دوازدهم 46

- 4

[4 - فهرست اعلام]

انصاری، مرتضی بن محمد امین 15

جبرئیل 40

حائری، عبدالکریم 10

سیّد جلیل شوشتری، سیّد علی بن سیّد محمد

سیّد مرتضی علم الهدی، علی بن حسین

شوشتری، سیّد علی بن سیّد محمد 15

شیخ انصاری انصاری، مرتضی بن محمد امین

شیخ طوسی طوسی، محمد بن حسن

شیطان 22، 31، 32، 45

طوسی، محمد بن حسن 13

عبدالکریم حائری یزدی حائری، عبدالکریم

علم الهدی، علی بن حسین 14

تهذيب الأحكام 13

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية 16

الكافي 6

وسائل الشيعة 6

ص: 63

«القرآن الكريم» .

«أ»

1 - إحياء علوم الدين . أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505) ، الطبعة المحققة الأولى ، 5 مجلدات + الفهارس ، بيروت ، دار الهادي ، 1412 ق / 1992 م .

2 - أسرار الحكم . المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289) ، تصحيح كريم فيضى ، قم ، چاپ اول ، انتشارات مطبوعات دينى ، 1383 ش .

3 - إقبال الأعمال . السيد رضى الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (589 - 664) ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي ، 1417 ق .

4 - الأمالي أو المجالس . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، الطبعة الخامسة ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ، 1400 ق .

«ب»

5 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار . العلامة محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (1037 - 1110) ، الطبعة الثانية ، إعداد عدة من العلماء ، 110 مجلد (إلا

6 مجلدات ، من المجلد 29 - 34) + المدخل ، بيروت ، دار إحياء التراث العربي ، 1403 ق / 1983 م .

6 - بصائر الدرجات . أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (م 290) ، تصحيح الميرزا محسن كوجه باغي ، قم ، مكتبة آية الله المرعشي ، 1404 ق .

ص: 65

7 - تحف العقول عن آل الرسول . أبو محمد بن الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحرّاني (م 381)، تصحيح علي أكبر الغفّاري ، الطبعة الثانية ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1404 ق .

8 - تفسير العيّاشي . أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن عيّاش السمرقندي (أواخر قرن الثالث) ، تصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي ، مجلّدان ، طهران ، المكتبة العلمية الإسلامية .

9 - تفسير القرآن الكريم . صدر المتألّهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، تصحيح محمد خواجوي، الطبعة الثانية، قم، انتشارات بيدار، 1366 ش.

10 - تفسير القرآن الكريم (تأويلات عبدالرزاق الكاشاني). محيي الدين بن عربي (م 638)، تحقيق مصطفى غالب، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1368 ش.

«خ»

11 - الخصال . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، تصحيح علي أكبر الغفّاري ، الطبعة الثانية ، جزآن في مجلّد واحد ، قم ، مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1403 ق .

«ش»

12 - شرح چهل حديث (اربعين حديث)، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سره». موسوعة الإمام الخميني قدس سره.

13 - شرح منازل السائرين . كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، منشورات بيدار، 1372 ش.

«ع»

14 - علم اليقين . محمد بن المرتضى المولى محسن فيض الكاشاني (1006 - 1091)، قم، انتشارات بيدار، 1385 ش.

«غ»

15 - غرر الحكم ودرر الكلم . عبد الواحد بن محمد التميمي الأمدي (من علماء القرن الخامس) ، تصحيح السيّد مهدي الرجائي ، قم ، دار الكتاب الإسلامي ، 1410 ق / 1990 م .

«ك»

16 - الكافي . ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329) ، تحقيق علي أكبر الغفاري ، الطبعة الخامسة ، 8 مجلدات ، طهران ، دار الكتب الإسلامية ، 1363 ش .

17 - كلمات مكنونه . محمد بن المرتضى المولى محسن فيض الكاشاني (1006 - 1091) ، تصحيح وتعليق: عزيز الله عطاردي قوچاني ، قم ، انتشارات فراهاني ، 1360 ش .

18 - كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال . علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975) ، إعداد بكري حيّاني وصفوة السقا ، الطبعة الثالثة ، 16 مجلداً + الفهرس ، بيروت ، مؤسسة الرسالة ، 1409 ق / 1989 م .

«م»

19 - مجمع البيان في تفسير القرآن . أبو علي أمين الإسلام الفضل بن الحسن الطبرسي (حوالي 470 - 548) ، تحقيق وتصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي ، الطبعة الأولى ، 10 أجزاء في 5 مجلدات ، بيروت ، دار المعرفة للطباعة والنشر .

20 - المحاسن . أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (م 274 أو 280) ، تحقيق جلال الدين الحسيني الأرموي ، الطبعة الثانية ، قم ، دار الكتب الإسلامية .

21 - المسند . أحمد بن محمد بن حنبل (164 - 241) ، إعداد أحمد محمد شاكر وحمزة أحمد الزين ، الطبعة الأولى ، 20 مجلداً ، القاهرة ، دار الحديث ، 1416 ق .

22 - مصباح الشريعة . المنسوب إلى الإمام الصادق عليه السلام ، الطبعة الثالثة ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ، 1413 ق / 1992 م .

ص: 67

23 - مصباح المتهجد وسلاح المتعبد . أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460) ، تحقيق الشيخ حسين الأعلمي ، الطبعة الأولى ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ، 1418 ق / 1998 م .

24 - منازل الساترين . الخواجه أبو إسماعيل عبدالله بن أبي منصور محمد الأنصاري (396 - 481) ، إعداد علي الشيرواني ، الطبعة الأولى ، بيروت ، دار العلم ، 1417 ق .

«ن»

25 - نهج البلاغة ، من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام . جمعه الشريف الرضي ، محمد بن الحسين (359 - 406) ، إعداد الدكتور صبحي الصالح ، انتشارات الهجرة ، قم ، 1395 ق «بالأفست عن طبعة بيروت 1387 ق» .

«و»

26 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة . الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104) ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 30 مجلداً ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1409 ق .

ص: 68

جهاد اکبر یا مبارزه با نفس

سفارش به حوزه های علمی و طلاب ... 3

اهمیت تهذیب و تزکیه نفس ... 9

هشدار به حوزه ها ... 17

عنایات الهی ... 24

نکاتی از مناجات شعبانیه ... 27

حجاب های انسان ... 37

علم و ایمان ... 39

قدم اول در تهذیب ... 42

هشدار دیگر ... 52

فهارس

1 - فهرست آیات کریمه ... 57

2 - فهرست احادیث شریفه ... 61

3 - فهرست اسماء المعصومین علیهم السلام ... 63

4 - فهرست اعلام ... 63

5 - فهرست کتب وارده در متن ... 63

6 - فهرست منابع تحقیق ... 65

7 - فهرست موضوعات ... 69

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: موسوعة الامام الخميني قدس سره الشريف المجلد 50 دروس تفسير سوره حمد جهاد اكبر يا مبارزه با نفس نامه
های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (س)/ [روح الله خمینی].

مشخصات نشر: تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1392.

مشخصات ظاهری: 263 ص.

فروست: موسوعه امام خمینی؛ 42.

شابک: 180000 ریال 9789642123568:

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368. -- نامه ها

موضوع: تفاسیر (سوره فاتحه)

موضوع: خودسازی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (س)

رده بندی کنگره: BP102/12 خ78 ت7 1392

رده بندی دیویی: 297/18

شماره کتابشناسی ملی: 3421064

آدرس سایت: <https://www.icpikw.ir>

خیراندیش دیجیتال: مرکز خدمات حوزه علمیه اصفهان

ویراستار: سید جلال الدین عمرانی

نامه های اخلاقی-عرفانی

وصایا عرفانی - أخلاقية لأحد تلامذته

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم وبحمدك، يا مَنْ لا يرتقي إلى ذروة كمال أحديته آمال العارفين، ويقصر دون بلوغ قدس كبريائه أفكار الخائضين. جَلَّتْ عَظَمَتُكَ مِنْ أَنْ تَكُونَ شَرِيعَةً لِلوَارِدِينَ، وَتَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُكَ مِنْ أَنْ تُصِيرَ طَعْمَةً لِأَوْهَامِ الْمُتَفَكِّرِينَ. لَكَ الْأَحَدِيَّةُ الذَّاتِيَّةُ فِي الْحَضَرَةِ الْجَمْعِيَّةِ وَالْغَيْبِيَّةِ، وَالْوَحْدَانِيَّةُ الْفَرْدِيَّةُ فِي التَّجَلِّيَّاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ وَالْأَعْيَانِيَّةِ، فَأَنْتَ الْمَعْبُودُ فِي عَيْنِ الْعَابِدِيَّةِ وَالْمَحْمُودُ فِي حَالِ الْحَامِدِيَّةِ. وَنَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ بِأَلْسِنَتِكَ الذَّاتِيَّةِ فِي عَيْنِ الْجَمْعِ وَالْوُجُودِ عَلَى آلَائِكَ الْمُتَجَلِّيَّةِ فِي مَرَائِي الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ، يَا ظَاهِرًا فِي بَطُونِهِ وَبَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ.

وَنُسْتَعِينُكَ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الْقَاطِعِ طَرِيقِ الْإِنْسَانِيَّةِ، السَّالِكِ بِأَوَّلِيَّائِهِ فِي مَهْوَى جَهَنَّمَ الطَّبِيعَةِ الظُّلْمَانِيَّةِ، أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ الَّذِي

ص: 3

1- المخاطب: الهمداني (حجّت)، ميرزا جواد؛ التاريخ: 7 تير 1314 ش / 27 ربيع الأول 1354 ق؛ المكان: مدينة قم؛ الموضوع: وصايا عرفانية - أخلاقية وتأييد الأهلوية الفلسفية - العرفانية لأحد تلامذته.

هو البرزخية الكبرى ومقام أحدية جمع الأسماء الحُسنَى.

وصلَّ اللهم على مبدأ الظهور وغايته، وصورة أصل النور ومادته - الهيولى الأولى - والبرزخ الكبرى الذي دنى فرفض التعيينات فتدلى فكان قاب قوسي الوجود وتمام دائرة الغيب والشهود أو أدنى(1) الذي هو مقام العماء، بل لا مقام هنا على الرأى الأسنى (عنقا شكار كس نشود دام بازگیر)(2)، وعلى آله مفاتيح الظهور ومصابيح النور بل نورٌ على نورٍ، غصن الشجرة المباركة الزيتونة والسدرية المنتهى وأصلهما، وجنس الكون الجامع والحقيقة الكلية وفصلهما، سيما خاتم الولاية المحمدية ومقبض فيوضات الأحمدية الذي يظهر بالربوبية بعد ما ظهر آبؤه - عليهم السلام - بالعبودية؛ فإنَّ العبودية جوهرٌ كنهها الربوبية(3)، خليفة الله في الملك والملكوت وإمام أئمة قُطان الجبروت، جامع أحدية الأسماء الإلهية ومظهر تجليات الأولية والآخرة، الحجة الغائب المنتظر، ونتيجة مَنْ سلف وعبّر، أرواحنا له الفداء وجعلنا الله من أنصاره. والعنِ اللهم أعدائهم، قُطاع طريق الهداية، السالكين بالأُمم مسلك الضلالة والغواية .

وبعد، فإنَّ الإنسان ممتاز عن سائر الموجودات باللطيفة الربانية والفطرة الإلهية - (فُطِرَتَ الله الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)(4) - وهذه بوجهٍ هي الأمانة المشار إليها في الكتاب العزيز الإلهي: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

ص: 4

1- إشارة إلى آيات: «ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى». النجم (53): 8 - 9.

2- هذا مصرع الأول من بيتٍ تمامه هكذا: «عنقا شكار كس نشود دام بازگیر*** كاین جا همیشه باد به دست است دام را» (ديوان حافظ، ص 76، غزل 9)

3- راجع مصباح الشريعة، ص 7، الباب الثاني في العبودية.

4- الروم (30): 30.

فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشَدَّ مُقَنٍّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ(1) وهذه الفطرة هي فطرة توحيد الله في المقامات الثلاثة، بل رفض التعيينات وإرجاع الكل إليه وإسقاط الإضافات حتّى الأسمائية وإفناء الجُلّ لديه. ومن لم يصل إلى هذا المقام فهو خارج عن فطرة الله و خائنٌ في أمانه الله، وجاهلٌ بمقام الإنسانية والربوبية، وظالمٌ بنفسه والحضرة الإلهية.

و معلومٌ عند أصحاب القلوب من أهل السابقة الحُسنى أنّ حصول هذه المنزلة الرفيعة والدرجة العليّة؛ لا يمكن إلاّ بالرياضات الروحية والعقلية والخواطر القدسية القلبية بعد طهارة النفس عن أرجاس عالم الطبيعة وتركيتها، فإنّ هذا مقامٌ (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(2)، وصرف الهمّ إلى المعارف الإلهية وقصّر الطرف إلى الآيات والأسماء الربوبية عقيب صيرورته إنساناً شرعياً بعد ما كان إنساناً بشرياً بل طبيعياً. فاخرجي أيتها النفس الخالدة إلى الأرض لا تباع هواك من بين الطبيعة المظلمة المدهشة الهيولانية، وهاجري إلى الله مقام الجمع وإلى رسوله مظهر أحدية الجمع حتّى يدركك الموت بتأييد الله تعالى فوقع أجرك عليه، وهذا هو الفوز العظيم والجنة الذاتية اللقائية التي لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر(3).

واعلمي أنّك ظهرت من مقام جامعية الأسماء والبرزخية الكبرى، وأنت غريب في هذه الدار ولا بدّ لك من الرجوع إلى الوطن؛ فاحبي وطنك؛ فإنّه من

ص: 5

1- الأحزاب (33): 72.

2- الواقعة (56): 79.

3- إشارة إلى الحديث القدسي: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ». (عوالي اللآلي، ج 4، ص 101، حديث 148؛ كنز العمال، ج 15، ص 778، حديث 43069)

الإيمان، كما أخبر به سيّد الإنس والجان⁽¹⁾.

إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ - والله تعالى معينك في أولائك وأخراك - وأن تصرف همّك إلى حصول الملاذّ الحيوانية الشهوية؛ فإنّ هذا شأن البهائم، أو الغلبة على أقرانك وأشباهك حتّى في العلوم والمعارف؛ فإنّ هذا شأن السباع، أو الرياسات الدنيوية الظاهرية وصرف الفكر والتدبير إليها؛ فإنّ هذا مقام الشياطين، بل ولا تجعل نصب عينك صورة النسك وقشورها، ولا اعتدال الخلق وجودتها، ولا الفلسفة الكلّية والمفاهيم المبهمة، ولا - تنسيق كلمات أرباب التصوّف والعرفان القشرية وتنظيمها، وإرعاد أهل الخرقه وإبراقها، فإنّ كلّ ذلك حجاب في حجاب وظلمات بعضها فوق بعض، وصرف الهمّ إليها اخترام وهلاك، وذلك خسران مبين وحرمان أبدي وظلمات لا نهاية لها؛ بل يكون همّك التوجّه إلى الله تعالى وإلى ملكوته في كلّ حركاتك وسكناتك وأنظارك وأفكارك؛ فإنّك مسافر إلى الله تعالى ولا يمكن لك هذه المسافرة بقدم النفس، بل لابدّ وأن يكون بقدم الله ورسوله؛ فإنّ المهاجرة من بيت النفس لا يمكن بقدمها. فكلّما كان قدمك قدم النفس، ما خرجت بعد من بيتك، فلست مسافراً؛ وقد عرفت أنّك غريب مسافر.

وهذه وصيّتي إلى نفسي القاسية المظلمة البطّالة وإلى صاحبي الموفّق ذي الفكر الثاقب في العلوم الظاهرة والباطنة والنظر الدقيق في المعارف الإلهية، العالم الفاضل النّقاد والروحاني الآفا ميرزا جواد الهمداني - بلّغه الله غاية الأمانى - فإنّي ولعمر الحبيب مع أنّه لست من أهل العلم وطلّابه قد ألقيت إليه ما عندي من مهمّات أصول الفلسفة الإلهية المتعالية، وشطراً ممّا استفدت من المشايخ العظام - أدام الله ظلّهم - وكتب أرباب المعرفة وأصحاب القلوب

ص: 6

1- راجع تفسير عرائس البيان، ج 3، ص 97؛ كليات شيخ بهايي، ص 10.

- رضوان الله عليهم - وقد بلغ بحمد الله تعالى مرتبة العلم والعرفان وسلك مسلك العقل والإيمان، وهو سلّمه الله لطيف السرّ والقرينة، نقي القلب، سليم الفطرة، جيّد الرويّة، متردّي برداء العلم والسداد وعلى الله التوكّل في المبدأ والمعاد.

ولقد أوصيه بما وصّانا أساطين الحكمة والمشايخ العظام من أرباب المعرفة أن يضنّ بأسرار المعارف كلّ الضنّ على غير أهله من ذوي الجحد والاعتساف، والضالّين عن طريق الحقّ والإنصاف؛ فإنّ هؤلاء السّفهاء قرائحهم مُظلمة، وعقولهم مُكدّرة، ولا يزيدهم العلم والحكمة إلّا جهالة وضلالة، ولا المعارف الحقّة إلّا خسراناً وحيرة، وقد قال تعالى شأنه: (وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ... وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)(1).

وإياك ثمّ إياك أيّها الأخ الروحاني والصدّيق العقلاني وهذه الأشباح المنكوسة المُدّعون للتمدّن والتجّد، وهم الحُمُر المُستنفرة والسّباع المفترسة والشياطين في صورة الإنسان، وهم أضلّ من الحيوان، وأرذل من الشيطان، وبينهم - ولعمر الحقيقة - والتمدّن بونٌ بعيد؛ إن استشرقوا استغرب التمدّن، وإن استغربوا استشرق، فرّ منهم فرارك من الأسد؛ فإنّهم أضّرّ على الإنسان من الآكلة للأبدان.

وأكرّر التماسي ووصيّتي أن تذكرني عند ربّك - تعالى شأنه - ذكراً جميلاً (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)(2)؛ وجنبنا عن مخالطة السفلة الأشرار بحقّ محمّد وآله الأطهار - صلوات الله عليهم.

حرّره العبد العاصي المذنب السيّد روح الله بن السيّد مصطفى الخميني، غفر

ص: 7

1- الإسراء (17): 82.

2- البقرة (2): 201.

الله تعالى لهما وجزاهما والإخوان المؤمنين جزاءً حسناً في صبيحة يوم السبت لثلاث بقين من ربيع المولود سنة الأربع والخمسين وثلاثمائة بعد الألف من الهجرة القدسية النبوية - صلى الله عليه وآله.

[ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوندا! پاك تویی و سپاس می گویمت، ای که آرزوی عارفین به قله کمال احدیتش نرسد، و اندیشه پویندگان از وصول به کبریای مقدسش کوتاه. عظمتت والاتر از آن که برای ورود به آن راهی یابد، و اسمائت مبرا از آن که به دام پندار متفکرین آید.

توراست احدیت ذاتی در مقام حضرت جمعی و غیبی، و از آن توست واحدیت فردی در تجلیات اسمائی و اعیانی(1).

پرستیده تویی در حالی که خود می پرستی، و پسندیده تویی به هنگامی که می پسندی. خداوندا! تو را سپاس می گویم با زبان های ذاتی ات که در عین جمع و وجود است(2) برای نعمتهایت که جلوه گر در آینه های غیب و شهود است؛ ای که پیدایی هنگامی که پنهانی و نهانی چون هویدا.

یاری مان کن و پناهمان ده از شرّ و سوسه شیطان، آن راهزن طریق انسانی و

ص: 8

1- مقام ذات الهی مقامی است که در هیچ آینه ای تجلی ندارد، و مقام احدیت ذات تجلی وجود است در مقامی که همه اسماء و صفات در آن مستهلک است، و مقام واحدیت مقامی است که وجود مشروط به جمیع اسماء و صفات در آن تجلی می کند.

2- خداوند خود را در مقامات مختلف - با زبان و فعل و حال - حمد می کند؛ یعنی هم با زبان ذات و هم با زبان اسماء الهی و هم با زبان اعیان ثابته در علم ربوبی حمد می کند.

راهبر دوستان خویش به دره های ژرف طبیعت ظلمانی. ما را به راه راست هدایت فرما که برزخیت کبرا و مقام جمع اسمای حسناست(1).

خدایا! درود بی پایان فرست بر مبدأ و غایت ظهور و صورت و ماده اصل نور (که هیولای اولی است) و هم او برزخ کبراست چنانچه [دنی] نزدیک شد پس تعینات را رها کرد [فَتَدَلَّى] و خرامید [فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ] پس در جایگاه يك کمان کامل با دو قوس وجود و تکمیل دایره غیب و شهود قرار گرفت [أَوْدُنِي] یا نزدیکتر از آن که همان مقام عماء(2) است، بلکه در آن جایگاه هیچ مقامی نیست بنابر اصح نظریات عنقا شکار کس نشود دام باز گیر.

و خدایا؛ درود فرست بر آل او که ظهور الهی را گشایشگر و نور الهی را نمایانگرند بلکه نور علی نور هم ایشانند، ریشه و شاخه درخت مبارکه زیتون و سدره المنتهی [درختی در بالاترین مکان بهشت] هم اوست(3) و هم او جنس و فصل کون جامع(4) و حقیقت کلیه است.

ص: 9

1- مقام برزخیت کبرا که مقامی بین احدیت صرف و کثرت امکانی است، مقامی است که در آن ولایت کلی حاصل می شود. این مقام با قرب فرائض حاصل شده و عبد، سمع و بصر حق می شود. چنین مقامی نهایت معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده و برای دیگران به تبع آن حضرت حاصل می شود.

2- در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که خداوند قبل از آن که مخلوقات را بیافریند در عماء بود. و درباره معنای آن احتمالات زیادی آمده است که یکی از آنها این است که در حجاب اسماء ذاتی بود.

3- این که صفت مفرد برای ائمه اطهار آمده است با توجه به تعبیرات لفظی است نه معنا.

4- کون جامع، عالمی است که مقام احدیت جامع اسماء غیبی و شهودی است و تعبیر دیگری از انسان کامل است که همه حضرات را در خود جمع کرده است.

مخصوصاً درود بر آن کسی که ولایت محمدیه را به نهایت رسانده، فیض های احمدی را پذیرفته (قبض کرده)، با وصف ربوبیت الهی پدیدار شود چنانچه پدرانش با عبودیت آشکار شدند، چرا که عبودیت حقیقتی است که گُنه آن ربوبیت است. آن که خدا را در مُلک و ملکوت جانشین و ائمه کجاوه جبروت را پیشوا، احدیت اسماء الهی را جامع و تجلیات اول و آخر را مظهر است، حجت غائب منتظر نتیجه پیشینیان و گذشتگان - ارواح ما به فدایش و خداوندان از یارانش قرار دهد - پروردگارا! دشمنان ایشان را لعنت کن که راهزن طریق هدایتند و راهبر امت ها به گمراهی و حیرتند.

و بعد، آدمی را از دیگر موجودات به واسطه يك لطیفه ربانی و فطرت الهی متمایز کرده اند، فطرتی خدایی که آدمیان را بر آن طینت آفرید(1). و این فطرت - به وجهی - همان امانتی است که در کتاب عزیز الهی مورد اشاره شده(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ)(2) ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را بر دوش گرفت. و این فطرت همان فطرت توحید خدا در مقامات سه گانه [ذات و صفات و افعال] بلکه فطرت رها کردن همه تعینات و ارجاع همه چیز به او و اسقاط همه اضافات حتی اضافات اسمائی است و فانی کردن همه چیز است نزد او، و هر که به این منزلت نرسد از فطرت خدا خارج شده و در امانت پروردگار خیانت کرده و نسبت به مقام انسانیت و ربوبیت جاهل و به نفس خویش و حضرت حق ستم کرده است.

ص: 10

1- اشاره است به آیه: «فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». (الروم (30): 30)

2- الأحزاب (33): 72.

و نزد اهل دل از سابقین نیک سرشت آشکار است که نیل به چنین جایگاه والا و مرتبه بلندی ممکن نیست مگر با ریاضت های روحی و عقلی و با اندیشه های مقدس قلبی پس از آن که جان آدمی از پلیدی های عالم طبیعت پاک و پاکیزه شود - چرا که این مقامی است که (لا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (1) جز پاکان را به آن دسترسی نیست - و نیل به این مقصود حاصل نشود جز آن که آدمی همت در کسب معارف الهی بگمارد و نظر در آیات و اسماء ربوبی منحصر کند به دنبال آن که انسان شرعی شد بعد از آن که انسان بشری بلکه طبیعی بود.

پس ای نفس تابع هوا که بر خاکدان زمین جاودانه گرفتاری، از خانه تاریک حیرت انگیز هیولانی بیرون آی، و به سوی «الله» که مقام جمع است و رسولش که مظهر احدیت جمع است (2) هجرت کن تا مرگ، به تأیید خدای متعال تو را دریابد و پاداش تو بر خدا واقع شود که این همانا رستگاری عظیم و بهشت لقاء ذاتی است که نه چشمی را بر آن نظر افتاده و نه گوشی از آن خبر شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است [فوق ادراک بشری است].

ای نفس؛ بدان که تواز مقام جامعیت اسماء و برزخیت کبرا ظهور کرده ای و در این دیاژ غریبه ای و چاره ای جز بازگشت به وطن نداری، پس وطن خویش محبوب دار که این دوستی از ایمان است چنانکه سید انس و جن فرموده.

بپرهیز و بر حذر باش - خداوند متعال در اولی و آخری یارت باد - از این که

ص: 11

1- الواقعة (56): 79.

2- چون وجود با احدیت جمع جمیع اسماء و صفات تجلی کند، مقام اسم اعظم الهی «الله» است که ربّ انسان کامل یعنی رسول اکرم (ص) می باشد، پس او مظهر احدیت جمع است.

همت خویش صرف به دست آوردن لذات شهوات حیوانی کنی که این شأن چهارپایان است، یا به چیرگی بر نزدیکان و همانندان پردازی - اگر چه غلبه در علوم و معارف باشد - که این منزلت درندگان است، یا هم خویش به ریاست های ظاهری دنیا صرف کرده تدبیر و اندیشه را بر آن بگماری که مقام شیاطین است؛ بلکه حتی پوسته و ظاهر عبادات را نیز منظر نظر قرار نده، و نه اخلاق معتدل یا نیکورا، و نه فلسفه کلیه یا مفاهیم مبهم را، و نه شیوایی گفتار ارباب تصوف و عرفان ظاهری و نظم کلام ایشان را، و نه غرش رعد اهل خرقه و آذرخش ایشان [که ادعای رگبار معارف دارد] هیچ کدام را در برابر چشمانت قرار نده، که همه آنها حجابی است اندر حجاب و ظلماتی است انباشته بر هم و صرف کوشش در آنها مرگ و هلاکت است و چنین کاری زیان آشکار و محرومیت ابدی و ظلمتی است بی پایان.

بلکه همت تو باید در همه حرکات و سکنات و اندیشه و فکر در توجه به خداوند متعال و ملکوت او باشد، چرا که به سوی خدای متعال مسافری و ممکن نیست در این سفر با قدم نفس راه پیمودن، پس چاره ای نیست جز آن که با قدم خدا و رسول سفر کنی که مهاجرت از سرای نفس با گام های آن نتوان. پس تا هنگامی که با قدم نفس ره می سپاری، هنوز از دیار نفس خارج نشده و به سفر نپرداخته ای، در حالی که می دانی که مسافری غریبی.

و این وصیتی است به نفس سنگدل تاریک بیکاره خویش و وصیتی است به دوست موفقم صاحب خردی با بینشی درخشان در علوم ظاهری و باطنی و نظری دقیق در معارف الهی، دانشمند خردمند نکته سنج روحانی «آقا میرزا جواد همدانی» که خداوندش به نهایت آمال برساند.

من، به جان دوست قسم با آن که از اهل علم و طلاب آن نیستم، از مهمات

اصول فلسفه متعالیه الهی هر آنچه نزد خویش داشتیم و بعضی از آنچه از اساتید بزرگوار - خداوند سایه ایشان را مستدام گرداند - و کتب ارباب معرفت و صاحب‌دلان - رضوان الله علیهم - فرا گرفته بودم بر وی عرضه کردم، و او به حمد خداوند متعال به مرتبه علم و عرفان رسیده، مسلک عقل و ایمان را پیمود، در حالی که خود نیز - سلمه الله - دارای قریحه و سرّی لطیف و قلبی پاک و طینت سلیم و فکری نیکوست که لباس علم و راستی بر تن کرده، و توکل همه بر خداست در مبدأ و معاد.

و اکیداً وصیت می‌کنم او را به آنچه اعظم حکمت و اساتید بزرگوار اهل معرفت، ما را به آن وصیت کرده اند که نسبت به عرضه اسرار این معارف بر غیر اهلش - منکران و بی تدبیران و آنان که از راه حق و انصاف گم گشته اند - کاملاً بخل بورزد، که آن کوته نظران، ذوقی تار و عقلی کدر دارند و علم و حکمت جز جهالت و گمراهی بر ایشان نیفزاید و معارف حقه جز زیان و حیرت نیاندوزد که خداوند عالی مرتبه فرموده: (وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ... وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) ⁽¹⁾ ما از قرآن آنچه را رحمت و شفای مؤمنین است فرو فرستادیم و بر ستمگران جز زیان نیفزاید.

بپرهیز و بر حذر باش - ای برادر روحانی و دوست عقلانی - از این اشباح مدعی تمدن و تجدد که آنان ستوری رمیده و گرگهایی درنده و شیاطینی انسان نما هستند که از حیوان گمراهتر و از شیطان پست ترند، و قسم به جان حقیقت که میان آنان و تمدن آنچنان فاصله دوری است که اگر به شرق روند تمدن به غرب گریزد و چون به غرب روی آورند تمدن به شرق برود، و

ص: 13

همان گونه که از شیر می گریزی از ایشان در فرار باش، که ضرر ایشان بر بنی آدم از آدمخوارگان بیش است.

و درخواست و وصیت را تکرار می کنم که مرا نزد خدای بلند مرتبه خویش به نیکی یاد کنی (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) (1) پروردگارا در دنیا به ما حسنه و در آخرت حسنه عطایمان کن و از عذاب آتش نگاهمان دار، و ما را از آمدنشد با فرومایگان شرور برکنار دار به حق محمد و آله الأطهار، صلوات الله علیهم.

این وصیت را بنده نافرمان گنهکار، سید روح الله فرزند سید مصطفی خمینی - خداوند متعال هر دورا بیامرزد و به آنان و برادران مؤمن پاداش خیر دهد - در صبح روز شنبه، سه روز به آخر ربیع المولود سال يك هزار و سیصد و پنجاه و چهار بعد از هجرت مقدس نبوی - صلی الله علیه و آله - تحریر کرد.

ص: 14

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلّى من غيب الهوية على الحضرة الأسماوية، وظهرت أسمائه الذاتية في الحضرة الواحدية بالحقيقة العمائية، وتوحدت نعوته في أحديته الغيبية، وتفرّدت آلائه من الوجهة الباطنية. علا وتفرّد في عين التشبيه ودنى وتجلّى في أصل التنزيه. وعنده مفاتيح غيب الأسماء ومخاتيم حقائق الآلاء. فسبحانك اللهم يا من لا يرتقى إلى ذروة كمال أحديته آمال العارفين ويقصر دون بلوغ كبرياء هويته أوهام الناعتين. جلّت عظمتك من أن تكون شريعةً لواردٍ، وتقدّست آلائك أن تصير محموداً لحامدٍ. لك الأوليّة في الآخرة والآخرة في الأوليّة. فأنت معبودٌ في عين العابدية والمحمود في عين الحامدية. فنحمدك اللهم بألسنك الخمسة (2) في عين الجمع والوجود على آلائك المتجلّية

ص: 15

1- المخاطب: الخوئي (مقبرئي)، السيّد إبراهيم؛ التاريخ: 27 بهمن 1317 ش / 26 ذي الحجة 1357 ق؛ المكان: مدينة قم؛ الموضوع: لطائف توحيدية وأسرار عرفانية.

2- راجع شرح فصوص الحكم، جندي، ص 34؛ مصباح الأنس، ص 6 - 7؛ تعليقات على مصباح الأنس، امام خميني قدس سره، ص 5؛ آداب الصلوة، امام خميني قدس سره، ص 312.

في الغيب والشهود. يا ظاهراً في بطونه وباطناً في ظهوره. ونستعينك - يا ربنا - ونعوذ بك من شر الوسواس الخناس، القاطع لطريق الإنسانية، السالك بأوليائه إلى جهنم مهوى الطبيعة الظلمانية. فاهدنا الصراط المستقيم الذي هو البرزخية الكبرى ومقام أحديّة جمع الأسماء الحسنی. وصلّ اللهم على مبدأ الظهور وغايته، وصورة أصل الوجود وما دّته الهيولى الأولى، والبرزخية الكبرى الذي دنى فرفض التعيّنات فتدلّى فكان قاب قوسى الوجود وتمام دائرة الغيب والشهود، أو أدنى الذى هو مقام العماء، بل لا مقام على الرأى الأسنى (عنقا شكار كس نشود دام باز گیر) (1) وعلى آله مفاتيح الظهور ومصابيح النور، بل نور على نور: ف- (مَنْ لَمْ يَجْعَلِ الله لَهُ نُورًا [يَهْدِيهِ إِلَيْهِمْ] فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) (2)، سيّما خاتم الولاية المحمّدية ومقبض فيوضات الأحمديّة، الذي يظهر بالربوبية بعد ما ظهر آبائه بالعبودية؛ فإنّ العبودية جوهره كنهها الربوبية (3)، خليفة الله في الملك والملكوت، وخزينة أسماء الله الحيّ الذي لا يموت، الإمام الغائب المنتظر ونتيجة مَنْ سلف من الأولياء وغبر، أرواحنا له الفداء. والعن اللهم أعدائهم قطع طريق الهداية والسالكين بالأمة مسلك الهلاكة والغواية.

وبعد، فإنّ الإنسان ممتاز من بين سائر الموجودات باللطفية الربانية والنفخة الروحية الإلهية والفترة السليمة الروحانية: (فَطَرَتِ الله الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (4).

ص: 16

-
- 1- تمام بیت حافظ این است: عنقا شكار كس نشود دام باز گیر (چین) *** کاین جا همیشه باد به دست است دام را» (دیوان حافظ، ص 76، غزل 9)
 - 2- النور (24): 40.
 - 3- مصباح الشریعة، ص 7، الباب الثاني في العبودية.
 - 4- الروم (30): 30.

وهذه بوجهٍ هي الأمانة المشار إليها بقوله تعالى: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(1) إلى آخرها، وهذه الفطرة هي الفطرة التوحيدية في المقامات الثلاثة عند رفض التعيينات وإرجاع الكل إليه وإسقاط الإضافات حتى الأسمائية وإفناء الجلل لديه. ومن لم يصل إلى هذا المقام فهو خارجٌ عن الفطرة وخائنٌ بالأمانة الإلهية وجهولٌ بمقام الربوبية وظلومٌ بحضرة الأحدثية. ومعلومٌ عند أصحاب القلوب والعرفان وأرباب الشهود والعيان من ذوي السابقة الحسنى أنّ حصول هذه المنزلة والوصول بهذه المرتبة لا يمكن إلاً بالرياضات العقلية بعد طهارة النفس وتركيتها، وصرف الهمّ ووقف الهمة إلى المعارف الإلهية عقيب تطهير الباطن وتخليتها. فاخرجي أيتها النفس الخالدة على الأرض لا تباع الهوى من بيت الطبيعة المظلمة الموحشة، وهاجري إلى الله تعالى مقام جمع الأحدثي وإلى رسوله صاحب قلب الأحدثي الأحمدي حتى يدركك الموت الذي هو اضمحلال التعيينات فوق أجرك على الله، وتأسى بأبيك الروحاني في السير إلى ربّه وقل: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...)(2) وهذا هو الفوز العظيم والجنة الذاتية اللقائية التي لا عينٌ رأت ولا أذنٌ سمعت ولا خطر على قلب بشر(3). ولا تقنع أيتها النفس بحصول الملائد الحيوانية والشهوانية، ولا بالرياضات الدنيوية الظاهرية، ولا بصورة النُسك وقشرها، ولا باعتدال الخلق وجودتها، ولا بالفلسفة الرسمية والشبهات الكلامية، ولا بتنسيق كلمات أرباب

ص: 17

1- الأحزاب (33): 72.

2- الأنعام (6): 79.

3- راجع عوالي اللآلي، ج 4، ص 101، حديث 148؛ كنز العمال، ج 15، ص 778، حديث 43069.

التصوّف والعرفان الرسمي وتنظيمها، وإرعاد أهل الخرقه وإبراقهم؛ فإنّ صرف الهمّ إلى كلّ ذلك والوقوف عليها اخترامٌ وهلاكٌ، والعلم هو الحجاب الأكبر⁽¹⁾، بل يكون همّك التوجّه إلى الله تعالى بارئك ومبدئك ومُعِيدُكَ في كلّ الحركات والسّكنات والأفكار والأنظار والمناسك.

وهذه وصيّتي إلى النفس القاسية المظلمة، وإلى صاحبي وسيّدي ذي الفكر الثاقب في العلوم الإلهيّة والنظر الدقيق في المعارف الربانيّة العالم الفاضل المولى الأ مجد الآغا السيّد إبراهيم الخوئي المعروف بمقبره اي - دام مجده وبلغه الله تعالى غاية آمال العارفين ومنتهى سلوك السالكين - فإني قد ألقيت في روعه أمّهات ما عندي من أصول الفلسفة المتعالية وشطراً وافراً ممّا تلقّيت عن المشايخ العظام وصحف أرباب المعارف؛ فقد بلغ - بحمد الله - فوق المراد وتردّى برداء الصلاح والسداد وعلى الله التكلان في المبدأ والمعاد.

ولقد أكرّر وصيّتي بما وصّانا المشايخ العظام أن يضنّ بأسرار المعارف إلّا على أهله ولا يتفوّه بحقائق العوارف في غير محله؛ فإنّ الله - جلّ اسمه - قال: (وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً)⁽²⁾.

والتماسي منه - دام عزّه - أن يذكرني عند ربّه ذكراً جميلاً، ولا ينساني عن الدعاء في كلّ الأحوال؛ فإنّ بابه مفتوحٌ للراغبين؛ (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)⁽³⁾ واحشرنا مع الأبرار، وجنّبنا عن مخالطة السيّئة الأشرار بحقّ محمّد وآله الأطهار عليهم السلام.

ص: 18

1- راجع أسرار الحكم، ص 234.

2- الإسراء (17): 82.

3- البقرة (2): 201.

قد وقع الفراغ في السادس والعشرين من شهر ذي الحجة الحرام (1357)

وأنا العبد الضعيف السيد روح الله بن السيد المصطفى الخميني الكمّره ای.

[ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس از آن خدایی است که از مَکَمَن غیبِ هویت (حضرت احدیت) بر حضرت اسمایی تجلی فرمود و اسمای ذاتی او به حقیقتِ عمایی در حضرت واحدیت ظاهر شد، و جملهٔ نعوت و صفاتش در احدیتِ غیبی وحدت یافت و نعمات وی به وجههٔ باطنی کسوت یگانگی پوشید. متعالی و متفرد در عین تشبیه، و مُتَدانی و متجلی در اصل تنزیه. و او راست کلیدهای (خزاین) غیبِ اسماء، و مُهر شده های حقایق نعمتها. خدایا! پس تو پاک و منزهی؛ ای آن که آمال عارفان به اوج کمال احدیتش نرسد و او هام و اصفان از رسیدن به کبریای هویتش عاجز ماند! عظمت و الاثر از آن است که راه ورود بر واردی دهد، و آلائی تو مقدستر از آن که محمودِ حامدی شود. اوّلیت در عین آخریت و آخریت در عین اوّلیتِ تورا است؛ پس تویی که پرستیده و پرستنده ای. بارالها! تو را به لسان های پنج گانه ات حمد و سپاس می گوئیم در عینِ جمع وجود، بر آلائی متجلی در غیب و شهود؛ ای آن که ظاهری در عین باطن بودن، و باطنی در عین ظاهر بودن!

پروردگارا! از توییاری می جوئیم و به تو پناه می بریم، از شرّ و سواسِ خناس؛ راهزن طریق انسانیت و راهبر یاران خود به جهنم پرتگاه طبیعت ظلمانی. پس ما را به صراطِ مستقیم، که همانا برزخیت کبرا و مقام احدیتِ جمع اسمای

ص: 19

حُسْنِ نَاسِت، راهبر باش؛ و درود فرست بر مبدأ ظهور و غایت، و صورتِ اصل وجود و ماده آن که هیولای اولی و برزخیت کبراست؛ آن که «نزدیک شد» و تعینات را رها کرد، «سپس فرود آمد» و (فاصله اش) به اندازه دوقوس وجود و دایره غیب و شهود شد «یا نزدیکتر»؛ که همانا مقامِ عَماء بلکه «لامقام» است بر اساس عالیترین رأی:

«عنقا شکار کس نشود، دام بازگیر!»

و نیز (درود فرست) بر آل و اهل بیت او که مفاتیح ظهور و چراغ های نورند، بل نور بر سر نورند: ف- (مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا [يَهْدِيهِ إِلَيْهِمْ] فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ) (1) بویژه بر خاتم ولایت محمدی و مقبض فیوضات احمدی، که پس از ظهور پدرانش به عبودیت، خود مظهر ربوبیت خواهد شد؛ و «براستی عبودیت، گوهری است که گُنه آن، ربوبیت است» (2). امام آن که خلیفه حق در ملک و ملکوت، و وجودش گنجینه اسمای خدای حی لایموت است؛ امام غایب و منتظر، و ثمره و ولیده اولیای گذشته که جان های ما فدای او باد! و بارخدا! بر دشمنان او که راهزنان طریق هدایت و راهبران امت بر راه های هلاکت و گمراهی اند، لعنت فرست.

و بعد، در حقیقت، انسان میان سایر موجودات به لطیفه ربانی و نفخه روحی الهی و فطرت سلیم روحانی ممتاز است؛ (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (3)؛ و این لطیفه ربانی، به تعبیری دیگر، همان «امانت» است که خداوند متعال بدین

ص: 20

1- «پس هر که را خدا نورش ندهد تا به سوی ایشان هدایتش کند او را نوری نباشد». النور (24: 40)

2- ر.ک: مصباح الشریعه، ص 7، الباب الثانی فی العبودیة.

3- «فطرت الهی که مردم را بر آن آفریده است». (الروم (30): 30)

گونه به آن اشارت فرموده: (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(1) إلى آخرها، و این فطرت، همان فطرت توحیدی در مقامات سه گانه است: وا گذاشتن تعینات و بازگرداندن همه چیز به او؛ اسقاط اضافات - حتی اضافات اسمایی؛ و فنا و محو جملگی در او. و آن که بدین مقام نایل نگردد، همو است که خارج از فطرت ربانی و خائن به امانت الهی و سراپا جهل به مقام ربوبیت و سراسر ظلم به حضرت احدیت است. و نزد اصحاب قلوب و عرفان و ارباب شهود و عیان، که مسبوق به سابقه حسنائند، معلوم است که حصول این منزلت و وصول به این مرتبت، ممکن نیست مگر به ریاضت های عقلانی - پس از طهارت نفس و تزکیه آن و وجهه اراده و سمت و سوی همت را متوجه به معارف الهیه داشتن، در پی تطهیر باطن و خالی داشتش از ماسوا.

پس - ای نفس که در سراچه خاک مخلد گشته ای - از خانه تاریک و دهشتناک طبیعت به درآی! و به سوی الله تعالی - مقام جمع احدی - و رسول او - آن صاحب قلب احدی احمدی - هجرت کن! تا گاهی که مرگ دریابدت - مرگی که همانا نیستی تعینات است؛ در آن صورت اجر تو به عهده خداوند است. و در سیر الی الله، به پدر روحانی خویش (ابراهیم خلیل) تأسی جوی و بگو: (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...)(2)؛ و این همان فوز عظیم و جنت ذاتی لقایی است که [به فرموده رسول اکرم(ص):] ... لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ(3).

ص: 21

-
- 1- «براستی آن امانت را بر آسمان ها و زمین عرضه داشتیم». (الأحزاب (33): 72)
 - 2- «روی خود را به سوی آن که آسمان ها و زمین را بیافرید متوجه ساخته ام». (الأنعام (6): 79)
 - 3- نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است.

و - ای نفس! - به دستیابی لذت های حیوانی و شهوانی و ریاست های ظاهری دنیایی، قانع مباش؛ و خویش را به عبادات و طاعات خرسند مگردان؛ و به حسن صورت و زیبایی خداداد بسنده مکن؛ و به حکمت رسمی و شبهات کلامی خود را راضی مساز؛ و به خوش سخنی ارباب تصوف و عرفان رسمی خشنود مباش؛ و به دعاوی و طامات پر سر و صدای اهل خرقة راه مسپار؛ چرا که صرف همت در همه این ها و تکیه بر آنها شکست و هلاکت است و [به فرموده ولی خدا:] **اَلْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْاَكْبَرُ**. نه؛ بل همت تو در تمامی حرکات و سکنتات و افکار و انظار و رهپویی ها باید به سوی الله تعالی - آفریننده و پدید آورنده و بازگرداننده ات - باشد.

و این سفارش و وصیت من است به نفس تیره و ظلمانی و نیز به دوست و سرورم، که در علوم الهی فکری روشن و در معارف ربانی نظری دقیق دارد، عالم فاضل، سرور گرامی، آقا سید ابراهیم خوئی مشتهر به مقبره ای - که خدای تعالی شوکتش را دوام بخشد و وی را به غایت آمال عارفان و منتهای سلوک سالکان برساند. پس این بنده آنچه را که از امّهات اصول حکمت متعالیه می دانستم بدو القا کردم و از آنچه نزد بزرگان از مشایخ و کتب ارباب معارف دریافتم، بهره ای وافر بدو رساندم؛ تا بحمدالله اکنون به مراد خویش دست یافته و خویشتن را به جامه صلاح و سداد آراسته است؛ و در آغاز و انجام، اتکال تنها به خداوند متعال است.

و مکرر می گردانم وصیت خود را به آنچه که مشایخ عظام به ما سفارش کردند؛ و آن، فاش نساختن اسرار معارف است مگر به اهلش، و دهان نگشودن به حقایق عوارف مگر در محلس. پس خداوند - که والاست نامش - فرمود:

(وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)(1). و از ایشان - دام عزه - ملتمس هستم که نزد پروردگارش از این بنده به نیکویی یاد کند و مرا در هیچ حالی در دعا فراموش نفرماید؛ که برآستی دعا دری است که برای دوستداران حضرتش گشوده است؛ (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)(2). و پروردگارا! ما را با نیکویان محشور فرما و از همنشینی با بدسگالان از اشرار دورمان گردان؛ به حق محمد و آله الاطهار - علیهم السلام.

و از این نوشته در روز 26 ذی حجه الحرام 1357 [27 بهمن 1317] فراغت حاصل کرد. بنده ضعیف، سید روح الله فرزند سید مصطفی خمینی کمره ای.]

ص: 23

-
- 1- «و فرو می آوریم از قرآن آنچه را که شفا و رحمتی برای مؤمنان است؛ و ظالمان را جز خسارت و زیان نیفزاید». (الإسراء (17): 82)
 - 2- البقرة (2): 201.

(1)

بسمه تعالی

به عرض می‌رساند، مرقوم شریف که حاکی از سلامت مزاج محترم و حاوی تفقد از اینجانب بود و عبارات شیرینش از روی عواطف قلبیه صادر شده بود، واصل و موجب مسرت گردید. سلامت و تأیید جنابعالی را از خداوند تعالی خواستار است. چند روزی بیش از عمر من باقی نیست و امید است از دعای خیر دوستان، خداوند تعالی با لطف عمیم (2) و رحمتش رفتار فرماید و مناقشه در حساب نفرماید. شما آقایان که نعمت جوانی را واجد هستید چیزی نمی‌گذرد که به پیری خواهید رسید، نگذارید جوانی از دست برود و کوشش کنید در خدمت به خالق و خلق و جلب رضای مولا - جلّت قدرته. در جوانی تهذیب نفس، بسیار اسهل است از ایام پیری و ضعف که قدرت از دست می‌رود

ص: 25

-
- 1- مخاطب: محمد حسین بهجتی؛ زمان: نامعلوم؛ مکان: نجف؛ موضوع: تذکرات اخلاقی در رابطه با خودسازی در جوانی و آمادگی برای ناملایمات.
- 2- فراگیر.

و ریشه اخلاق فاسده که اصلش از حبّ دنیا⁽¹⁾ و نفس است، استحکام پیدا می کند، و تصفیه و تهذیب بسیار مشکل می شود. مجهز کنید خودتان را برای تحمل ناملايمات و سختی ها در راه خدای تعالی؛ ممکن است خدای نخواستہ روزهای سختی پیش آید که اگر هم اکنون خود را مهیا نکنید، تحملش بسیار ناگوار و سخت باشد. کوشش کنید حبّ دنیا و شهرت و جاه را سرکوب کنید که این خطر در ایام پیری بزرگ تر [این] مصایب است.

از خدای تعالی توفیق و تأیید جنابعالی و سایر حضرات اهل علم و تحصیل را خواستارم. والسلام علیکم.

ص: 26

1- اشاره است به حدیث: «رأس کلّ خطیئة حبّ الدنيا». (الکافی، ج 2، ص 315، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب حبّ الدنيا»، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 7، حدیث 1)

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

در کنگره هزاره نهج البلاغه از چه صحبت خواهد شد و از کی معرفی؟ دانشمندان بزرگ جهانی می خواهند مولا امیرالمؤمنین را معرفی کنند و به دیگران بشناسانند یا کتاب نهج البلاغه را؟ ما با کدام مؤونه و با چه سرمایه ای می خواهیم در این وادی وارد شویم؟ درباره شخصیت علی بن ابی طالب، از حقیقت ناشناخته او صحبت کنیم، یا با شناخت محبوب و مهجور خود؟ اصلاً علی - علیه السلام - يك بشر ملکی و دنیایی است که ملکیان از او سخن گویند، یا يك موجود ملکوتی است که ملکوتیان او را اندازه گیری کنند؟ اهل عرفان درباره او جز با سطح عرفانی خود و فلاسفه و الهیون جز با علوم محدوده خود، با چه ابزاری می خواهند به معرفی او بنشینند؟ تا چه حد او را شناخته اند تا ما مهجوران را آگاه کنند؟ دانشمندان و اهل فضیلت و عارفان و اهل فلسفه با همه

ص: 27

1- مخاطب: شرکت کنندگان در کنگره هزاره نهج البلاغه؛ زمان 27 اردیبهشت 1360 ش، مطابق 12 رجب 1401 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: تبیین عظمت ابعاد بیکران شخصیت امام علی علیه السلام و نهج البلاغه.

فضایل و با همه دانش ارجمندشان، آنچه از آن جلوه تام حق دریافت کرده اند، در حجاب وجود خود و در آینه محدود نفسانیت خویش است و مولا غیر از آن است.

پس اولی آن است که از این وادی بگذریم و بگوییم علی بن ابی طالب فقط بنده خدا بود، و این بزرگ ترین شاخصه اوست که می توان از آن یاد کرد، و پرورش یافته و تربیت شده پیامبر عظیم الشأن است، و این از بزرگ ترین افتخارات اوست.

کدام شخصیت می تواند ادعا کند که عبدالله است و از همه عبودیت ها بریده است، جز انبیای عظام و اولیای معظم که علی - علیه السلام - آن عبد وارسته از غیر و پیوسته به دوست که حجب نور و ظلمت را دریده و به معدن عظمت رسیده است (1)، در صف مقدم است. و کدام شخصیت است که می تواند ادعا کند از خردسالی تا آخر عمر رسول اکرم در دامن و پناه و تحت تربیت وحی و حامل آن بوده است جز علی بن ابی طالب که وحی و تربیت صاحب وحی در اعماق روح و جان او ریشه دوانده. پس او بحق عبدالله است و پرورش یافته عبدالله اعظم است (2).

و اما کتاب نهج البلاغه که نازل روح اوست برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی خود، معجونی است برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه ای است دارای

ص: 28

-
- 1- اشاره به فقره «... حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ...» در مناجات شعبانیه است. (ر.ک: إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)
 - 2- منظور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.

ابعادی به اندازه يك انسان و يك جامعه بزرگ انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود و هر چه جامعه ها به وجود آید و دولت ها و ملت ها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیایند و در آن غور کنند و غرق شوند. هان، فیلسوفان و حکمت اندوزان، بیایند و در جملات خطبه اول این کتاب الهی به تحقیق بنشینند و افکار بلند پایه خود را به کار گیرند و با کمک اصحاب معرفت و ارباب عرفان این يك جمله کوتاه را به تفسیر بپردازند و بخواهند بحق وجدان خود را برای درك واقعی آن ارضا کنند؛ به شرط آن که بیاناتی که در این میدان تاخت و تاز شده است آنان را فریب ندهد و وجدان خود را بدون فهم درست بازی ندهند و نگویند و بگذرند، تا میدان دید فرزند وحی را دریافته و به قصور خود و دیگران اعتراف کنند و این است آن جمله: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» (1).

و این جمله و نظیر آن (2) که در کلمات اهل بیت وحی آمده است، بیان و تفسیر کلام الله است که در سورة «حدید» است و برای متفکران آخر زمان آمده است: (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) (3).

اینک امید آن است که شما دانشمندان و متفکران متعهد که در کنگره ارجمند هزاره نهج البلاغه گرد هم آمدید، ابعاد عرفانی و فلسفی و اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی و دیگر بعدها را به مقدار میسور بیان

ص: 29

-
- 1- «... خداوند با هر چیزی هست اما نه به مقارنت (ویکسانی) و غیر هر چیز است نه به کناره گیری (وانفکاک)». (نهج البلاغه، ص 40، خطبه 1)
 - 2- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 91، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث 3؛ التوحید، شیخ صدوق، ص 283، حدیث 2.
 - 3- «و او (خداوند) با شماست، هر کجا که باشید». (الحدید (57): 4)

فرمایید و این کتاب بزرگ را به جوامع بشری معرفی نموده، و عرضه دارید که این متاعی است که مشتری آن، انسان ها و مغزهای نورانی است.

صلوات و سلام بی پایان به رسول اعظم که چنین موجودی الهی را در پناه خود تربیت فرمود و به کمال لایق انسانیت رسانید. و سلام و درود بر مولای ما که نمونه انسان و قرآن ناطق است و تا ابد نام بزرگ او باقی است و خود الگوی انسانیت و مظهر اسم اعظم است. و سلام و درود بر شما دانشمندان که با زحمت پر ارج و سودمند خود، راه رسیدن به اهداف عالی این کتاب مقدس را باز می نمایید. والسلام علی عباد الصالحین.

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 30

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَلَعَنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. اللَّهُ هَدَانَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَادَهُ الْمَعْصُومِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - خُلَفَائُهُ، وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حَقٌّ، وَأَنَّ الْقَبْرَ وَالنَّشُورَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

وصیّتی است از پدری پیر که عمری به بطالت گذرانده و توشه ای برای زندگی ابدی برنداشته و قدمی خالص برای خداوند متّان نگذاشته و از هواهای نفسانی و وساوس شیطانی نجات نیافته، لکن از فضل و کرم خداوند کریم مأیوس نیست و به عفو و عطوفت او دل بسته و همین تنها زاد راه او است، به فرزندی که از نعمت جوانی برخوردار است و فرصت برای تهذیب نفس و خدمت به خلق خدا در دست دارد و امید است چنان چه پدر پیرش از او راضی

ص: 31

1- مخاطب: حاج سید احمد خمینی رحمه الله زمان: 8 اردیبهشت 1361 ش / مطابق 4 رجب 1402 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: پندها و نصایح اخلاقی - عرفانی.

است خداوند بزرگ از او راضی باشد و توفیق خدمت به محرومان که شایستگان ملتند و مورد سفارش اسلامند، هر چه بیشتر به او مرحمت فرماید.

فرزندم، احمد خمینی! - رَزَقَكَ اللهُ هِدَايَتَهُ(1) - ! جهان چه ازلی و ابدی باشد یا نه و چه سلسله های موجودات غیرمتناهی باشند یا نه، همه فقیرند؛ چون هستی، ذاتی آنان نیست. اگر با احاطه عقلی، جمیع سلسله های غیرمتناهی را بنگری، آوای فقر ذاتی و احتیاج در وجود و کمال آنها به وجودی که بالذات موجود است و کمالات، ذاتی آن است، می شنوی. و اگر به مخاطبه عقلی، خطاب به سلسله های فقیر بالذات نمایی که «ای موجودات فقیر! چه کسی قادر است رفع احتیاج شما را نماید؟» همه با زبان فطرت، هم صدا فریاد می زنند که ما محتاجیم به موجودی که خود همچون ما فقیر نباشد در هستی و کمال هستی؛ و این فطرت نیز از خود آنان نیست: (فَطَرَتَ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ)(2) فطرت توحید از خداوند است و مخلوقات فقیر بالذات، مبدل نمی شوند به غنی بالذات و امکان ندارد چنین تبدیلی. و چون بالذات فقیر و محتاجند جز غنی بالذات، کسی رفع فقر آنان را نخواهد کرد. و این فقر که لازم ذاتی آنان است همیشگی است، چه این سلسله ابدی باشد یا نباشد، ازلی باشد یا نباشد، و از هیچ کس جز او کارگشایی نخواهد شد. و هر کس، هر کمال و جمالی دارد، از خود نیست، بلکه جلوه کمال و جمال اوست؛ (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)(3) در هر چیز و هر فعل و هر گفتار و کردار صادق است و

ص: 32

1- «خداوند هدایتش را نصیب تو فرماید».

2- «فطرت الهی که مردم را بر آن آفرید، آفرینش خدا را دگرگونی نیست». (الروم (30): 30)

3- «و (ای پیامبر) هنگامی که تو تیر افکندی، نه تو، بلکه خدا افکند». (الأنفال (8): 17)

هر کس این حقیقت را دریابد و ذوق کند، به کسی جز او دل نبندد و از کسی جز او حاجت نخواهد.

سعی کن در خلوات، در این بارقه الهی فکر کنی، و به طفل قلبت تلقین کن و تکرار کن تا به زبان آید و در ملک و ملکوت وجودت این جلوه، خودنمایی کند، و به غنی مطلق پیوند تا از هر کس جز او غنی شوی، و از او توفیق وصول بخواه تا تو را از همه کس و خودی خودت ببرد و تشریف حضور دهد و اذن دخول.

پسر عزیزم! او - جلّ و علا - اوّل و آخر و ظاهر و باطن است: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (1) «أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَهُ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَرُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ (2) عَلَيْهَا رَقِيْبًا» (3).

غایب نبوده ای که تمنا کنم تو را***پنهان نئی ز دیده که پیدا کنم تو را (4)

او ظاهر است و هر ظهوری ظهور اوست و ما خود حجاب هستیم. اَنَايَت و اِيَّت ماست که ما را محجوب نموده، «تو خود حجاب خودی حافظ از میان

ص: 33

1- «اوست اول و آخر و پیدا و پنهان». (الحديد (57): 3)

2- در بعضی از مصادر «لا تزال» وارد شده است. (إقبال الأعمال، ص 660)

3- آیا ممکن است برای غیر تو از ظهور نصیبی باشد که برای تو نیست، تا آن که او وسیله ظهور تو گردد؟! کی غایب بوده ای که نیازمند برهان باشی تا به تو دلالت کند؟ و کی دور بوده ای تا آثار (مخلوقات) وسیله رسیدن به تو باشند، کور است چشمی که تو را مراقب خود نبیند. (بحار الأنوار، ج 95، ص 226)

4- غزلیات فروغی بسطامی، ص 7.

برخیز»(1) به او پناه ببریم و از او - تبارک و تعالی - با تضرّع و ابتهال بخواهیم که ما را از حجاب ها نجات دهد: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأُزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ، إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتَهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ»(2).

پسرم! ما هنوز در قید حجاب های ظلمانی هستیم و پس از آنها حجاب های نور است، و ما محجوبان، هنوز اندر خم يك كوچه ایم.

پسرم! سعی کن اگر از اهل مقامات معنوی نیستی انکار مقامات روحانی و عرفانی را نکنی که از بزرگ ترین حیل های شیطان و نفس اماره که انسان را از تمام مدارج انسانی و مقامات روحانی باز می دارد، واداری اوست به انکار و احیاناً به استهزای سلوک إلى الله که منجر به خصومت و ضدیت با آن شود و آنچه تمام انبیای عظام - صلوات الله علیهم - و اولیای کرام - سلام الله علیهم - و

ص: 34

1- مصرع دوم این بیت است: «میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست *** تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» (دیوان حافظ، ص 386، غزل 316)

2- «بارالها بریدگی کامل (از تعلقات) را برای توجه به خودت ارزانیم فرما، و چشم دل هایمان را به فروغ نظر کردن به خودت روشن گردان، تا دیدگان دل، پرده های نور را دریده و به معدن عظمت و جلال برسد، و جانهایمان به عزّ قدس تو تعلّق یابند. الهّا، مرا در شمار آنان قرار ده که صدا زدی پس پاسخت داد و نیم نگاهی به آنان کردی پس در برابر جلال تو مدهوش شدند. (إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

کتاب آسمانی، خصوصاً قرآن کریم کتاب جاوید انسان ساز، برای آن به وجود آمده اند، در نطفه خفه شود.

قرآن، این کتاب معرفه الله و طریق سلوک به او، با دست دوستان جاهل از طریق خود، به انحراف و انزوا کشیده شد، و آرای انحرافی و تفسیرهای به رأی که آن همه ائمه اسلام - علیهم السلام - از آن نهی فرمودند⁽¹⁾، در آن راه یافت و هر کس با نفسانیت خود در آن تصرف نمود. این کتاب عزیز در محیطی و عصری نازل شد که تاریک ترین محیط و عقب افتاده ترین مردم در آن زندگی می کردند و به دست کسی و قلب الهی کسی نازل شد که زندگی خود را در آن محیط ادامه می داد، و در آن حقایق و معارفی است که در جهان آن روز - چه رسد به محیط نزول آن - سابقه نداشت و بالاترین و بزرگ ترین معجزه آن، همین است. آن مسائل بزرگ عرفانی که در یونان و نزد فلاسفه آن سابقه نداشت و کتب ارسطو و افلاطون، بزرگ ترین فلاسفه آن عصرها از رسیدن به آن عاجز بودند، و حتی فلاسفه اسلام که در مهد قرآن کریم بزرگ شدند و از آن استفاده ها نمودند به آیاتی که صراحت زنده بودن همه موجودات جهان را ذکر کرده، آن آیات را تأویل می کنند، و عرفای بزرگ اسلام که از آن ذکر می کنند، همه از اسلام اخذ نموده و از قرآن کریم گرفته اند، و مسائل عرفانی به آن نحو که در قرآن کریم است در کتاب دیگر نیست.

و این ها معجزه رسول اکرم است که با مبدأ وحی آن طور آشنایی دارد که اسرار وجود را برای او بازگو می نماید و خود با عروج به قلّه کمال انسانیت،

ص: 35

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 89، ص 107 - 112، باب 10؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 176 - 206، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب 13.

حقایق را آشکارا و بدون هیچ حجاب می بیند و در عین حال، در تمام ابعاد انسانیت و مراحل وجود، حضور دارد و مظهر اعلای (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (1) می باشد، و می خواهد همه انسان ها به آن برسند و چون نرسیده اند گویی رنج می برد، و شاید (طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِشِقَاقِي) (2) اشاره لطیفه ای به آن باشد و شاید «مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيَْتُ» (3) نیز مربوط به همین معنی باشد.

آنان که به این مقام یا شبیه به آن رسیده اند اعتزال از خلق و انزوا اختیار نمی کنند، بلکه مأمور به آشنا نمودن و آشتی دادن گمراهان، با این جلوه ها هستند، اگرچه کم توفیق یافته اند. و آنان که با رسیدن به بعض مقامات و نوشیدن جرعه ای از خود بی خود شدند و در صعق باقی مانده اند، گرچه به کمالاتی بزرگ راه یافته اند، لکن به کمال مطلوب نرسیده اند. موسی کلیم - صلوات [الله] و سلامه علیه - که از تجلّی حق به حال صعق افتاد، با عنایت خاصّه افاقه یافت و مأمور خدمت شد، و رسول الله خاتم با رسیدن به مرتبه عالی انسانیت و آنچه در وهم کس نیاید، به مظهریت اسم جامع اعظم با خطاب (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ) (4) مأمور هدایت شد.

پسر عزیزم! آنچه اشاره کردم با آن که خود، هیچم و از هیچ هیچ تر، برای آن

ص: 36

1- «اوست اوّل و آخر و پیدا و پنهان». (الحديد (57): 3)

2- «طه (ای طاهر و ای رسول) ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که به مشقّت بیفتی». (طه (20): 1-2)

3- «هیچ پیامبری آن گونه که من اذیت شدم آزار ندید». (بحار الأنوار، ج 39، ص 56، حدیث 15؛ کنز العمال، ج 3، ص 130، حدیث 5818)

4- «ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم بده». (المدثر (74): 1-2)

است که اگر به جایی نرسیدی انکار مقامات معنوی و معارف الهی را نکنی و از کسانی باشی که دوستدار صالحین و عارفین باشی، هر چند از آنان نیستی و با دشمنی دوستان خدای متعال از این جهان رخت نبندی.

فرزندم! با قرآن، این بزرگ کتاب معرفت آشنا شو، اگرچه با قرائت آن؛ و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصوّر نکن که قرائت بدون معرفت اثری ندارد که این وسوسه شیطان است. آخر، این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس، و نامه محبوب، محبوب است، اگرچه عاشق و محبّ، مفاد آن را نداند، و با این انگیزه، حبّ محبوب که کمال مطلوب است به سراغت آید و شاید دستت گیرد. ما اگر در تمام لحظات عمر به شکرانه این که قرآن کتاب ما است به سجده رویم، از عهده برنیامده ایم.

پسرم! دعاها و مناجات هایی که از ائمه معصومین - علیهم السلام - به ما رسیده است بزرگ ترین راهنماهای آشنایی با او - جلّ و علا - است و والاترین راهگشای عبودیت و رابطه بین حق و خلق است و مشتمل بر معارف الهی و وسیله انس با او است و ره آورد خاندان وحی است و نمونه ای از حال اصحاب قلوب و ارباب سلوک است. وسوسه های بی خبران، تو را از تمسک به آنها، و اگر توانی از انس با آنها، غافل نکند. ما اگر تمام عمر به شکرانه آن که این وارستگان و واصلان به حق، ائمه ما و راه نمایان مایند به نیایش برخیزیم از عهده برنخواهیم آمد.

از وصیت ها [ی] من که در آستان مرگ [هستم]، و نفس های آخر را می کشم به تو که از نعمت جوانی برخورداری، آن است که معاشران خود و دوستان خویش را از اشخاص وارسته و متعهد و متوجه به معنویات و آنان که به حبّ دنیا و زخارف آن گرایش ندارند و از مال و منال به اندازه کفایت و حدّ متعارف پا

بیرون نمی گذارند و مجالس و محافلشان آلوده به گناه نیست و از اخلاق کریمه برخوردارند، انتخاب کن که تأثیر معاشرت در دو طرف صلاح و فساد اجتناب ناپذیر است، و سعی کن از مجالسی که انسان را از یاد خدا غافل می کند، پرهیز نمایی که با خو گرفتن به این مجالس، ممکن است از انسان سلب توفیق شود، که خود مصیبتی است جبران ناپذیر.

بدان که در انسان - اگر نگوییم در هر موجود - به حسب فطرت، حبّ به کمال مطلق است و حبّ به وصول به کمال مطلق، و این حبّ محال است از او جدا شود و کمال مطلق محال است دو باشد و مکرّر باشد، و کمال مطلق، حق - جلّ و علا - است، همه او را می خواهند و دلباخته به اویند، گرچه خود نمی دانند و در حجب ظلمت و نورند و با این حجب، پندارند چیزهای دیگر می خواهند و به هر کمال یا جمال یا قدرت یا مکانی که رسیدند به آن حد قانع نیستند و گم شده خود را در آن نمی یابند.

قدرتمندان و ابرقدردان به هر قدرتی برسند، دنبال قدرت فوق آن می گردند، و علم طلبان به هر مرتبه از علم برسند، مافوق آن را می خواهند و گم شده خود را که خود غافل از آنند، در آن نمی یابند. اگر به قدرت طلبان، قدرت تسلّط و تصرّف در همه عالم مادی، از زمین ها و منظومه های شمسی و کهکشان ها و هر آنچه فوق آنها است، بدهند و بگویند: «قدرت دیگری فوق این ها و عالمی یا عوالمی دیگر فراتر از این ها است، آیا می خواهی به آنها برسی؟» محال است تمّنای آن را نداشته باشند، بلکه به لسان فطرت می گویند: «ای کاش به آنها نیز دست یابیم!». و به همین گونه است طالب علوم، بلکه اگر شك کند که مقام دیگری - فوق آنچه دارد - هست، فطرت مطلق جوی او گوید: «ای کاش بود و من هم قدرت تصرّف در آن داشتم، یا سعه علم من آن را نیز شامل بود!».

آنچه همه را مطمئن می کند و آتش فروزان نفس سرکش و زیادت طلب را خاموش می نماید وصول به او است، و ذکر حقیقی او - جلّ و علا - چون جلوه او است، استغراق در آن آرامش بخش است؛ (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (1) گویی فرماید: تَوَجَّه تَوَجَّه! به ذکر او فرو رو تا قلبت که سرگشته و حیرت زده از این سو به آن سو و از این شاخه به آن شاخه پرواز می کند طمأنینه حاصل کند.

پس ای فرزند عزیزم! که خداوند تو را با ذکر خود مطمئن القلب فرماید، نصیحت و وصیت پدر سرگشته و حیرت زده ات را بشنو و به این در و آن در برای رسیدن به مقام و شهرت آنچه مورد شهوات نفسانیه است مزن، که به هر چه بررسی از نرسیدن به مافوق او متأثر می شوی و حسرت بالاتر را میبری و ناراحتی های روحیت افزون می شود. اگر گویی: تو خود چرا به خود این نصیحت را نکنی؟ گویم: «أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ، لَا إِلَى مَنْ قَالَ» (2). این حرف صحیح است، اگرچه از مجنونی یا مفتونی صادر شود، در قرآن کریم پس از آن که می فرماید: «آنچه مصیبت در زمین و در نفوس شما وارد می شود قبلاً ثبت است در کتاب» (3)، گوید: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (4) انسان در این عالم در معرض تحولات است، گاهی

ص: 39

1- «آگاه باشید که یاد خدا باعث آرامش دلهاست». (الرعد (13): 28)

2- «به گفته بنگر، نه به گوینده». (غرر الحکم و درر الکلم، ص 361، حدیث 11)

3- «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا». (الحديد (57): 22)

4- «تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دل تنگ نشوید، و به آنچه به شما رسد دل شاد نگردید و خداوند دوست دار هیچ متکبر و خودستایی نیست». (الحديد (57): 23)

مصیبت‌هایی بر او وارد می‌شود و گاهی دنیا به او رو می‌آورد و به مقام و جاه و مال [و] منال و قدرت و نعمت می‌رسد و این هر دو پایدار نیست، نه آن کم و کاستی‌ها و مصیبت‌ها تو را محزون کند که عنان صبر از دستت برود، که گاه شود آنچه مصیبت و کمبود است برای تو خیر و صلاح باشد: (عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) (1). و در اقبال دنیا و رسیدن به آنچه شهوات اقتضا می‌کند خود را مباز و تکبر و فخر بر بندگان خدا مکن که بسا باشد که آنچه را خیر می‌دانی شرّ باشد برای تو.

پسرم! آنچه مورد نکوهش و سرمایه و اساس شقاوت‌ها و بدبختی‌ها و هلاکت‌ها و رأس تمام خطاها و خطیئه‌ها است، حبّ دنیا است که از حبّ نفس نشأت می‌گیرد. عالم ملک مورد نکوهش نیست، بلکه مظهر حق و مقام ربوبیت او است و مهبط ملائکه الله و مسجد و تربیت گاه انبیا و اولیا - علیهم سلام الله - است (2) و عبادتگاه صّ لّحا و محلّ جلوه حق بر قلوب شیفتگان محبوب حقیقی، و حبّ به آن، اگر ناشی از حبّ به خدا باشد و به عنوان جلوه او - جلّ و علا - باشد، مطلوب و موجب کمال است و اگر ناشی از حبّ به نفس باشد، رأس همه خطیئه‌ها است. پس دنیای مذموم در خود تو است، علاقه‌ها و دلبستگی‌ها به غیر صاحب دل موجب سقوط است. همه مخالفت‌ها با خدا و ابتلا به معصیت‌ها و جنایت‌ها و خیانت‌ها از حبّ خود است، که حبّ دنیا و زخارف

ص: 40

1- «چه بسا چیزی را ناگوار شمارید در حالی که برای شما خیر است». (البقره (2): 216)

2- اشاره است به کلام امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه: «الدنيا مسجد أحباء الله ومصلّى ملائكة الله ومهبط وحى الله ومتجر أولياء الله...»؛ «دنیا سجده گاه دوستان خدا و محلّ نماز ملائکه او و فرودگاه وحی الله و محلّ تجارت دوستان خداست». (نهج البلاغه، ص 493، حکمت 131)

آن و حبّ مقام و جاه و مال و منال از آن نشأت می گیرد. در عین حال که هیچ دلی به غیر صاحب دل به حسب فطرت بستگی نتواند داشت، لکن این حجاب های ظلمانی و نورانی که ما را و همه را از صاحب دل غافل دارد و به گمان و اشتباه خود، غیر صاحب دل را دلدار می داند، ظلمات فوق ظلمات است. ما و امثال ما به حجاب ها [ای] نورانی نرسیدیم و در حجاب های ظلمانی اسیر هستیم. آن که گوید: «هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ» (1) از حجاب های ظلمانی گذشته است. شیطان که در مقابل امر خدا ایستاد و به آدم خضوع نکرد، در حجاب ظلمانی خودبزرگ بینی بود و (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) (2) گویان از ساحت ربوبی مردود شد، و ما نیز تا در حجاب خودی هستیم و خودبین و خودخواه هستیم، شیطانی هستیم و از محضر رحمان مطرود، و چه مشکل است شکستن این بت بزرگ که مادر بت ها است!

و ما تا خاضع او و فرمانبردار او هستیم خاضع برای خدا و فرمانبردار او - جلّ و علا - نیستیم، و تا این بت شکسته نشود حجاب های ظلمانی دریده و برداشته نشود. اوّل باید بدانیم که حجاب چیست که اگر ندانیم، نخواهیم توانست در صدد رفعش - یا لا اقل تضعیفش - برآییم و یا لا اقل هر روز به غلظت و قوّت آن نیفزاییم. در حدیثی است که «بعض اصحاب رسول الله - صلی الله علیه و آله - خدمت ایشان بودند صدایی به گوششان رسید، سؤال کردند: چه صدایی است؟ فرمودند: صدای سنگی بود که هفتاد سال قبل، از لب جهنم حرکت کرده

ص: 41

1- إقبال الأعمال، ص 199؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13.

2- «مرا از آتش آفریدی و من از او برترم». (اشاره است به آیه 12، سورة أعراف)

بود و حال به قعر جهنّم رسید، آنگاه مطلع شدند که کافری هفتاد ساله مرده است»⁽¹⁾. اگر حدیث صادر شده باشد، شاید آن بعضی از اهل حال بوده یا با تصرّف رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به گوششان رسیده، برای تنبیه غافلان و هوشیار[ی] جاهلان. اگر هم حدیث - که الفاظش را یاد ندارم - صادر نشده باشد، لکن مطلب همین است. ما يك عمر رو به جهنّم سیر می کنیم و يك عمر نماز - که بزرگ ترین یادگاه خدای متعال است - پشت به حق و خانه او - جلّ و علا - و رو به خود و خانه نفس به جا می آوریم و چه دردناک است که نماز ما که باید معراج ما باشد و ما را به سوی او و بهشت لقای او ببرد، به سوی خود ما و تبعیدگاه جهنّم برد.

پسرم! این اشارت ها نه برای آن است که امثال من و شما راهی برای معرفت الله و عبادت الله به آن گونه که حقّ او است، پیدا کنیم؛ با آن که از اعرف موجودات به حقّ تعالی و حقّ عبادت و بندگی او - جلّ و علا - نقل شده است: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»⁽²⁾ بلکه برای آن است که عجز خویش را بفهمیم و ناچیزی خود را درك کنیم و خاک بر فرق آنائیت و ائیت خود ریزیم، بلکه از سرکشی این غول بکاهیم، باشد که توفیق یابیم مهاری و لگامی بر او زنیم، که از خطر عظیمی که جان را یادش می سوزاند، رهایی یابیم.

و هان! آن خطر که در لحظات آخر جدایی از این عالم و کوچ به سوی جایگاه

ص: 42

-
- 1- الفتوحات المکیّة، ج 1، ص 298؛ المسند، أحمد بن حنبل، ج 9، ص 19، حدیث 8825؛ علم الیقین، ج 2، ص 1002.
 - 2- «آن چنان که حقّ معرفت تو است، تو را نشناختیم و آنگونه که حقّ عبادت تو است، تو را عبادت نکردیم». (عوالي اللآلی، ج 4، ص 132، حدیث 227؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 23، حدیث 1؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 346)

ابدی است، آن است که آن کس که مبتلا به حبّ نفس است و دنبال آن حبّ دنیا - با ابعاد مختلف آن - است که در حال احتضار و کوچ بعض امور بر انسان ممکن است کشف شود و دریابد که مأمور خداوند او را از محبوب و معشوق او جدا می کند، با دشمنی خدا و غضب و نفرت از او - جلّ و علا - کوچ کند و این عاقبت و پیامد حبّ نفس و دنیا است و در روایات اشارت به آن شده است (1). شخصی متعبّد و مورد وثوق نقل می کرد که «بر بالین محتضری رفتم و او گفت: ظلمی را که خدا بر من می کند هیچ کس نکرده، او مرا از این بچه هایم که با خون دل پرورش دادم، می خواهد جدا کند. و من برخاستم و رفتم و او جان داد». شاید بعض عبارات که نقل کردم اختلاف مختصری با آنچه آن عالم متعبّد گفتند، داشته باشد. در هر صورت، آنچه گفتم اگر احتمال صحت هم داشته باشد، به قدری مهم است که انسان باید برای چاره آن فکری بکند.

ما اگر ساعتی تفکر کنیم در موجودات عالم، که خود نیز از آنهایم و بیاییم که هیچ موجودی از خود چیزی ندارد و آنچه به او همه رسیده، الطافی است الهی و موهبت هایی است عاریت، و الطافی که خداوند متّان به ما فرموده چه قبل از آمدن ما به دنیا و چه در حال زیستن از طفولیت تا آخر عمر و چه پس از مرگ به واسطه هدایت کنندگانی که مأمور هدایت ما بوده اند، شاید بارقه ای از حبّ او - جلّ و علا - که محبوب از آن هستیم در ما پیدا شود و پوچی و بی محتوایی خود را دریابیم و راهی به سوی او - جلّ و علا - برای ما باز شود، یا لا اقل از کفر جحودی نجات یابیم و انکار معارف الهی و جلوه های رحمانی را برای خود

ص: 43

1- ر.ک: الکافی، ج 2، ص 128، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب ذمّ الدنيا والزهد فیها»، و ص 315، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها».

مقامی محسوب نکنیم و به آن افتخار نکنیم که تا ابد محبوس در چاه ویل خودخواهی و خودبینی شویم.

در نقلی است که «خداوند تعالی به یکی از انبیای خود خطاب کرد که یکی را که از خود بدتر می دانی به ما عرضه کن، و او لاشهٔ مردار حماری را چند قدم کشاند که عرضه کند و پشیمان شد خطاب شد که اگر آورده بودی از مقام خود سقوط کرده بودی». من نمی دانم که این نقل اصلی دارد یا نه، لکن در آن مقام که اولیا هستند شاید نظر به برتری خود، سقوط آورد که آن خودبینی و خودخواهی است، اگرچه به این گونه.

راستی چرا پیامبر خاتم - صلی الله علیه و آله وسلم - از ایمان نیاوردن مشرکان آن گونه تأسف و تأثر جان فرسا داشت که مخاطب شد به خطاب (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) ⁽¹⁾؛ جز آن که به همهٔ بندگان خدا عشق می ورزید و عشق به خدا، عشق به جلوه های او است. او از حجاب های ظلمانی خودبینی ها و خودخواهی های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداختهٔ اعمال آنان است رنج می برد و سعادت همه را می خواست؛ چنانچه برای سعادت همه مبعوث شده بود و مشرکان و منحرفان کوردل با او که برای نجات آنان آمده بود دشمنی می کردند.

ما و تو اگر توفیق یابیم که بارقه ای از این عشق به جلوه های حق که در اولیای او است، در خود ایجاد کنیم و خیر همه را بخواهیم، به يك مرتبه از کمال

ص: 44

1- «ای رسول نزدیک است که اگر اُمت به قرآن ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدتِ حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی». (الکهف (18): 6)

مطلوب رسیده ایم. خداوند تعالی دل های مرده ما را به فیض رحمت خود و رحمت برگزیده خود که رحمة للعالمین است حیات بخشد.

و اهل معرفت می دانند که شدت بر کفار که از صفات مؤمنین است و قتال با آنان نیز رحمتی است و از الطاف خفیه حق است، و کفار و اشقیاء در هر لحظه که بر آنان می گذرد بر عذاب آنان که از خودشان است افزایش کیفی و کمی الی ما لا نهایه له حاصل می شود. پس قتل آنان که اصلاح پذیر نیستند، رحمتی است در صورت غضب و نعمتی است در صورت نقت، علاوه بر آن رحمتی است بر جامعه؛ زیرا عضوی که جامعه را به فساد کشاند چون عضوی است در بدن انسان که اگر قطع نشود او را به هلاکت کشاند.

و این همان است که نوح نبی الله - صلوات الله وسلامه علیه - از خداوند تعالی خواست: (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْآرِضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) (1) و خداوند تعالی می فرماید (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) (2). و بدین انگیزه و نیز انگیزه سابق، تمام حدود و قصاص و تعزیرات از طرف ارحم الراحمین رحمتی است بر مرتکب و رحمتی است بر جامعه. از این مرحله بگذرم.

پسرم! اگر می توانی با تفکر و تلقین نظر خود را نسبت به همه موجودات، به ویژه انسان ها نظر رحمت و محبت کن، مگر نه این است که کافه موجودات از جهات عدیده که به احصا در نیاید مورد رحمت پروردگار عالمیان می باشند،

ص: 45

-
- 1- «و نوح عرض کرد: خدایا هیچ يك از کافران را در روی زمین زنده مگذار، اگر آنها را باقی گذاری بندگان را گمراه می کنند و فرزندی جز فاجر و کافر به دنیا نمی آورند». (نوح (71): 26 - 27)
 - 2- «و با آنان (کافران) جهاد کنید تا فسادى باقى نماند». (البقره (2): 193)

مگر نه آن که وجود حیات و تمام برکات و آثار آن از رحمت ها و موهبت های الهی است بر موجودات، و گفته اند: کُلُّ موجودٍ مرحومٌ (1) مگر موجودی ممکن الوجود، امکان دارد که از خود، به نفسه، چیزی داشته باشد یا موجودی مثل خود ممکن الوجود به او چیزی داده باشد؟ در این صورت رحمت رحمانیه است که جهان شمول است. مگر خداوند که ربّ العالمین است و تربیت او جهان شمول است تربیتش جلوه رحمت نیست؟ مگر رحمت و تربیت بدون عنایت و الطاف جهان شمول می شود. پس آنچه و آن کس که مورد عنایات و الطاف و محبت های الهی است چرا مورد محبت ما نباشد؟ و اگر نباشد این نقصی نیست برای ما؟ و کوتاه بینی و کوتاه نظری نیست؟

هان! من پیر شدم و نتوانستم این نقیصه و سایر نقیصه های بی شمار را از خود بزدایم. تو جوانی و به رحمت و ملکوت حق نزدیکتری، سعی کن این نقیصه را از خود بزدایی. خداوند تبارک و تعالی همه را و ما را توفیق آن دهد که این حجاب را برداریم و آنچه مقتضای فطرت الله است بیابیم. در سابق، از این مقوله شمه ای گفتم، اکنون اشارتی به آن می رود که کمک به رفع این حجاب می کند.

ما به فطرت الهی، عشق به کمال مطلق داریم و از این عشق، عشق به مطلق کمال که آثار کمال مطلق است خواهی نخواهی داریم، و لازمه این فطرت، گریز از نقص مطلق که لازمه اش گریز از مطلق نقص است نیز داریم. پس ما خود هر چند ندانیم و نفهمیم عاشق حق تعالی که کمال مطلق است و عاشق آثار او که جلوه کمال مطلق است می باشیم، و با هر کس و هر چه دشمنی داریم و از هر

ص: 46

1- «هر موجودی مشمول رحمت خداوند است». (فصوص الحکم، ج 1، ص 178، فصّ زکریاویّه)

چه و هر کس گریز داریم، نه کمال مطلق است و نه مطلق کمال، بلکه نقص مطلق است یا مطلق نقص که در طرف مقابل است و نقیض آن است، و نقیض کمال، عدم آن است. و چون در حجاب هستیم در تشخیص گمراهیم و اگر حجاب برخیزد آنچه از او - جلّ و علا - است، محبوب است و آنچه مبعوض است از او نیست، پس موجود نیست.

و بدان که در تعبیرات نسبت به مقابلات مسامحات است و مطلب فوق هر چند موافق برهان متین است و موافق نظر عرفانی و شناخت است و در قرآن کریم به آن اشارت رفته است، لکن باور کردن و ایمان به آن بسیار مشکل است و منکران بسیار زیادند و مؤمنان بسیار کم، و حتی آنان که از طریق برهان این حقیقت را ثابت می دانند کمتر به آن باور دارند و مؤمن هستند، و ایمان به امثال این حقایق حاصل نشود مگر با مجاهدت و تفکر و تلقین.

و شاید خود این مدّعی که بعض امور برهانی می تواند مورد باور و ایمان نباشد، به نظر مشکل باشد یا بی پایه، ولی باید دانست که امری است وجدانی و در قرآن کریم به آن اشارت رفته است، مثل آیات کریمه سوره تکاثر. و اما وجدان، شما می دانید که مردگان هیچ حرکتی ندارند و نمی توانند به شما آسیب رسانند و هزاران مرده به قدر يك مگس فعالیت ندارند و در این عالم پس از مرگ و قبل از روز نشور، زنده نخواهند شد، لکن قدرت آرام خوابیدن به تنهایی با مرده ندارید، و نیست این مگر برای آن که علم شما را قلب شما باور نکرده، ایمان به آن در شما حاصل نشده، لکن مرده شوران که با تکرار عمل باورشان آمده با آرامش خاطر با آنان خلوت می کنند.

و فیلسوفان با براهین عقلیه ثابت می کنند حضور حق تعالی را در هر جا، لکن

تا آنچه عقل با برهان ثابت نموده، به دل نرسد و قلب به آن ایمان نیاورد، ادب حضور به جا نیاورند، و آنان که حضور حق تعالی را به دل رسانند و ایمان به آن آورده اند، گرچه با برهان سر و کار نداشته باشند ادب حضور به جا آورند و از آنچه با حضور مولا منافات دارد اجتناب کنند. پس علوم رسمی، هر چند فلسفه و علم توحید، خود حجابند و هر چه بیشتر شوند حجاب غلیظ تر و افزون تر گردد.

و چنانچه می دانیم و می بینیم لسان دعوت انبیاء - علیهم السلام - و اولیای خُلَص - سلام الله علیهم - لسان فلسفه و برهان رایج نیست، بلکه آنان با جان و دل مردم کار دارند و نتایج براهین را به قلب بندگان خدا می رسانند و آنان را از درون جان و دل هدایت می نمایند. و می خواهی بگو: فلاسفه و اهل براهین حجاب ها را افزون کنند و انبیا - علیهم السلام - و اصحاب دل، کوشش در رفع حجاب کنند، لهذا تربیت شدگان اینان، مؤمنان و دل باختگانند و تربیت شدگان و شاگردان آنان، اصحاب برهان و قیل و قالند و با دل و جان، سر و کار ندارند.

و آنچه گفتم به آن معنی نیست که به فلسفه و علوم برهانی و عقلی نپرداز و از علوم استدلالی روی گردان که این خیانت به عقل و استدلال و فلسفه است، بلکه به آن معنی است که فلسفه و استدلال راهی است برای وصول به مقصد اصلی و نباید تو را از مقصد و مقصود و محبوب، محجوب کند، یا بگو این علوم عبورگاه به سوی مقصد هستند و خود مقصد نیستند و دنیا مزرعه آخرت است (1) و علوم رسمی مزرعه وصول به مقصودند، چنانچه عبادات نیز عبورگاه

ص: 48

1- «الدنيا مزرعة الآخرة». (عوالي اللآلي، ج 1، ص 267، حدیث 66؛ علم الیقین، ج 1، ص 347؛ إحياء علوم الدين، ج 4، ص 31)

به سوی او - جلّ و علا - است؛ نماز بالا-ترین عبادات و معراج مؤمن است و همه از اوست و به سوی اوست. می خواهی بگو: تمامی معروف ها پله هایی است از نردبان وصول به او - جلّ و علا - و همه منکرات بازدارندگان راه وصول هستند و عالم همه سرگشته او و پروانه جمال جمیل اویند.

و ای کاش که ما از خواب برخیزیم و در اوّل منزل که یقظه است وارد شویم؛ و ای کاش که او - جلّ و علا - با عنایات خفیه خود از ما دستگیری فرماید و به خود و جمال جمیلش رهنمود فرماید؛ و ای کاش که این اسب سرکش چموش نفس، آرام شود و از کرسی انکار فرود آید؛ و ای کاش این محموله سنگین را زمین می گذاشتیم و سبک بارتر رو به سوی او می کردیم؛ و ای کاش که چون پروانه در شمع جمال او می سوختیم و دم در نمی آوردیم؛ و ای کاش که یک گام به قدم فطرت بر می داشتیم و این قدر پای به فرق فطرت نمی گذاشتیم. و ای کاش های بسیار دیگر که من در پیری و در آستان مرگ از آن ها یاد می کنم و دسترسی به جایی ندارم.

و تو ای فرزندم! از جوانی خود استفاده کن و با یاد او - جلّ و علا - و محبت به او و رجوع به فطرت الله بزیست و عمر را بگذران. و این یاد محبوب هیچ منافات با فعالیت های سیاسی و اجتماعی در خدمت به دین او و بندگان او ندارد بلکه تو را در راه او اعانت می کند، ولی بدان که خدعه های نفس اماره و شیطان داخلی و خارجی زیاد است و چه بسا انسان را با اسم خدا و اسم خدمت به خلق خدا از خدا باز می دارد و به سوی خود و آمال خود سوق می دهد.

مراقبت و محاسبه نفس در تشخیص راه خودخواهی و خداخواهی، از جمله منازل سالکان است. خداوند ما و شما را در آن توفیق دهد. و چه بسا شیطان

باطنی با ما پیران به گونه ای و با شما جوانان به گونه دیگری خدعه کند.

با ما پیران با سلاح یأس از حضور و یاد حاضر [سخن] براند که هان از شماها گذشته و شماها اصلاح شدنی نیستید و ایام جوانی که وقت کشت و درو بود، رفت و در ایام ضعف پیری و کهولت که قدرت اصلاح از دست رفته و ریشه هواها و معاصی در تمام ارکان وجود نفوذ کرده و شاخه دوانده و تور از لیاقت محضر او - جلّ و علا - انداخته و کار از کار گذشته، چه بهتر که این چند روز آخر عمر از دنیا استفاده هر چه بیشتر کنی.

و گاه با ما پیران نیز مانند شما جوانان عمل می کند، به شما می گوید شما جوانید و در این فصل جوانی وقت تمتّع و لذّات است، اکنون مطابق شهوات خود رفتار کن، ان شاء الله در اواخر عمر، راه توبه و باب رحمت خداوند باز است و خداوند ارحم الراحمین است، و هر چه گناهان بزرگتر و بیشتر باشد، پشیمانی و رجوع به حق در آخر عمر زیادتیر و توجه به خدای تعالی بیشتر و اتّصال به او - جلّ و علا - افزون تر خواهد بود. چه بسیار مردم بوده اند که در جوانی بهره های جوانی را برده و در ایام پیری تتمّه عمر را با عبادت و ذکر و دعا و زیارت ائمه - علیهم السلام - و توسّل به شفاعت آنان گذرانده و سعادتمند از دنیا رفته اند. به ما پیران نیز از این وسوسه ها می شود که معلوم نیست به این زودی بمیری، فرصت باقی است، چند روز آخر عمر توبه کن، علاوه باب شفاعت پیامبر - صلی الله علیه و آله - باز است و مولا امیرالمؤمنین - علیه السلام - نخواهد گذاشت دوستانش را عذاب کنند و در وقت مردن او را خواهی دید و از تو دستگیری خواهد کرد و از این مقوله های فراوان که به گوش انسان می خواند.

پسرم! اکنون با تو که جوانی صحبت می کنم. باید توجه کنی که برای جوانان

توبه آسان تر و اصلاح نفس و تربیت باطن سریع تر می تواند باشد. در پیران هواهای نفسانی و جاه طلبی و مال دوستی و خود بزرگ بینی بسیار افزون تر از جوانان است. روح جوانان لطیف است و انعطاف پذیر و آن قدر که در پیران حبّ نفس و حبّ دنیا است، در جوانان نیست. جوان می تواند با آسانی نسبی خود را از شرّ نفس اماره رها سازد و به معنویات گرایش پیدا کند. در جلسات موعظه و اخلاق آن قدر که جوانان تحت تأثیر واقع می شوند، پیران نمی شوند. جوانان متوجّه باشند و گول و سوسه های نفسانی و شیطانی را نخورند. مرگ به جوانان و پیران به يك گونه نزدیک است. کدام جوان می تواند اطمینان حاصل کند که به پیری می رسد و کدام انسان از حوادث دهر مصون است؟ حوادث روزانه به جوانان نزدیک تر است.

پسرم! فرصت را از دست مده و در جوانی خود را اصلاح کن. پیران نیز باید بدانند که تا در این عالم هستند می توانند جبران تبهکاری ها و معصیت ها را بکنند و اگر از این جا منتقل شدند، کار از دست آنان خارج است. دل بستن به شفاعت اولیاء - علیهم السلام - و تجرّی در معاصی از خدعه های بزرگ شیطانی است. شما به حالات آنان که دل به شفاعتشان بسته و از خدا بی خبر شده و به معاصی جرأت می کنید بنگرید؛ ناله ها و گریه ها و دعاها و سوز و گدازهای آنان را ببینید و عبرت بگیرید. در حدیث است که حضرت صادق - علیه السلام - الله - در اواخر عمر، بستگان و فرزندان خود را احضار نمود و قریب به این مضمون به آنان فرمود که: «فردا با عمل باید در محضر خداوند بروید و گمان نکنید بستگی شما به من فایده دارد»⁽¹⁾.

ص: 51

1- المحاسن، ص 80، حدیث 6؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 26 - 27، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب 6.

علاوه بر آن، احتمال دارد که شفاعت نصیب آنان شود که با شفیع ارتباط معنوی شان حاصل باشد و رابطه الهی با آنان طوری باشد که استعداد برای نائل شدن به شفاعت داشته باشند و اگر این امر در این عالم حاصل نشود شاید بعد از تصفیه ها و تزکیه ها در عذاب هایبرزخ، بلکه جهنم، لایق شفاعت شوند و خدا دانا است که اَمَلِ آنان تا چه اندازه است.

علاوه بر آن، آیاتی در قرآن کریم درباره شفاعت وارد شده است که با توجه به آنها نمی توان برای انسان آرامش پیدا شود، خداوند می فرماید: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) (1) و می فرماید: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) (2) و امثال آن، که در عین حال که شفاعت ثابت است، لکن نصیب چه اشخاصی و چه گروهی و با چه شرایطی و در چه وقت شامل حال می شود، امری است که نمی تواند انسان را مغرور و جری کند. امید به شفاعت داریم لکن این امید باید ما را به سوی اطاعت حق تعالی کشاند، نه معصیت.

پسرم! سعی کن که با حق التّاس از این جهان رخت نبندی که کار بسیار مشکل می شود. سر و کار انسان با خدای تعالی که ارحم الراحمین است بسیار سهل تر است تا سر و کار با انسان ها. به خداوند تعالی پناه می برم از گرفتاری خود و تو و مؤمنین در حقوق مردم و سر و کار با انسان های گرفتار. و این نه به آن معنی است که در حقوق الله و معاصی سهل انگاری کنی، اگر آنچه از ظاهر بعض آیات کریمه استفاده می شود در نظر گرفته شود، مصیبت بسیار افزون می شود و نجات اهل

ص: 52

1- «چه کسی، جز به فرمان او، می تواند در پیشگاهش به شفاعت برخیزد». (البقره (2): 255)

2- «و هرگز شفاعت نمی کنند مگر آنان را که مورد رضایت (خدا) هستند». (الأنبیاء (21): 28)

معصیت به وسیله شفاعت، به گذشت مرحله های طولانی انجام می گیرد.

تجسم اخلاق و اعمال و لوازم آنها و ملازمه آنها با انسان، از مابعد موت تا قیامت کبری و از آن به بعد تا تنزیه و قطع رابطه به وسیله شدت ها و عذاب ها در برازخ و جهنم و عدم امکان ربط با شفیع و شمول شفاعت، امری است که احتمال آن کمر انسان را می شکند و مؤمنان را به فکر اصلاح به طور جدی می اندازد. هیچ کس نمی تواند ادعا کند که قطع به خلاف این احتمال دارد، مگر آن که شیطان نفسش چنان بر او مسلط باشد و با او بازی کند و راه حق را بر او ببندد که او را منکر روشن و تاریک کند و چنین کوردلان بسیار هستند. خداوند متان ما را از شر خودمان حفظ فرماید.

وصیت من به تو ای فرزندم، آن است که مگذار خدای نخواستہ فرصت از دستت برود و در اصلاح اخلاق و کردار خود بکوش هر چند با تحمل زحمت و ریاضت، و از علاقه به دنیای فانی بکاه و در دوراهی هایی که برایت پیش آید راه حق را انتخاب کن و از باطل بگریز و شیطان نفس را از خود بران.

و از امور مهمی که لازم است وصیت نمایم اعانت نمودن به بندگان خدا، خصوصاً محرومان و مستمندان که در جامعه ها مظلوم و بی پناهند. هر چه توان داری در خدمت اینان - که بهترین زاد راه تو است و از بهترین خدمت ها به خدای تعالی و اسلام عزیز است - به کار بر و هر چه توانی در خدمت مظلومان و حمایت آنان در مقابل مستکبران و ظالمان کوشش کن. دخالت در امور سیاسی سالم و اجتماعی یک وظیفه است در این حکومت اسلامی، و کمک به متصدیان امر و دولت مردان وفادار به جمهوری اسلامی نیز یک وظیفه اسلامی، انسانی، ملی است که امیدوارم ملت شریف و بیدار از آن غفلت نکنند و همان گونه که تاکنون در صحنه حاضر بودند و هستند و با کمک آنان حکومت اسلامی

و جمهوری می توانست استقرار و استدامه پیدا کند، از این پس نسل حاضر و نسل های آینده با وفاداری بر آن و پشتیبانی از آن، هر چه بیشتر استقرار یابد و ادامه داشته باشد. و همه باید بدانیم که تا بر عهد خداوند تعالی باقی باشیم، خداوند از ما پشتیبانی می فرماید و همان گونه که تاکنون توطئه های تبهکاران داخل و خارج را به طور معجزه آسا خنثی فرموده، از این پس إن شاء الله تعالی با تأییدات خود خنثی خواهد فرمود.

و امید است ارتش معظم و سپاه پاسداران عزیز و بسیج و سایر نیروهای نظامی و انتظامی و مردمی طعم شیرین استقلال و خروج از اسارت ابرقدرت های عالم خوار را چشیده باشند و آزادی خود را از اسارت اجنبی ها بر هر چیز و هر زندگی مرفه ترجیح داده و عار وابستگی به قدرت های شیطانی را بر دوش خویش نکشیده و در میدان مردانگی و فرزاندگی مرگ سرخ شرافتمندانه در راه هدف و خدا را بر زندگی ننگین ترجیح داده و راه انبیاء عظام و اولیای معظم - علیهم سلام الله و صلواته - را انتخاب نمایند. از خداوند متعال عاجزانه خواستارم که این شور و شعل و عشق و علاقه مرد و زن و بچه و بزرگ ملت عزیز را هر چه بیشتر و آنان را در راه خدای بزرگ هر چه بیشتر پایدار فرماید و اسلام عزیز و احکام نورانی آن را در جهان گسترش دهند.

پسرم! چند جمله هم در احوال شخصی و خانوادگی بگویم و پُrgویی را خاتمه دهم: بزرگ ترین وصیت من به توفزند عزیز، سفارش مادر بسیار وفادار تو است. حقوق بسیار مادرها را نمی توان شمرد و نمی توان به حق ادا کرد. يك شبِ مادر نسبت به فرزندش از سال ها عمر پدر متعهد ارزنده تر است. تجسم عطف و رحمت در دیدگان نورانی مادر، بارقه رحمت عطف رب العالمین

است. خداوند تبارك و تعالى قلب و جان مادران را با نور رحمت ربوبیت خود آمیخته، آن گونه که وصف آن را کس نتوان کرد و به شناخت کسی جز مادران دریاید، و این رحمت لایزال است که مادران را تحمّلی چون عرش در مقابل رنج ها و زحمت ها از حال استقرار نطفه در رحم و طول حمل و وقت زائیدن و از نوزادی تا به آخر، مرحمت فرموده؛ رنج هایی که پدران يك شب آن را تحمّل نکنند و از آن عاجز هستند. این که در حدیث آمده است که «بهشت زیر قدم های مادران است» (1) يك حقیقت است و این که با این تعبیر لطیف آمده است برای بزرگی عظمت آن است و هشیاری به فرزندان است که سعادت و جنّت را در زیر قدم آنان و خاک پای مبارك آنان جستجو کنید و حرمت آنان را نزدیک حرمت حق تعالی نگهدارید و رضا و خشنودی پروردگار سبحان را در رضا و خشنودی مادران جستجو کنید. مادران گرچه همه نمونه اند، لکن بعضی آنان از ویژگی های خاصی برخوردارند و من در طول زندگی با مادر محترم تو و خاطراتی که از او - در شب هایی که با اطفال خود می گذرانند و در روزها نیز - دارم، او را دارای این ویژگی ها یافته ام. اینک به تو ای فرزند و به سایر فرزندانم وصیت می کنم که کوشش کنید در خدمت به او و در تحصیل رضایت او پس از مرگ من. همان گونه که او را از شماها راضی می بینم، در حال زندگی و پس از من بیشتر در خدمتش بکوشید.

و به احمد، پسر و وصیت می کنم که با ارحام و اقرباء خود خصوصاً خواهران

ص: 55

1- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ». (مستدرک الوسائل، ج 15، ص 180، «کتاب النکاح»)، «أبواب أحكام الأولاد»، باب 70؛ کنز العمال، ج 16، ص 461، حدیث (45439)

و برادر و خواهرزادگان، با مهر و محبت و صلح و صفا و ایثار و مراعات رفتار کند. و به همه فرزندانم وصیت می کنم که با هم يك دل و يك جهت باشند و با مهر و صفا رفتار نمایند و همه در راه خداوند و بندگان محروم او قدم بردارند که خیر و عافیت دنیا و آخرت در آن است. و به نور چشمی، حسین وصیت می کنم که از اشتغال به تحصیل علوم شرعیه غفلت نکند و استعدادی را که خداوند به او مرحمت فرموده ضایع نکند و با مادر و خواهر خود با مهر و صفا عمل کند و دنیا را سبک شمارد و در جوانی راه مستقیم عبودیت را پیش گیرد.

و آخرین وصیتم به احمد آن است که فرزندان خود را خوب تربیت کند و از کودکی با اسلام عزیز آشنا کند و مادر محترم مهربانشان را مراعات کند و خدمت گزار همه فامیل و همه متعلقان خود باشد. سلام خداوند بر همه صالحان.

و از همه اقرباء خصوصاً فرزندانم تمنا دارم که مرا از تقصیر و قصوری که درباره آنان کردم و اگر ظلمی نمودم ببخشند و از خداوند برایم طلب مغفرت و رحمت کنند؛ إِنَّهُ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ.

و از خداوند متان عاجزانه می خواهم که بستگان مرا در راه سعادت و استقامت توفیق مرحمت فرماید و آنان را به رحمت و اسعۀ خود غریق نماید و اسلام و مسلمین را قدرت بخشد و دست مستکبران و ابرقدرتان ظالم را از ستمکاری قطع فرماید.

وَالسَّلَامُ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَى آلِهِ الْمَعْصُومِينَ، وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

چهارشنبه 8 اردیبهشت 1361 / 4 رجب 1402

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 56

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

فاطمی که ز من نامه عرفانی خواست***از مورچه ای تخت سلیمانی خواست

گوی نشنیده «ما عرفناك» (2) از آنك***جبریل از او نفخه رحمانی خواست

آخر پس از اصرار، مرا وادار کردی از آنچه قلبم ناآگاه است و از آن اجنبی هستم طوطی وار چند سطر بنویسم. و این در حالی است که ضعف پیری آنچه در چننه داشتم - هر چند ناچیز بود - به طاق نسیان سپرده، و گرفتاری های ناگفتنی و نانوشتنی بر آن اضافه شده و کافی است که تاریخ این نوشتار بگویم تا

ص: 57

1- مخاطب: خانم فاطمه طباطبایی؛ زمان 5 خرداد 1363 ش، مطابق 24 شعبان 1404 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: اندرزهای اخلاقی - عرفانی.

2- اشاره است به روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «ما عَبْدُناكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ». (عوالي اللآلی، ج 4، ص 132، حدیث 227؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 23، حدیث 1؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 346)

معلوم شود در چه زمانی برای رد نکردن تقاضای تو شروع نمودم. شنبه 24 شعبان المعظم 1404 - 5 خرداد 1363 - خوانندگان در این تاریخ ملاحظه کنند اوضاع جهان و ایران را.

از کجا شروع کنم؟ بهتر آن است از فطرت باشد؛ (فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ) (1) در این جا به فطرت انسان ها بسنده کرده، گرچه این خاصه خلقت است (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَنْسَبُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (2) همه گویند:

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم*** با شما نامحرمان ما خامُشیم (3)

ما نیز اکنون به عرفان فطری انسان ها نظر می اندازیم و گوییم: در فطرت و خلقت، انسان امکان ندارد به غیر کمال مطلق توجه کند و دل ببندد. همه جان ها و دل ها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جُست و ثناخوان اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد. ثنای هر چیز ثنای اوست، گرچه ثناگو تا در حجاب است گمان کند ثنای دیگری می گوید. در تحلیل عقلی که خود حجابی است نیز چنین باشد.

آن که کمال - هر چه باشد - می طلبد، عشق به کمال مطلق دارد، نه کمال ناقص. هر کمال ناقص محدود به عدم است و فطرت از عدم تنفر دارد. طالب علم، طلب علم مطلق می کند و عشق به علم مطلق دارد و همچنین طالب قدرت و طالب هر کمال. به فطرت، انسان عاشق کمال مطلق است و در

ص: 58

1- «فطرت الهی که مردم را بر آن آفرید، آفرینش خدا را دگرگونی نیست». (الروم (30): 30)

2- «هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می ستاید، ولی شما تسبیحشان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)

3- مثنوی معنوی، ص 387، بیت 1019، دفتر سوم.

کمال های ناقص آنچه می خواهد کمال آن است، نه نقص که فطرت از آن مُنزَجَر است، و حجاب های ظلمانی و نورانی است که انسان را به اشتباه می اندازد. شاعران و مدیحه سرایان گمان می کنند مدح فلان امیر قدرتمند یا فلان فقیه دانشمند را می کنند، آنان مدح و ثنای قدرت و علم را می کنند، نه به طور محدود؛ گرچه گمان کنند محدود است. و این فطرت امکان تبدیل و تغییر ندارد؛ (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) (1).

و تا انسان در حجاب خود است و به خود سرگرم است و خَرَقَ حُجُبَ حَتَّى حُجِبَ نوری را نکرده فطرتش محجوب است و خروج از این منزل علاوه بر مجاهدات، محتاج به هدایت حق تعالی. در مناجات مبارک شعبانیه می خوانی: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلُوقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتْهُ فَصَعَقَ لَجَلَالِكَ فَنَاجَيْتَهُ سِرًّا» (2).

این کمال انقطاع، خروج از منزل خود و خودی و هرچه و هر کس، و پیوستن به او است و گسستن از غیر، و هبه ای (3) الهی است به اولیای خُلَص، پس از

ص: 59

1- «در آفرینش خدا تغییری نیست و این است آیین استوار حق». (الروم (30): 30)

2- «بارالها، بریدگی کامل (از متعلقات) را برای توجه به خودت ارزانی ام فرما، و چشم دل هایمان را به فروغ نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده های نور را دریده، به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به عزّ قدس تو تعلق یابند. الها، مرا در شمار آنان قرار ده که صدایشان کردی، پس پاسخت دادند و نیم نگاهی به آنان نمودی، پس در برابر جلال تو مدهوش شدند، در نتیجه با آنان راز و نیاز سرّی کردی». (إقبال الأعمال، ص 687؛ بحار الأنوار، ج 91، ص 99، حدیث 13)

3- بخشش.

صَعَق (1) حاصل از جلال که دنبال گوشه چشم نشان دادن او است «وَلَا حَظَّتْهُ...» إلى آخره، و ابصار قلوب تا به ضیاء نَظَرَة (2) او نور نیابد، حُجُب نور خرق نشود و تا این حُجُب باقی است، راهی به معدن عظمت نیست و ارواح تعلق به عزّ قدس را در نیابند و مرتبت تدلّی حاصل نیابد: (ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى) (3). و ادنی از این، فنای مطلق و وصول مطلق است.

صوفی! زره عشق صفا باید کرد***عهدی که نموده ای وفا باید کرد

تا خویشتنی به وصل جانان نرسی***خود را به ره دوست فنا باید کرد (4)

نجوای سَری حق با بنده خاص خود صورت نگیرد، مگر پس از صَعَق و اندکاک جَبَل هستی خود (5)، رَزَقْنَا الله وَاِيَّاكَ.

دخترم! سرگرمی به علوم، حتی عرفان و توحید، اگر برای انباشتن اصطلاحات است - که هست - و برای خود این علوم است، سالک را به مقصد نزدیک نمی کند که دور می کند «الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» (6)؛ و اگر حق جویی و عشق به او انگیزه است که بسیار نادر است، چراغ راه است و نور هدایت: «الْعِلْمُ

ص: 60

1- «حالت فنا و مدهوشی و از خود بی خودی سالک».

2- نیم نگاه.

3- «آنگاه نزدیک و نزدیکتر شد». (النجم (53): 8)

4- دیوان امام، ص 233.

5- اشاره به مضمون آیه 143 از سوره اعراف: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»؛ «چون پروردگارش بر کوه تجلّی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بی هوش افتاد».

6- «علم خود بزرگ ترین حجاب است». (إحياء علوم الدين، ج 1، ص 424؛ الفتوحات المكيّة، ج 3، ص 84)

نُورٌ يَهْدِيهِ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» (1) و برای رسیدن به گوشه ای از آن، تهذیب و تطهیر و تزکیه لازم است؛ تهذیب نفس و تطهیر قلب از غیر او، چه رسد به تهذیب از اخلاق ذمیمه که رهیدن از آن بسیار مجاهده می خواهد، و چه رسد به تهذیب عمل از آنچه خلاف رضای او - جلّ و علا - است، و مواظبت به اعمال صالحه از قبیل واجبات که در رأس است و مستحبات، به قدر میسر و به قدری که انسان را به عجب و خودخواهی دچار نکند.

دخترم! عجب و خودپسندی از غایت جهل به حقارت خود و عظمت خالق است. اگر اندکی به عظمت خلقت به اندازه ای که تاکنون بشر با همه پیشرفت علم به شمه ای از آن آگاه شده است تفکر شود، حقارت خود و همه منظومه های شمسی و کهکشان ها را ادراک می کند و عظمت خالق آنها را اندکی می فهمد و از عجب و خودبینی و خودپسندی خود اظهار خجلت و احساس جهالت می نماید. در قصه حضرت سلیمان نبی الله - علیه السلام - می خوانیم آنگاه که از وادی نمل می گذرد: (قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (2). نمله، سلیمان نبی با همراهانش را به عنوان (لَا يَشْعُرُونَ) توصیف کند و هُدهد به او می گوید: (أَحَاطَتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) (3). و کوردلان نطق نمله و طیر را نمی توانند تحمل کنند، چه رسد به نطق ذرات وجود و آنچه در آسمان ها و زمین است که خالق آنان می فرماید: (...إِلَّا

ص: 61

-
- 1- «علم نوری است که خدا در دل هر که بخواهد می افکند». (بحار الأنوار، ج 1، ص 225، حدیث 17)
 - 2- «مورچه ای گفت: ای مورچگان به خانه های خود اندر شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش ندانسته شما را پایمال کنند». (النمل (27): 18)
 - 3- «من بر آنچه تو از آن آگاه نشده ای آگاهی یافتم». (النمل (27): 22)

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ(1).

انسان که خود را محور خلقت می بیند - هر چند انسان کامل چنین است - در نظر سایر موجودات معلوم نیست چنین باشد، و بشر رشد نیافته چنین نیست؛ (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ(2)). این مربوط به رشد علمی به استثنای تهذیب است و در وصف او (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ(3) آمده است.

دخترم! پیمبران مبعوث شدند تا رشد معنوی به بشر دهند و آنان را از حجاب ها برهانند، افسوس که شیطان قسم خورده به دست اذنب خود نگذاشت آنچه آنان می خواهند تحقق یابد (فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ(4)). ما همه خواهیم و گرفتار حجاب ها: «النَّاسُ نِيَامٌ وَإِذَا مَا تُنَاوَا انْتَبَهُوا(5). گویی جهنم محیط به ما است و خذر(6) طبیعت، مانع از شهود و احساس است؛ (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ(7)). و کفر مراتب بسیار دارد، خودبینی و جهان بینی و نظر به

ص: 62

-
- 1- «هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می ستاید، ولی شما تسبیحشان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)
 - 2- «وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مَثَل به درازگوش ماند». (الجمعة (62): 5)
 - 3- «مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند». الأعراف (7: 179)
 - 4- «به عزت تو سوگند که همگی آن ها را گمراه خواهم کرد». (ص (38): 82)
 - 5- «مردم در خوابند و چون بمیرند بیدار شوند». (خصائص الأئمة، ص 112؛ عوالي اللآلی، ج 4، ص 73، حدیث 48؛ بحار الأنوار، ج 50، ص 134)
 - 6- پرده، حجاب.
 - 7- «همانا، جهنم فراگیرنده کافران است». (التوبة (9): 49)

جز او نیز از مراتب آن است. نخستین سوره قرآن را اگر با تدبّر و چشمی غیر از این چشم انداز حیوانی بنگریم و بی حجاب های ظلمانی و نورانی به او برسیم، چشمه های معارف به قلب سرازیر شود، ولی افسوس که از افتتاح آن نیز بی خبریم؛ آن را که خبر شد خبرش باز نیامد (1).

من قائل بی خبر و بی عمل به دخترم می گویم در قرآن کریم این سرچشمه فیض الهی تدبر کن هر چند صرف خواندن آن که نامه محبوب است به شنونده محجوب آثاری دلپذیر دارد، لکن تدبر در آن انسان را به مقامات بالاتر و والاتر هدایت می کند؛ (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (2). و تا این قفل و بندها باز نگردد و به هم نریزد، از تدبر هم آنچه نتیجه است حاصل نگردد. خداوند متعال پس از قَسَمِ عَظِيمِ می فرماید: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (3) و سرحلقه آن ها آنان هستند که آیه تطهیر در شأنشان نازل گردیده.

تو نیز مایوس نباش، که یأس از اقفال بزرگ است، به قدر میسور در رفع حُجُب و شکستن اقفال برای رسیدن به آب زلال و سرچشمه نور کوشش کن. تا جوانی در دست تو است کوشش کن در عمل و در تهذیب قلب و در شکستن اقفال و رفع حُجُب، که هزاران جوان که به افق ملکوت نزدیکترند موفق

ص: 63

1- برگرفته از این بیت سعدی است: «این مدعیان در طلبش بی خبراند *** کانرا که خبر شد خبری باز نیامد» (کلیات سعدی، ص 3)

2- «آیا در قرآن اندیشه و تدبر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل ها است». (محمّد (47): 24)

3- «آن (چه بر تو خواندیم) قرآنی است گرامی، در کتابی پوشیده، که جز پاکان کس بدان دست نزنند». (الواقعة (56): 77 - 79)

می شوند و يك پیر موفق نمی شود.

قید و بندها و افعال شیطانی اگر در جوانی غفلت از آنها شود، هر روز که از عمر بگذرد ریشه دارتر و قویتر شوند.

درختی که اکنون گرفتست پای*** به نیروی شخصی برآید ز جای

گرش همچنان روزگاری هلی(1)*** به گردنش از بیخ بر نگسلی(2)

از مکاید بزرگ شیطان و نفسِ خطرناکتر از آن، آن است که به انسان وعدهٔ اصلاح در آخر عمر و زمان پیری می دهد و تهذیب و توبهٔ إلی الله را به تعویق می اندازد برای زمانی که درخت فساد و شجرهٔ زقوم قوی شده و اراده و قیام به تهذیب، ضعیف، بلکه مرده است.

از قرآن دور نیستم، در این مخاطبهٔ بین حبیب و محبوب و مناجات بین عاشق و معشوق، اسراری است که جز او و حبیبش کسی را بر آن راه نیست و امکان راه یافتن نیز نمی باشد. شاید حروف مُقَطَّع در بعض سور مثل «الم»، «ص»، «یس» از این قبیل باشد، و بسیاری از آیات کریمه که اهل ظاهر و فلسفه و عرفان و تصوّف، هر يك برای خود تفسیر یا تأویلی کنند نیز از همان قبیل است گرچه هر طایفه به قدر ظرفیت خود حظّی دارد یا خیالی. و شمه ای از این اسرار به وسیلهٔ اهل بیت وحی که از سرچشمهٔ جوشان وحی بر آنان جاری شده، به دیگران به قدر استعداد می رسد و گویی بیشتر مناجات ها و ادعیه برای این امر انتخاب شده است. آنچه در ادعیه و مناجات معصومین - علیهم صلوات الله و سلامه - می یابیم، در اخبار که اکثراً به زبان عرف و عموم است کم تر یافت می شود. ولی

ص: 64

1- واگذاری.

2- کلیات سعدی، گلستان، ص 17، باب اول، حکایت 4.

زبان قرآن زبان دیگری است، زبانی است که هر عالم و مفسّری خود را با آن آشنا می‌داند و آشنا نیست. قرآن کریم از کتبی است که معارف آن بی سابقه است و تصور بسیاری از معارف آن از تصدیقش مشکلتر است. چه بسا که با برهان فلسفی و دید عرفانی مطلبی را بتوان ثابت کرد ولی از تصور آن عاجز بود. تصور ربط حادث به قدیم که در قرآن کریم در تعبیرات گوناگونی از آن یاد فرموده است، و کیفیت معیّت حق با خلق که بعضی گویند (1): «مَعِيتٌ قَيُّومِي» (2) است که تصور آن حتی برای آن گویندگان از معضلاتست، و ظهور حق در خلق و حضور خلقت نزد حق و اقربیت او - جلّ و علا - از حبل الوريد به مخلوق (3) و مُفَاد (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (4) و (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (5) و (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ) (6) و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (7) و امثال این ها که گمان نکنم جز بر مخاطب (8) و به تعلیم او به نزدیکانش که اهل اینگونه مسائل بوده اند،

ص: 65

-
- 1- ر.ك: المبدأ والمعاد، صدر المتألهين، ص 32 و 76؛ الحکمة المتعالیة، ج 3، ص 146؛ شرح المنظومة، ج 3، ص 673.
 - 2- «یعنی همه آفرینش، قائم به حق و صرف وابستگی به او هستند».
 - 3- اشاره است به آیه 16 از سوره ق؛ «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیک تریم».
 - 4- «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)
 - 5- «اوست اول و آخر و پیدا و پنهان». (الحديد (57): 3)
 - 6- «سه تن پنهانی راز نگویند...». (المجادلة (58): 7)
 - 7- «(پروردگارا) فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می جوییم». (الفاتحة (1): 5)
 - 8- اشاره است به حدیث: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنُ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»؛ «همانا فهم (کامل) قرآن مخصوص مخاطب اول آن (پیامبر) است». (الکافی، ج 7، ص 312، حدیث 485؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 238، حدیث 6)

تصورش تحقق یافته باشد. و راه یافتن به روزنه ای از آن، مجاهدتِ مشفوع با تهذیب لازم دارد. افسوس که عمر این شکسته قلم گذشت و:

از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد***جز حرف دلخراش پس از آن همه خروش

و امروز از جوانی که بهارِ یافتن است خبری نیست و بافته های سابق را جز مِشتی الفاظ نمی بینم، و به تو و سایر جوان ها که طالب معرفتند وصیت می کنم که شما و همه موجودات جلوه اویند و ظهور اویند؛ کوشش و مجاهدت کنید تا بارقه ای از آن را بیابید و در آن محو شوید و از نیستی به هستی مطلق رسید.

پس عدم گردد عدم چون ارغنون***گویدم کائناتاً الیه راجعون(1)

دخترم! دنیا و هر چه در آن است جهنم است که باطنش در آخر سیر ظاهر شود و ماورای دنیا تا آخر مراتب بهشت است که در آخر سیر پس از خروج از خدر طبیعت ظاهر شود و ما و شما و همه، یا حرکت به سوی قعر جهنم می کنیم یا به سوی بهشت و ملأ اعدا.

در حدیث است که روزی پیمبر اعظم - صلی الله علیه و آله وسلم - در جمع صحابه نشسته بودند، ناگهان صدای مهیبی آمد، عرض شد: این صدا چه بود؟ فرمود: «سنگی از لب جهنم افتاد و پس از هفتاد سال اکنون به قعر جهنم رسید». اهل دل گفتند: در آن حال شنیدیم مرد کافری که هفتاد سال داشت اکنون درگذشت و به قعر جهنم رسید(2).

ص: 66

1- مثنوی معنوی، ص 512، بیت 3906، دفتر سوم.

2- علم الیقین، ج 2، ص 1002؛ المسند، أحمد بن حنبل، ج 9، ص 19، حدیث 8825؛ الفتوحات المکیة، ج 1، ص 298.

ما همه در صراط هستیم و صراط از متن جهنم عبور می کند(1)، باطنش در آن عالم ظاهر می شود. و در این جا هر انسانی صراطی مخصوص به خود دارد و در حال سیر است؛ یا در صراط مستقیم که منتهی به بهشت می شود و بالاتر، و یا صراط منحرف از چپ، یا منحرف به سوی راست که هر دو به جهنم منتهی می شوند. و ما از خداوند مَنّان آرزوی صراط مستقیم می کنیم: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) (2) که انحراف از يك سو است (وَلَا الضَّالِّينَ) که انحراف از سوی دیگر. و این حقایق در حشر به طور عیان مشهود می شود.

صراط جهنم که در توصیف آن از حیث دقت و حدّت و ظلمت نقل گردیده است(3)، باطن صراط مستقیم در این جهان است. چه بسیار راه دقیق و ظلمانی است و چه مشکل است عبور از آن برای ما و اماندگان، آنان که بی هیچ انحراف راه را طی نمودند، «جُزْنَا وَهِيَ خَامِدَةٌ» (4) گویند و هر کس به اندازه سیرش در این صراط در آن جا نیز همین سیر منعکس گردد.

غرورها و امیدهای کاذب شیطانی را کنار گذار و کوشش در عمل و تهذیب و

ص: 67

-
- 1- «إِنَّ الصِّرَاطَ جِسْرٌ عَلَى مَتْنِ جَهَنَّمَ يَمُرُّ عَلَيْهِ الْخَلَائِقُ». (علم اليقين، ج 2، ص 967؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 321، حدیث 12)
 - 2- «(پروردگارا) ما را به راه راست هدایت فرما، راه آنان که به آنها نعمت دادی، نه راه کسانی که بر آنها خشم فرمودی و نه راه گم گشتگان». (الفاتحة (1): 6 - 7)
 - 3- ر.ك: بحار الأنوار، ج 8، ص 64 - 71.
 - 4- «ما از جهنم عبور کردیم در حالی که جهنم خاموش بود». (تفسیر القرآن الکریم، (تأویلات ملاّ عبدالرزاق کاشانی) ابن عربی، ج 2، ص 24؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص 846؛ علم اليقين، ج 2، ص 971)

تربیت خود کن که رحیل، بسیار نزدیک است و هر روز که بگذرد و غافل باشی دیر است. بازگو مکن که تو خود چرا مهیا نیستی، «انْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا إِلَى مَنْ قَالَ» (1) من هر چه هستم برای خود هستم و همه نیز چنین. جهنم و بهشت هر کس نتیجه اعمال او است، هر چه کشتیم درو می کنیم.

فطرت و خلقت انسان بر استقامت و نیکی است. حُبّ به خیر سرشت انسانی است، ما خود این سرشت را به انحراف می کشانیم و ما خود حُجُب را می گسترانیم و تارها را بر خود می تنیم.

این شیفتگان که در صراطند همه***جوینده چشمه حیاتند همه

حق می طلبند و خود ندانند آن را***در آب به دنبال فراتند همه

شب گذشته اسماء کتب عرفانی را پرسیدی، دخترم! «در رفع حُجُب کوش نه در جمع کُتب» (2)، گیرم کتب عرفانی و فلسفی را از بازار به منزل و از محلی به محلی انتقال دادی، یا آن که نفس خود را انبار الفاظ و اصطلاحات کردی و در مجالس و محافل آنچه در چننه داشتی عرضه کردی و حضار را فریفته معلومات خود کردی و با فریب شیطانی و نفس اماره خبیثتر از شیطان، محموله خود را سنگین تر کردی و با لُعبه ابلیس مجلس آرا شدی و خدای نخواستہ غرور علم و عرفان به سراغت آمد که خواهد آمد، آیا با این محموله های بسیار، به حُجُب افزودی یا از حُجُب کاستی؟ خداوند - عزّ و جلّ - برای بیداری علما آیه شریفه

ص: 68

1- «به گفته بنگر نه به گوینده». (غرر الحکم و درر الکلم، ص 361، فصل 30، حدیث 11)

2- تمام این شعر ابو سعید ابوالخیر این چنین است: در رفع حجب کوش نه در جمع کتب از جمع کتب نمی شود رفع حجب در طی کتب بود کجا نشئه حب طی کن همه را بگو الی الله اتب

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ) (1) را آورده تا بدانند انباشتن علوم - گرچه علم شرایع

و توحید باشد - از حُجُبِ نمی کاهد، بلکه افزایش دهد، و از حُجُبِ صغار، او را به حُجُبِ کبار می کشاند. نمی گویم از علم و عرفان و فلسفه بگریز و با جهل عمر بگذران، که این انحراف است. می گویم کوشش و مجاهده کن که انگیزه، الهی و برای دوست باشد و اگر عرضه کنی، برای خدا و تربیت بندگان او باشد، نه برای ریا و خودنمایی که خدای نخواستہ جزء علمای سوء شوی که بوی تعفنشان اهل جهنم را بیازارد (2).

آنان که او را یافتند و عشق او دارند، انگیزه ای جز او ندارند و با این انگیزه همه اعمالشان الهی است؛ جنگ و صلح و شمشیر زدن و نبرد کردن و هر چه تصور کنی؛ «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» (3). اگر انگیزه الهی نبود گرچه فتح بزرگ از آن حاصل شود، پسیزی فضیلت ندارد. گمان نشود که مقام اولیا خصوصاً ولی الله اعظم - علیه و علی اولاده الصلوات والسلام - به این جا ختم می شود، قلم جرأت ندارد که پیش رود و بیان، طاقت ندارد که شرح

ص: 69

-
- 1- «مَثَلُ كَسَانِي كَ تَوْرَاتٍ بِهَ اَنَّهُا دَاةٌ شَدَّةٌ وَ بَدَانِ عَمَلٍ نَمِي كَنَنْدَ مَثَلُ اَن خَر اسْت كَ كِتَابِ هَايِي رَا حَمَلٍ مِي كَنْدَ». (الجمعة (62): 5)
 - 2- اشاره است به روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که در آن آمده است: «وَ اِنَّ اَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ النَّارِكِ لِعِلْمِهِ...». (الكافي، ج 1، ص 44، «كتاب فضل العلم»، «باب استعمال العلم»، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 34، حدیث 30)
 - 3- «ضربتی که علی علیه السلام در روز خندق - بر عمرو بن عبدود - وارد کرد برتر از عبادت جنّ و انس است». (بحار الأنوار، ج 39، ص 1 - 2؛ عوالي اللآلی، ج 4، ص 86، حدیث 102؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 32؛ كنز العمال، ج 11، ص 623، حدیث 33035)

دهد. و با محبوبان، ما محبوبان چه گوئیم و خود ما چه می دانیم که گوئیم و آنچه هست گفتنی نیست و از افق وجود ما برتر است، ولی باشد که یاد حبیب و ذکر او در دل و جان اثری کند هر چند از آن خبری دریافت نشود، همچون عاشق بی سوادى که به سوادنامه محبوب نظر کند و دل خوش دارد که این نامه محبوب است و همچون پارسی زبان پریشان عربی ندانی که قرآن کریم را خواند و چون از اوست لذت برد و حالی به او دست دهد که هزاران بار بهتر از ادیب دانشمندی است که به اعراب و مزایای ادبی و بلاغت و فصاحت قرآن سر خود را گرم کند، و فیلسوف و عارفی است که به مسائل عقلی و ذوقی آن بیندیشد و از محبوب غافل باشد چون مطالعه کتب فلسفی و عرفانی که به محتوای کتاب مشغول و به گوینده آن کاری ندارد.

دخترم! موضوع فلسفه، مطلق وجود است از حق تعالی تا آخرین مراتب وجود، و موضوع علم عرفان و عرفان علمی، وجود مطلق است یا بگو حق تعالی است و بحثی به جز حق تعالی و جلوه او - که غیر او نیست - ندارد. اگر کتابی یا عارفی بحث از چیزی غیر حق کند، نه کتاب عرفان است و نه گوینده عارف است، و اگر فیلسوفی در وجود به آن طور که هست نظر کند و بحث نماید، نظرش الهی و بحثش عرفانی است و همه این ها غیر از ذوق عرفانی است که از بحث به دور است و غیر، از آن مهجور، تا چه رسد به شهود وجدانی و پس از آن نیستی در عین غرق در هستی «ادفع السراج که شمس طالع شد» (1).

ص: 70

1- «چراغ دور کن [خاموش کن] که سپیده دمید». (در کتبی که این جمله نقل شده به جای کلمه «ادفع»، «أطفئ» نوشته شده است). «آورده اند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر شتر نشسته کمیل را بر عقب سر خود سوار کرده بود. کمیل سؤال نمود: یا امیرالمؤمنین مَا الْحَقِيقَةُ؟ فقال عليه السلام: «مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟» فقال كميل: أَوَلَسْتُ صَاحِبَ سِدْرَةٍ؟ قال: «بَلَى وَلَكِنْ يَرَشِّحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي». قال: أَوْ مِثْلَكَ يُحَيِّبُ سَائِلًا؟ فقال عليه السلام: «الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سُدِّ بُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ». فقال كميل: زِدْنِي بَيَانًا. فقال: «مَحْوُ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ». فقال: زِدْنِي بَيَانًا. فقال: «هَتَاكَ السَّيْرُ بِغَلَبَةِ السَّرِّ». فقال: زِدْنِي بَيَانًا. فقال: «نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ أَثَارُهُ». قال: أَطْفِئِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ». (مجالس المؤمنين، ج 2، ص 11؛ کلمات مکنونه، ص 30؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص 382)

دخترم! شنیدم می گفتی: می ترسم ایّام امتحان متأسف شوم که چرا کار نکردم در روزهای تعطیل. این تأسف و امثال آن هر چه هست سهل است و زودگذر، آن تأسف دائمی و ابدی است که چون به خود آبی توجه کنی که همه چیز را می بینی جز او و آن روز پرده ها افتادنی و حجاب ها برداشتنی نیست.

امیرالمؤمنین در دعای کمیل عرض می کند: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ» (1). من کوردل تاکنون نتوانستم این فقره و بعض فقرات دیگر این دعای شریف را به جدّ بخوانم، بلکه آن را از زبان علی - علیه السلام - می خوانم و ندانم آن چیست که صبر بر آن از عذاب خدا در جهنم مشکل تر است؛ آن عذابی که (تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ)؟ (2) گویی

ص: 71

1- «ای معبودم و آقایم و مولایم و پروردگارم، گیرم که صبر کردم بر عذابت، اما چگونه صبر کنم بر فراق». (مصباح المتهجد، ص 586؛ إقبال الأعمال، ص 222)

2- «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ». «آتش برافروخته خدا، که بر دل ها سر بر می کشد». (الهمزة (104): 7)

«عذابك» همان «نازل الله» است که فؤاد را می سوزاند. شاید این عذاب فوق عذاب جهنم باشد. ما کوردلان نمی توانیم این معانی فوق فهم بشری را ادراک و تصدیق کنیم، بگذار و بگذاریم آنها را برای اهلش که بسیار کم است.

در هر حال، کتب فلسفی خصوصاً از فلاسفه اسلام و کتب اهل حال و عرفان هر کدام اثری دارد. اولی ها، انسان را ولو به طور دورنما آشنا می کند با ماوراء طبیعت، و دومی ها خصوصاً بعضی از آنها چون منازل السائرین (1) و مصباح الشریعه (2) که گویی از عارفی است که به نام حضرت صادق - علیه السلام - به طور روایت نوشته است، دل ها را مهیا می کنند برای رسیدن به محبوب و از همه دل انگیزتر، مناجات و ادعیه ائمه مسلمین است که راهبرند به سوی مقصود، نه راهنما، و دست انسان حق جو را می گیرند و به سوی او می برند، افسوس و صد افسوس که ما از آن ها فرسنگ ها دور هستیم و مهجور.

دخترم! سعی کن اگر اهلش نیستی و نشدی، انکار مقامات عارفین و صالحین را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری. بسیاری از آنچه آنان گفته اند، در قرآن کریم به طور رمز و سر بسته، و در ادعیه و مناجات اهل عصمت

ص: 72

1- کتاب منازل السائرین کتابی است در عرفان و سیر و سلوک عملی از خواجه عبدالله انصاری (396 - 481). این کتاب دارای دو شرح مهم می باشد از ملا عبدالرزاق کاشانی و عقیف الدین تلمسانی.

2- مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة کتابی است در معارف و مواظ و اخلاق، مشتمل بر صد باب که هر باب با جمله «قال الصادق علیه السلام» شروع می شود. درباره اعتبار و مؤلف آن، اقوال مختلفی ذکر شده است. جمعی از بزرگان امامیه از جمله: سید بن طاووس، ابن فهد حلّی، علامه مجلسی، شهید ثانی، ملا محسن فیض کاشانی، کفعمی، ملا مهدی نراقی - رضوان الله تعالی علیهم - بدان رجوع و استناد کرده اند.

بازتر، آمده است و چون ما جاهلان از آنها محرومیم با آن به معارضه برخاستیم. گویند صدر المتألهین دید در جوار حضرت معصومه - سلام الله علیها - شخصی او را لعن می کند، پرسید: چرا صدر را لعن می کنی؟ جواب داد: او قائل به وحدت واجب الوجود است، گفت: پس او را لعن کن! این امر اگر قصه هم باشد حکایت از يك واقعیت دارد. واقعیت دردناکی که من خود قصه هایی را دیده یا شنیده ام که در زمان ما بوده است.

من نمی خواهم تطهیر مدعیان را بکنم که: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»⁽¹⁾. می خواهم اصل معنی و معنویت را انکار نکنی، همان معنویتی که کتاب و سنت نیز از آن یاد کرده اند و مخالفان آن یا آن ها را نادیده گرفته و یا به توجیه عامیانه پرداخته اند. و من به تو توصیه می کنم که اول قدم، بیرون آمدن از حجاب ضخیم انکار است که مانع هر رشد و هر قدم مثبت است. این قدم کمال نیست، لکن راهگشای به سوی کمال است چنان چه «یقظه» را که در منازل سالکان اول منزل محسوب شده است⁽²⁾ از منازل نتوان شمرد، بلکه مقدمه و راهگشای منازل سالکین است. در هر صورت با روح انکار نتوان راهی به سوی معرفت یافت.

آنان که انکار مقامات عارفان و منازل سالکان کنند، چون خودخواه و خودپسند هستند هرچه را ندانستند حمل به جهل خود نکنند و انکار آن کنند تا به خودخواهی و خودبینی شان خدشه وارد نشود؛ «مادر بُت ها بُت نفس

ص: 73

1- مصرع دوم این بیت حافظ است: نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد *** ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (دیوان حافظ، ص 327، غزل 260)

2- منازل السائرین، ص 35، باب الیقظة؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص 34.

شماست»⁽¹⁾ تا این بت بزرگ و شیطان قوی از میان برداشته نشود راهی به سوی او - جلّ و علا - نیست، و هیئات که این بت شکسته و این شیطان رام گردد. از معصوم نقل شده که: «شَیْطَانِي آمَنَ بِيَدِي»⁽²⁾ از این نقل معلوم شود که هر کس را هر چه بزرگ مرتبت باشد شیطانی است و اولیای خدا موفق شده اند به مهار کردن بلکه مؤمن نمودن آن.

می دانی شیطان با پدر بزرگ ما آدم - صفی الله - چه کرد؟ او را از جوار حق فرو کشید و پس از وسوسه شیطان و نزدیکی به شجره - که شاید نفس باشد یا بعض مظاهر آن - فرمان (اهبطوا)⁽³⁾ رسید و منشأ همه فسادها و عداوت ها شد، آدم - علیه السلام - با دستگیری حق تعالی توبه کرد و خداوند او را صفی خود فرمود، من و تو نیز که مبتلای به شجره ابلیسیه هستیم باید توبه کنیم و از حق - جلّ و علا - در خلوت و جلوت بخواهیم با استغاثه که دست گیرد به هر وسیله که خواهد و ما را نیز به توبه رساند، بلکه از اصطفاء آدمی بهره ای گیریم. و این نتواند بود مگر با مجاهدت و ترك شجره ابلیس با همه شاخه ها و

ص: 74

1- مصرع اول از بیت مثنوی است: مادر بُت ها بُتِ نفس شماست ***زان که آن بُت مار و این بُت اژدهاست (مثنوی معنوی، ص 37، بیت 772، دفتر اول)

2- «شیطان من، به دست من ایمان آورد. روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ما مِنْكُمْ إِلَّا وَلَهُ شَيْطَانٌ» هر يك از شما شیطانی دارد، از حضرت پرسیدند: آیا تو نیز شیطان داری؟ فرمود: من نیز شیطان دارم، لکن شیطان من، به دست من ایمان آورد». (عوالي اللآلی، ج 4، ص 97، حدیث 136؛ علم الیقین، ج 1، ص 282؛ کنز العمال، ج 1، ص 247، حدیث 1243)

3- «فروید آید». (البقرة (2): 36)

اوراق و ریشه های آن که در وجود ما منتشر و هر روز محکم تر و توسعه دارتر می شود.

با تعلّق به شجره خبیثه و شاخه ها و ریشه های آن بی شک نتوان راهی به مقصد پیدا کرد و ابلیس همین تهدید را کرد و بسیار موفق بود. و جز معدودی از عباد الله صالحین و نیز اولیای مقربین - علیهم السلام - از حيله های شیطان و نفس خبیث مظهر ابلیس کس نتواند گریزد و اگر بتواند، از همه شاخه ها و ریشه های دقیق و بسیار پیچیده او نتواند مگر با دستگیری خداوند متعال، آن طور که صفی الله را رهاند؛ ولی ما کجا و آن استعداد برای قبول کلمات.

آیه کریمه در این باب شایان تفکر بسیار است، چه که می فرماید: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) (1) فرموده: «وَأَلْقَى إِلَيْهِ كَلِمَاتٍ»، گویی با سیرِ إلیه کلمات را دریافت نموده است، گرچه اگر «أَلْقَى إِلَيْهِ» هم بود، بی سیر کمالی، قبول امکان نداشت. و باید در آیه دیگر که راجع به همین قضیه اشاره فرموده نیز تفکر کرد، می فرماید: (فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ) (2) گویی ذوقی و طعمی بیشتر نبوده، با این وصف چون از مثل ابوالبشر بوده آن پیامدها را داشته. حال باید وضع خود را بنگریم که به تحقیق، به همه شاخه ها و برگ ها و ریشه های شجره پیوند خوردیم.

دخترم! آفات زیاد بر سر راه است. هر عضو ظاهر و باطن ما آفت ها دارد که هر يك حجابی است که اگر از آنها نگذریم، به اول قدم سلوک إلی الله نرسیدیم.

ص: 75

1- «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن توبه او گردید». (البقرة (2): 37)

2- «چون از آن درخت چشیدند». (الأعراف (7): 22)

من که خود مبتلا هستم و جسم و جانم ملعبهٔ شیطان است، به بعضی آفات این عضو کوچک و این زبان سرخ که سر سبز را به باد دهد و آن گاه که ملعبهٔ شیطان است و آلت دست او، جان و روح و فؤاد را تباه کند، اشاره می‌کنم:

از این دشمن بزرگ انسانیت و معنویت غافل مشو، گاهی که در جلسات اُنس با دوستان هستی خطاهای بزرگ این عضو کوچک را آن قدر که می‌توانی شمارش کن و بین با یک ساعت عمر تو که باید صرف جلب رضای دوست شود، چه می‌کند و چه مصیبت‌ها به بار می‌آورد که یکی از آنها غیبت برادران و خواهران است. بین با آبروی چه اشخاصی بازی می‌کنی و چه اسراری را از مسلمانان روی دایره می‌ریزی و چه حیثیتی را خدشه دار می‌کنی و چه شخصیت‌هایی را می‌شکنی؟ آن گاه این جلسهٔ شیطانی را مقیاس بگیر و ملاحظه کن در یک سال در همین امر پیش پا افتاده چه کردی و در پنجاه - شصت سال دیگر چه خواهی کرد و چه مصیبت‌ها برای خود به بار خواهی آورد، در عین حال آن را کوچک می‌شماری، و این کوچک شمردن از حيله‌های ابلیس است که خداوند به لطف خود ما را همگی از آن مصون دارد.

دخترم! نگاهی کوتاه به آنچه دربارهٔ غیبت و آزار مؤمنین و عیب‌جویی و کشف سرّ آنان و تهمت آنان وارد شده، دل‌هایی را که مَهر شیطان بر آنها نخورده می‌لرزاند و زندگی را بر انسان تلخ می‌کند. اینک برای علاقه‌ای که به تو و احمد دارم توصیه می‌کنم از آفات شیطانی خصوصاً آفت‌های بسیار زبان خودداری کنی و همّت به نگهداری آن کنی، البته در آغاز قدری مشکل است، لکن با عزم و اراده و تفکر در پیامدهای آن آسان می‌شود. از تعبیر بسیار تعبیر کننده (1) قرآن

ص: 76

کریم عبرت بگیر که می فرماید: (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا) (1). شاید اخبار از صورت برزخیه عمل می دهد و شاید حدیثی که از حضرت سیدالموحیدین منقول است در موعظه های بسیاری که به نوف البکالی فرموده است اشاره به همین امر باشد. به حسب يك احتمال، در آن حدیث است که نوف طلب موعظه کرد از مولا و ایشان فرمودند: «اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ»، ثُمَّ قَالَ: «يَا نَوْفُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لَحْمَ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ» (2). و از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - نقل شده که فرمود: «وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسُ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ» (3). از این حدیث و حدیث هایی که کم نیست استفاده می شود که جهنم صورت باطنی اعمال ما است.

بارالها! ما را و این خانمان را و خانواده های مربوط به ما را از آفات شیطانی نجات مرحمت فرما و ما را از کسانی که آزار مسلمانان به زبان و عمل خود نموده اند قرار مده.

ص: 77

-
- 1- «غیبت یکدیگر نکنید، آیا هیچ يك از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد». (الحجرات (49): 12)
 - 2- «از غیبت پرهیز که خورش سگ های جهنم است، سپس فرمود: ای نوف! دروغ می گوید کسی که با غیبت، گوشت مردم را می خورد و خود را حلال زاده می داند». (الأمالی، شیخ صدوق، ص 174، حدیث 9، مجلس 37؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 382 - 383، حدیث 9)
 - 3- «آیا روز قیامت مردمان را چیزی جز آنچه که زبانشان درو کرده در آتش می افکند». (وسائل الشیعة، ج 12، ص 281، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب 152، حدیث 11)

این چند صفحه را به تقاضای فاطمی نوشتم و من خود اعتراف می کنم که خود نتوانستم از مکاید(1) شیطان بگریزم. امید است فاطمی که نعمت جوانی را دارد این توفیق را پیدا کند. والسلام علی عباد الله الصالحین.

12 شهر رمضان المبارك 1404

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 78

1- دام ها.

خطاب به آقای سید احمد خمینی (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه ای است از پدری پیر فرسوده، که عمر خود را به مشتی الفاظ و مفاهیم به پایان رسانده، و زندگی خویش را در لاک خویشتن تباه نموده، و اکنون نفس های آخرین را با تأسف از گذشته خود می کشد، به فرزند جوانی که فرصت دارد تا چون عباد الله صالحین در فکر رهانیدن خود از تعلق به دنیا که دام ابلیس پلید است، باشد.

فرزندم! کز و فرّ دنیا (2) و نشیب و فراز آن به سرعت می گذرد و همه زیر چرخ های زمان خرد می شویم و من آنچه ملا-حظه کردم و مطالعه در حال قشرهای مختلف، به این نتیجه رسیده ام که قشرهای قدرتمند و ثروتمند، رنج های درونی و روانی و روحی شان از سایر اقشار، بیشتر و آمال و آرزوهای

ص: 79

-
- 1- مخاطب: آقای حاج سید احمد خمینی؛ 26 تیر 1363 ش، مطابق 17 شوال 1404 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: اندرزهای اخلاقی - عرفانی.
 - 2- «روکردن و پشت کردن دنیا».

زیادی که به آن نرسیده اند، بسیار رنج آورتر و جگرخراش تر است. در این زمان که ما زندگی می کنیم و دنیا گرفتار دو قطب قدرتمند است، رنج عذابی که سران آن کشورها بدان مبتلا هستند و نگرانی های جان فرسایی که هر يك از دو قطب در مقابل قطب دیگر دارند، قابل مقایسه با رنج ها و گرفتاری های قشرهای متوسط حتی فقیر نیست. رقابت آنان يك رقابت عملی نیست، بلکه يك رقابت جانکاه است که کمر هر يك زیر آن خُرد می شود، گویی در مقابل هر يك، يك گرگ درنده با دهان باز و دندان های تیز ایستاده و قصد شکار او را دارد. و این رنج رقابت در همه اقشار هست، از ثروتمند و قدرتمند گرفته تا طبقات دیگر، لکن هر چه بالا برود، به همان اندازه درد و رنج رقابت بالا می رود و آنچه مایه نجات انسان ها و آرامش قلوب است و ارستگی و گسستگی از دنیا و تعلقات آن است که با ذکر و یاد دائمی خدای تعالی حاصل شود. آنان که در صدد برتری ها به هر نحو هستند، چه برتری در علوم - حتی الهی آن - یا در قدرت و شهرت و ثروت، کوشش در افزایش رنج خود می کنند. وارستگان از قیود مادی که خود را از این دام ابلیس تا حدودی نجات داده اند، در همین دنیا در سعادت و بهشت رحمتند.

در آن روزهایی که در زمان رضا خان پهلوی و فشار طاقت فرسا برای تغییر لباس بود و روحانیون و حوزه ها در تب و تاب به سر می بردند - که خداوند رحمان نیاورد چنین روزهایی برای حوزه های دینی - شیخ نسبتاً وارسته ای را نزدیک دکان نانوايي که قطعه نانی را خالی می خورد، دیدم که گفت: «به من گفتند عمامه را بردار من نیز برداشتم و دادم به دیگری که دو تا پیراهن برای خودش بدوزد، الآن هم نانم را خوردم و سیر شدم، تا شب هم خدا بزرگ است».

پسرم! من چنین حالی را اگر بگویم به همه مقامات دنیوی می دهم، باور کن. ولی هیئات، خصوصاً از مثل من گرفتار به دام های ابلیس و نفس خبیث.

پسرم! از من گذشته «يَسْئِبُ ابْنُ آدَمَ وَيَثْبُ فِيهِ خَصَلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ»⁽¹⁾، لکن تو نعمت جوانی داری و قدرت اراده، امید است بتوانی راهی طریق صالحان باشی.

آنچه گفتم بدان معنی نیست که خود را از خدمت به جامعه کنار کشی و گوشه گیر و کَلِّ بر خلق الله ⁽²⁾ باشی که این از صفات جاهلانِ مُتَسَكِّ است، یا درویشان دکان دار. سیره انبیای عظام - صَلَّى الله على نبينا وعليهم اجمعين - و ائمة اطهار - عليهم السلام - که سرآمد عارفان بالله و رستگان از هر قید و بند، و وابستگان به ساحت الهی در قیام به همه قوا علیه حکومت های طاغوتی و فرعون های زمان بوده و در اجرای عدالت در جهان رنج ها برده و کوشش ها کرده اند، به ما درس ها می دهد و اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم، راه گشایمان خواهد بود؛ «مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»⁽³⁾.

پسرم! نه گوشه گیری صوفیانه دلیل پیوستن به حق است، و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت، شاهد گسستن از حق. میزان در اعمال، انگیزه های آنها است. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر، با

ص: 81

1- «فرزند آدم پیر می شود و (همزمان) دو خصلت در او جوان می شود: حرص و آرزوپروری». (بحار الأنوار، ج 70، ص 22، حدیث 11)

2- بارِ بر مردم.

3- «کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نرزد مسلمان نیست». (الکافی، ج 2، ص 163، «کتاب الإيمان والكفر»، «باب الاهتمام بأُمور المسلمين...»، حدیث 1؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 337، حدیث 116)

آنچه مناسب او است چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ بینی و تحقیر خلق الله و شرك خفّی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرك می کشاند. و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نائل می شود، چون داود نبی و سلیمان پیامبر - علیهما السلام - و بالآخر و بالآخر چون نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلّم - و خلیفه بر حقّش علی بن ابی طالب - علیه السلام - و چون حضرت مهدی - ارواحنا لِمَقْدَمِهِ الفداء - در عصر حکومت جهانی اش. پس میزان عرفان و حرمان، انگیزه است. هر قدر انگیزه ها به نور فطرت نزدیک تر باشند و از حجب، حتّی حجب نور وارسته تر، به مبدأ نور وابسته ترند، تا آن جا که سخن از وابستگی نیز کفر است.

پسرم! از زیر بار مسئولیت انسانی که خدمت به حق در صورت خدمت به خلق است، شانه خالی مکن که تاخت و تاز شیطان در این میدان، کم تر از میدان تاخت و تاز در بین مسئولین و دست اندرکاران نیست. و دست و پا برای به دست آوردن مقام هر چه باشد - چه مقام معنوی و چه مادی - مزن، به عذر آن که می خواهیم به معارف الهی نزدیک شوم، یا خدمت به عباد الله نمایم؛ که توجه به آن از شیطان است، چه رسد که کوشش برای به دست آوردن آن. یکتا موعظه خدا را با دل و جان بشنو، با تمام توان بپذیر و در آن خط سیر نما: (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفَرَادَى) (1).

میزان در اول سیر، قیام لله است، هم در کارهای شخصی و انفرادی و هم در فعالیت های اجتماعی. سعی کن در این قدم اول موفق شوی که در روزگار جوانی

ص: 82

1- «بگو به يك سخن پندتان دهم (و آن) این که دو تن دو تن و تك تك برای خدا قیام کنید». (سبأ (34): 46)

آسان تر و موفقیت آمیزتر است. مگذار مثل پدرت پیر شوی که یا در جا زنی و یا به عقب برگردی، و این محتاج به مراقبه و محاسبه است. اگر با انگیزه الهی مُلک جنّ و انس کسی را باشد، بلکه اگر به دست آورد، عارف بالله و زاهد در دنیا است. و اگر انگیزه نفسانی و شیطانی باشد هر چه به دست آورد، اگرچه يك تسبیح باشد، به همان اندازه از خداوند تعالی دور است و فاصله گرفته.

پسرم! سورة مبارکه حشر را مطالعه کن که گنجینه هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان يك عمر در آنها تفکر کند و از آنها به مدد الهی توشه ها بردارد، خصوصاً آیات اواخر آن از آن جا که فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (1) تا آخر سوره. در همین آیه کوچک لفظاً، و بسیار بزرگ معنأً، احتمالاتی است سازنده، هوشیار دهنده که به بعض آنها اشاره می شود:

1- می تواند خطاب به کسانی باشد که اول مرتبه ایمان را دارند مثل ایمان عامّه. در این احتمال، امر به تقوا، امر به اولین مراتب آن است که تقوای عامّه است و آن پرهیز از مخالفت احکام ظاهری الهی است و مربوط به اعمال قلبی (2) است. به این احتمال، جمله (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ) تحذیر از پیامدهای اعمال ما است و شاهد است بر آن که آنچه عمل می کنیم خود آنها به صورت مناسب در نشئه دیگر وارد می شوند و به ما خواهند رسید و آیات (3) و

ص: 83

-
- 1- «ای آنان که ایمان آوردید، از خدا پروا کنید، و هر کس بنگرد برای فردای قیامت چه پیش فرستاده و تقوای خدا پیشه سازید، خدا بدان چه انجام می دهید آگاه است». (الحشر (59): 18)
 - 2- «کارهای اعضا و جوارح انسان».
 - 3- مثل آیات 7 - 8 سورة زلزال و آیه 49 سورة كهف.

اخبار زیادی در این باره آمده است⁽¹⁾. تفکر در همین امر، دل های بیدار را کفایت می کند، بلکه دل های مستعد را بیدار می نماید و ممکن است راه گشای مراتب دیگر و مقامات بالاتر شود. و ظاهر آن است که امر به تقوا مکرراً تأکید باشد، گرچه احتمال دیگر هم هست. و قوله: (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) باز تحذیر جدید است بر این که اعمال شما از محضر حق تعالی پنهان نمی ماند؛ چه همه عالم محضر حق است.

2- ممکن است خطاب به کسانی باشد که ایمان را به قلب خویش رسانده اند. چه بسا که انسان به حسب ظاهر ایمان و اعتقاد به شهادتین داشته باشد، لکن قلب او از آن بی خبر باشد؛ علم و اعتقاد به اصول خمسّه داشته باشد، لکن این علم و ایمان به قلبش نرسیده باشد؛ شاید جز خواص مؤمنین دیگران چنین باشند. معصیت هایی که از بعض مؤمنین صادر می شود منشأش همین است، اگر دل به روز جزا و عقاب آن چنانی آگاه باشد و ایمان آورده باشد به آن، صدور معصیت و نافرمانی بسیار بعید است و کسی که قلبش ایمان به عدم اله الا الله دارد، گرایش به غیر حق تعالی و ستایش از دیگران نکند و خوف و هراس از غیر او نخواهد داشت.

پسرم! گاهی می بینم از تهمت های ناروا و شایعه پراکنی های دروغین اظهار ناراحتی و نگرانی می کنی. اولاً باید بگویم تا زنده هستی و حرکت می کنی و توراً منشأ تأثیری بداند، انتقاد و تهمت و شایعه سازی علیه تو، اجتناب ناپذیر است، عقده ها زیاد و توقعات روزافزون و حسادت ها فراوان است. آن کس که فعالیت

ص: 84

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 8، ص 71 - 329، باب 23 - 24؛ علم الیقین، ج 2، ص 869 - 891؛ شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی قدس سره، ص 482.

دارد گرچه صددرصد برای خدا باشد از گزند بدخواهان نمی تواند به دور باشد. من خود يك عالم بزرگوار متقی را [دیدم] که تا به ریاست جزئی نرسیده بود برای او جز خیر به حسب نوع نمی گفتند و تقریباً مورد تسالم اهل علم و دیگران بود، به مجرد آن که توجه نفوس به او شد و شخصیتی دنیاوی - ولوناچیز - نسبت به مقامش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت شد و حسادت ها و عقده ها به جوش آمد و تا در قید حیات بود این مسائل نیز بود.

و ثانیاً باید بدانی که ایمان به وحدت اله و وحدت معبود و وحدت مؤثر، آن چنان که باید و شاید به قلبت نرسیده، کوشش کن کلمه توحید را - که بزرگ ترین کلمه است و والاترین جمله است - از عقلت به قلبت برسانی؛ که حظّ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و این حاصل برهان اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد، فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعض از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس و نفس خبیث می باشند؛ پای استدلالیان چوبین بود(1). و آن گاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می شود که از افق عقل، به مقام قلب برسد و قلب باور کند آنچه را استدلال اثبات عقلی کرده است.

پسرم! مجاهده کن که دل را به خدا بسپاری و مؤثری را جز او ندانی، مگر نه عامّه مسلمانان متعبد، شبانه روزی چندین مرتبه نماز می خوانند و نماز سرشار از توحید و معارف الهی است، و شبانه روزی چندین مرتبه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

ص: 85

1- مصرع اول از بیت مثنوی است: «پای استدلالیان چوبین بود*** پای چوبین سخت بی تمکین بود» (مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 96، بیت 2128)

نَسْتَعِينُ(1) می گویند و عبادت و اعانت را خاص خدا در بیان می کنند، ولی جز مؤمنان به حق و خاصان خدا، دیگران برای هر دانشمند و قدرتمند و ثروتمند گُرنش می کنند و گاهی بالاتر از آنچه برای معبود می کنند، و از هر کس استمداد می نمایند و استعانت می جویند و به هر حشیش(2) برای رسیدن به آمال شیطانی تشبث می نمایند و غفلت از قدرت حق دارند.

بنابر این احتمال که مورد خطاب کسانی باشند که ایمان به قلب آنها رسیده باشد، امر به تقوا به اینان با احتمال اول فرق ها دارد. این تقوا، تقوای از اعمال ناشایسته نیست، تقوای از توجه به غیر است، تقوای از استمداد و عبودیت غیر حق است، تقوای از راه دادن غیر او - جلّ و علا - به قلب است، تقوای از اِتْکال و اعتماد به غیر خداست. آنچه می بینی همه ما و مثل ما بدان مبتلا است و آنچه باعث خوف من و تو از شایعه ها و دروغ پراکنی ها است و خوف از مرگ و رهایی از طبیعت و افکندن خرقة نیز از این قبیل است که باید از آن اتقا نمود. و در این صورت مراد از (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ) افعال قلبی است که در ملکوت، صورتی و در فوق آن نیز صورتی دارد و خداوند خبیر است به خطرات(3) قلب همه.

و این نیز به آن معنی نیست که دست از فعالیت بردار و خود را مهمل بارآور و از همه کس و همه چیز کناره گیری کن و عزلت اتخاذ نما، که آن برخلاف سنّت الهی و سیره عملی حضرات انبیای عظام و اولیای کرام است. آنان - علیهم

ص: 86

1- «(خدایا) فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم». (الفاتحة (1): 5)

2- «خار و خاشاک».

3- «آن چیزهایی که وارد بر قلب می شود، افکار و پندارها».

صلوات الله و سلامه - برای مقاصد الهی و انسانی، همه کوشش های لازم را می فرمودند، اما نه مثل ما کوردلان که با استقلال، نظر به اسباب داریم، بلکه هر چیز را در این مقام که از مقامات معمولی آنان است، از او - جلّ و علا - می دانستند و استعانت به هر چیز را استعانت به مبدأ خلقت می دیدند و يك فرق بین آنان و دیگران همین است. من و تو و امثال ما با نظر به خلق و استعانت از آنها، از حق تعالی غافل هستیم و آنان استعانت را از او می دانستند به حسب واقع، گرچه در صورت، استعانت به ابزار و اسباب است، و پیشامدها را از او می دانستند، گرچه در ظاهر نزد ماها غیر از آن است. و از این جهت، پیشامدها، هر چند ناگوار به نظر ما باشد، در ذائقه جان آنان گوارا است.

پسرم! برای ماها که از قافله ابرار عقب هستیم، يك نکته دلپذیر است و آن چیزی است که به نظر من شاید در ساختن انسان که درصدد خود ساختن است دخیل است. باید توجه کنیم که منشأ خوش آمد ما از مدح و ثناها و بدآمدنمان از انتقادات و شایعه افکنی ها حبّ نفس است که بزرگ ترین دام ابلیس لعین است. ماها میل داریم که دیگران ثناگوی ما باشند، گرچه برای ما افعال شایسته و خوبی های خیالی را صد چندان جلوه دهند، و درهای انتقاد - گرچه به حق - برای ما بسته باشد، یا به صورت ثناگویی درآید. از عیب جویی ها، نه برای آن که به ناحق است، افسرده می شویم و از مدحت و ثناها، نه برای آن که به حق است، فرحناك می گردیم، بلکه برای آن که عیب من است و مدح من نیست. [من] است که در این جا و آن جا و همه جا بر ما حاکم است. اگر بخواهی صحت این امر را دریابی، اگر امری که از تو صادر می شود، عین آن یا بهتر و والاتر از آن از دیگری، خصوصاً آن ها که همپالکی تو هستند، صادر شود و مداحان به مدح او برخیزند برای تو ناگوار است، و بالاتر آن که اگر عیوب او را به صورت مداحی

درآوردند، در این صورت یقین بدان که دست شیطان و نفس بدتر از او در کار است.

پسرم! چه خوب است به خود تلقین کنی و به باور خود بیاوری يك واقعیت را که مدح مدّاحان و ثنای ثناجویان، چه بسا که انسان را به هلاکت برساند و از تهذیب دور و دورتر سازد. تأثیر سوء ثنای جمیل در نفس آلوده ما، مایه بدبختی ها و دورافتادگی ها از پیشگاه مقدس حق - جلّ و علا - برای ما ضعفاء النفوس خواهد بود. و شاید عیب جوئی ها و شایعه پراکنی ها برای علاج معایب نفسانی ما سودمند باشد که هست، همچون عمل جراحی دردناکی که موجب سلامت مریض می شود. آنان که با ثنای خود ما را از جوار حق دور می کنند، دوستانی هستند که با دوستی خود به ما دشمنی می کنند، و آنان که پندارند با عیب گوئی و فحاشی و شایعه سازی به ما دشمنی می کنند، دشمنانی هستند که با عمل خود ما را اگر لایق باشیم اصلاح می کنند و در صورت دشمنی به ما دوستی می نمایند.

من و تو اگر این حقیقت را باور کنیم و حيله های شیطانی و نفسانی بگذارند واقعیات را آن طور که هستند ببینیم، آن گاه از مدح مدّاحان و ثنای ثناجویان، آن طور پریشان می شویم که امروز از عیب جوئی دشمنان و شایعه سازی بدخواهان. و عیب جوئی را آن گونه استقبال می کنیم که امروز از مدّاحی ها و یاهو گوئی های ثناخوانان. اگر از آنچه ذکر شد به قلبت برسد، از ناملایمات و دروغ پردازی ها ناراحت نمی شوی و آرامش قلب پیدا می کنی، که ناراحتی ها اکثراً از خودخواهی است. خداوند همه ما را از آن نجات مرحمت فرماید.

3- احتمال دیگر آن است که خطاب به اصحاب ایمان از خواص اهل معرفت و شیفتگان مقام ربوبیت و عاشقان جمال جمیل باشد که با چشم قلب و معرفت

باطن همه موجودات را جلوه حق می بینند و نورالله را در همه مرائی مشاهده می کنند و کریمه (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (1) را به مشاهده معنوی و سیر قلبی دریافته اند - رَزَقَنَا اللهَ وَإِيَّاكُمْ (2).

به این احتمال، امر به تقوا به این طایفه از عشاق و خواص، فرق ها با دیگران دارد و ممکن است تقوا از رؤیت کثرت باشد و شهود مرائی و رائی، تقوا از توجه به غیر باشد، هر چند به صورت توجه به حق از خلق، تقوا از «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ» (3) باشد که خود مقام عادی خُلص اولیا است که پای «شیء» در کار است، تقوا از مشاهده (الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) باشد، تقوا از مشاهده (هُوَ مَعَكُمْ) (4) و (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) (5)، تقوا از جلوه جمال حق در شجره باشد و از این قبیل آنچه مربوط به رؤیت حق در خلق است. و به این منوال، امر به نظر آنچه تقدیم برای فردا کردیم، همان حالات مشاهده حق در خلق و وحدت در کثرت که صورت مناسب به خود را در عوالم دیگر دارد.

4- احتمال آن که خطاب به آنان از خُلص اولیا باشد که از مرحله رؤیت حق در خلق و جمال حضرت وحدت در کثرت فعلی گذشته اند و از غبار خلق در

ص: 89

1- «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

2- «خداوند به ما و تو نصیب فرماید.

3- «چیزی را ندیدم جز آن که پیش از آن، و با آن، و پس از آن خدا را دیدم». (شرح أصول الكافي، صدر المتألهين، ج 3، ص 432؛ شرح الأسماء، ص 516؛ الحکمة المتعالیة، ج 1، ص 117؛ مرآة العقول، ج 1، ص 391)

4- «او (خدا) با شماست هر کجا باشید». (الحديد (57): 4)

5- «رو به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید». (الأنعام (6): 79)

آینه مشاهداتشان اثری نیست و از شرك خفی در این مرحله تخلص یافته اند، لکن دل به تجلیات اسمای حق داده و عشاق دل باخته حضرت اسماء هستند و تجلیات اسمائی آنان را از غیر فانی، و جز جلوات اسماء چیزی مشاهده نمی نمایند. در این احتمال امر به تقوا، اتقا از رؤیت کثرات اسمائی و جلوات رحمانی و رحیمی و دیگر اسماء الله است، گویی بانگ به آنان می زند که از ازل تا ابد يك جلوه بیش نیست، و سایر فقرات به مناسبت همین امر تعبیر می شوند، و از این که گذشتند، شاهد و مشاهده و شهودی در کار نیست و فنا در «هو» مطلق است و «لا هوَ إِلَّا هُوَ» (1) است.

5- جامع ترین احتمالات آن است که هر لفظی چون «آمنوا» و «اتَّقُوا» و «انْظُرُوا» و «ما قَدَّمْتُ» و هکذا، به معنی مطلقشان حمل شود و همه، مراتب آن حقایق هستند که الفاظ، عناوین موضوعند برای معانی بی قید و مطلق از حدّ و حدود. و احتمالات دیگری هم اگر باشد در این احتمال مندرج و از مراتب همین است. بنابراین، هر گروه و طایفه ای از مؤمنان را به معنی حقیقی شامل می شود و مصادیق عنوان مطلق هستند و این مطلب راه گشای فهم بسیار از اخباری است که تطبیق آیاتی را بر يك گروه یا يك شخص نموده اند که توهم می شود اختصاص را، و این گونه نیست، بلکه ذکر مصادیق یا مصادیق است. بدین منوال که ذکر شد از احتمالات راه برای فهم آیه مبارکه (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (2) که پس از آیه کریمه متقدمه

ص: 90

1- «اویی نیست جز او». (التوحید، صدوق، ص 89، حدیث 2)

2- «همانند آن هایی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا خودشان را از یادشان برد، اینان فاسقاند». (الحشر (59): 19)

است، باز می شود. و حسب احتمالات متقدمه در این آیه شریفه نیز مناسب آن احتمالات مختلف المراتب و متحد الحقیقه احتمالاتی است که تفصیل آن را مجال نیست و فقط به ذکر يك نکته بسنده می کنم. و آن، آن است که نسیان حق موجب نسیان انفس می شود، چه «نسیان» به معنی فراموشی باشد، یا به معنی ترك، در هر دو معنی هشدار شکننده ای است. لازمه فراموشی حق تعالی آن است که انسان خود را فراموش کند، یا بگو حق تعالی او را به فراموشی از نفس خود کشاند و در همه مراحل سابق، صادق است. در مرحله عمل، آن کس که خدا را و حضور او - جلّ و علا - را فراموش کند به فراموشی از خویشتن خویش مبتلا شود، یا کشیده شود، بندگی خود را فراموش کند، از مقام عبودیت به فراموشی کشیده شود و کسی که نداند چی است و کی است و چه وظیفه دارد و چه عاقبت، شیطان در او حلول نموده و به جای خویشتن او نشسته، و شیطان عامل عصیان و طغیان است و اگر به خود نیاید و به یاد حق برنگردد و به همین حال طغیان و عصیان از این جهان منتقل شود، شاید به صورت شیطان مطرود حق تعالی درآید.

و به معنی دیگرش که به معنی ترك باشد، دردناک تر است؛ زیرا اگر ترك اطاعت حق و ترك حق موجب شود که حق او را ترك کند و به خود واگذارد و عنایات خود را از او قطع فرماید شك نیست که به خذلان دنیا و آخرت منتهی می شود. در ادعیه شریفه (1) معصومین می بینیم دعای برای عدم ایکال ما به

ص: 91

1 - «از جمله در دعاهای زیادی از معصومین علیهم السلام آمده است: «لا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي»؛ مرا بخودم وامگذار. یا «لا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ»؛ (خدایا) چشم به هم زدن مرا به خودم وامگذار». (الكافي، ج 2، ص 524، حدیث 10؛ كنز العمال، ج 2، ص 139، حدیث 3498) و نیز امام چهارم علیه السلام عرض می کند: «وانظر لي في جميع أموري، فَإِنَّكَ إِن وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أَقْمِ مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا»؛ «(خدایا) در تمام کارهایم مرا یاری ده که اگر مرا به خودم واگذاری بدان ها قادر نخواهم بود و آنچه را که مصلحت است نتوانم کرد». (صحیفه کامله سجادیه، ص 118، دعاؤه علیه السلام عند الشدة و الجهد و تعسر الأمور) و در دعای دیگری عرض می کند: «ولا تَكِلْنِي إِلَى حَوْلِي وَقَوَّتِي...»؛ «(خدایا) مرا به قدرت و نیروی خودم وا مگذار». (صحیفه کامله سجادیه، ص 268، دعاؤه علیه السلام فی یوم عرفة)

نفس خویش تأکید شده است؛ چه آنان - علیهم السلام - می دانستند پیامدهای این مصیبت را، و ما از آن غافل هستیم.

پسرم! گناهان را، هر چند کوچک به نظرت باشند، سبک مشمار؛ «أُنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ»⁽¹⁾، و با این نظر، همه گناهان، بزرگ و کبیره است. به هیچ چیز مغرور مشو و خدای تبارک و تعالی را که همه چیز از او است و اگر عنایت رحمانی اش از موجودات سراسر عالم وجود لحظه ای منقطع شود، اثری حتی از انبیای مرسلین و ملائکه مقربین باقی نخواهد ماند؛ چون همه عالم جلوه رحمانیت او - جلّ و علا - است و رحمت رحمانی او - جلّ و علا - به طور استمرار - با کوتاهی لفظ و تعبیر - مُبْقَى نظام وجود است «وَلَا تَكَرَّرْ فِي تَجَلِّيهِ جَلٌّ و علا»⁽²⁾ و گاهی تعبیر شود از آن به بسط و قبض فیض علی سبیل الاستمرار، در هر حال حضور او را فراموش مکن و مغرور به رحمت او مباش، چنان چه مأیوس نباید باشی. و مغرور به شفاعت شافعان - علیهم السلام - مباش که همه آن ها موازین

ص: 92

-
- 1- «بنگر چه کسی را نافرمانی کرده ای». (الأمالی، شیخ طوسی، ص 528، مجلس 19؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 77، حدیث 3)
 - 2- «تکرار در تجلّی خداوند نیست، یعنی او را دو تجلّی مثل هم نمی باشد».

الهی دارد و ما از آن‌ها بی‌خبریم. مطالعه در ادعیه معصومین - علیهم السلام - و سوز و گداز آنان از خوف حق و عذاب او سرلوحه افکار و رفتارت باشد. هواهای نفسانی و شیطان نفس اماره ما را به غرور و می‌دارد و از این راه به هلاکت می‌کشاند.

پسرم! هیچ‌گاه دنبال تحصیل دنیا، اگرچه حلال او باشد مباش، که حبّ دنیا، گرچه حلالش باشد، رأس همه خطایا است(1)؛ چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به دنیای حرام می‌کشد. تو جوانی و با قدرت جوانی که حق داده است می‌توانی اولین قدم انحراف را قطع کنی و نگذاری به قدم‌های دیگر کشیده شوی که هر قدمی، قدم‌هایی در پی دارد و هر گناهی - گرچه کوچک - به گناهان بزرگ و بزرگ‌تر انسان را می‌کشد، به طوری که گناهان بسیار بزرگ در نظر انسان ناچیز آید، بلکه گاهی اشخاص به ارتکاب بعضی کبائر به یکدیگر فخر می‌کنند و گاهی به واسطه شدت ظلمات و حجاب‌های دنیوی، مُنکَر به نظر معروف، و معروف مُنکَر می‌گردد.

من از خداوند متعال - جلّ اسمہ - مسئلت می‌کنم که چشم دل تو را به جمال جمیل خود روشن فرماید و حجاب‌ها را از پیش چشمت بردارد و از قیود شیطانی و انسانی نجات دهد تا همچون پدرت پس از گذشت ایام جوانی و فرارسیدن کهنوت، برگزیده خویش تأسف نخوری، و دل را به حق پیوند دهی که از هیچ پیشامد وحشتناک نشوی و از دیگران دل‌وارسته کنی تا از شرک خفی و اخفی خود را برهانی.

ص: 93

1- «مضمون روایتی است از امام سجاد علیه السلام: "حُبُّ الدنیا رأسُ کلِّ خطیئةٍ" و روایتی است از امام صادق علیه السلام: "رأسُ کلِّ خطیئةٍ حُبُّ الدنیا"». (الکافی، ج 2، ص 315، «کتاب الایمان والکفر»، «باب حُبِّ الدنیا والحرص علیها»، حدیث 1، و ص 317، حدیث

دنباله این آیات تا آخر سوره، مسائل بس شیوا است که این جانب را حال و مجال نیست که به آنها پردازم.

بارالها! احمد را نزد خود محمود، و فاطی را مفطوم⁽¹⁾، و حسن را احسن فرما، و یاسر را به یُسَر⁽²⁾ برسان، و این خانواده منتسب به اهل بیت عصمت - علیهم السلام - را با عنایات خاصه خود تربیت کن و از شرّ شیاطین درونی و برونی حفظ فرما و سعادت دارین را به آنان عطا فرما.

و آخر وصیت من آن است که در خدمت به ارحام⁽³⁾، خصوصاً مادرت که به ما حق ها دارد کوشش کن و رضای آنان را به دست آور.

والحمد لله أولاً و آخراً، والصلاة على رسول الله وآله الأطهار واللعن على أعدائهم.

به تاریخ 17 شوال 1404 / 26 تیر 63

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 94

1- «جدا شده از آتش».

2- «آسانی».

3- «بستگان و خویشان».

(1)

بسمه تعالی

افسوس که عمر در بطلالت بگذشت*** با بار گنه بدون طاعت بگذشت

فردا که به صحنه مجازات روم*** گویند که هنگام ندامت بگذشت(2)

کتاب «آداب الصلوة» را که به دختر عزیزم فاطمی - که خدایش از مُصلِّین قرار دهد - اعطا می نمایم، از تاریخ اتمام آن بیش از چهل سال می گذرد(3). و قبل از آن - به چند سال - کتاب «سرّ الصلوة» را تمام نمودم. و از آن سال ها تاکنون بیش از چهل سال می گذرد(4). و من نه اسرار صلاة را دریافتم، و نه به آداب آن

ص: 95

-
- 1- مخاطب: خانم فاطمه طباطبایی؛ زمان 5 آبان 1363 ش، مطابق 2 صفر 1405 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: اهدای کتاب آداب الصلوة و نصایحی چند.
 - 2- دیوان امام، ص 230.
 - 3- تاریخ اتمام «آداب الصلوة»: 2 ربیع الثانی 1361 ق، برابر با 30 فروردین 1321 ش است. (ر.ک: آداب الصلوة، ص 469)
 - 4- تاریخ اتمام «سرّ الصلوة»: 21 ربیع الثانی 1358 ق، برابر با 19 خرداد 1318 ش است. (ر.ک: سرّ الصلوة، ص 160)

پرداختم، که یافتن غیر از بافتن است و ساختن جدا از پرداختن. و این کتاب ها حجتی است از مولا بر این عبد بی مایه. و به خدای تعالی پناه می برم از آن که مشمول آیه شریفه کمرشکن (لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) [\(1\)](#) باشم، و پناهی جز رحمت واسعه اش ندارم.

و تو ای دخترم! امید است که توفیق به کار بستن آداب این معراج بزرگ الهی را داشته باشی و به راهنمایی این بُراق الهی، از بیتِ مظلّم نفس هجرت کنی الی الله. و به خدای بزرگ پناه می دهم تو را از آن که مطالعه این اوراق بر تعلّقات نفسانیه ات نیفزاید و تو را چون نویسنده ملعبه شیطان نکند.

دخترم! هر چند در تو بحمدالله لطافت روحی یافتم که امید آن است که هدایت الله شامل حالت شود و با عنایت او - جلّ و علا - از چاه عمیق طبیعت خلاص شوی و به صراط مستقیم انسانیت راه یابی، لکن از کید شیطان و نفس خطرناک تر از آن، غافل مباش و به خدای بزرگ پناهنده شو؛ «إِنَّهُ رَحِيمٌ بِعِبَادِهِ» [\(2\)](#).

دخترم! اگر از مطالعه این اوراق خدای نخواستہ نتیجه حاصل نشود مگر خودنمایی و مجلس آرای و سر توی سرها آوردن، بهتر است از مطالعه آن صرف نظر، بلکه احتراز کنی که مبدا چون من گرفتار تأسف شوی. و اگر - ان شاءالله - خود را مهیا کنی که از مطالبی که از کتاب و سنّت و اخبار اهل بیت عصمت و افادات اهل معرفت اخذ شده است، به جان استفاده کنی و استعداد

ص: 96

1- «چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید، نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید». (الصف (61):

(3)

2- «به درستی که او (خداوند) به بندگان خود، مهربان است».

و لطافت قریحه ای را که خداوند عطا فرموده به کار اندازی، بسم الله! این گوی و این میدان.

امید است در این معراج انسانی و معجون رحمانی(1)، دل از غیر خالی کنی و با آب حیات، قلب را شست و شو دهی و چهار تکبیر زده(2)، خود را از خودی برهانی تا به دوست برسی؛ (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ)(3).

بارالها! ما را مهاجر الی الله ورسوله قرار ده و به فنا برسان، و فاطمی و احمد را توفیق خدمت عنایت کن و به سعادت برسان. والسلام.

2 صفر المظفر 1405 / 5/8/1363

روح الله الموسوی الخمینی

ص: 97

1- «منظور نماز است».

2- اشاره است به این شعر حافظ: «من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق*** چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست» (دیوان حافظ، ص 95، غزل 28)

3- «و هرگاه کسی از منزلش برای هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون آید و در سفر، مرگ وی در رسد، پس اجر و ثواب او بر خداست». (النساء (4): 100)

و اهدای کتاب آداب الصلوة به آقای سید احمد خمینی (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب «آداب الصلوة» را که خود از آن بهره ای نبردم جز تأسف بر قصور و تقصیر بر ایام گذشته که توانایی بر خودسازی داشتم، و حسرت و ندامت در روزگار پیری که دستم تهی و بارم سنگین و راهی بس دراز و پایم لنگ و آوای رحیل در گوش است، هدیه کردم به فرزند عزیزم «احمد» که از قدرت جوانی کامیاب است؛ شاید او - ان شاء الله تعالی - از محتویات آن، که از کتاب کریم و سنت شریف و افادات بزرگان فراهم شده است، بهره مند شود و به معراج حقیقی از رهنمایی اهل معرفت راه یابد، و دل از این ظلمتکده برگذارد، و به مقصد اصلی انسانیت که انبیای عظام و اولیای کرام - علیهم صلوات الله وسلامه - و اهل الله بر آن راه یافتند و دیگران را دعوت فرمودند، توفیق یابد.

ص: 99

1- مخاطب: آقای سید احمد خمینی؛ زمان: 25 آذر 1363 ش، مطابق 22 ربیع الأول 1405 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: اندرزهای اخلاقی - اجتماعی و اهدای کتاب «آداب الصلوة».

پسرم! خود را - که به فطرت الله تخمیر شده ای - دریاب و از گرداب ضلالت امواج سهمگین خودبینی و خودخواهی نجات ده و به سفینه نوح که پرتو ولایت الله است رکوب کن که «مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» (1).

فرزندم، کوشش کن که در صراط مستقیم که صراط الله است، ولو لنگان لنگان حرکت کنی و حرکات و سکنات قلبی و قالبی را رنگ معنویت و الوهیت دهی و خدمت به خلق را برای آن که خلق خدا هستند بنمایی. انبیای عظام و اولیای خاص خدا در عین حال که مشابه دیگران اشتغال به کارها داشته اند، هیچ گاه در دنیا وارد نبوده اند؛ چون اشتغالشان بالحق و للحق بوده، در عین حال از رسول ختمی - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت شده که فرموده است: «لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً» (2) شاید رؤیت حق در کثرت را، کدورت حساب می فرمود.

پسرم! خود را مهیا کن که پس از من بر تو جفاها رود و نگرانی ها که از من دارند به حساب تو گذارند. اگر حساب خود را با خدای خود صاف کنی و پناه به ذکر الله بری، هراسی از خلق به خود راه مده که حساب خلق زودگذر است و آنچه ازلی است، حساب در پیشگاه حق است.

فرزندم! پس از من ممکن است پیشنهاد خدمتی بر تو شود، در صورتی که

ص: 100

-
- 1- «هر کس که بر آن (کشتی ولایت) سوار شد نجات یافت، و هر که از آن روی گردانید هلاک شد». (مناقب، آل ابی طالب، ج 1، ص 358؛ بحار الأنوار، ج 29، ص 341، حدیث 8)
 - 2- «گاهی بر دلم غباری می نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می خواهم». (مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، باب 22، حدیث 2، النهاية، ابن الأثير، ج 3، ص 403، مادة غبن)

قصدت خدمت به جمهوری اسلامی و اسلام عزیز است رد مکن؛ و اگر خدای نخواستہ برای هواہای نفسانی و ارضای شہوات است، از آن اجتناب کن کہ مقامات دنیوی ارزش آن ندارد کہ خود را در راہ آنها تباہ کنی.

بارالہا! احمد و تبارش و متعلقانش کہ از بندگان تو و تبار رسول اکرمند، اینان را در دنیا و آخرت سعادت مند فرما و دست شیطان رجیم را از آسیب بہ آنها کوتاہ فرما.

خداوندا! ما ضعیف و ناتوانیم و عقب افتادہ از قافلہ سالکان، تو خود از ما دستگیری فرما. «رَبَّنَا عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ»⁽¹⁾. والسلام علی عباد اللہ الصالحین.

23 ربیع الاول 1405 / 25 آذر 1363

روح اللہ الموسوی الخمینی

ص: 101

1- «خداوندا! با ما بہ فضلِ خود رفتار نما و با ما بہ عدالتِ خود رفتار مکن».

(1)

بسمه تعالی

عاقبت، اصرار مکرر فاطمی (2) غلبه کرد، و من از این چاه خشکیده برای خاطر او چند دلوی آب گل آلود کشیدم. من نه شاعر بوده و نه هستم و نه دعوی آن دارم. اکنون که به سن کهولت رسیده و اگر فی المثل چیزی داشته ام ته کشیده، و با دفتری سیاه و کوله باری از گناه به درگاه او - جلّ و علا - به امید بخشش و رحمت روآوردم، اعتراف دارم که نقطه سفیدی در نامه عمل ندارم؛ چون حسنات تخیلی و طاعات صوری ام سیئاتی است که از حد خودپرستی و خودخواهی فراتر نرفته و حجاب های ظلمانی و ساوس شیطانی بوده؛ (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) (3)، که باید از آنها بیش از معاصی استغفار کنم، و از خود و عمل خود مأیوسم، لکن از فضل خدای متعال و رحمت او - جلّ و علا - مأیوس

ص: 103

-
- 1- مخاطب: خانم فاطمه طباطبایی؛ زمان: 30 - اردیبهشت 1364 ش، مطابق 29 شعبان 1405 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ یادنامه امام درباره اشعارشان و تذکرات اخلاقی.
 - 2- «همسر آقای سید احمد خمینی».
 - 3- «تاریکی ها برخی از آن، بالای برخی است». (النور (24): 40)

نیستم و به رحمت و نعمت واسعة او امید بستم.

و تو ای دخترم به خود آی، و از خود سفر کن؛ یا لا اقل به خیال سفر باش. و بدان آنچه شنیدیم از طبلی میان تهی بوده؛ و آنچه گفتیم لقلقه لسان. خداوند به رحمت خود تو را یاری دهد که چون نویسنده، عمر را صرف لا یعنی (1) نکنی.

تاریخ 29 شعبان 1405

روح الله الموسوی الخمینی

ص: 104

1- بیهوده.

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله

وصیتی است از پدری پیر که عمری را با بطالت و جهالت گذرانده، و اکنون به سوی سرای جاوید می رود با دست خالی از حسنات و نامه ای سیاه از سیئات، با امید به مغفرت الله - و رجاء به عفو الله است - به فرزندى جوان که در کشاکش با مشکلات دهر، و مختار در انتخاب صراط مستقیم الهی - که خداوند به لطف بی کران خود هدایتش فرماید - یا خدای ناخواسته انتخاب راه دیگر - که خداوند به رحمت خود از لغزش ها محفوظش فرماید.

فرزندم! کتابی را که به تو هدیه می کنم شمه ای است از صلاة عارفین و سلوک

ص: 105

1- مخاطب: آقای سید احمد خمینی؛ زمان: 27 آبان 1365 ش، مطابق 15 ربیع الأول 1407 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: وصیت اخلاقی - عرفانی و اهمیت نماز در ترقیات روحی.

معنوی اهل سلوک؛ هر چند قلم مثل منی عاجز است از بیان این سفرنامه. و اعتراف می کنم که آنچه نوشته ام از حدّ الفاظ و عباراتی چند بیرون نیست، و خود تاکنون به بارقه ای از این شمه دست نیافتم.

پسرم! آنچه در این معراج است غایه القصوای آمال اهل معرفت است که دست ما از آن کوتاه است؛ عنقا شکار کس نشود دام باز گیر (1)، لکن از عنایات خداوند رحمان نباید مأیوس شویم که او - جلّ و علا - دستگیر ضعفا و معین فقرا است.

عزیزم! کلام در سفر از خلق به حق، و از کثرت به وحدت، و از ناسوت به مافوق جبروت است، تا حدّ فنای مطلق که در سجده اول حاصل شود، و فنای از فنا که پس از صحو (2)، در سجده دوم حاصل گردد. و این تمام قوس وجود است من الله و الی الله. و در این حال، ساجد و مسجودی و عابد و معبودی در کار نیست: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (3).

پسرم! آنچه در درجه اول به توصیت می کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی، که این شیوه جهال است؛ و از معاشرت با منکرین مقامات اولیا پرهیزی، که اینان قُطّاع طریق حق هستند.

فرزندم! از خودخواهی و خودبینی به درآی که این ارث شیطان است، که به واسطه خودبینی و خودخواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولی و صفی

ص: 106

1- تمام بیت این است: «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر*** کانجا همیشه باد بدست است دام را» (دیوان حافظ، ص 76، غزل 9)

2- «بیداری».

3- «اوست اول و آخر و پیدا و نهان». (الحدید (57): 3)

او - جلّ و علا - سر باز زد. و بدان که تمام گرفتاری های بنی آدم از این ارث شیطانی است که اصل اصول فتنه است؛ و شاید آیه شریفه (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (1) در بعض مراحل آن، اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشه فتنه که شیطان بزرگ و جنود آن، که در تمام اعماق قلوب انسان ها شاخه و ریشه دارد، باشد. و هرکس برای رفع فتنه از درون و برون خویش باید مجاهده نماید. و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید همه چیز و همه کس اصلاح می شود.

پسرم! سعی کن که به این پیروزی دست یابی، یا دست به بعض مراحل آن. همت کن و از هواهای نفسانی که حدّ و حصر ندارد بکاه، و از خدای متعال - جلّ و علا - استمداد کن که بی مدد او کس به جایی نرسد.

و نماز، این معراج عارفان و سفر عاشقان، راه وصول به این مقصد است. و اگر توفیق یابی و یابیم به تحقّق يك ركعت آن و مشاهده انوار مکنون در آن و اسرار مرموز آن، ولو به قدر طاقت خویش، شمه ای از مقصد و مقصود اولیای خدا را استشمام نمودیم، و دورنمایی از صلاة معراج سید انبیا و عرفا - علیه وعلیهم وعلی آله الصلاة والسلام - را مشاهده کردیم؛ که خداوند متّان ما و شما را به این نعمت بزرگ منتّ نهد. راه بس دور است و بسیار خطرناک و محتاج به زاد و راحله فراوان، و زاد مثل من یا هیچ یا بسیار اندک است، مگر لطف دوست - جلّ و علا - شامل شود و دستگیری کند.

عزیزم! از جوانی به اندازه ای که باقی است استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می رود، حتی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و

ص: 107

1- «با آنان پیکار کنید تا فتنه نباشد و دین از آن خدا گردد». (البقرة (2): 193)

نفس اماره آن است که جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پیری می دهد تا جوانی با غفلت از دست برود، و به پیران وعده طول عمر می دهد. و تا لحظه آخر با وعده های پوچ انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او باز می دارد تا مرگ برسد، و در آن حال ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، می گیرد.

پس در جوانی که قدرت بیشتر داری به مجاهدت برخیز، و از غیر دوست - جلّ و علا - بگریز، و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکم تر کن؛ و اگر خدای نخواستۀ نداری، تحصیل کن و در تقویتش همت گمار، که هیچ موجودی جز او - جلّ و علا - سزاوار پیوند نیست. و پیوند با اولیای او اگر برای پیوند به او نباشد، حیلۀ شیطنانی است که از هر طریق سدّ راه حق کند. هیچ گاه به خود و عمل خود به چشم رضا منگر که اولیای خلّص چنین بودند و خود را لاشیء (1) می دیدند؛ و گاهی حسنات خود را از سیئات می شمردند. پسرم! هر چه مقام معرفت بالا رود، احساس ناچیزی غیر او - جلّ و علا - بیشتر شود.

در نماز - این مِرْقَآة (2) وصول الی الله - پس از هر ستایش، تکبیری وارد است، چنان چه در دخول آن «تکبیر» است که اشاره به بزرگ تر بودن از ستایش است، ولو اعظم آن، که نماز است. و پس از خروج، تکبیرات است که بزرگ تر بودن او را از توصیف ذات و صفات و افعال می رساند. چه می گویم، کی توصیف کند! و چه توصیف کند! و کی را توصیف، و با چه زبان و چه بیان توصیف کند! که تمام عالم، از اعلی مراتب وجود تا اسفل سافلین، هیچ است و هر چه هست او است؛ و هیچ از هستی مطلق چه تواند گفت. و اگر نبود امر خدای تعالی و اجازه

ص: 108

1- «هیچ چیز».

2- «چیزی که آلت ترقی است، نردبان».

او - جلّ و علا - شاید هیچ يك از اولیا سخنی از او نمی گفتند، در عین حال که هر چه هست سخن از او است لاغیر، و کس نتواند از ذکر او سرپیچی کند که هر ذکر، ذکر او است؛ (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (1)؛ و (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) (2) که شاید از لسان حق خطاب به همه موجودات است: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (3)، این نیز به لسان کثرت است، وگرنه او حمد است و حامد است و محمود: «إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي» (4)؛ (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (5).

پسرم! ما که عاجز از شکر او و نعمت های بی منت های اویم، پس چه بهتر که از خدمت به بندگان او غفلت نکنیم که خدمت به آنان خدمت به حق است؛ چه که همه از اویند. هیچ گاه در خدمت به خلق الله خود را طلبکار بدان که آنان به حقّ منت بر ما دارند، که وسیله خدمت به او - جلّ و علا - هستند. و در خدمت به آنان دنبال کسب شهرت و محبوبیت مباش که این خود حيله شیطان است که ما را در کام خود فروبرد. و در خدمت به بندگان خدا آنچه برای آنان پرنفع تر است انتخاب کن، نه آنچه برای خود یا دوستان خود؛ که این علامت صدق به پیشگاه مقدس او - جلّ و علا - است.

ص: 109

-
- 1- «و پروردگار تو حکم فرموده که جز او را نپرستید». (الإسراء (17): 23)
 - 2- «فقط تو را می پرستیم و فقط از تو یاری می طلبیم». (الفاتحة (1): 5)
 - 3- «هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می ستاید، ولی شما تسبیحشان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)
 - 4- «به درستی که پروردگار تو نماز می گزارد». (الکافی، ج 1، ص 443، «کتاب الحجة»، «باب مولد النبی...»، حدیث 13)
 - 5- «خدا نور آسمان ها و زمین است». (النور (24): 35)

پسر عزیزم! خداوند حاضر است و عالم محضر او است، و صفحهٔ نفس ماها یکی از نامه های اعمالمان. سعی کن هر شغل و عمل که تو را به او نزدیک تر کند انتخاب کن که آن رضای او - جلّ و علا - است. در دل به من اشکال مکن که اگر صادقی، چرا خود چنین نیستی؟! که من خود می دانم که به هیچ یک از صفات اهل دل موصوف نیستم، و خوف آن دارم که این قلم شکسته در خدمت ابلیس و نفس خبیث باشد، و فردا از من مؤاخذه شود؛ لکن اصل مطالب حق است، اگرچه به قلم مثل منی [است] که از خصلت های شیطانی دور نیستم. و به خدای تعالی در این نفس های آخر پناه می برم و از اولیای او - جلّ و علا - امید دستگیری و شفاعت دارم.

بارالها! تو خود از این پیر ناتوان و احمد جوان دستگیری کن، و عاقبت ما را ختم به خیر فرما، و با رحمت واسعهٔ خود ما را به بارگاه جلال و جمال خود راهی ده.

والسلام علی من اتبع الهدی

شب 15 ربیع المولود 1407

روح الله الموسوی الخمینی

27/8/1365

ص: 110

توصیه درباره لزوم توجه به حقایق و پرهیز از استغراق در اصطلاحات به خانم فاطمه طباطبایی (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

فاطمی عزیزم! بالاخره بر من نوشتن چند سطر را تحمیل کردی و عذر پیری و رنجوری و گرفتاری ها را پذیرفتی.

اکنون از آفات پیری و جوانی سخن را آغاز می کنم که من هر دو مرحله را درك کرده یا بگو به پایان رسانده ام، و اکنون در سراسیمگی برزخ یا دوزخ با عُمّال حضرت مَلَك الموت دست به گریبان هستم و فردا، نامۀ سیاهم بر من عرضه می شود و مُحاسبۀ عمر تباه شده ام را از خودم می خواهند و جوابی ندارم جُز امید به رحمت آن که (وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ) (2) و (لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

ص: 111

1- مخاطب: خانم فاطمه طباطبایی؛ زمان: آذر 1365 ش، مطابق ربیع الثانی 1407 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: لزوم توجه به حقایق و پرهیز از استغراق در اصطلاحات و اعتبارات.

2- «رحمت او (خدا) همه چیز را فرا گرفته». (بحار الأنوار، ج 91، ص 396)

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً(1) را بر (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)(2) نازل فرموده است.

گیرم مشمول این نحو آیات کریمه شوم، لکن عروج به حریم کبریا و صعود به جوار دوست و ورود به ضیافت الله که باید با قدم خود به آن رسید، چه می شود؟! در جوانی که نشاط و توان بود با مکاید شیطان و عامل آن که نفس اماره است، سرگرم به مفاهیم و اصطلاحات پُرزرق و برقی شدم که نه از آن ها جمعیت حاصل شد نه حال، و هیچ گاه درصدد به دست آوردن روح آنها و برگرداندن ظاهر آنها به باطن و ملک آنها به ملکوت برنیامدم و گفتم:

از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد***جُز حرف دلخراش پس از آن همه خروش

چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرورفتم و به جای رفع حُجب به جمع کُتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری نیست جُز یک مُشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی، طالب را که به فطرت الله مَفْطُور است از مقصد بازداشته و در حجاب اکبر فرو برده.

اسفار اربعه(3) با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از

ص: 112

-
- 1- «هرگز از رحمت خدا ناامید نباشید، به درستی که خداوند همه گناهان را خواهدبخشید». (الزمر (39): 53)
 - 2- «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ «وای رسول ما، تو را نفرستادیم مگر آن که رحمت برای اهل عالم باشی». (الأنبياء (21): 107)
 - 3- اشاره است به کتاب الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة تألیف صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی ملقب به «صدرالمتألهین» و معروف به «ملاصدرا» که در سال 1050 ه. ق. درگذشت.

فتوحات(1) فتحی حاصل و نه از فُصوص الحِکم(2) حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها که خود داستان غم انگیز دارد.

و چون به پیری رسیدم، در هر قدم آن مُبتلا به استدراج شدم تا به کهولت و مافوق آن که الآن با آن دست به گریبانم؛ (وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا)(3). و چون دخترم از این مرحله فرسنگ ها دوری و طعم آن را نچشیدی که خدایت به آن برساند با حذف عوارض آن، از من توقع نوشتار و گفتار، آن هم نظم و نثر به هم آمیخته می کنی و ندانی که من نه نویسنده ام و نه شاعر و نه سخن سرا.

و تو ای دختر عزیزم که غوره نشده حلوا شدی، بدان که يك روزی خواهی بر جوانی که به همین سرگرمی ها یا بالاتر از آن از دست رفت، همچون من عقب مانده از قافله عشاق دوست، خدای نخواسته بار سنگین تأسف را به دوش می کشی. پس از این پیر بینوا بشنو که این بار را به دوش دارد و زیر آن خم شده است، به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است بسنده مکن و در جست و جوی او - جلّ و علا - باش. جوانی ها و عیش و نوش های آن بسیار زودگذر است که من خود همه مراحلش را طی کردم و اکنون با عذاب جهنمی آن دست به گریبانم و شیطان درونی دست از جانم بر نمی دارد تا - پناه به خدای تعالی - آخر ضربه را بزند، ولی یأس از رحمت واسعة خداوند خود از کبائر

ص: 113

-
- 1- اشاره است به کتاب الفتوحات المکیة تألیف أبي عبد الله محمد بن علی معروف به محیی الدّین بن عربی که در سال 638 ق. درگذشت.
 - 2- اشاره است به کتاب فصوص الحکم تألیف محیی الدّین بن عربی.
 - 3- «بعضی از شما را به سالخوردگی می رساند تا هر چه را که آموخته است از یاد ببرد». (الحجّ (22): 5)

عظیم است(1)، و خدا نکند که معصیت کاری، مُبتلای به آن شود.

گویند حَجَّاج بن یوسف - آن جنایت کار تاریخ - در آخر عمرش گفته است که خدایا مرا بیامرز، گرچه می دانم همه می گویند نمی آمرزی، و شافعی(2) که این را شنید گفت: اگر چنین گفته شاید(3)، و من ندانم که آن شقی توفیق چنین امری را پیدا کرده یا نه. و می دانم که از هر چه بدتر یأس است و توای دخترم! مغرور به رحمت مباش که غفلت از دوست کنی و مأیوس مباش که خَسِر الدنیا و الآخرة شوی.

خداوندا! به حق اصحاب پنج گانه کسا، احمد و فاطی و حسن و رضا (یاسر) و علی را که از دودمان رسول گرامی و وصیّ اویند و به این افتخار می کنم و می کنند، از شرور شیطانی و هواهای نفسانی مصون دار، در این جا کلام من ختم شد و حُجَّت حق بر من تمام، والسلام.

اینک چون تو با اصرار خاص به خودت از من شعر خواستی باید به حق بگویم که نه در جوانی که فصل شعر و شعور است و اکنون سپری شده، و نه در فصل پیری که آن را هم پشت سر گذاشته ام، و نه در حال اِزْدَل العُمُر(4) که اکنون با آن دست به گریبانم، قدرت شعرگویی نداشتم. گویند کسی گفت که من قوّه ام

ص: 114

-
- 1- اشاره است به این روایات: قال أبو عبد الله(ع): «إِنَّ مِنَ الْكِبَائِرِ ... الْيَأْسَ مِنْ رُوحِ اللَّهِ...» وقال: «الْكِبَائِرُ: الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَالْيَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ...». (الكافي، ج 2، ص 278 و 280، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكِبَائِر»، حديث 4 و 10)
 - 2- محمد بن ادریس شافعی، یکی از ائمه مذاهب چهارگانه اهل سنت.
 - 3- إحياء علوم الدين، ج 4، ص 697 - 698؛ تاريخ دمشق، ج 12، ص 194؛ البداية والنهاية، ج 9، ص 138.
 - 4- «سالخورگی و فرتوتی».

در جوانی و پیری فرق نکرده؛ زیرا این سنگ را نه در جوانی توانسته ام بلند کنم و نه در پیری، من نیز همین را می گویم که من در شعر و ادب فرقی نکردم که در جوانی شعر نتوانستم گفتن و نیز در پیری.

اینک گویم:

شاعر اگر سعدی شیرازی است***بافته های من و تو بازی است

اکنون که با شعر نمی توانم، با معر تو را بازی دهم و به اصرارت جامه عمل پوشم.

احمد است از مُحَمَّد مختار*** که حمیدش نگاهدار بُود

فاطمی از عرش بطن فاطمه است***فاطر آسمانش یار بُود

حسن این میوه درخت حسن***محسِنش یار پایدار بُود

یاسر از آل پاک سبطین است***سر احسان ورا نثار بُود

علی از بوستان آل علی است***علی عالیش شعار بُود

پنج تن از سُلالة احمد***شافع جمله هشت و چار بُود

دخترم شعر تازه خواست ز من***معر گفتم که یادگار بُود

باز شعر خواستی و باز هم شعر، این هم پریشان گویی دیگر:

عاشقم عاشق و جُز وصل تو درمانش نیست***کیست زین آتش افروخته در جانش نیست

جُز تو در محفل دلسوختگان ذکری نیست***این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست

راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود***جُز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست

با که گویم که به جز دوست نبیند هرگز*** آن که اندیشه و دیدار، بفرمانش نیست

گوشه چشم گشا بر من مسکین بنگر*** ناز کُن ناز که این بادیه سامانش نیست

سرِ خُم باز کُن و ساغر لبریزم ده*** که به جز تو سرِ پیمانه و پیمانش نیست

نتوان بست زبانش ز پریشان گویی*** آن که در سینه به جز قلب پریشانش نیست

پاره کُن دفتر و بشکن قلم و دَم دربند*** که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست

آذرماه 1365

ربیع الثانی 1407

ص: 116

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

فاطمی دختر عزیزم! از من می خواهی برای تو چیزی بنویسم؛ چه بنویسد کسی که خود مبتلای به نفس امّاره بالسوء است و هرگز نتوانسته بلکه نخواسته این بت بزرگ را بشکند. اکنون در آستانه شهرالله و مقام ضیافت الله هستیم و من خود اقرار دارم که لایق این ضیافت نیستم. شهر شعبان المعظم که شهر امامان است در شرف گذشتن و ما خود را نتوانستیم مهیا کنیم برای شهر الله. دعاها را گاهی با لقلقه لسان خواندم و از آنها چیزی حاصل نشد. در این آخر شهر، عرض می کنم: «اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَأَغْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ» (2) از

ص: 117

1- مخاطب: فاطمه طباطبایی؛ زمان: اردیبهشت 1366 ش، مطابق شعبان 1407 ق، مکان: تهران - جماران، موضوع: اندرزهای عرفانی و اخلاقی.

2- «پروردگارا اگر ما را در ایامی که از «شعبان» گذشته است نیامرزیده ای پس ببخشای ما را در باقیمانده آن». (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 51، حدیث 198؛ إقبال الأعمال، ص 257)

رحمت حق تعالی مایوس نیستم و مباش؛ در دنیا [مباد] روزی که گناهان به آن جا رسد که از رحمت حق مایوس شویم. دخترم! این چند روز خواهد گذشت، چه با عیش و نوش و چه با رنج و تعب، چه با غفلت از فطرت و چه با توجه به آن. عزیزم! خداوند - جلّ و علا - نور هدایت را در همه مخلوقات، خصوصاً انسان نهفته است. فطرت الله، ما را خواهی نخواهی به او متوجه کرده و همه مخلوقات در هر حدی که هستند و به هر مذهبی که گراییده اند، جز به حق تعالی و کمال مطلق به هیچ چیز توجه ندارند به حسب فطرت؛ گرچه خود ندانند و معتقد به غیر آن باشند. انسان کمال مطلق را می جوید و می خواهد چه آنان که به توهم بت را می پرستند و چه آنهایی که حق - جلّ و علا - را منکرند و به دنبال ریاست. ملحدها گمان می کنند متوجه به دنیا و خواستار ریاست و زعامت هستند، لکن به حسب واقع متوجه و خواهان قدرت مطلقه هستند و در جست و جوی کمال مطلق، و خود گمان خلاف می کنند و شاید عذاب و عقاب برای همین جهل و توهمات باشد. تو که مثلاً دنبال لباس خوب هستی و زینت بهتر، دنبال حق می گردی و کاخ نشینان نیز دنبال قدرت مطلق هستند؛ (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (1)، «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (2) بنابر وجهی. این کلام دامنہ دارد، بهتر آن که درز بگیرم و تورا و خود و همگان را به خدای تعالی بسپارم. والسلام عليك وعلى عباد الله الصالحين.

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 118

1- «و هیچ موجودی نیست جز آن که او را تسبیح می کند، ولی شما تسبیحشان را نمی فهمید». (الإسراء (17): 44)

2- «پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید». (الإسراء (17): 23)

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، الذي لا رَحْمَن ولا رَحِيمَ غَيْرُهُ، ولا يُعْبَدُ ولا يُسْتَعَانُ إِلَّا مِنْهُ، ولا يُحْمَدُ سِوَاهُ، ولا رَبَّ ولا مُرَبِّي إِلَّا إِيَّاهُ، وَهُوَ الهَادِي إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا هَادِيَ وَلَا مُرْشِدَ إِلَّا هُوَ وَلَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ، هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الرُّسُلِ وَمُرْشِدِ الْكُلِّ، الَّذِي ظَهَرَ مِنْ غَيْبِ الْوُجُودِ إِلَى عَالَمِ الشُّهُودِ وَأَتَمَّ الدَّائِرَةَ وَأَرْجَعَهَا إِلَى أَوَّلِهَا، وَعَلَى آلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، الَّذِينَ هُمْ مَخَازِنُ سِرِّ اللَّهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَةِ اللَّهِ وَهُدَاةُ مَا سِوَى اللَّهِ (2).

ص: 119

1- مخاطب: آقای حاج سید احمد خمینی؛ زمان: 28 آذر 1366 ش، مطابق 27 ربیع الثانی 1408 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: وصیت عرفانی - اخلاقی.

2- «ستایش، ویژه خدایی است که پروردگار جهانیان است، آن که غیر از او نه بخشاینده است و نه مهربان، و پرستیده نشده و یاری خواسته نمی شود مگر از وی، و ستایش نمی شود آنچه جز اوست، و نه پروردگار و نه مربی است مگر او، و اوست راهنمای به راه راست و راهنما و ارشادگری نیست جز او، و شناخته نمی شود مگر به خودش، اوست اوّل و پایان و آشکار و پنهان. و درود و سلام بر آقای پیامبران و ارشادگر همگان که از غیب هستی و وجود به جهان آشکار و شهود، ظاهر شده است و دایره هستی را تمام نموده و آن را به ابتدا و شروع آن بازگردانیده است، و (درود و سلام) بر خاندان پاک وی باد، کسانی که ایشان مخزن های سرّ خدایی هستند و معادن حکمت الهی و راهنمایان آنچه که جز خداوند است».

و بعد این وصیتی است از پیری در مانده که در تمام دوره عمر قریب به نود ساله اش در غرقاب ضلالت و سُکّر طبیعت به سر برده و اکنون ارذل العُمُر (1) را به سوی قَعَر جهنم می پیماید و امیدی به نجات خود ندارد، ولی از روح الله و رحمته مأیوس نیست و امیدی جز او ندارد و آن چنان در پیچ و خم علوم رسمی - که سر به سر قیل است و قال (2) - خود را عاجز می داند که جز خدای تبارک و تعالی نتواند احصای معاصی او کند. این وصیت به جوانی است که امید است به توفیق خدای بزرگ و هدایت هادیان سُبُل (3) - علیهم سلام الله - راهی به سوی حق پیدا کند و خود از این منجلا ب که پدرش را فرا گرفته نجات یابد.

ای پسر عزیزم احمد - سَلَمَک الله تعالی - در این اوراق نظر کن و «أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْتَظِرْ إِلَى مَنْ قَالَ» (4)، من خود آنچه به تو می گویم گرچه خودم عاری و بری هستم، لکن امیدوارم که برای تو تنبّهی باشد. بدان که هیچ موجودی از

ص: 120

-
- 1- «دوران پیری و کهولت».
 - 2- مصرعی است از این بیت مشهور شیخ بهایی: علم رسمی، سر به سر قیل است و قال *** نه از او کیفی - تی حاصل، نه حال (کلیات شیخ بهائی، مثنوی نان و حلوا، ص 120؛ کشکول شیخ بهائی، ج 1، ص 209)
 - 3- «سُبُل جمع سبیل: راه ها».
 - 4- «به گفته بنگر و نه به گوینده آن». (غرر الحکم، ص 361، حدیث 11، فصل 30)

موجودات از غیب عوالم جبروت و بالاتر و پایین تر چیزی ندارد و قدرتی و علمی و فضیلتی را دارا نیست و هر چه هست از او - جلّ و علا - است، او است که از ازل تا ابد زمام امور را به دست دارد و احد و صمد است. از این مخلوقات میان تهی پوچ و هیچ باکی نداشته باش و چشم امیدی هرگز به آنها مبنده که چشم داشتن به غیر او شرك است و باك از غیر او - جلّ و علا - كفر.

پسرم! تا نعمت جوانی را از دست ندادی فکر اصلاح خود باش که در پیری همه چیز را از دست می دهی. یکی از مکاید(1) شیطان که شاید بزرگ ترین آن باشد که پدرت بدان گرفتار بوده و هست - مگر رحمت حق تعالی دستگیر او باشد - استدراج(2) است. در عهد نوجوانی شیطان باطن که بزرگ ترین دشمنان اوست، او را از فکر اصلاح خود باز می دارد و امید می دهد که وقت زیاد است، اکنون فصل برخورداری از جوانی است و هر آن و هر ساعت و هر روز که بر انسان می گذرد، درجه درجه او را با وعده های پوچ از این فکر باز می دارد تا ایام جوانی را از او بگیرد. و آن گاه که جوانی رو به اتمام است، او را به امید اصلاح در پیری سرخوش می کند، و در ایام پیری نیز این وسوسه شیطانی از او دست نکشد و وعده توبه در آخر عمر می دهد، و در آخر عمر و شهود موت، حق تعالی را در نظر او مبعوض ترین موجود جلوه می دهد که محبوب او که دنیا است از دستش گرفته است. این حال اشخاصی است که نور فطرت در آن ها به کلی خاموش نشده است. و اشخاصی هستند که غرقاب دنیا آنها را از فکر اصلاح، به دور نگه داشته و غرور دنیا سرتاپای آنان را فرا گرفته است. من خود چنین

ص: 121

1- «دام ها».

2- «کسی را به نعمت های داده شده به او مغرور ساختن و بدان واسطه از حق غافل نمودن».

اشخاصی را در اهل علم اصطلاحی دیده ام و اکنون بعضی آنها در قید حیاتند و ادیان را هیچ و پوچ می دانند.

پسرم! توجه کن که هیچ يك از ما نمی تواند مطمئن باشد که به این دام شیطانی نیفتد. عزیزم! ادعیه ائمه معصومین را بخوان و ببین که حسنات خود را سیئات می دانند و خود را مستحق عذاب الهی می دانند و به جز رحمت حق به چیزی نمی اندیشند و اهل دنیا و آخوندهای شکم پرور، این ادعیه را تأویل می کنند؛ چون حق - جلّ و علا - را شناخته اند. پسرم! مسأله بزرگ تر از آن است که ما تصور می کنیم. آنان که در پیشگاه عظمت حق تعالی از خود فانی شده اند و جز او چیزی نمی بینند؛ در آن حال، کلام و ذکر و فکری نیست و خودی نیست؛ این ادعیه کریمه در حال صَحْو قبل از محو(1) یا بعد از محو(2) که خود را در حضور حاضر می بینند صادر شده است و دست ما و همه کس غیر از اولیاء خُلَّص، از آن کوتاه است.

پس سخن را از آن که در خورِ مثل منی نیست در هم پیچم و آنچه برای تو فرزندم ممکن است که امید است به فضل خدا و دستگیری اولیای او - علیهم السلام - بدان بررسی آغاز کنم و آن چیزی است که در (فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)(3) جمیعاً حاصل است؛ یعنی فطرت توحید که تمام انسان ها، بلکه تمام موجودات بر آن مَفْطُورند و آنچه توجه به آن شود و دنبال آن هر کس رود، چه در علوم و فضائل و فواضل و چه در معارف و امثال آن ها و چه در شهوات و

ص: 122

1- «اشاره است به مقام هوشیاری عبد به منزلت عبودیت پیش از آن که فانی در حق تعالی شود».

2- «اشاره است به مقام هوشیاری حاصل از بقای به حق، بعد از فانی شدن در او».

3- «فطرت الهی که مردم را بر آن آفرید». (الروم (30): 30)

هواهای نفسانی و چه در توجه به هر چیز و هر کس از قبیل بت های معابد و محبوب های دنیوی و اخروی، ظاهری و خیالی و معنوی و صوری، چون حب به زن و فرزند و قبیله و سران دنیوی، چون شاهان و امیران و سپهبدان، یا اخروی چون علما و دانشمندان و عارفان و اولیا و انبیا - علیهم السلام - همه و همه عین توجه به واحد کامل مطلق است؛ حرکتی واقع نشود جز برای او و وصول به او؛ و قدمی برداشته نشود جز به سوی آن کمال مطلق. و اکنون امثال ما در حجاب های ظلمانی (بَعْضُهُمْ بِهَا فَوْقَ بَعْضٍ) (1) واقعیم، دردها و رنج ها و عذاب ها از این احتجاب است. و اول قدم که مقدمه رفع حجب است آن است که گرایش پیدا کنیم که در حجابیم و از این خِذَر (2) طبیعت که تمام وجود ما را از سرّ و علن و باطن و ظاهر فرا گرفته به تدریج به هوش آییم و این «یقظه» ای است که بعضی اهل سلوک، منزل اول دانسته اند (3)، و چنین نیست، بلکه این به هوش آمدن و بیدار شدن، مقدمه دخول در سیر است. و رفع همه حجب ظلمانی و پس از آن نورانی، وصول به اول منزل توحید است. و اگر به قدم عقال (4) عقل پیش رویم، آن هم با همه عقال، همین نغمه را دارد و گوید کمال مطلق همه کمالات است و الاّ مطلق نیست و هیچ کمالی و جمال و جمیلی ممکن نیست در غیر حق ظهور کند که این غیریت، عین شرک است، اگر نگویم الحاد است.

عزیزم! اول باید با قدم علم، لنگان لنگان پیش روی و این هر علمی باشد حجاب اکبر است که با ورود به این حجاب به رفع حجب آشنا می شوی، بیا با

ص: 123

1- «بعضی از این ظلمت ها، بالای بعضی دیگر است». (النور (24): 40)

2- «پرده، حجاب».

3- منازل السائرین، ص 35، باب الیقظه.

4- «آنچه که با آن شتر یا اسب را به جایی می بندند».

هم به سوی وجدان رویم که ممکن است راهی بگشاید. هر انسانی، بلکه هر موجودی بالفطره عاشق کمالات است و متنفر از نقص؛ شما اگر علم می جوئید چون کمال است می جوئید و از این جهت ممکن نیست که فطرت شما به هر علم که دست یابد به آن قانع شود و اگر توجه کند که مراتب بالاتری است در این علم بالفطره آن را می جوئید و می خواهد و از این علم که دارد به واسطه محدودیت و نقصش متنفر است و آنچه بدان دل باخته، حیث کمال آن است نه نقص. و اگر قادری توجه به قدرتش دارد این توجه به کمال قدرت است نه نقص آن؛ و لهذا قدرتمندان دنبال قدرت های بالاتر می گردند و خود نمی دانند. قدرت مطلق، موجود مطلق است و تمام دار تحقق جلوه ای است از آن موجود مطلق و به هر چه رو آوری به او رو آوردی و خود محجوبی و نمی دانی. و اگر به قدم وجدان همین مقدار را درک کنی و بیابی ممکن نیست که به جز موجود مطلق به چیزی توجه کنی و این گنجینه ای است که انسان را بی نیاز کند از غیر او و هر چه به او برسد از محبوب مطلق رسیده و هر چه از او سلب شود، محبوب مطلق از او سلب کرده است؛ در این حال از عیب جویی ها و هرزه درایی های دشمنان لذت میبری؛ چه که از محبوب است نه از اینان، و دل به هیچ مقامی نمی بندی جز به مقام کمال مطلق.

پسر عزیزم! حالا می خواهم با تو با زبان و قلم ناقصی که دارم صحبت کنم:

تو و همه می دانید که در نظامی واقع هستید که به یمن قدرت الهی و توفیق او - جلّ و علا - و دعا و تأیید حضرت بقیه الله - ارواحنا لِتُرَابٍ مَّقَدَّمِهِ الْفَدَاء - و ملت انقلابی ایران - که جانم فدای يك يك آنها - دست رد به سینه همه قدرت های شیطانی زده است؛ نظام بی نظام ستمشاهی را که هزاران سال جز ستم و ظلم و مردم آزاری و قتل و غارت کاری نکرده اند به خاک مذلت کشاند و

در این راستا کسانی که به طفیل آنان دود و دمی داشتند و ظلم و ستمی و غارت و چپاولی می کردند و الآن هم بسیاری از آنان یا در ممالك دیگر و یا در داخل هستند و شیفته آنانند؛ و با بلوک غرب سر پنجه نرم کرده و آنان را که با قدرت های شیطانی و تبلیغات وسیع عالم که در تحت فرمان آنان است؛ از اوج قدرت نمایی به پایین کشیده و در صحنه های بین المللی مشت آنان را باز کرده و رسوایی آنان را بر سر زبان ها انداخته.

و اکنون همه خصوصاً امریکای جهان خوار طرفدارانی در جهان و بین ملت های دربند و غافل از قدرت اسلام و بین افراد بسیاری از ملت ما که دل باخته آنان یا قدرت آنانند موجود و شمشیرها را بر ضد این جمهوری و سران آن از نیام کشیده و در انتظار محو این جمهوری به سر می برند و چون منافع غرب در خطر است و اسلام قدرتمند تنها قدرتی است که این خطر را پیش آورده است و همین طور بلوک شرق ملحد که با هر صدایی که منافی قدرت آنان است مخالف و نصفی از جهان به دست آنان است و احساس خطر بزرگ از اسلام قدرتمند برای خود و دوستان خود می کنند و در داخل و خارج نیز دل باختگانی دارند که آنان نیز به تبع معبودشان با اسلام بزرگ و جمهوری اسلامی و دست اندرکاران آن در دشمنی به سر می برند و در فکر محو آثار آنند، با این اوضاع و احوال، توقع این دارید که دست جمهوری اسلامی را بفشارند و «أَهْلًا وَ سَهْلًا» گویان به مداحی جمهوری اسلامی و گردانندگان آن برخیزند!؟

این طبیعی افکار فاسد بشر است که باید به هر وسیله خار راه را از سر راه برداشت؛ و يك وسیله بزرگ علاوه بر وسائل نظامی و اقتصادی و قضایی، همان بُعد فرهنگی است. فرهنگ فاسد غرب و شرق اقتضا می کند که با وسائل عظیمی که در دست دارند در تمام ساعات روز به دروغ پردازی و تهمت و افتراء

بر فرهنگ الهی اسلام بتازند، و در هر فرصتی قوانین الهی جمهوری اسلامی و اصل اسلام را بکوبند و وابستگان به آن را مرتجع کهنه پرست فاقد شعور سیاسی بخوانند، و قوانین اسلام را کافی برای این زمان ندانند. به بهانه آن که قوانینی که هزار و چهارصد سال بر آن گذشته قدرت اداره امور را ندارد، که دنیا نوآوردهایی دارد که در آن اعصار نبوده و بعض اشخاص مدعی اسلام نیز این مطلب را تکرار کرده و می کنند.

در این محیط باید به حسب فرهنگ الهی اسلامی، در مقابل این توطئه های دامنه دار استقامت کرد و از این فرصت الهی که به دست آمده است نویسندگان متعهد و گویندگان و هنرمندان استفاده کرده و به مدد روحانیون آشنا به فقه اسلام و قرآن کریم، احکام الهی را - که برای همه قرون است - با اجتهاد صحیح از قرآن کریم، سنت نبی اکرم(ص) و اخبار سرشار از معارف الهی و فقه سنتی استخراج کرد و به عالم عرضه داشت. و از خرده گیری کج روشا و آخوندهای درباری و وعاظ السلاطین نهرا سید و به آن روحانی نمایان یا روحانیان که از روی عمد یا کج فهمی، یا حسد و دسیسه های شیطانی [مخالفت می کنند] با موعظه حسنه و طریقه نبی اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - و امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین - علیهم صلوات الله - فهماند که این کج روی ها اگر خدای نخواست به جایی برسد و خللی در جمهوری اسلامی - که می خواهد اسلام مظلوم در طول تاریخ را تجدید کند - وارد شود، اسلام چنان سیلی از غرب و شرق و وابستگان به آنان می خورد، که قرن ها فسادی بالاتر از عصر ستم شاهی را شاهد خواهیم بود.

و اکنون وقت آن است که وصیت و نصیحت پدرا نه به احمد فرزند خود بکنم. پسر! تو با آن که در هیچ شغلی از شغل های سران اسلامی - آیندهم الله

تعالی - وارد نیستی، این سیلی های طاقت فرسا را که می خوری برای آن است که فرزند منی و به حسب فرهنگ غرب و شرق باید من و هر کس به من نزدیک و به ویژه تو که از هر کس نزدیک تری مورد تهمت و آزار و افتراء واقع شود. در حقیقت، جرم تو این است که فرزند منی و این در نظر آنان کم جرمی نیست، البته بالاتر از این ها هم باید بگویند و خواهند گفت و باید منتظر و مهیا باشی، اما اگر ایمان و اعتقاد به حق تعالی داشته باشی و اعتماد به حکمت و رحمت بی پایان او بکنی، خواهی این تهمت ها و افتراها و آزارهای بی پایان را تحفه ای از دوست برای سرکوب نفسانیت خود بدانی و ابتلایی و امتحانی است الهی برای خالص کردن بندگان خود. پس سیلی ها را بخور و شکر خداوند را به جا آور که چنین عنایتی فرموده و آرزوی بیشتر بکن.

پسر عزیزم! بارها به من گفתי که درباره تو صحبتی که دال بر تبرئه تو از این تهمت ها است نکنم و این را برای اسلام و مصلحت جمهوری اسلامی گفתי، لکن من اگر در این ورقه بر خلاف آنچه گفתי درباره تو چیزی بگویم برای ادای تکلیف الهی است که يك نفر مسلمان یا بنده خدا برای من، مورد این همه تهمت و آزار باشد و من آنچه می دانم درباره او نگویم.

من خدای قاهرِ حاضرِ منتقم را شاهد می گیرم که احمد از آن روزی که در کمك اینجانب در بیرونی مشغول اداره امور من بوده تا الآن که این ورقه را می نویسم قدمی یا قلمی بر خلاف گفتار و نوشتار من بر نداشته و با وسواس عجیب در کلیه گفتارهای من یا نوشته های من سعی نموده که حتی يك کلمه، بلکه گاهی يك حرف را که به نظر او محتاج به اصلاح است بدون اذن من تصرف نکند. من در نوشته و گفتارهایی که دارم به او و بعضی اعضای دفتر - حفظهم الله - و به اشخاصی که متکفل رسانه ها بوده اند و هستند اجازه دادم که

هر چه بر خلاف صلاح به نظر آن ها است به من تذکر دهند و احمد فرزندی من در جریان این امور بوده و هست و تاکنون اتفاق نیفتاده که کلمه [ای] را بدون رجوع به من اضافه یا کم کند «وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (1).

خداوند! من با آن که نمی خواهم از بستگانم چیزی که بوی مدح و ثنا می آید بگویم یا بنویسم، لکن تو می دانی که ساکت ماندن در مقابل تهمت ها جرم و گناه است؛ اینجانب از دوستانی که در دفتر هستند خلاقی که موجب نارضایتی من باشد سراغ ندارم؛ اینان سابقه ممتد با من دارند و در بین آن ها به آقای صانعی (2) برای بستگی به من در طول زندگی من صدمات بسیار وارد شده است که از خدای متعال برای همه اجر جزیل و صبر جمیل خواهانم. و در آخر این را هم بگویم که احمد تاکنون برای مصارف خود دیناری از بیت المال صرف نکرده و من از مال شخصی خودم زندگی او را اداره می کنم.

خداوند! بر ما بندگان ناچیز سر تا پا گناه بیخشا و رحمت واسعه خود را از ما دریغ نفرما هر چند نالایق هستیم، لکن مخلوق تو هستیم. خداوند! این جمهوری اسلامی و دست اندرکاران آن را و رزمندگان عزیز ما را در پناه عنایت خود حفظ، و شهدا و مفقودین و شهدای عزیز را با خانواده آنها در رحمت خود غریق بفرما، و محبوسین و مفقودین ما را به وطن خود بازگردان، به حق محمد وآله الأطهار علیهم صلوات و سلام.

تاریخ 27 ربیع الثانی 1408

روح الله الموسوی الخمینی

ص: 128

1- «و خدا بر همه آن شاهد و گواه است».

2- «آقای حسن صانعی».

(1)

بسمه تعالی

«هدیه النملة»

فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی*** از خم دوست جوانم به خم موی علی

طی کنم عرصه ملک و ملکوت از پی دوست*** یاد آرم به خرابات چو ابروی علی

صحیفه کامله سجادیه، نمونه کامل قرآن صاعد است و از بزرگ ترین مناجات عرفانی در خلوت گاه انس است که دست ما کوتاه از نیل به برکات آن است. آن کتابی است الهی که از سرچشمه نورالله نشأت گرفته و طریقه سلوک اولیای بزرگ و اوصیای عظیم الشأن را به اصحاب خلوتگاه الهی می آموزد. کتاب شریفی است که سبک بیان معارف الهیه اصحاب معرفت را چون سبک قرآن کریم، بدون تکلف الفاظ در شیوه دعا و مناجات برای تشنگان معارف الهیه بیان

ص: 129

1- مخاطب: آقای سید علی خمینی؛ زمان: 22 آذر 1367 ش، مطابق 3 جمادی الأولى 1409 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: اهدای کتاب صحیفه سجادیه.

می‌کند. این کتاب مقدس چون قرآن کریم، سفره الهی است که در آن، همه گونه نعمت موجود است و هرکس به مقدار اشتیهای معنوی خود از آن استفاده می‌کند (1). این کتاب همچون قرآن الهی، ادق (2) معارف غیبی که از تجلیات الهی در ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و مافوق آن حاصل می‌شود، در ذهن من و تو نیاید و دست طلبکاران از حقایق آن کوتاه است، به شیوه خاص خود، قطراتی که از دریای بی کران عرفان خود می‌چشانند و آنان را محو و نابود می‌کند:

پس عدم گردم عدم چون ارغنون *** گویدم انا الیه راجعون (3)

پس تو ای نویسنده محروم از همه معارف و بی خبر از کون و مکان، قلم را بشکن و صحیفه را ببند و از حدّ خود که هواهای نفسانی چون تار عنکبوت بر سراسر وجودت پیچیده و هر روز و شب افزون می‌گردد، به فضل لایزال الهی پناه ببر؛ «إِنَّهُ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»

و من این کتاب بزرگ را به فرزند عزیزم که در جبهه او نور و نور علی نور می‌بینم و آن عزیز که یادگار احمد (4) و از سلاله پاک ائمه اطهار - علیهم سلام الله - و پرورده دامن پاک مادر عزیزش که سلاله پاک ائمه اطهار و از طباطبایی‌ها که افتخار فرزندى حسنین را دارند؛ اهدا کردم و امیدوارم او از علمای برجسته و فقهای متعهد و از عرفای مجاهد فی سبیل الله در دو جبهه ظاهر و باطن شود و از

ص: 130

-
- 1- اشاره است به حدیث منقول از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدُبَةُ اللَّهِ فَتَعَلَّمُوا مَا دُبَّتْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». (أُمَالِي السَّيِّدِ الْمَرْتَضَى، ج 2، ص 27، مجلس 27؛ جامع الأخبار، ص 114، حدیث 4؛ كنز العمال، ج 1، ص 526، حدیث 2356)
 - 2- «دقیق ترین».
 - 3- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 512.
 - 4- «آقای سید احمد خمینی».

این کتاب مقدس به طور شایسته بهره مند گردد و پدر پیر خود، خمینی را که عمری با هوای نفس و عصیان و ناسپاسی گذرانده و اکنون با روی سیاه و کوله باری از معصیت بدون هیچ امید - مگر به فضل خدای رحمان - از این دار و دیار به دار و دیار دیگر می رود، از طلب رحمت و دعایی و بخشش گناهان بر او منت نهد.

خداوندا! این عائله را به تو سپردم و از هیچ کس امیدی ندارم؛ تو خود با عنایات خویش آنان را تحت تربیت خویش قرار ده.

به تاریخ شب سه شنبه 22 آذرماه 1367

سوم جمادی الأولى 1409

بنده عاصی خدا

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 131

توصیه های اخلاقی - عرفانی در نامه تاریخی به آقای گورباچف

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای گورباچف، صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی، از آن جا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می شود که جناب عالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان، خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته اید، و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان، چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، لازم دیدم نکاتی را یادآور شوم. هر چند ممکن است حیطه تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حل معضلات حزبی و در کنار

ص: 133

1- مخاطب: میخائیل گورباچف (صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی)؛ زمان: 11 دی 1367 ش، مطابق 22 جمادی الأولى 1409 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: دعوت به اسلام و بیان عجز تفکر مادی در تأمین نیازهای بشر - پیش بینی شکست کمونیسم.

آن، حل پاره ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهادت تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود، قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می کنید، اولین مسأله ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد، این است که در سیاست اسلاف خود، دایر بر «خدا زدایی» و «دین زدایی» از جامعه، که تحقیقاً بزرگ ترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدید نظر نمایید؛ و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست. البته ممکن است از شیوه های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع، تنها گره های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روش های اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف! باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.

جناب آقای گورباچف! برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جست و جو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد.

حضرت آقای گورباچف! ممکن است شما اثباتاً در بعضی جهات به مارکسیسم پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه ها اعتقاد کامل خودتان را به آن ابراز کنید؛ ولی خود می دانید که ثبوتاً این گونه نیست. رهبر چین (1) اولین ضربه را به کمونیسم زد؛ و شما دومین و علی الظاهر آخرین ضربه را بر پیکر آن نواختید. امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم. ولی از شما جداً می خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ (2) نشوید. امیدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین لایه های پوسیده هفتاد سال کژی جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدايید. امروز دیگر دولت های همسو با شما که دلشان برای وطن و مردمشان می تپد هرگز حاضر نخواهند شد بیش از این منابع زیرزمینی و روزمینی کشورشان را برای اثبات موفقیت کمونیسم، که صدای شکستن استخوان هایش هم به گوش فرزندانسان رسیده است، مصرف کنند.

آقای گورباچف! وقتی از گلدسته های مساجد بعضی از جمهوری های شما

ص: 135

1- «مائوتسه تونگ».

2- «امریکا».

پس از هفتاد سال بانگ «الله اکبر» و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه وآله وسلم - به گوش رسید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه وآله وسلم - را از شوق به گریه انداخت. لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان بینی مادی و الهی بیندیشید. مادیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را «حس» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می دانند؛ و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد موجود نمی دانند. قهراً جهان غیب، مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت، را یکسره افسانه می دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی، اعم از «حس و عقل» می باشد، و چیزی که معقول باشد داخل در قلمرو علم می باشد، گر چه محسوس نباشد؛ لذا هستی اعم از غیب و شهادت است، و چیزی که ماده ندارد، می تواند موجود باشد. و همان طور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متکی است.

قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می کند، و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست و گرنه دیده می شد، (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) (1) می فرماید: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (2).

از قرآن عزیز و کریم و استدلالات آن در موارد وحی و نبوت و قیامت

ص: 136

-
- 1- «قوم حضرت موسی به ایشان گفت: «ما به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم». (البقرة (2): 55)
 - 2- «او [خدا] را هیچ چشمی درک نمی کند و او بینندگان را درک می کند، و او نامرئی و آگاه است». (الأنعام (6): 103)

بگذریم، که از نظر شما اول بحث است. اصولاً میل نداشتیم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه، به خصوص فلاسفه اسلامی، بیندازم؛ فقط به یکی - دو مثال ساده و فطری و وجدانی که سیاسیون هم می توانند از آن بهره ای ببرند بسنده می کنم. این از بدیهیات است که ماده و جسم هر چه باشد از خود بی خبر است. يك مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان، هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است، در صورتی که به عیان می بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است؛ می داند کجاست، در محیطش چه می گذرد، در جهان چه غوغایی است. پس، در حیوان و انسان چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی میرد و باقی است.

انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می خواهد. و شما خوب می دانید که انسان می خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد. آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم. انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است.

اگر جناب عالی میل داشته باشید در این زمینه ها تحقیق کنید، می توانید دستور دهید که صاحبان این گونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه،

به نوشته های فارابی (1) و ابوعلی سینا (2) - رحمة الله عليهما - در حکمت مشاء مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن

ص: 138

1- ابونصر محمد بن محمد الفارابی (فوت 339 ه. ق.) از بزرگ ترین فیلسوفان ایرانی است وی در شهر فاراب ماوراء النهر متولد شده است. بعضی نژاد او را از ترکان و بیشتر از ایران می دانند. فارابی از ماوراء النهر به بغداد رفت و در آنجا به تحصیل زبان عربی پرداخت و علوم فلسفی را نیز همان جا فرا گرفت و کتاب های ارسطو را مطالعه کرد. پس از آن به حلب و دمشق رفت و به خدمت سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان رسید و همچنان در دمشق ماند و به تألیف پرداخت. فارابی به سبب شرح هایی که بر آثار ارسطو نوشته است به «المعلم الثاني» مشهور شده است و مقام او را بعد از ارسطو قرار داده اند. فارابی در همه علوم عهد خود استاد و صاحب تألیف است. در ریاضیات و موسیقی و طب اطلاعات بسیار داشته است و از آثار او شرح هایی است که بر «انالوطیقا» ی اول و ثانی و «سوفسطیقا» و «بوطیقا» ی ارسطو نوشته است. در علم النفس، کتاب النفس اسکندر الأفرودیسی و در علوم، السماع الطبیعی و الآثار العلویة و السماء و العالم و کتاب الحروف ارسطو و المجسطی بطلمیوس را تفسیر کرده است. از کتاب های دیگر او: رسالة فی مبادی آراء اهل المدينة الفاضله، فصوص الحکم، الجمع بین رأى الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس. فارابی کوشیده است که در این کتاب، بین عقاید افلاطون و ارسطو التیام دهد. عقاید فارابی در فیلسوفان بعد از او اثر فراوان داشته است.

2- شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله سینا (فوت 428 ه. ق.) پزشک و فیلسوف و نویسنده ایرانی که مقام وزارت داشت و از بزرگ ترین حکیمان و عالمان جهان به شمار می آید. ابن سینا آثار متعددی دارد و در حدود 240 کتاب و رساله از او نام می برند که بسیاری از آن ها به زبان های مختلف ترجمه شده است. از معروف ترین آثار او، کتاب شفا، قانون، اشارات، نجات و دانشنامه علایی است. ابوعلی در علوم حکمت و فلسفه و طب و ریاضی استادی داشت.

استوار است، معقول است نه محسوس؛ و ادراك معانی کلی و نیز قوانین کلی که هر گونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتاب های سهروردی (1) - رحمة الله علیه - در حکمت اشراق مراجعه نموده، و برای جناب عالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صیرف که منزله از حس می باشد نیازمند است؛ و ادراك شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین (2) - رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین و الصالحین -

ص: 139

1- شیخ شهاب الدین ابوالفتح یحیی بن حبش بن امیرک السهروردی (مقتول به سال 587 ه. ق.) معروف به شیخ اشراق از بزرگ ترین فیلسوفان ایران است. در شهر «سهرورد» متولد شد و نزد شیخ مجدالدین الجبلی - استاد فخر رازی - حکمت و فقه آموخت و در فنون فلسفه استاد گشت. چون در بعضی موارد نظر سهروردی با عقاید قدما اختلاف داشت و اصطلاحات دین زرتشت را به کار می برد، او را به الحاد متهم کردند و همین امر باعث شد که علمای حلب، صلاح الدین ایوبی، فرمانروای مصر و شام را به قتل او وادار سازند. شهاب الدین سهروردی فیلسوفی عارف است که حکمت اشراق در آثارش به کمال رسیده است. مجموعاً 49 کتاب و رساله به شیخ اشراق نسبت می دهند که معروف تر از همه کتاب حکمة الاشراق و رسالة فی اعتقاد الحکما و قصة الغربة الغربیه است. دیگر کتاب او تلویحات، کتاب المشارع و المطارحات، رسالة عقل سرخ رسالة العشق به نام مونس العشاق با شرح فارسی و همچنین لغت موران، صفیر سیمرخ، ترجمة رسالة الطیر ابن سینا، رسالة فی حالة الطفولية و رسالة آواز پر جبرئیل است.

2- صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملا صدرا (م 1050 ق.) از فیلسوفان و حکیمان عالی مقام در قرن یازدهم بود. وی در شیراز متولد شد و پس از مرگ پدر به اصفهان سفر کرد و نزد میرداماد و شیخ بهایی به تحصیل پرداخت. پس از آن چند بار به زیارت مکه رفت. ملاصدرا افکار فلسفی دقیق داشت و تألیفاتش در حکمت، مرجع و مأخذ اهل علم بوده است. مهم ترین آثار او به زبان عربی است. از آثار ملاصدرا به زبان عربی: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة و الشواهد الربوبیة، شرح أصول الکافی، حاشیه بر الهیات شفای ابوعلی سینا، شرحی بر کلمة الإشراف (سهروردی) کتاب واردات القلبیة و چند تفسیر درباره بعضی سوره های قرآن است. ملاصدرا را می توان از افتخارات شیعه و حکمت اسلامی به شمار آورد.

مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هرگونه اندیشه از ماده منزّه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.

دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا و به خصوص محی الدین بن عربی (1) نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگ مرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریک تر ز موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر، آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف! اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات، از شما می‌خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید. و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزش های والا و جهان شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما

ص: 140

1- ابی عبداللّه محمد بن علی، معروف به محی الدین بن عربی (م 638) یکی از بزرگترین حکما و فلاسفه اسلامی که آثار او به عنوان مأخذ و منبع، مورد استفاده فلاسفه و حکمای بعد از او قرار گرفته است. از وی آثار بسیار زیادی بر جای مانده است. دو کتاب معروف او الفتوحات المکیة و فصوص الحکم می باشد.

را برای همیشه از مسأله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد. ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می دانیم. با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوری های شوروی، نشان دادید که دیگر این گونه فکر نمی کنید که مذهب مخدّر جامعه است (1). راستی، مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرت ها چون کوه استوار کرده است، مخدّر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است، مخدّر جامعه است؟ آری، مذهبی که وسیله شود تا سرمایه های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، در اختیار ابرقدرت ها و قدرت ها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است، مخدّر جامعه است، ولی این دیگر مذهب واقعی نیست، بلکه مذهبی است که مردم ما آن را «مذهب امریکایی» می نامند.

در خاتمه، صریحاً اعلام می کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگ ترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام، به راحتی می تواند خلأ اعتقادی نظام شما را پر نماید. و در هر صورت، کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری و روابط متقابل معتقد است و آن را محترم می شمارد. والسلام علی من اتبع الهدی

11/10/67

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 141

1- لنین، پایه گذار کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی، دین را افیون جامعه می دانست که بعداً این نظریه حتی از سوی خود کمونیست ها نیز باطل اعلام گردید.

یادکردی از لطایف قرآنی و عرفانی خطاب به خانم فاطمه طباطبایی

(1)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين واللعن على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

یاد روزی که در ایام جوانی کتاب «فصوص الحکم» (2) و دیگر کتب عرفانی را که بزرگان مشایخ ارباب عرفان به یادگار گذاشته اند در خدمت بعض از مشایخ اهل عرفان (3) - رضوان الله علیه - استفاده نمودم و اکنون که در این سنّ کهولت و از پای درآمدگی، دختر عزیزم (فاطمی) خانم فاطمه طباطبایی از این بی بضاعت خواستند چیزی بنویسم، باید بگویم که کتب مذکور با همه قدر و منزلتی که دارند و کمک های بسیار ارزنده ای به معرفت قرآن کریم، سرچشمه فیاض

ص: 143

-
- 1- مخاطب: خانم فاطمه طباطبایی؛ زمان: 25 دی 1367 ش، مطابق 7 جمادی الثانی 1409 ق؛ مکان: تهران - جماران؛ موضوع: قرآن جامع اسرار معارف الهیه - ارزش کتب عرفا.
 - 2- «فصوص الحکم» کتابی است در عرفان نظری، تألیف ابی عبداللّه محمد بن علی معروف به محی الدین ابن عربی متوفای سال 638 هجری قمری.
 - 3- «عارف بزرگ، آیه الله میرزا محمدعلی شاه آبادی، استاد امام خمینی».

معرفه الله و کتب ادعیه ائمه معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - که آنها را حَقّاً قرآن صاعد(1) باید خواند و احادیث آن بزرگواران می کنند، حلاوت و لطافت و جامعیت اسرار کتاب الهی را ندارند.

فی المثل، سورة مبارکه حمد مشتمل [بر] جمیع اسرار معارف الهیه است که تحمل آن از عهده این نویسنده دست و پا بسته خارج است، همین قدر بدان ای دختر عزیزم که در (بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) معارف و اسرار غیرقابل تحمل برای ما است و اگر عارف صاحب سرّی در (الْحَمْدُ لِلَّهِ) با قدم صاحب ولایت غور(2) کند، می یابد که در عالم هستی غیر از الله چیزی و کسی نیست که اگر بود حمد مختصّ به ذات الوهی نبود (تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل). پس باید قلم ها بشکنند اگر گمان شود و رای او هستند.

تو نیز ای عزیز کتب عرفا و اولیا را بخوان به قصد فهمیدن یا ذوق کردن همین کلمه شریفه جامعه. خداوند تعالی تو و احمد عزیزم و فرزندان عزیزت را که نور چشمان من هستید حفظ کند، و از شماها انتظار دعای خیر دارم، به ویژه پس از موتم. والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته.

یکشنبه 25 دی 1367 / ج 2 1409

روح الله الموسوی الخمينی

ص: 144

1- «قرآن کریم را کتاب نازل و ادعیه وارد شده از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام را که در حقیقت بازگوی مفاهیم قرآنی به زبان بشر است «قرآن صاعد» گویند. صاعد: بالا رونده».

2- «تفکر و اندیشه و به دقت نگریستن».

[1 - فهرست آیات کریمه]

1 - آیات کریمه

2 - احادیث شریفه

3 - اسماء المعصومین علیهم السلام

4 - اعلام

5 - کتب وارده در متن

6 - اشعار

7 - منابع تحقیق

8 - موضوعات

ص: 145

الفاتحة (1)

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 1 - 2 144

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 5 65، 85، 86، 109

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) 6 - 7 67

(وَلَا الضَّالِّينَ) 7 67

البقرة (2)

(اهْطُوا) 36 74

(فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) 37 75

(لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) 55 136

(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) 193 45، 107

(رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ) 201 7، 14، 18، 23

(عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) 216 40

(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) 255 52

ص: 147

النساء (4)

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) 97 100

الأنعام (6)

(وَجَهَنُّ وَجْهَيَّ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...) 89, 21, 17 79

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) 136 103

الأعراف (7)

(فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ) 75 22

(كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) 62 179

الأنفال (8)

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) 32 17

التوبة (9)

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) 62 49

الرعد (13)

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) 39 28

الإسراء (17)

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) 118، 109 23

(وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) 23، 18، 13، 7 82

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَنْسَبِحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) 118، 109، 58، 62 44

الكهف (18)

(لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) 44 6

طه (20)

(طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ) 36 2 - 1

الأنبياء (21)

(وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ) 52 28

(رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) 112 107

الحج (22)

(وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا) 113 5

النور (24)

(مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا

آیه رقم آیه صفحه

فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (16، 40، 20)

(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) 35، 65، 89، 109

(ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) 40، 103، 123

النمل (28)

(قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) 18، 61

(أَحْطَتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) 22، 61

الروم (30)

(فَظَرَّتْ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) 30، 4، 16، 20، 32، 58، 122

(لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) 30، 59

الأحزاب (33)

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...) 72، 5، 10، 17، 21

سبا (34)

(قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى) 46، 82

ص (38)

(فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ) 82، 62

ص: 150

الزمر (39)

(لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) 112 53

محمد (48)

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) 63 24

الحجرات (49)

(وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا) 77 12

النجم (53)

(ثُمَّ دَنَى فَتَلَّى) 60 8

الواقعة (56)

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) 63 11, 5 79 - 77

الحديد (57)

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) 106 33, 36, 65

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) 89 29, 4

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) 39 23

ص: 151

المجادلة (58)

(مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ 7 65

الحشر (59)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) 18 83، 84، 86

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) 19 90

الصف (61)

(لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) 3 96

الجمعة (62)

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ) 5 62، 69

نوح (71)

(وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) 26 - 27 45

آیه رقم آیه صفحه

المدّثر (74)

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ) 1 - 2 - 36

الهمزة (104)

(تَطَّلِعُ عَلَى الْفِتْنَةِ) 7 - 71

ص: 153

اجْتَنِبِ الْعَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ ... 78

إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي ... 109

الهي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا ... 34، 41، 59، 60

انْظُرْ إِلَى مَا قَالَ ... 12، 39، 68

انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ ... 92

أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ، مَتَى ... 33

جُزْنَا وَهِيَ خَامِدَةٌ ... 67

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ... 41

شَيْطَانِي آمَنْ بِيَدِي ... 74

ضَرْبُهُ عَلَى يَوْمِ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ ... 69

الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ ... 61

الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ ... 60

فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ ... 71

لَا هُوَ إِلَّا هُوَ ... 90

اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ ... 117

لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ... 100

مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ ... 36

مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ ... 89

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ... 42

مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارِنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَائِلَةٍ ... 29

مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ ... 81

مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ ... 100

النَّاسُ نِيَامٌ وَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا ... 62

وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ ... 112

وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ ... 77

يَا نَوْفُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغِيَّةِ ... 77

يَسِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشُبُّ فِيهِ خَصَلَتَانِ: الْحِرْصُ وَطُولُ الْأَمَلِ ... 81

ص: 156

رسول اکرم، رسول الله خاتم، رسول الله، پیامبر عظیم الشان، ختمی مرتبت پیامبر خاتم، پیامبر، پیامبر اعظم، نبی اکرم، رسول ختمی، محمد مختار، سید انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله، پیامبر اسلام

محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله، پیامبر اسلام 5، 6، 7، 11، 12، 14، 17، 18، 21، 23، 28، 29، 30، 35، 36، 41، 42، 45، 50، 56، 66، 77، 81، 94، 97، 100، 101، 107، 114، 115، 126، 128، 143، 150

امیر المؤمنین، علی، علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول

علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول 27، 28، 50، 71، 82، 126

حضرت صادق جعفر بن محمد، امام ششم

جعفر بن محمد، امام ششم 51، 72

امام غایب و منتظر، حضرت بقیة الله، حضرت مهدی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، امام دوازدهم

امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، امام دوازدهم 20، 82، 124

آدم، 41، 74

ابراهیم خلیل ابراهیم، پیامبر

ابراهیم، پیامبر 21

موسی کلیم موسی، پیامبر یهود

موسی، پیامبر یهود 36

نوح نبی الله نوح، پیامبر

نوح، پیامبر 45، 100

سلیمان نبی الله سلیمان، پیامبر

سلیمان، پیامبر 57، 61، 82

داود نبی داود، پیامبر

ابن سینا، حسین بن عبدالله 138

ابن عربی، محمد بن علی 140

ارسطو 35

افلاطون 35

بوعلی سینا ابن سینا، حسین بن عبدالله

پهلوی، رضا خان 80

حجاج بن یوسف 114

خمینی، احمد 32، 55، 56، 76، 94، 96، 99، 101، 110، 114، 115، 120، 126، 127، 128، 131، 140

خمینی، حسن 94، 114، 115

خمینی، حسین 56

خمینی، رضا (یاسر) 114

خمینی، علی 115

رضاخان پهلوی پهلوی، رضا خان

سعدی شیرازی سعدی، مصلح بن عبدالله

سعدی، مصلح بن عبدالله 115

سهروردی، یحیی بن حبش 139

سید ابراهیم خوئی مقبره ای، ابراهیم

شافعی، محمد بن ادريس 114

صانعی، حسن 128

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم 173، 139

صدر، صدر المتألهين صدر الدين شيرازي، محمد بن ابراهيم

طباطبائي، فاطمه 57، 78، 94، 95، 97، 103، 111، 114، 115، 117، 143

علي خميني، علي

فارابي، محمد بن محمد 138

گورباچف 134، 135، 140

محيي الدين بن عربي ابن عربي، محمد بن علي

ص: 159

معصومه عليها السلام 73

مقبره ای، ابراهیم 18، 22

میرزا جواد الهمدانی همدانی، جواد

نوف البکالی 77

همدانی، جواد 2

یاسر خمینی، رضا (یاسر)

[5 - فهرست کتب وارده در متن]

قرآن کریم

اسفار اربعه الحکمة المتعالیة

الحکمة المتعالیة 112

صحیفه کامله سجادیه 129

فتوحات الفتوحات المکیة

الفتوحات المکیة 113

فصوص الحکم 113

مصباح الشریعة 72

منازل السائرین 72

نهج البلاغه 26، 28

ص: 160

غایب نبوده ای که تمنا کنم تو را *** پنهان نئی ز دیده که پیدا کنم تو را

فاطی که ز من نامه عرفانی خواست *** از مورچه ای تخت سلیمانی خواست

گویی نشنیده «ما عرفناك» از آنك *** جبریل از او نفخه رحمانی خواست

عاشقم عاشق و جز وصل تو در مانش نیست *** کیست زین آتش افروخته در جانش نیست

جز تو در محفل دلسوختگان ذکری نیست *** این حدیثی است که آغازش و پایانش نیست

راز دل را نتوان پیش کسی باز نمود *** جز بر دوست که خود حاضر و پنهانش نیست

با که گویم که به جز دوست نبیند هرگز *** آن که اندیشه و دیدار، بفرمانش نیست

گوشه چشم گشا بر من مسکین بنگر *** ناز کن ناز که این بادیه سامانش نیست

سر خم باز کن و ساغر لبریزم ده *** که به جز تو سر پیمانه و پیمانش نیست

نتوان بست زبانش ز پریشان گویی *** آن که در سینه به جز قلب پریشانش نیست

پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم دربند *** که کسی نیست که سرگشته و حیرانش نیست

افسوس که عمر در بطالت بگذشت *** با بار گنه بدون طاعت بگذشت

فردا که به صحنه مجازات روم *** گویند که هنگام ندامت بگذشت

شاعر اگر سعدی شیرازی است *** بافته های من و تو بازی است

احمد است از مُحَمَّد مختار*** که حمیدش نگاهدار بُود

فاطی از عرش بطن فاطمه است*** فاطر آسمانش یار بُود

حسن این میوه درخت حسن*** محسنش یار پایدار بُود

یاسر از آل پاک سبطین است*** سر احسان ورا نثار بُود

ص: 161

علی از بوستان آل علی است ***علی عالیش شعار بُود

پنج تن از سُلالة احمد ***شافع جُملة هشت و چار بُود

دخترم شعر تازه خواست ز من ***مِعر گفتم که یادگار بُود

112

از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد ***جُز حرف دلخراش پس از آن همه خروش

60

صوفی! زره عشق صفا باید کرد ***عهدی که نموده ای وفا باید کرد

تا خویشتنی به وصل جانان نرسی ***خود را به ره دوست فنا باید کرد

66

از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد ***جُز حرف دلخراش پس از آن همه خروش

58

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم ***با شما نامحرمان ما خامُشیم

66، 130

پس عدم گردم عدم چون ارغنون ***گویدم کائًا الیه راجعون

68

این شیفتگان که در صراطند همه ***جوینده چشمه حیاتند همه

حق می طلبند و خود ندانند آن را ***در آب به دنبال فراتند همه

129

فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی ***از خم دوست جوانم به خم موی علی

طی کنم عرصه ملک و ملکوت از پی دوست ***یاد آرم به خرابات چو ابروی علی

64

درختی که اکنون گرفتست پای *** به نیروی شخصی برآید ز جای

گرش همچنان روزگاری هلی *** به گردنش از بیخ بر نگسلی

ص: 162

«القرآن الكريم» .

«أ»

1 - آداب الصلوة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سره». موسوعة الإمام الخميني قدس سره.

2 - إحياء علوم الدين . أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م 505) ، الطبعة المحققة الأولى ، 5 مجلدات + الفهارس ، بيروت ، دار الهادي ، 1412 ق / 1992 م .

3 - أسرار الحكم. المولى هادي بن مهديّ السبزواري (1212 - 1289) ، تصحيح كريم فيضى ، قم ، چاپ اول ، انتشارات مطبوعات دينى ، 1383 ش.

4 - إقبال الأعمال. السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (589 - 664) ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي ، 1417 ق.

5 - الأمالي أو المجالس . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م 381) ، الطبعة الخامسة ، بيروت ، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ، 1400 ق .

6 - الأمالي. أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (385 - 460) ، تحقيق مؤسسة البعثة ، الطبعة الأولى ، قم ، دار الثقافة ، 1414 ق.

«ب»

7 - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار . العلامة محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (1037 - 1110) ، الطبعة الثانية ، إعداد عدّة من العلماء ، 110 مجلد (إلا 6 مجلدات ، من المجلد 29 - 34) + المدخل ، بيروت ، دار إحياء التراث العربي ، 1403 ق / 1983 م .

ص: 163

8 - تاريخ دمشق . ابن عساكر أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله الشافعي (م 573)، تحقيق محمد باقر المحمودي، بيروت، دار التعارف.

9 - تعليقات على شرح فصوص الحكم. ضمن موسوعة الإمام الخميني قدس سره موسوعة الإمام الخميني قدس سره.

10 - تفسير القرآن الكريم (تأويلات عبدالرزاق الكاشاني). محيي الدين بن عربي (م 638)، تحقيق مصطفى غالب، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1368 ش.

11 - تفسير عرائس البيان في حقائق القرآن. روزبهان بقلي الشيرازي (م 606)، تحقيق أحمد فريد المزيدي، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، 2008 م.

12 - التوحيد . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي ، الشيخ الصدوق (م 381)، تحقيق السيّد هاشم الحسيني الطهراني، قم، مؤسّسة النشر الإسلامي، 1398 ق.

13 - جامع الأخبار . الشيخ محمد بن محمد السبزواري (من أعلام القرن السابع) ، تحقيق علاء آل جعفر ، الطبعة الأولى ، قم ، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1414 ق .

14 - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة . صدر المتألّهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050) ، الطبعة الثانية ، 9 مجلّدات ، قم ، مكتبة المصطفوي، 1387 ق .

15 - خصائص الأئمّة عليهم السلام . أبو الحسن محمد بن الحسن الموسوي المعروف بالسيّد الرضي (359 - 460)، تحقيق محمد هادي أميني، الطبعة الأولى، مشهد، آستان قدس رضوي، 1406 ق.

16 - ديوان امام مجموعه اشعار امام خميني . امام خميني قدس سره (1279 - 1368)، چاپ اول، تهران، مؤسسه عروج، 1388 ش.

17 - دیوان حافظ. خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (791 - ؟)، تصحیح محمد قدسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نشر چشمه، 1387 ش.

«س»

18 - سرّ الصلوة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سره». موسوعة الإمام الخميني قدس سره.

«ش»

19 - شرح الأسماء. المولى هادي بن مهدي السبزواري (1212 - 1289)، تحقيق نجفقلي حبيبي، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1373 ش.

20 - شرح أصول الكافي. صدر المتألّهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، المعروف بـ «ملاّصدرا» (979 - 1050)، تصحيح محمد خواجهوي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1366 ش.

21 - شرح چهل حديث، ضمن «موسوعة الإمام الخميني قدس سره». موسوعة الإمام الخميني قدس سره.

22 - شرح فصوص الحكم. محمد داود قيصري رومي (م 751)، باهتمام سيّد جلال الدين الآشتياني، تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، 1375 ش.

23 - شرح فصوص الحكم. مؤيد الدين الجندي، تصحيح جلال الدين الآشتياني، منشورات جامعة المشهد، 1361 ش.

24 - شرح منازل السائرين. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م 736)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، منشورات بيدار، 1372 ش.

25 - شرح المنظومة. المولى هادي بن مهديّ السبزواري (1212 - 1289)، تصحيح وتعليق وتحقيق حسن حسن زاده الآملي و مسعود الطالبی، الطبعة الأولى، 5 مجلّدات، طهران، نشر ناب، 1369 - 1379 ش.

«ص»

26 - صحيفة كاملة سجّاديه. الإمام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام، الطبعة الثامنة، قم، مؤسسه النشر الإسلامي، 1378 ش.

«ع»

27 - علم اليقين. محمد بن المرتضى المولى محسن فيض الكاشاني (1006 - 1091)، قم، انتشارات بيدار، 1385 ش.

28 - عوالي الآلي العزيزية في الأحاديث الدينية . محمد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر)، تحقيق مجتبى العراقي، الطبعة الأولى، قم، مطبعة سيّد الشهداء، 1403 ق .

29 - عيون أخبار الرضا عليه السلام . أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (م 381)، تصحيح السيّد مهدي الحسيني اللاحوردي، الطبعة الثانية، منشورات جهان .

«غ»

30 - غرر الحكم ودرر الكلم . عبد الواحد بن محمد التميمي الآمدي (من علماء القرن الخامس)، تصحيح السيّد مهدي الرجائي، قم، دار الكتاب الإسلامي، 1410 ق / 1990 م .

31 - غزليات فروغى بسطامي. فروغى، عباس بن موسى (1213 - 1274)، انتشارات كوشش، 1374 ش.

«ف»

32 - الفتوحات المكيّة. محيي الدين بن عربي (م 638)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

33 - فصوص الحكم. محيي الدين بن عربي (م 638)، التعليق أبو العلاء عفيفي، تهران، مكتبة الزهراء عليها السلام، 1366 ش.

«ك»

34 - الكافي . ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م 329)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، 8 مجلدات، طهران، دار الكتب الإسلامية، 1363 ش .

35 - الكشكول. الشيخ محمد بن حسين بن عبد الصمد بن محمد بن علي بن الحسين بن

ص: 166

محمد بن صالح العاملي الجبجي، الحارثي، الهمداني، المشهور ب- «الشيخ البهائي» (953 - 1030 ، 1031) مؤسّسة فراهاني، طهران.

36 - كليات سعدى. سعدى، مصلح بن عبدالله (م 691)، چاپ چهارم، تهران، سازمان انتشارات اقبال، 1374 ش.

37 - كليات شيخ بهايى. شيخ محمد بن حسين بن عبدالصمد عاملى معروف به «شيخ بهايى» (953 - 1031)، قم، انتشارات فراهانى.

38 - كنز العمال في سنن الاقوال والافعال . علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (888 - 975)، إعداد بكري حيّاني وصفوة السقا، الطبعة الثالثة، 16 مجلداً + الفهرس، بيروت، مؤسّسة الرسالة، 1409 ق / 1989 م.

«م»

39 - المبدأ والمعاد. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م 1050)، تصحيح سيّد جلال الدين الآشتياني، تهران، انتشارات انجمن فلسفه ايران، 1354 ش.

40 - مثنوى معنوى. مولانا جلال الدين محمد بن محمد بلخي رومى مشهور به مولوى (604 - 672)، مطابق نسخه تصحيح نيكلسون، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهش، 1378 ش.

41 - مجالس المؤمنين. قاضي نور الله بن شريف الدين بن نور الدين محمد المرعشي الحسيني الشهيد (956 - 1019)، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الإسلامية، 1354 ش.

42 - المحاسن . أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (م 274 أو 280)، تحقيق جلال الدين الحسيني الأرموي، الطبعة الثانية، قم، دار الكتب الإسلامية.

43 - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل . الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي، (1254 - 1320)، تحقيق مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، 25 مجلداً، قم، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، 1407 ق.

44 - المستدرک على الصحيحين . الإمام الحافظ أبو عبدالله الحاكم النيسابوري (312 - 405)، تحت إشراف يوسف عبدالرحمن المرعشلي، 4 مجلدات +

45 - المسند . أحمد بن محمد بن حنبل (164 - 241)، إعداد أحمد محمد شاكر وحمزة أحمد الزين ، الطبعة الأولى ، 20 مجلداً ، القاهرة ، دار الحديث ، 1416 ق .

46 - مصباح الأنس . محمد بن حمزة الفناري، مع تعليقات الميرزا هاشم الإشكوري والآية الله الخميني، وسيد محمد القمي وآقا محمد رضا قمشه اي و حسن حسن زاده آملی، وفتح المفتاح، تصحيح محمد خواجوي، تهران، انتشارات مولى، 1374 ش.

47 - مصباح الشريعة . المنسوب إلى الإمام الصادق عليه السلام ، الطبعة الثالثة ، بيروت ، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات ، 1413 ق / 1992 م .

48 - منازل السائرين . الخواجه أبو إسماعيل عبدالله أبي منصور محمد الأنصاري (396 - 481)، إعداد علي الشيرواني، الطبعة الأولى، بيروت، دار العلم، 1417 ق.

49 - مناقب آل أبي طالب . أبو جعفر رشيد الدين محمد علي بن شهر آشوب السروي المازندراني (م 588)، تصحيح السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، 4 مجلدات ، قم ، مؤسسه انتشارات علامه ، 1379 ق .

«ن»

50 - النهاية في غريب الحديث والأثر . مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير (544 - 606)، تحقيق طاهر أحمد التراوي ومحمود محمد الطناحي ، 5 مجلدات ، قم ، مؤسسة إسماعيليان ، 1364 ش .

51 - نهج البلاغة ، من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام . جمعه الشريف الرضي ، محمد بن الحسين (359 - 406)، إعداد الدكتور صبحي الصالح ، انتشارات الهجرة ، قم ، 1395 ق «بالأفست عن طبعة بيروت 1387 ق» .

«و»

52 - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة . الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (1033 - 1104)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، الطبعة الأولى ، 30 مجلداً ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1409 ق .

نامه های اخلاقی - عرفانی

وصایا عرفانیه - اخلاقیه لأحد تلامذته ... 3

لطائف توحیدیه واسرار عرفانیه ... 15

توصیه به خودسازی در جوانی ... 25

پیام عرفانی به کنگره هزاره نهج البلاغه ... 27

نصایح جامع عرفانی - اخلاقی به آقای سید احمد خمینی ... 31

اندرزهای عرفانی - اخلاقی به خانم فاطمه طباطبایی ... 57

نصایح عرفانی ولطایف قرآنی به سید احمد خمینی ... 79

اهدای کتاب آداب الصلوة به فاطمه طباطبایی ... 95

اندرزهای اخلاقی و اهدای آداب الصلوة به سید احمد خمینی ... 99

نامه اخلاقی به فاطمه طباطبایی ... 103

توصیه به اهمیت نماز در تعالی روحی به سید احمد خمینی ... 105

توصیه به پرهیز از استغراق در اصطلاحات به فاطمه طباطبایی ... 111

توصیه اخلاقی - عرفانی در پاسخ به درخواست فاطمه طباطبایی ... 117

سفارشات اخلاقی - اجتماعی به سید احمد خمینی ... 119

اهدای کتاب صحیفه سجاده به آقای سید علی خمینی ... 129

ص: 169

توصیه های اخلاقی - عرفانی در نامه تاریخی به آقای گورباچف ... 133

یادکردی از لطایف قرآنی و عرفانی خطاب به فاطمه طباطبایی ... 143

فهارس

1 - فهرست آیات کریمه ... 147

2 - فهرست احادیث شریفه ... 155

3 - فهرست اسماء المعصومین علیهم السلام ... 157

4 - فهرست اعلام ... 159

5 - فهرست کتب وارد در متن ... 160

6 - فهرست اشعار ... 161

7 - فهرست منابع تحقیق ... 163

ص: 170

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

